ترجمه

مجمع البیان

فی تفسیر القرآن

برگرفته از تفسیر مجمع البیان طبرسی((ره))

تألیف محمد بیستونی

جلد (۲۵)

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن جلد ۲۵

مشخصات کتاب

سرشناسه: بیستونی ، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر مجمع البیان جوان (برگرفته از تفسیر مجمع البیان طبرسی «ره») / تالیف محمد بیستونی.

مشخصات نشر: قم : بیان جوان؛ مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به نشر ، ۱۳۹۰ .

مشخصات ظاهری: ۱۰ج.

شابک: دوره ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۸-۹: ؛ ج.۱ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۷-۲: ؛ ج.۲ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۹-۶: ؛ ج.۳ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۲-۶ ؛ ج.۴ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۶۱۰-۹ ؛ ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۰-۲: ؛ ج.۶ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۳-۳ ؛ ج.۷ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۴-۰ ؛ ج.۸ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۸۷-۹: ؛ ج.۹ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۶-۴ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۸۸-۶:

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: نویسنده برای تهیه این کتاب از ترجمه علی کرمی بر کتاب مجمع البیان استفاده کرده است .

یادداشت: چاپ قبلی: فراهانی ، ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲(۳۰ج.).

یادداشت: ج. ۲ - ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۹۰) (فیپا).

مندرجات: ج. ۱. شامل جزءهای ۱ و ۲ و ۳ .- ج. ۲. شامل جزءهای ۴ و ۵ و ۶ .- ج.۳. شامل جزءهای ۷و ۸ و ۹.- ج.۴. شامل جزء های ۱۰،۱۱ و ۱۲ .- ج. ۵. شامل جزءهای ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ .-ج. ۶. شامل جزءهای ۱۶ و ۱۷ و ۱۸.-ج.۷. شامل جزء های ۱۹ و ۲۰ و ۲۱.-ج.۸. شامل جزءهای ۲۲ و ۲۳ و ۲۴.-ج.۹. شامل جزء های ۲۵ و ۲۶ و ۲۷.-ج.۱۰. شامل جزء های ۲۸و ۲۹ و ۳۰

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: کرمی ، علیرضا، ۱۳۴۰ -، مترجم

شناسه افزوده: طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸؟ - ۵۴۸ق. . مجمع البیان فی تفسیر القرآن.

شناسه افزوده: شرکت به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)

رده بندی کنگره: BP۹۸ /ب ۹۵ت ۷۶ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹

[جلد بیست و پنجم]

سوره جمعه ... ص : ۳

اشاره

مدنی است جزء دهم

عدد آیات آن ... ص : ۳

باجماع و اتفاق مفسرین عامه و خاصه یازده آیه است.

فضیلت آن ... ص : ۳

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت نموده که فرمودند:

کسی که سوره جمعه را قرائت کند باو داده خواهد شد بعدد افرادی که بنماز جمعه آمده و بعدد آن کسانی که شرکت نکرده اند و در شهرستانهای مسلمین ده حسنه.

منصور بن حازم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

بر هر مؤمنی از شیعیان ما لازم است که در شب جمعه قرائت کند سوره جمعه و سوره سبح اسم ربک را و در نماز ظهر جمعه سوره جمعه و سوره منافقین را پس وقتی که این کار را کرد چنان است که عمل رسول خدا (ص) را انجام

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۴

داده ثواب و جزاء او بر خدا، بهشت است.

توضیح:

چون خداوند سبحان سوره صف را به ترغیب در عبادت و دعوت بسوی عبادت پایان داد، و یاد نمود که مؤمنین را بسبب نصرت و غلبه بر دشمنان تأیید خواهد نمود این سوره را افتتاح نمود به بیان قدرتش بر پیروزی مسلمین بر تمام اشیاء. و فرمود:

[سوره الجمعه (۶۲): آیات ۱ تا ۵] ... ص : ۴

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱) هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِينٍ (۲) وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳) ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۴)

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْراةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوها كَمَثَلِ الْحِمارِ يَحْمِلُ أَسْفاراً بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ لا يَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۵

ترجمه: ... ص : ۵

بنام خداوند بخشاينده مهربان ۱- آنچه در آسمانها و هر چه در زمين است خداونـدى را كه پادشاه پاك و غالب و دانا است بپاكى ياد ميكنند.

۲- اوست آنكه در ميان بيسوادان پيغمبرى را از جنس آنان برانگيخت كه آيه هاى وى را براى ايشان بخواند و پاكشان بسازد، و قرآن و احكام را بايشان بياموزد، و البتّه پيش از آن (بعثت محمد (ص) سخت در گمراهى آشكار بودند.

۳- ديگران از بيسوادان كه هنوز ملحق بايشان نشده اند (موجود نشده ولى يكى پس از ديگرى تا قيام قيامت موجود خواهند شد و به ايشان ملحق ميشوند) و اوست غالب و درست كردار.

۴- اين (نبوّت) بخشش خداى تعالى است كه آن را بهر كس بخواهد ميدهد و خدا داراى فضلى بزرگ است.

۵- داستان آنان كه تورات بر ايشان بار شد سپس آن را حمل نكردن (يعنى عمل ننمودند) مانند داستان درازگوشى است كه كتابهايى را به دوش ميبرد، داستان كسانى كه آيات خداى را دروغ پنداشتند بد است و خدا گروه ستمكاران را رهبرى نميكند.

لغت: ... ص : ۵

الاسفار: كتابها، مفرد آن سفر است از اين جهت آن را سفر گفته اند كه كشف معنى ميكند و پرده از روى معنى برميدارد گفته ميشود: سفر الرجل

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۶

عمامته. وقتى كه آن را باز كند، و سفرت المرأه عن وجهها فهى سافره، هنگامى كه زن با صورت باز بيرون آيد، و آن است، و الصبح اذا اسفر، و صبح هنگامى كه طلوع كند و روشن شود.

اعراب: ... ص : ۶

وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ ان در اينجا مخفّف از انّ و براى همين در خبر كان (لَفِي ضَلالٍ ...) لامى كه مميّز ميان ان مخفّفه و ان نافيه آمده تا اينكه اشتباه با آن نشود (وَ آخَرِينَ) مجرور است براى آنكه آن صفت محذوف عطف شده بر اميّين است، يعنى و فى قوم آخرين، و محتمل است كه منصوب باشد بسبب عطف شدن بر «هم» (يعلموهم).

يَحْمِلُ أَسْفاراً، بنا بر حاليت در موضع نصب است بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ در اين آيه آنكه مخصوص بذمّ است حذف شده و تقديرش اينست (بئس مثل القوم الـذّين كذّبوا بآيات اللّه مثلهم) پس الّذين در موضع جرّ است، و ممكن است كه تقدير اين باشد: بئس مثل القوم مثل الـذّين كـذّبوا، پس مضاف حـذف شده و مضاف اليه قائم مقام او شده باشد و بنا بر اين الّذين در موضع و محلّ رفع خواهد بود و آن مخصوص ذمّ است.

مقصود و تفسير: ... ص : ۶

يُسَبِّحُ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ يعنى هر چيزى خداى را تنزيه نموده و شهادت بوحدانيت و ربوبيّت او ميدهد، بآنچه در آن از بـدايع حكمت و عجائب خلقتى كه دلالت ميكنـد بر اينكه او توانا و دانا و زنـده قديم است شـنواى بينا درست است، چيزى مانند او نيست و او شباهت بچيزى ندارد، و

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۷

اينكه گاهى سبح و گاهى يسبّح فرموده آن اشاره بدوام تنزيه است در- گذشته و آينده.

(الْمَلِكِ) يعنى: توانای بر تصرّف چيزها.

(الْقُدُّوسِ) يعنى: مستحق تعظيم و پاك از هر نقص.

(الْعَزِيزِ) توانايى كه چيزى بر او محال

و ممتنع نيست.

(الْحَكِيمِ) داناى چنان كه هر چيز را بجاى خويش ميگذارد.

جهان چون چشم و خال و خط و ابروست كه هر چيزى بجاى خويش نيكوست عسل در باغ هست و غوره هم هست زليخا هست و مريم كوره هم هست

مجاهد و قتاده گويند:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ يعنى: در ميان عرب حجاز كه مردمى بيسواد بودند نميخواندند و نمى نوشتند و پيامبرى بايشان مبعوث نشده بود.

و بعضى گفته اند: يعنى اهل مكّه براى اينكه مكّه را ام القرى مينامند «۱»

---

(۱) مترجم گويد: اين قول حقى است، زيرا اين قول ريشه اش بيانات صريح ائمه معصومين عليهم السلام مخصوصا حضرت جواد الأئمه عليه السلام است، و مرحوم صدوق عليه الرحمه باسناد صحيح و معتبر خودش در كتاب معانى الاخبار ص ۵۳ طبع قم ۱۳۷۹ در حديث ۶- از حضرت ابا- جعفر محمد بن على الرضا عليه السلام نقل كرده كه جعفر بن محمد راوى گويد گفتم: چرا اى پسر رسول خدا پيامبر را امّى ميگويند، فرمود: مردم (يعنى سنّى ها) چه ميگويند، گفتم خيال ميكنند كه او سواد نوشتن نداشت براى اين امّى بيسواد باو ميگفتند، حضرت فرمود: دروغ گفتند لعنت خدا بر آنها باد، چگونه اينطور بوده و حال آنكه خدا ميفرمايد: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي- الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ ...

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۸

رَسُولًا مِنْهُمْ يعنى محمد (ص) نسب او نسب ايشان و او هم از تيره و نژاد ايشان، چنان كه در آخر سوره توبه فرمود: لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ... البته پيامبرى آمد

برای شما از نژاد خود شما که گرانست بر او ... و دلیل نعمت وجود او را فرمود در اینکه پیامبری را (امّی) درس نخوانده قرار داد که موافقت کند مر آنچه در بشارت کتب پیامبران پیشین بوجود مبارک او گذشت، و بر اینکه آن دورتر است از خیال یاری جستن بر آنچه آورده از حکمت به حکمتهایی که تلاوت کرده و کتابهایی که خوانده و بعلم نزدیکتر است با اینکه آنها را خبر بدهد از سرگذشت و خبرهای امّت های گذشته و زمان های پیشین بر وفق و مطابقت آنچه در کتب آنهاست، این نیست مگر به سبب وحی.

یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ یعنی: بر ایشان قرآنی که مشتمل حلال و حرام و دلیلها و احکام است بخواند.

وَ یُزَکِّیهِمْ یعنی آنان را از کفر و گناه پاک نموده و بخواند آنها را به سوی چیزی که بسبب آن آنها از پاکان و نیکان میگردند.

وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ مراد از کتاب قرآن و از حکمت شرایع و

(پس چگونه چیزی را که نمیدانست بدیگران بیاموزد، قسم بخدا که رسول خدا (ص) به هفتاد و دو و یا هفتاد و سه زبان میخواند و مینوشت و او را از این جهت امّی نامیده اند که از اهل مکّه بود، و مکّه از امّهات قراء بوده و مؤیّد این قول خدای عزّ و جلّ است، لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُری وَ مَنْ حَوْلَها.

مترجم گوید منتهی این نیروی علمی آن حضرت حصولی بود نه تحصیلی و این خود معجزه بزرگ بود که آن حضرت با نخواندن درس چنین بود.

چنان که حافظ گوید:

نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز

احکام است.

و بعضی گفته اند که حکمت اعم از کتاب و سنّت و هر چیزیست که خداوند تعالی آن را اراده نموده، پس حکمت آن علم و دانش چنانست که عمل میشود بر او در آنچه اختیار و یا اجتناب شود از امور دین و دنیا.

وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ یعنی: نبودند قبل از بعثت محمّد (ص) بسوی ایشان مگر در عدول از حق و رفتن از دین بطور ظهور و آشکارایی «۱».

وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ یعنی: بیاموزد دیگران از مؤمنان.

لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ و ایشان تمام افرادی هستند که بعد از صحابه و حاضرین آن زمان خواهند آمد تا روز قیامت، پس بدرستی که خداوند سبحان برانگیخت بسوی ایشان پیامبرش را و شریعت او لازم ایشانست گر چه ملحق بزمان صحابه نبودند، و این گفته مجاهد و ابن زید است.

ابن عمر و سعید بن جبیر گفته اند آخَرِينَ مِنْهُمْ عجمها و هر کسی است که بلغت عرب سخن نگوید، زیرا پیامبر اسلام مبعوث بسوی مردمی که او را دیده و زمان او را درک کرده و بسوی تمام افرادیست که بعد از ایشان از عرب و عجم بیایند، و این از ابی جعفر علیه السلام هم روایت شده، و روایت شده که پیامبر (ص) این آیه را تلاوت فرمود پس بآن حضرت عرض شد کیانند اینها، پس دست مبارک خود را بر کتف و شانه سلمان گذارد، و فرمود: اگر ایمان در ستاره ثریّا باشد هر آینه بآن خواهند رسید مردانی

---

(۱) ابو علی صاحب تفسیر ان کانوا را در اعراب «ان» مخفّفه

گرفته و در اینجا ان نافیه، و ما هم ناچار آن را ترجمه کردیم، و حق همان ان مخفّفه است که با معنی و سیاق آیه هم تناسب دارد. مترجم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۰

از این گروه «۱» و بنا بر این فرمود (منهم) برای اینکه ایشان وقتی اسلام آوردند از ایشان شدند، پس تمام مسلمانها بر غیرشان یک دست و یکسان و یک امّت هستند گر چه نژادشان مختلف باشد، چنان که خداوند سبحان فرمود: مردان مؤمن و زنان مؤمنه بعضی از آنها دوستان بعضی دیگرند و کسی که ایمان به پیمبر (ص) نیاورد نیست از آن افرادی که خداوند تعالی به قولش وَ آخَرِینَ مِنْهُمْ قصد فرموده گر چه پیامبر بسبب دعوت مبعوث به ایشان هم هست، برای قولش وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ و کسی که ایمان نیاورد از پاکان که آنها را قرآن و سنّت بیاموزد.

---

(۱) و این از معجزات پیامبر خدا (ص) است زیرا که آن حضرت خبر داد بفتح مسلمین کشور عجم و ایران را سپس گرایش محکم ایشان را باسلام و نبوغ آنها در علم، و ظاهر اینکه مراد از کتاب چیزیست که از وحی گرفته میشود یعنی علوم تقلید و از حکمت آنچه از علوم عقلیه اتخاذ میگردد، آن گاه ملل توانا و بزرگ در علوم اطلاعاتی داشتند ولی عجم های قبل از اسلام اصلا چیزی نمیدانستند حتّی تاریخ دولتهای خود و اسامی بزرگان پادشاهانشان- مثل کورش و خشایارشاه را مگر سلاطین ساسانی را که بقسمی از پریشانی و ناچاری یاد میکردند، و یهود و کلدانیان از ایشان بتاریخشان داناتر بودند و در جندی شاپور

مردمی از نصاری بودند که بحکمت دانا و بطب یونانی اطّلاع داشتند، پس وقتی اسلام ظاهر شد علوم خود را اظهار کردند بعد از آنی که سالها در دولت ساسانیان بی نام و نشان بودند و همین طور کلدانیون علم هیئت و ستاره شناسی خود را اظهار نمودند و مسلمین از عجم از ایشان فرا گرفتند و جمع کردند بین کتاب علوم نقلی و حکمت علوم عقلی را و از رومی ها و یونانیها بالا زدند.

(شعرانی)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۱

و بعضی گفته اند: قول خدا لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ یعنی: در فضل و سابقه در اسلام بجهت اینکه تابعین و مردمی که پیامبر را درک نکرده و صحابه را درک کرده اند نمیرسند به پایه و مرتبه سابقین از صحابه و نیکان مؤمنین وَ هُوَ الْعَزِيزُ یعنی اوست که مغلوب نمیشود.

(الْحَكِيمُ) دانای در تمام کارهایش.

ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ مقاتل گوید: یعنی نبوّت و پیامبری که خداوند مخصوص پیامبریش قرار داد.

(يُؤْتِيهِ) یعنی: او را عطا مینماید.

مَنْ يَشاءُ بطبق آنچه میداند از صلاح او برای بعثت و تحمّل او با رسالت را.

وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ یعنی: صاحب منّت بزرگیست بر خلق خودش به بر انگیختن محمّد صلّى اللَّه عليه و آله.

محمّد بن ابی عمیر از هشام بن سالم در حدیث مرفوع روایت کرده که فقراء و مستمندان آمدند خدمت رسول خدا (ص) و گفتند ای رسول خدا بدرستی که برای توانگرها اموالیست که آن را تصدّق میدهند و ما نداریم چیزی که تصدّق بدهیم و آنها استطاعت دارند که حج کنند و برای ما نیست که خانه خدا را زیارت کنیم و آنها دارند

که بنـده در راه خـدا آزاد کننـد و ما قـدرت مالی نـداریم که بنده آزاد کنیم، پس پیامبر (ص) فرمود: کسـی که صد مرتبه اللّه اکبر بگوید: بالاتر است از کسـی که بنده ای آزاد کند و کسی که صد مرتبه سبحان اللّه بگوید بالاتر است از آنکه صد سرباز سواره در راه خدا با زین و لجام بجهاد بفرستد، و هر که صد مرتبه لا اله الّا اللّه بگوید بالا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۲

ترین مردم است در این روز از جهت عمل مگر آنکه زیادتر بگوید پس اینخبر بگوش ثروتمندان و توانگران رسید، پس شروع کردنـد به گفتن آن ذکرهـا، پس فقراء برگشـتند خـدمت پیـامبر (ص) و گفتنـد ای رسول خـدا فرمایش شـما بگوش توانگرها رسـیده پس آنها هم شـروع بـذکر کردنـد، پس فرمود رسول خـدا (ص) ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ سـپس خداوند سـبحان برای یهود بی عمل که عمل تورات را ترک کردند مثلی زد و فرمود:

مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوْراةَ یعنی: مثل افرادی که مکلّف شدند بقیام به تورات و عمل بآن.

ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوهـا آن گـاه تحمّـل نکردنـد حق تحمّـل کردن، یعنی حق حمل را اداء نکردنـد و عمل بموجب آن ننمودنـد، برای اینکه آن را حفظ کردند و در دفاتر خود هم نوشتند و آن را تدوین کردند سپس باحکام آن عمل- نکردند.

کَمَثَلِ الْحِمارِ یَحْمِلُ أَسْفاراً مانند داستان حماری که کتابهای حکمت را بر پشت خود حمل میکند احساس نمیکند بمطالبی که در آنست پس داسـتان کسی که کتاب را حفظ میکند و عمل بموجب آن نمی کند مانند داستان کسیست که نمیداند در آنچه حمل

نموده و برداشته چیست.

ابن عبّاس گوید: پس یکسانست بر دوش گرفتن یا انکار نمودن وقتی عمل بآن نکرد و بنا بر این پس کسی که قرآن را تلاوت کرد و معنای آن را نفهمید و یا اعراض از آن کرد اعراض کسی که نیازمند بآن نیست این داستان لاحق باوست، و اگر آن را حفظ نمود و طالب معنای آن بود از اهل این داستان نیست و این مثل شامل او نمیشود، ابو سعید ضریر در این باره گوید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۳

ذو امل للاسفار لا علم عندهم بجیدها الّا کعلم الا باعر لعمرک ما یدری المطی اذا غدا باسفاره ارواح ما فی الفرائد

مردمی که حمل میکنند کتابها را و علمی به نیکویی آنها ندارند مگر مانند علم و دانش شتران بجان تو سوگند که مرکب وقت رفتن صبحگاه و یا برگشتن شبانگاه در سفرهایشان نمیدانند که در جوال ها که بر پشت آنست چیست شاهد در کلمه اسفار است که در هر دو بیت بمعنای کتاب آمده است.

بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللَّهِ یعنی: بد قوم و مردمی هستند مردمی که این مثل و داستان آنها است، برای اینکه خداوند سبحان مذمّت کرده داستان ایشان را و مراد بآن مذمّت ایشان و یهود است که تکذیب کردند قرآن و تورات را هنگامی که ایمان به محمّد (ص) نیاوردند.

وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ یعنی: الطافی که نسبت بمؤمنین به قرآن و تورات نموده بایشان نمیکند.

و بعضی گفته اند: بآنها ثواب نداده و هدایتشان بسوی بهشت نمی کند.

و از میمون بن مهرانست که گفت ای اهل قرآن پیروی کنید از

قرآن قبل از آنکه دیگران بر شما سبقت گیرند، به پیروی از قرآن و آن آیه را تلاوت کرد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۴

[سوره الجمعه (۶۲): آیات ۶ تا ۱۱] ... ص : ۱۴

اشاره

قُلْ یا أَیُّهَا الَّذِینَ هادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّکُمْ أَوْلِیاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ (۶) وَ لا یَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ (۷) قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاقِیکُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلی عالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نُودِیَ لِلصَّلاهِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَهِ فَاسْعَوْا إِلی ذِکْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَیْعَ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹) فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاهُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰)

وَ إِذا رَأَوْا تِجارَهً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَیْها وَ تَرَکُوکَ قائِماً قُلْ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَهِ وَ اللَّهُ خَیْرُ الرَّازِقِینَ (۱۱)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۵

ترجمه: ... ص : ۱۵

۶- بگو (ای پیامبر) ای کسانی که یهودی هستید اگر میپندارید که شما دوستان خدائید نه مردم دیگر پس مرگ را آرزو کنید اگر راست می گویید.

۷- و آن را هرگز آرزو نمیکنند بعلّت آن کارهایی که نموده و دستهای ایشان از پیش انجام داده و خدای تعالی بحال ستمکاران دانا است.

۸- بگو آن مرگی که شما از آن فرار میکنید حتما آن بشما خواهد رسید سپس بسوی دانای پنهان و آشکار بازگردانیده میشوید، در نتیجه شما را بکارهایی که میکردید خبردار میکند.

۹- ای کسانی که ایمان آورده اید هر گاه برای نماز در روز جمعه ندا در داده شد «۱» بسوی یاد کردن خدا شتاب کنید، و داد و ستد را واگذارید این (ترک معامله و شتاب کردن) برای شما اگر بدانید بهتر است.

۱۰- و چون نماز جمعه پایان

یافت در زمین پراکنده شوید و از فضل خدا (آنچه خواهید) بجوئید و خدای را بسیار یاد کنید، باشد که شما رستگار شوید.

۱۱- و آن دم که سوداگری یا سرگرمی را ببینند بسوی او متفرّق شوند و تو را (بر منبر) ایستاده واگذارند، بگو آنچه پیش خداست از سرگرمی و سوداگری بهتر است، و خدا بهترین روزی دهندگان است.

---

(۱) علماء اسلامی بعد از آنکه اتفاق در حرمت بیع در موقع نداء نماز جمعه نموده اند، درباره فساد و بطلان آن اختلاف کرده اند و مخفی نماند که حرمت با ترتّب آثار جمع میشود به اینکه گفته میشود این عمل حرام ولی اگر آن را بجاآوری اثرش چنین خواهد بود، اینمطلب وقتیست که تصریح بآن شود، و اگر تصریح نشد پس منصرف بذهن اینست که اثری بر آن مترتّب نخواهد بود (شعرانی)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۶

لغت: ... ص : ۱۶

الزعم: قولیست از گمان یا علم که گاهی راست و مطابق با واقع و اکثرا مخالف با واقع است، و برای همین از باب گمان و علم آمده و عمل آن را انجام میدهد، شاعری گوید:

فان تزعمینی کنت اجهل فیکم فانی شریت الحلم بعدک با الجهل

پس اگر تو خیال میکنی که من در میان شما مجهول و ناشناخته ام پس من حلم و بردباری را بعد از تو بجهل خریداری نمودم، شاهد در کلمه تزعمینی است که بمعنای گمان آمده است.

الاولیاء: جمع ولی و ولی: آنست که شایسته و سزاوار باشد به یاری نمودن آنکه او را دوست و ولایت دارد در موقع حاجت.

خدا ولیّ مؤمنین است بعلّت اینکه او متولّی نصرت و یاری ایشانست

در موقع نیاز ایشان و مؤمن ولی اللّه است برای همین علّت، و ممکن است که مؤمن ولی خدا باشد برای اینکه مطیع خداست و قبول میکند یاری خدا را موقع حاجت و نیاز. جبائی و قاضی گویند:

و التمنّی: آن گفته گوینده است چون ممکن است آنچه بخواهد نشود و ممکن است آنچه نخواهد بشود، پس آن متعلّق بگذشته و آینده خواهد بود، و آن از جنس کلام است.

ابو هاشم گوید: آن معنایی است در خاطر انسانی که توافق با این قول میکند.

و الجمعه و الجمعه: دو لغت اند و جمع آنها جمع و جمعات است فراء گوید: در آن لغت سوّمی میباشد و آن جمعه بفتح میم است مثل ضحکه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۷

و همزه و آن جمعه نامیده میشود بعلّت آنکه خداوند متعال در آن روز از ایجاد و آفرینش اشیاء فارغ شد و در آن مخلوقات گرد آمدند.

و بعضی گفته اند: برای اینست که در آن جماعت جمع میشود و ابی سلمه گفته است اوّل کسی که آن را جمعه نامید کعب بن لؤی بود، و او اوّل کسی است گفت، امّا بعد و بجمعه عروبه میگفتند.

و بعضی گفته اند: اوّل کسی که آن روز را جمعه نامید انصار بودند ابن سیرین گوید: انصار جمع شدند پیش از آنکه پیامبر (ص) بمدینه آید.

و بعضی گفته اند: پیش از آنکه سوره جمعه نازل شود، انصار گفتند برای یهودیها در روزهای هفته یک روزیست (شنبه) که در آن جمع میشوند برای نصاری نیز روزیست که (یکشنبه) مجتمع میگردند، پس ما هم روزی را قرار بدهیم که در آن گرد آمده و ذکر

خدای عزّ و جل نموده و او را سپاس گوئیم، یا گفتند چنان که روز شنبه برای یهود و روز یکشنبه برای نصاری است پس قرار دهید آن را روز عروبه، پس نزد اسعد بن زراره جمع شدند و او برایشان در آن روز نماز خواند و خاطر نشانشان کرد که این روز را جمعه بنامید هنگامی که نزد او جمع شدند، پس اسعد بن زراره گوسفندی برای آنها کشت، پس نهار و شام از یک گوسفند خوردند، برای اینکه آن روز جمعیتشان کم بود، پس خداوند تعالی نازل فرمود إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ ... پس این اوّل جمعه ای بود در اسلام جمع شدند.

و امّا اوّل جمعه ای که پیامبر خدا (ص) با اصحابش اجتماع نمود: گفته شده که رسول خدا (ص) از مکّه مهاجرت بسوی مدینه نمود تا در دهکده قبا وارد بر بنی عمرو بن عوف شد و این در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاوّل

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۸

موقع ظهر بود، پس در قبا از روز دوشنبه تا پنجشنبه توقف فرمود و مسجد قبا را ساخت، آن گاه از میان آنها روز جمعه بسوی مدینه حرکت فرمود و در بطن وادی در بنی سالم بن عوف درک نماز جمعه را که در آن روز در این محل مسجدی بنا کرده بودند نمود، و این اوّل جمعه ای بود که پیامبر خدا «ص» در اسلام آن را جمعه قرار داد و در این جمعه خطبه ای ایراد فرمود، و آن اوّل خطبه ای بود که در مدینه خواندند و گفتند: شکر و سپاس مختصّ و مخصوص خداست، حمد میکنم او را و استعانت

باو میجویم، و طلب عفو و مغفرت از او مینمایم و طلب هدایت و ارشاد از او میکنم، و باو ایمان دارم و او را کفران نمیکنم و با هر کس که کـافر باو شـد عـداوت دارم و گواهی میـدهم که خـدایی جز آن خـدای یکتا که شـریکی نـدارد نیست، و گواهی میـدهم که محمد بنده و فرسـتاده اوست، او را بهدایت و روشـنایی و موعظه در زمانی که از پیامبران خالی و از دانش اندک و گمراهی مردم و جـدایی از زمـان و نزدیکی بقیـامت و اجل ارسال نمود، هر کس اطاعت خـدا و رسول او را نمایـد البته نجات یابـد و هر کس عصـیان کنـد آنها را، البته فریفته، و هلاک و گمراه شـده گمراهی که دور از هـدایت و نجات است، سـفارش میکنم شـما را بپرهیزکـاری از خـدا زیرا بهترین چیزی که مسلمان بمسـلمانی سـفارش میکنـد اینست که او را تشویق و ترغیب بآخرت نموده و او را امر بتقوی نماید پس حذر کنید از آنچه خدا شـما را از خود تحذیر نموده و اینکه پرهیز- کاری و تقوای از خدا برای کسـی که عمل کند بآن بنا بر ترس و بیم از پروردگارش یاور درستیست بر آنچه میطلبد از امر آخرت و کسی که اصلاح کند آنچه بین او و بین خداست از امر او در پنهانی و آشکارایی که نّیت نکند به این مطلب

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۹

مگر رضـای خـود را، برای او یـاد بـودی در آینــده اش خواهــد بـود و ذخیره ای بعـد از مرگش هنگـامی کـه انسـانی محتـاج بچیزیست که پیش فرستاده و غیر

از این گروه دوست دارند که میان آنها و میان عذاب مدّت زیادی فاصله باشد، و خداوند شما را از خود بیم میدهد و خدا به بندگانش مهربانست، و آنکه سخنش راست و وعده اش مسلّم خلافی برای آن نیست پس اوست که میگوید در نزد من سخن تبدیل و تحریف نمیشود و من به بندگانم ستمکار نیستم، پس بترسید از خدا در کارهای دنیوی و امور اخرویتان در آشکارا و نهان البتّه کسی که از خدا بترسد خداوند گناهان او را بخشیده و پاداش بزرگی باو خواهد داد، و کسی که از خدا بترسد البتّه رستگار شده است رستگاری بزرگی، و بدرستی که ترس از خدا نگاه میدارد از خشم و نگهمیدارد از عقوبت او و نگه میدارد از غضب او و بدرستی که تقوای از خدا چهره ها را سفید و نورانی و خدا را خشنود و درجه و رتبه را بلند میکند، حظ خود را از تقوی فرا گیرید و در جنب خدا مقابل حق افراط و زیاده روی نکنید پس بطور قطع خدا کتاب خود را بشما آموخت و راه خود را برای شما روشن نمود تا اینکه راستگویان و دروغگویان را بدانند، پس احسان کنید چنان که خداوند بشما احسان نمود، و با دشمنان او عداوت نمائید و در راه او جهاد کنید حق جهاد و کوشش.

اوست که شما را برگزید و نام شما را مسلمان گذارد تا اینکه هلاك شود هر کس که هلاك شد از روی دلیل و برهان و زنده گردد کسی که زنده ماند از روی بیّنه و برهان و لا حول و لا قوّه الّا باللّه، پس زیاد

کنید یاد خدا را و عمل کنید برای بعد از این روز، پس بدرستی که هر کس اصلاح کند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۰

بین خود و خدای خود را، خدا کفایت و اصلاح خواهد نمود بین او و مردم را، و این بخاطر اینست که خداوند حکومت بر مردم میکند نه اینکه مردم بر او حکومت کنند و خداوندست که تملّك میکند از مردم و مردم از او تملّکی ندارند اللَّه اکبر و لا حول و لا قوه الّا باللّه العلی العظیم، پس برای همین خطبه در انعقاد نماز جمعه شرط شده است.

شأن نزول: ... ص : ۲۰

جابر بن عبد اللَّه گوید: کاروانی آمد و ما با پیامبر خدا (ص) نماز جمعه میخواندیم، پس مردم بسوی آن کاروان دویدند و باقی نماند با رسول خدا مگر دوازده نفر مرد که من در آنها بودم، پس این آیه نازل شد (وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً) و وقتی دیدند سوداگری یا سرگرمی را.

حسن و ابو مالك گویند: اهل مدینه به گرانی و گرسنگی مبتلا شدند، پس دحیه بن خلیفه از شام با زیتون آمد در حالی که پیامبر (ص) در روز جمعه خطبه میخواند، پس چون او را دیدند برخاستند و بسوی او در بقیع رفتند از ترس اینکه مبادا دیگران بر آنها پیشدستی کنند، پس با پیامبر (ص) باقی نماند مگر چند نفری، پس آیه مذکور نازل شد، پس فرمود قسم بآنکسی که جانم در دست قدرت اوست اگر همگی پی در پی هم رفته بودید تا اینکه یکی از شما باقی نمیماند هر آینه این بیابان بر شما آتش شده بود.

و مقاتلان گویند

پیـامبر (ص) میان ما خطبه روز جمعه میخوانـد که دحیه ابن خلیفه ابن فروه کلبی سـپس یکی از بنی خزرج و بعـد یکی از بنی زید بن مناه از شام با مال التجاره ای رسـیدند و هر وقت این کاروان میرسـید هیچکس در مدینه باقی نمیماند مگر میآمد، و در این کاروان هم همه گونه ما یحتاج و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۱

نیازمنـدیهای مردم از آرد یا گنـدم یا غیر آن میبود، پس نزد احجار زیت که محلّی در بازار مدینه بود فرود میآمد آن گاه طبل میزد تـا مردم را بآمـدن خود خبر کنـد و مردم بسوی او آینـد تا متاع او را خریـداری کننـد، پس روز جمعه ای قبل از مسـلمان شـدنش از سـفر آمـد و پیـامبر (ص) بر منبر ایسـتاده و خطبه جمعه میخوانـد پس مردم بصـدای طبـل دحیه بیرون دویدنـد و در مسـجد نماند مگر دوازده نفر مرد و زن، پس حضرت رسول (ص) فرمود اگر اینها نبودند هر آینه از آسمان بر این مردم سنگ میبارید و خداوند نازل فرمود آیه مذکور را.

کلبی از ابن عبّاس نقل کرده که باقی نماند در مسجد مگر هشت نفر ابن کیسان گوید: یازده نفر مرد.

قتاده و مقاتل گوینـد: مردم مدینه سه مرتبه این عمل را انجام دادند در هر روزی یک مرتبه برای کاروانی که از شام میرسـید و تصادف میکرد روز ورود آنها با روز جمعه هنگام ظهر و نماز جمعه پیامبر (ص) با مردم.

مقصود و تفسیر: ... ص : ۲۱

چون ذکر یهود را در انکارشـان بـآنچه در تورات است مقـدّم داشت خداونـد سبحان امر فرمود پیـامبرش را که آنها را خطاب کند بچیزی که

محکومشان کند پس فرمود:

(قُلْ) بگو ای محمّد.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ هادُوا یعنی: مردمی که خود را یهود نامیدند.

إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّکُمْ أَوْلِیاءُ لِلَّهِ یعنی: اگر شما گمان میکنید بخیال خود تان که شما از یاران خدا هستید و خداوند شما را یاری میکند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۲

مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ یعنی: شما پسران خدا و دوستان او هستید پس مرگی که شما را بخدا میرساند آرزو کنید سپس خداوند سبحان از حال ایشان و دروغ گفتن ایشان و اضطرابشان در ادّعایشان که آنها اطمینان و وثوق ندارند خبر داد، و فرمود:

وَ لا یَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ و هرگز ایشان برای آنچه با دستشان پیش نمودند از کفر و معصیت آرزوی آن را نمیکنند.

وَ اللَّهُ عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ یعنی: خدا دانا بافعال و احوال ایشان است، و گذشت تفسیر این دو آیه در سوره بقره و در آن معجزه ای برای پیامبر (ص) بود زیرا ایشان را خبر داده بود که هرگز آرزوی مرگ را نمیکنند چون میشناسند ایشان راست بودن پیامبر اسلام و دروغ خودشان را و مطلب هم چنان بود که فرمود، و روایت شده که اگر آنها آرزوی مرگ کرده بودند همگی آنها مرده بودند.

(قُلْ) بگو ای محمّد.

إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاقِیکُمْ یعنی: البته مرگی را که از او فرار میکنید پس آن مرگ مسلّما شما را خواهد رسید، و شما اگر چه از مرگ فرار کنید و آن را ناخوش دارید، پس او ناچار است که بر شما فرود آید و شما را دریابد و فرار از مرگ سودی برای شما

نـدارد، و جز این نیست که فرمود فَإِنَّهُ مُلاقِیکُمْ بفاء فرمود که یعنی از او فرار کنیـد یا نکنیـد برای مرگ یکسان است، پس آن ملاقاتشان خواهد کرد، فَإِنَّهُ مُلاقِیکُمْ مبالغه در دلالت بر اینست که فرار از مرگ سودی ندارد برای اینکه اگر فرار بمنزله سبب در ملاقات مرگ بود پس معنایی برای تعرّض فرار نبود برای اینکه مرگ از او دور نبود تا

فرار کند و به همین معنی امیر المؤمنین علیه السلام اشاره فرمود در قولش هر کسی آنچه را که از او فرار میکند ملاقات خواهد کرد و اجل راننده انسانی است و فرار از آن دریافتن آنست، زهیر شاعر گوید:

و من هاب اسباب المنایا ینله و لو نال اسباب السماء بسلّم

و کسـی که بترسد اسـباب و مقدمات مرگ را بآن خواهد رسید اگر چه به سبب نردبانی هم بآسمان برود، شاهد در کلمه منایا و اجـل است که خواه و نـاخواه آدمی را خواهـد یافت. و شـکی نیست که مرگ او را درخواهـد یافت بترسـد یا نترسـد و لکن وقتی هیبت و ترس بمنزله سـبب مرگ باشـد پس معنایی برای هیبت نخواهـد بود، و گفته شده که تقدیرش اینست بگو مرگی که از او فرار میکنید، پس الذی را در موضع و جای خبر قرار داده نه صفت برای مرگ (فانّه) مستأنفه میباشد.

ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلی عـالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهـادَهِ یعنی: بر برگشت بسوی خـدایی خواهیـد نمود که ظـاهر و بـاطن شـما را در روز قیـامت میداند.

فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ پس شما را بآنچه در دار دنیا عمل نمودید خبر

داده و بحساب اعمالتان پاداشتان میدهد.

سپس خداوند سبحان مؤمنین را خطاب فرموده و گفت:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نُودِیَ لِلصَّلاةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَهِ یعنی: هر وقت که اذان نماز جمعه گفته شد و آن زمانیست که امام بر منبر روز جمعه نشست و این مطلب برای اینست که در زمان رسول خدا (ص) ندایی غیر از اذان نبود.

سایب بن زید گوید: برای رسول خدا (ص) یک مؤذّن بنام بلال بود پس هر وقت پیامبر بر منبر مینشست، بلال درب مسجد اذان میگفت و وقتی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۴

از منبر پائین می آمد برای نماز اقامه میگفت سپس ابو بکر و عمر هم چنین بودند تا زمانی که عثمان متصدّی شد و مردم بسیار شدند و منازل دور شد اذانها را زیاد کرد، باذان اوّل در بام منزلش که در بازار بود و بآن زوراء میگفتند و برای عثمان در آنجا اذان گفته میشد، پس وقتی بر منبر مینشست مؤذّن او اذان میگفت، پس وقتی پائین می آمد اقامه برای نماز میگفت و این را بر او عیب نگرفتند.

فَاسْعَوْا إِلی ذِکْرِ اللَّهِ قتاده و ابن زید و ضحاک گفتند: یعنی بروید با سرعت و شتاب بسوی نماز نه با سنگینی و تأنّی.

زجاج گوید: یعنی پس بروید بسوی سعی چنان که آن سرعت کردنست و عبد اللَّه بن مسعود قرائت نمود (فامضوا الی ذکر اللَّه) و از علی بن ابی- طالب (ع) و عمر بن خطاب و ابی بن کعب و ابن عباس هم اینطور روایت شده و همین از حضرت ابی جعفر باقر و حضرت عبد اللَّه صادق (ع) روایت شده است،

ابن مسعود گويد: اگر من اسراع و سرعت را ميدانستم هر آينه چنان سرعت ميكردم كه ردايم از كتفم بيفتد.

و حسن گويد: آن سعى و دويدن بر قدمها نيست و بتحقيق كه نهى شده كه براى نماز نيايند مگر با سكينه و وقار، بلكه سعى بدلها و نيّت، و خشوع است، و بعضى گفته اند مقصود از ذكر اللَّه خطبه ايست كه متضمّن ذكر خدا و مواعظ است.

وَ ذَرُوا الْبَيْعَ يعنى: خريد و فروش را واگذاريد.

حسن گويد: هر معامله اى كه در آن نماز روز جمعه فوت ميشود، زيرا آن بيع حرام است و جايز نيست و اينست آن چيزى كه ظاهر آيه حكم ميكند بعلّت،

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۵

اينكه نهى دلالت بر فساد معامله دارد.

(ذلِكُمْ) يعنى: آنچه بآن امر شديد از حضور نماز جمعه و شنيدن خطبه و ذكر خدا و اداء واجب و ترك فروش.

خَيْرٌ لَكُمْ بهتر و سودمندتر است براى شما از جهت عاقبت.

إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ منافع امور و زيانهاى آنها و مصالح و مفاسد نفس هايتان را.

جبائى گويد: يعنى بدانيد اين مطلب را و در اين آيه دلالت بر وجوب نماز جمعه است و دلالت بر حرمت تمام تصرّفات در موقع شنيدن اذان جمعه بجهت اينكه بيع را مخصوص بنهى نمود براى بودن آنست از اعم تصرّفات در اسباب معاش و در آن دلالت بر اينست كه اين خطاب براى احرار است زيرا كه بردگان و بندگان مالك بيع نيستند، و دلالت دارد بر اختصاص نماز جمعه بمكانى و براى همين واجب است بسوى آن سرعت و كوشش كنند، و وجوب نماز جمعه براى همه مكلّفين

است مگر صاحبان عذر از سفر یا مرض یا کوری یا لنگی یا اینکه زن باشد و یا پیر سالخورده یا بنده و یا بر سر بیش از دو فرسخ از مسجد جامع باشد، و با بودن این شرائط واجب نیست مگر در موقع حضور سلطان عادل یا کسی که او را سلطان برای نماز جمعه تعیین کند و عدد نزد اهل بیت رسالت به هفت نفر تکمیل می شود، ابو حنیفه و سفیان ثوری گفته اند: غیر از امام بسه نفر هم اقامه می شود، شافعی میگوید: فقط منعقد میشود به چهل نفر مرد حر بالغ مقیم، ابو یوسف گوید: به دو نفر هم غیر امام منعقد میشود.

حسن و داود گفته اند: به یک نفر هم مانند نمازهای واجب دیگر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۶

منعقد میشود، و اختلاف در مسائل نماز جمعه میان فقهاء بسیار است و محل آن کتابهای فقهی است.

فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ یعنی: وقتی نماز جمعه را خواندید و از آن فارغ شدید متفرّق شوید در زمین.

وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ یعنی: و طلب کنید روزی را در خرید و فروش، و این اباحه و جواز معامله است نه وجوب و یا استحباب انس بن مالک از پیامبر (ص) روایت کرده که فرمود در قول خدای تعالی، فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا ... این طلب برای امور دنیوی نیست و لیکن عیادت مریض و تشییع جنازه و زیارت برادران دینی در راه رضای خداست.

حسن و سعید بن جبیر و مکحول گویند: مقصود از قول خدا، وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ، طلب علم و تحصیل معرفت و دانش

است، و از حضرت ابی عبد اللّه صادق (ع) روایت شده که فرمودند نماز روز جمعه و انتشار روز شنبه «۱».

---

(۱) شیخ طوسی رحمه اللّه در کتاب خلاف گفته اجماع و اتفاق است از زمان پیامبر (ص) تا این زمان ما که نماز جمعه را اقامه نکرده مگر خلفاء و امراء و کسی که متولی نماز پس دانسته شده که این اجماع اهل زمانهاست و اگر برعیّت اقامه شده بود هر آینه چنین خوانده بودند ... اگر گفته شود که وارد شده تأکید در نماز جمعه، و در بسیاری از احادیث اهل بیت با عدم بسط ید ایشان و ایشان در حال حضور هم سلطنت ظاهری نداشتند که متولی آن شوند، می گوییم و برای همین اصحاب ما واجب عینی از این اخبار نفهمیدند، و از معلوم اینکه عمل شیعه در عصر ائمه (ع) بر ترک نماز جمعه با تشویق و تأکید ایشان برای اینست که از آن وجوب قطعی نفهمیدند، پس امر بنماز جمعه برای دفع توهم منع و بیان تجویز و بودن آن یکی از واجبات تخییری، و مجلسی علیه الرحمه در بحار گفته که

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۷

و عمر بن زید از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود، من سوار میشدم در حاجت چنان که خداوند آن را کفایت فرموده است، سوار نمیشوم برای حاجتم مگر التماس اینکه مرا خدا ببیند که روز میکنم در طلب حلال آیا نمیشنوی قول خدا عزّ اسمه را، فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ ... آیا دیده ای که اگر مردی داخل خانه ای شود و درش

را بروى خود ببندد آن گاه بگويد روزى من بر من فرود مى آيد آيا اين ميشود امّا او يكى از آن سه نفريست كه دعايشان مستجاب نميشود، گويد گفتم اين سه نفر كيانند فرمود:

۱- مردى كه زنى دارد كه باب ميل او نيست، پس بر او نفرين ميكند مستجاب نميشود زيرا اختيار او در دست اوست اگر خواست او را رها كند هر آينه ميتواند.

۲- مردى كه طلبى از كسى دارد، پس شاهدى (يا سندى نوشته اى) نميگيرد، پس آن شخص حق او را انكار ميكند پس طلبكار نفرين بر او ميكند و مستجاب نميشود زيرا آنچه وظيفه داشت ترك نمود.

۳- مردى كه چيزى دارد و در منزلش مينشيند و حركت نميكند و التماس روزى نميكند تا بخورد سپس دعا ميكند مستجاب نميشود.

(ترك شيعه نماز جمعه را براى تقيّه بوده و لكن اين غير ممكن است زيرا بيشتر اهل سنت حضور و اقامه سلطان را واجب و شرط نميدانند، خصوصا مالك كه مذهبش غالب بر اهل مدينه بوده و مذهب شافعى و احمد بن حنبل هم همين است، و خلاصه تفرّد به اجتماع با امامى كه منصوب از طرف سلطان- نبوده نزد ايشان منكر نيست با اينكه ما ميبينيم چيزهايى را كه نزد ايشان مثل مسح بر پا در وضو، و حىّ على خير العمل در اذان و بسم اللّٰه الرحمن الرحيم را آشكارا گفتند منكر است، و شيعه آن را در ظاهر ترك و در

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۸

وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً يعنى: ياد كنيد خدا را بسيار بر احسان او و سپاس و شكر گوئيد او را

بر نعمتهای او و بر آنچه شما را موفق نمود از- طاعت و اداء فریضه.

و بعضی گفته اند: که مقصود بذکر در اینجا فکر است چنان که فرمودند یک ساعت فکر از عبادت یک سال بهتر است.

و بعضی گفته اند: یعنی خدا را در تجارت و در بازارهایتان یاد کنید، و از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: کسی که خدا را در بازار از روی خلوص در موقع غفلت مردم و شغلشان بآنچه در آنند یاد کند، نوشته

(باطن بجا می آورد و حکم در آن نیز مخفی نمانده است، و بعضی از محدّثین در استدلالش از طریق ادب خارج شده و احترام علم را رعایت نکرده و طعن زده کسی را که در وجوب نماز جمعه با او توافق ندارد و حال آنکه گذشتگان و پیشینیان دانشمندان ادیان دیگر را احترام میکردند و بیان کردن اشتباه ایجاب دشمنی و جسارت نمی کند، آن گاه طعن زده بعضی از بزرگان گذشته را در مطلق اجماعات و در این مسئله و گفته در زمان غیبت اطلاع بر اجماع ممکن نیست و با فرض امکان اطلاع بر تمام مذاهب امامیّه با پراکندگی و انتشار ایشان در اقطار عالم، پس بودن ایشان متفق بر یک مذهب حجتی در آن نیست.

پایان سخن مستشکل می گوییم: ممکن است علم اجمالی بمذهب جماعه پراکنده نمود چنان که نحویّین اتفاق بر رفع فاعل دارند و این مانند شبهه بعضی از ایشانست در شکل اوّل که علم بکبرویت کبری (العالم متغیّر) متوقف بر علم به نتیجه است پس اگر عکس شود (العالم حادث) گفته شود دور لازم میآید.

و جواب اینست: که علم اجمالی به اینکه حیوان جسم

است متوقّف بر تتبّع حیوانات نیست، سپس چگونه اجماع حجت نباشد با اینکه علم باجماع علم بقول و گفته معصوم (ع) است در ضمن کل اقوال. (شعرانی)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۹

شود برای او هزار حسنه، و میبخشد خدا برای او روز قیامت بخششی که بقلب بشری خطور نکرده.

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ یعنی: برای اینکه رستگار شوید و بثواب نعمت نائل گردید، خداوند سبحان معلّق فرمود، رستگاری را بقیام بآنچه ذکرش از اعمال جمعه و غیر آن گذشت و صحیح است حدیث ابی ذر که گفت رسول خدا (ص) فرمود: کسی که روز جمعه غسل کند و نیکو غسل نماید، و لباس پاک و شایسته خود را بپوشد و از عطر یا روغن منزلش استعمال کند (البته روغن و عطری که به بدن زده میشود) آن گاه بین دو نفر را بهم نزند خداوند میبخشد برای او آنچه بین او خواهد بود و بین جمعه دیگر و سه روز بعد از آن را، و این حدیث را بخاری در صحیح خود آورده و سلمان تمیمی از پیامبر (ص) روایت کرده که فرمود بدرستی که برای خدا در هر روز جمعه ششصد هزار نفر آزاد شده از آتش هست که تمام آنها مستوجب و و مستحق آتش اند، سپس خداوند سبحان از جماعتی خبر داد که گرامی ترین کرامتها را معامله کردند به پست ترین پستها، پس فرمود:

وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً یعنی: وقتی معاینه کردند این را.

مجاهد گوید: یعنی وقتی خرید و فروش یا سرگرمی بطبل یا طنبور را دانستند، جابر گوید: یعنی ساز و شیپور.

انْفَضُّوا إِلَيْها یعنی: از دور تو پراکنده و بسوی

او میدونـد، و فراء گفته است میـل بسوی او میکننـد، و ضـمیر (الیها) مربوط بتجارت است و تجارت مخصوص برد و برگشـت ضمیر باو شده برای اینکه آن نزد ایشان مهم تر و بآن خشنودتر از طبل و طنبور بود زیرا طبل راهنمای ایشان به

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۰

تجارت بود.

و بعضـی گفته انـد که عود ضـمیر بیکی از این دو کافیست و مثل آنکه بر حـذفی باشـد و معنا اینست که وقتی تجارتی دیدند بسوی آن میدوند و وقتی سرگرمی دیدند بسوی آن میدوند پس الیه حذف شده چون الیها بر آن دلالت دارد.

از حضرت ابی عبد اللَّه صادق (ع) روایت شده که فرمود: (انصرفوا الیها) منصرف میشدند و میرفتند بسوی آن.

وَ تَرَکُوکَ قائِماً تو در منبر خطبه میخواندی و آنها میرفتند.

جابر بن سـمره گوید: ندیدم رسول خدا (ص) خطبه بخواند مگر ایستاده پس هر کس حدیث کند تو را که آن حضرت نشسته خطبه خوانـده او را تکـذیب کنید، و از عبد اللَّه بن مسعود پرسـیده شد آیا پیامبر (ص) ایسـتاده خطبه میخواند؟ پس گفت آیا نخوانده ای وَ تَرَکُوکَ قائِماً و بعضی گفته اند از قائما اراده کرده قیام در نماز را، سپس خدای تعالی فرمود:

(قُلْ) بگو ای محمّد بایشان.

ما عِنْدَ اللَّهِ از ثواب بر شنیدن خطبه و حضور موعظه و نماز و توقّف با پیغمبر (ص).

(خَیْرٌ) بهتر و پسندیده تر و سودمندتر از جهت عاقبت و پایان کار است.

مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَهِ وَ اللَّهُ خَیْرُ الرَّازِقِینَ از سـرگرمی و معامله و خداونـد روزی میدهـد شـما را اگر چه خطبه و نماز جمعه را ترک و رها نکنید

ترجمه

مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۱

سوره منافقین ... ص : ۳۱

اشاره

باجماع مفسّرین در مدینه نازل شده و آیاتش (چون سوره جمعه) یازده است.

فضیلت آن: ... ص : ۳۱

ابی بن کعب از پیامبر (ص) روایت کرده که فرمود هر کس سوره منافقین را بخواند از نفاق بر کنار و دور باشد.

توضیح:

چون خداوند سوره جمعه را بآنچه از نشانه ها و علامتهای نفاق از گذاردن پیمبر ایستاده در نماز و یا در خطبه نماز و اشتغال آنها به سرگرمی و سود جویی یکدیگر پایان داد:

این سوره را بذکر منافقین نیز شروع نمود و گفت:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۲

[سوره المنافقون (۶۳): آیات ۱ تا ۵] ... ص : ۳۲

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

إِذا جاءَكَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِينَ لَكاذِبُونَ (۱) اتَّخَذُوا أَيْمانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (۲) ذلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ (۳) وَ إِذا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسامُهُمْ وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۴)

وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۵)

ترجمه: ... ص : ۳۲

بنام خداوند بخشاینده مهربان ۱- چون منافقان نزد تو بیایند گویند گواهی میدهیم که تو قطعا پیغمبر خدایی و خدا میداند که تو بدون تردید فرستاده اویی، و خدا

گواهی میدهد که منافقان جدّا دروغ میگویند (چون اعتقادشان موافق گفتار شان نیست).

۲- منافقان سوگندان خویش را چون سپری برگرفتند (که بوسیله آن جان و مال خود را نگهداری کنند) پس (نادانان را) از راه خدا بازداشتند البتّه ایشان آنچه میکردند بد است.

۳- این (بدی عملشان) برای آنست که ایشان (بحسب ظاهر) گرویدند سپس (بدل) نگرویدند در نتیجه خدا بر دلهایشان مهر نهاد، پس ایشان (حقیقت ایمان را) در نیابند.

۴- و اگر منافقان را ببینی پیکرهای ایشان تو را بشگفت آورد و اگر سخن گویند گفتارشان را گوش میدهی گویا ایشان (در خالی بودن از خرد و دانش) چوبهای بدیوار تکیه داده شده اند، هر آوازی که برآید (ترس ایشان بمرتبه ایست که آن را) بزیان خویش میپندارند ایشان دشمنانند پس از (نیرنگ) ایشان حذر کن خدا ایشان را

هلاك كند، ايشان را به كجا و (چگونه) برميگردانند.

۵- و چون بايشان گويند بيائيد تا فرستاده خدا براى شما آمرزش خواهد سرهاى خويش را (از روى استهزاء) حركت ميدهند و به بينى ايشان را كه (مردم را از راه حق) باز ميدارند و ايشان گردنكشانند.

قرائت: ... ص : ۳۳

ابو عمر و غير عباس و كسايى (خشب) بسكون شين و ديگران «خشب» بضم شين قرائت كرده و ناقح و روح از يعقوب و سهل (لوّوا) بتخفيف واو و بقيّه از قاريان بتشديد واو خوانده و آن اختيار ابى عبيده است، و در

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۴

شواذ حسن اتخذوا ايمانهم، بكسر قرائت كرده.

دليل: ... ص : ۳۴

ابو على گويد: كسى كه خشب بضم خوانده آن را مثل بدنه و بدن و اسد و اسد، و وثن و وثن در قول خدا إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِناثاً.

سيبويه گويد: آن قرائتيست و تثقيل فعل البته در نظير آن آمده، اسد گويند چنان كه در جمع ثمر ثمر گفته اند، شاعر گويد: قدمهايى مانند شيران بر زيان شما خواهد آمد،

يقدم اقداما عليكم كالاسد

ابو الحسن گويد:

تحريك در خشب لغت اهل حجاز است و دليل كسى كه (لووا را) بتخفيف واو خوانده قول خدا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ پس ليّ مصدر لوى مانند طوى، طيّا. و تثقيل براى اين كه فعل براى جمع است پس آن مثل خدا (مفتّحه لهم الأبواب) و البتّه آمده در شعر ابو زيد

تلويه الخاتن زبّ المعذر

تحريك نمودن ختنه كننده آلت طفل را براى ختنه.

و قول خدا ايمانهم بكسر بنا بر حذف مضاف است، يعنى: اتّخذوا اظهار ايمانهم جنّه يعنى قرار دادند اظهار گروش خود را سپر بتحقيق امثال اين در آيات- قبل گذشت.

لغت: ... ص : ۳۴

الجنّه: سپریست که آن را برای دفع اذیت برمیدارنـد مانند سـلاحی که برای دفع جراحت میگیرند و جنّه بفتح جیم باغیست که درخت او را بپوشاند و جنّه بکسر جیم جنونست که عقل را ستر میکند.

الفقه: علم بچیزیست گفته میشود فقهت الحدیث افقه حدیث را میفهماند مگر اینکه این فهم و دانش اختصاص بعلم شـریعت و هر کس آن را یاد گیرد دارد، میگویند او فقیه است و افقهتک الشی ء یعنی برای تو بیان

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۵

نمودم و فقه الرجل بضم یعنی فقیه و دانا شد، ابن درید گوید:

الجسم:

هر شخص مدرکی را گویند، و هر جسم بزرگی را جسیم و جسام گویند و الاجسم عظیم الجسم است، شاعر گوید:

و اجسم من عاد جسوم رجالهم و اکثر ان عدوّا عدیدان الرمل

و جسمهایی از قوم عاد بزرگ است مردان ایشان و بیشترند از ریگ صحرا اگر شمرده شوند، شاهد در کلمه اجسم و جسوم است که جمع جسم میباشد اهل کلام اختلاف در تعریف جسم کرده و محقّقین ایشان گفته اند آن چیزیست که دارای طول و پهنا و عمق باشد (خلاصه دارای ابعاد ثلاثه طول و عرض و عمق باشد) و برای همین وقتی در این سه جهت زیاد شد گفته میشود اجسم و جسیم، و بعضی گفته اند چیز ترکیب یا تألیف شده است.

و بعضی گفته اند: آن چیزیست که قائم بخود باشد یعنی محتاج به محلّی نباشد (چون عرض) و صحیح قول اوّل است و اجسام چیزیست که از جواهر تألیف و ترکیب شود، و آن چیزهایی هستند که تجزیه نمیشوند ترکیب شده بمعناهایی که بآن مؤتلفات گفته میشود، پس وقتی تألیف و ترکیب از آن برداشته شد اجزاء لا یتجزّا باقی خواهد ماند، و اختلاف کرده اند در اقل اجزاء جسمها و صحیح آنست که از هشت جزء ترکیب شود، و ابی هذیل گوید: از شش جزء و بلخی گوید از چهار جزء.

اعراب: ... ص : ۳۵

ساءَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ، تقدیرش اینست ساء العمل عملهم، بد عمل است عمل ایشان، پس قول خدا ما کانُوا یَعْمَلُونَ، ما موصوله و صله در محل

رفع باینست که آن مبتداء یا خبر مبتداء محذوف که مخصوص بذم است باشد أَنَّی

يُؤْفَكُونَ، انّى در محل نصب است بنا بر حاليت بمعناى كيف و تقديرش اينست كه اجاحدين يؤفكون آيا منكرين چگونه برميگردند، و جايز است كه در محل نصب بنا بر مصدريت باشد و تقديرش اينست اى افك يؤفكون، و زجاج گفته است كه يعنى: من اين يؤفكون، يعنى از حق بباطل برميگرديد، پس بنا بر اين منصوب بر ظرفيّت است و يصدّون در محلّ نصب است بنا بر حاليت.

مقصود و تفسير: ... ص : ۳۶

خداوند سبحان پيامبرش را مخاطب ساخت و فرمود:

إِذا جاءَكَ هر گاه آمدند تو را اى محمّد.

(الْمُنافِقُونَ) و ايشان كسانى هستند كه اظهار ايمان نموده و كفر خود را پنهان ميكنند، و نفاق از نفق و نافقاء مشتق است چنان كه شاعر گويد

للمؤمنين امور غير مخزيه و للمنافق سرّ دونه نفق

براى مؤمنين كارهاى بدون ضرر و خوارى است و براى منافق رازيست كه كمتر آن دو رنگى و دو رويى است. شاهد در كلمه منافق است كه انسان دو رو و دو رنگ باشد.

قالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ يعنى: خبر دادند به اينكه آنها- اعتقاد دارند كه تو رسول خدايى.

وَ اللَّهُ يَعْلَمُ و خدا اى محمّد ميداند.

إِنَّكَ لَرَسُولُهُ حقيقه و خدا از جهت شهادت و گواهى كافيست.

وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِينَ لَكاذِبُونَ و خداوند گواهى مى دهد كه

جدّا منافقين دروغ ميگويند در قولشان كه تو رسول خدايى، پس دروغشان در اعتقادشان است، و اينكه بدلهايشان گواهى ميدهند، تكذيب نكرد ايشان را در آنچه برگشت بزبانشان دارد، چون ايشان گواهى بزبان دارند و راست گفتند در زبانشان، و در اين دلالت است بر اينكه حقيقت ايمان

آنست که در قلب باشد و کسی که چیزی بگوید و خلاف آن را معتقد باشد دروغگو است.

اتَّخَذُوا أَيْمانَهُمْ جُنَّةً یعنی ایمان خود را سپر و پرده ای قرار دادند که بآن کفر خود را بپوشانند تا کشته نشوند و بآنها سب و فحش و ناسزا نگویند و اموالشان را نگیرند.

فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ یعنی: پس اعراض کردند باین سبب از دین اسلام و بعضی گفتند: منع کردند غیر ایشان از پیروی راه حق به اینکه خواندند ایشان را در باطن بکفر و این از خواص و صفات منافقین است که عوام را از دین برمیگردانند چنان که اهل بدعت میکنند.

إِنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ یعنی: بد کاریست که آنها میکنند از اظهار اسلام و مخفی داشتن کفر و منع راه حق نمودن.

ذلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا بزبانهایشان در موقع اقرار به لا اله الا اللّه و محمد رسول اللّه.

ثُمَّ كَفَرُوا قتاده گوید: یعنی سپس کافر شدند بقلوبشان چون تکذیب کردند بآن، و بعضی گفته اند: یعنی ایمان آوردند در ظاهر نزد پیامبر و مسلمانها سپس وقتی با مشرکین خلوت کردند کافر شدند بدین جهت فرمود ثُمَّ كَفَرُوا برای اینکه ایشان بعد از اظهار ایمان تجدید ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۸

کفر نمودند.

فَطُبِعَ عَلى قُلُوبِهِمْ یعنی: مهر گذارده شد بر قلوبشان به داغ و علامتی که فرشتگان بین آنها و مسلمین حقیقه تمیز دهند.

ابی مسلم گوید: یعنی چون آنها الفت گرفتند با کفر و عناد و گوش بسخن حق ندادند و درباره معاد و قیامت فکر نکردند، خداوند آنها را واگذارد باختیار خودشان و یاریشان نکرد، پس این مهر شد بر قلوبشان و او آنها

را مأنوس کرد بآنچه از کفر معتاد شده بودند.

فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ یعنی: از جهتی که تفکّر و اندیشه نمیکردند حق را نمیدانستند تا تمیز میان حق و باطل بدهند.

وَ إِذا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسامُهُمْ و چون ایشان را بنگری از نیکویی صورتشان و تمامیت خلقتشان و زیبایی هیکلشان تعجّب میکنی.

وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ یعنی: و چون چیزی بگویند برای خوبی منطقشان و فصاحت زبان و بلاغت بیانشان بسخنانتان گوش میدهند.

كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ یعنی: گویا ایشان پیکرهای بی روحند خداوند آنها را در خالی بودن از عقل و فهم تشبیه بچوبهای دیوار فرموده به چیزی که هیچگونه روح (نه نباتی و نه حیوانی و نه انسانی) در آن نیست.

و بعضی گفته اند: خداوند ایشان را تشبیه بچوب پوسیده موریانه خورده که هیچ خیر در آن نیست نموده که هر کس آن را به بیند خیال کند چوب صحیح و سالم است از جهتی که ظاهرش مصفّا و زیبا و باطنش بیفایده است، پس همین طور است منافق ظاهرش آراسته و شگفت آور و باطنش از خوبی خالی.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۹

يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ خداوند ایشان را توصیف بضعف، و جزع نموده یعنی هر صدا و فریادی را که میشنوند پندارند بر آنها واقع خواهد شد، یعنی میپندارند که صیحه کشنده آنها و از ترس و بیم گمان میکنند که آنها مقصود و مرادند، و این مانند اینست که در ارتش و لشگر منادی ندا کند یا کسی برفیقش فریاد زند یا حیوانی رم کرده و فرار کند و یا گمشده ای را اعلان کنند.

و بعضی گفته اند: یعنی وقتی فریادی بشنوند گمان میکنند که

آیه ای دربـاره آنهـا و کشف حالشـان نازل شـده چون خود میشـناختند که در سـینه هایشان تقلّب و خیانت است و برای همین گفته شده (المریب خائف) آدم مشکوک و متقلّب ترسناک است، پس خداوند سبحان از عداوت آنها خبر داده و فرموده.

(هُمُ الْعَدُوُّ) در حقیقه دشمن تو و مؤمنین میباشند.

(فَاحْذَرْهُمْ) پس احتیاط و دوری کن از ایشان به اینکه آنها را بر سرّ و راز خود آگاه کنی.

قاتَلَهُمُ اللَّهُ یعنی: خدا ایشان را ذلیل و لعنت کند، و بعضـی گفته اند: که آن نفرین بر هلاکت ایشانست بعلّت اینکه هر کسی را که خـدا بکشـد او مقتول و هر کسـی را غالب شود پس او مغلوب است أَنَّى يُؤْفَكُونَ ابو مسـلم گویـد: یعنی چگونه با بسـیاری دلائل از حق منصرف میشوند و روی میگردانند، و این توبیخ و سرزنش و سرکوبی است و استفهام نیست.

و بعضی گفته اند یعنی چگونه دروغ میگویند (از افک بمعنای کذب و دروغ است).

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۴۰

وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا و هر گاه بایشان گفته شود بیائید.

يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ برایتـان پیـامبر خـدا آمرزش طلبـد سـرشان را زیـاد از روی مسـخره حرکت و تکـان دهند بخواندن پیغمبر (ص) ایشان را برای آمرزش و استغفار.

و بعضـی گفتـه انـد: سـرشان را برگرداننـد برای اعراض از حـق و کراهـت بـذکر و دعـاء پیـامبر (ص) و این برای کفر و تکبّر ایشانست.

(وَ رَأَيْتَهُمْ) و میبینی ای محمد (يَصُدُّونَ) مانع میشوند از راه درست و حق.

وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ و ایشان تکبّر میکنند و اظهار مینمایند که ما نیازی باستغفار پیغمبر (ص) و آمرزش خدا نداریم.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۴۱

[سوره المنافقون (۶۳): آيات ۶ تا ۱۱] ... ص : ۴۱

اشاره

سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ (۶) هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لا تُنْفِقُوا عَلى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا وَ لِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لكِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يَفْقَهُونَ (۷) يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنا إِلَى الْمَدِينَهِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لكِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يَعْلَمُونَ (۸) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُلْهِكُمْ أَمْوالُكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ (۹) وَ أَنْفِقُوا مِنْ ما رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْ لا أَخَّرْتَنِي إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰)

وَ لَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْساً إِذا جاءَ أَجَلُها وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ (۱۱)

ترجمه: ... ص : ۴۱

۶- براى ايشان يكسانست چه براى اينان آمرزش بخواهى يا برايشان آمرزش نخواهى هرگز خدا نخواهدشان آمرزيد، زيرا كه خدا گروه بيرون

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۴۲

رفتگان از دائره فرمان را هدايت نميكند.

۷- اين منافقان آنانند كه ميگويند بكسانى كه نزد رسول خدا هستند نفقه و خرجى ندهيد تا (از اطراف او) متفرّق و پراكنده شوند و حال آنكه خزينه هاى آسمانها و زمين از آن خداست، و لكن منافقان در نيابند.

۸- منافقان ميگويند اگر (از اين غزوه بنى المصطلق) بسوى مدينه بازگشتيم بطور مسلّم عزيزتر بيمقدارتر را از مدينه بيرون ميكند (مراد از عزيزتر نفوس خبيثه خودشان و مراد از لفظ ديگر حضرت محمّد (ص) و همه مؤمنانست) و (خدا در پاسخ گويد) تنها عزّت از آن خدا و رسول او و مؤمنان است ولى منافقان

(این حقیقت را) نمیدانند.

۹- ای آنان که ایمان آورده اید اموالتان و فرزندانتان شما را از یاد خدا کردن سرگرم نسازد، و هر که این کار را بکند پس آن گروه خود زیان کارانند.

۱۰- از آنچه بشما روزی داده ایم انفاق کنید پیش از آنکه مقدمات مرگ بیکی از شما بیاید پس آن کس گوید چرا تا مدّت نزدیک مرا مهلت ندادی تا تصدّق دهم و از جمله نیکوکاران باشم.

۱۱- و خدا هرگز مرگ هیچ نفسی را تأخیر نکند چون وقت رفتن او بیاید، و خدای تعالی بآنچه میکند آگاهست.

قرائت: ... ص : ۴۲

ابو عمرو (و اکون) بنصب قرائت کرده و دیگران (و اکن) به جزم خوانده اند، و حماد و یحیی (بما یعملون) بیاء خوانده و دیگران (بما تعملون)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۴۳

بتاء قرائت کرده اند. «۱»

دلیل: ... ص : ۴۳

کسی که (و اکن) بجزم خوانده عطف کرده بمحل قول خدا (فاصّدّق) برای اینکه آن در محل فعل مجزوم است، آیا نمی بینی که وقتی گفتی اخّرنی فاصدق مجزوم خواهد بود به اینکه چون جواب جزاء است و بینیاز شده سؤال از ذکر شرط و تقدیرش اینست: اخّرنی فانّک ان تؤخرنی اصدق، مرا مهلت بده پس البتّه اگر مرا مهلت دادی تصدّق خواهم داد پس چون فعل منصوب بعد از فاء در محل فعل مجزوم است به اینکه آن جواب شرط است حمل شده قول خدا (و اکن) بر او و مانند همین است قول خدا و من یضلل اللّه فلا هادی له و یذرهم لما کان، پس لا هادی له در محل فعل مجزوم است که یذرهم حمل بر او شده و مثل اینست:

قول شاعر:

قابلونی بلیّتکم لعلّی اصالحکم و استدرج نویا

یعنی شترتان را بمن بدهید، که شاید من با شما مصالحه کنم و بمقصدم برسم، شاهد استدرج است که حمل شده بر محل فاء محذوفه

(۱) و استغفرت بالف ممدود، استغفرت قرائت نشده مگر در شواذ و کسایی در روایت ابی الحارث لام من یفعل ذلک را ادغام نموده و قراء اتفاق کرده انـد در ساکن بودن یاء اخرتنی الی و بتا کتابت این حروف ننوشـته اند لو لا اخرتن بغیر یاء در اینجا و از مصحف امام امیر المؤمنین (ع) نقل شده هر دو، اکون

بواو و اکن بغیر واو و گذشت مکرّر حکم دو همزه از جاء اجلها گذشت. (شعرانی)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۴۴

و ما بعد آن از لعلّی و همین طور قول او:

ایّا سلکت فانّنی لک کاشح و علی انتقاصک فی الحیاه و ازدد

هر کجا که تو بروی البتّه من بر تو خشمگین ام و بر زمین زدن تو و عیب گرفتن بر تو در زندگی ام پس افزون کن، شاهد در کلمه (و ازدد) است که در جاء فاء محذوف قرار دارد و حمل کرده و ازدد را بر محل فاء و ما بعد آن.

و امّا قول ابی عمر و (و اکون) پس البتّه حمل کرده آن را بلفظ اصدق نه محل و حمل بر لفظ بهتر از حمل بر محل است برای ظهور آن در لفظ و نزدیک بودن آن و گمان کرده اند که در حرف ابی عمرو (فاتصدّق و اکون) است و کسی که بما یعملون بیاء خوانده پس بنا بر قول او وَ لَنْ یُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْساً بعلّت اینکه نفس اگر چه در لفظ یکیست، پس مراد باو کثرت است و کسی که بتاء تعملون خوانده آن خطاب بحاضر و حمل شایع است.

لغت: ... ص: ۴۴

الانفضاض: پراکندگی و تفرّق (و فض الکتاب) وقتی که آن را با زور پراکنده نمود، و فضّه را فضّه و نقره نامیده اند برای پراکندگی آنست در قیمت و بهاء اشیاء خریداری شده.

الهاک: هر چیزی که تو را مشغول از چیزی نماید، البتّه تو را سرگرم و غافل نموده است. شاعر گوید:

الهی بنی جشم عن کل مکرمه قصیده قالها عمرو بن کلثوم

عمرو بن کلثوم (که

از شعرای عرب بوده) قصیده ای در هجو قبیله

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۴۵

بنی جشم گفته و گوید: بنی جشم از هر صفت و منقبت خوبی غافل و بیخبر ماندند، شاهد در کلمه الهی است که بمعنای سرگرمی و وسیله غفلت آمده.

امرؤ القیس گوید:

فمثلك حبلی قد طرقت و مرضع فالهیتها عن ذی تمائم محوّل

پس مثل تو زن آبستن که من با او آمیزش کردم و او را سرگرم نمودم از طفل شیرخواری که یک ساله بود، شاهد در کلمه (فالهیتها) است که بمعنای سر گرمی است.

شأن نزول: ... ص : ۴۵

این آیات درباره عبد اللّه بن ابی و یاران او نازل شده و این در وقتی بود که پیامبر خدا (ص) مطّلع شد که بنی المصطلق برای جنگ با- پیغمبر گرد آمده و رئیس آنها حارث بن ضرار پدر جویریه همسر پیغمبر (ص) است، و چون پیغمبر (ص) شنید بسوی ایشان بیرون رفت تا در کنار آبی از آبهای ایشان که مریسیع از ناحیه قدید تا ساحل و کنار دریای سرخ، با آنها تلاقی نمود، پس مردم با هم جنگیدند و کشتند از یکدیگر و خدا بنی المصطلق را فراری نمود، و کشته شدند از ایشان کسانی که کشته شدند و پیامبر خدا (ص) زنها و اولاد و اموالشان را بغنیمت گرفت، پس مردم بر کنار آن آب مشغول جمع غنائم و انفال بودند که وارد شد دسته ای از مردم و با عمر بن خطاب اجیر و مزدوری از بنی غفار بنام جهجاه بن سعید که اسب عمر را میکشید بود، پس جهجاه و سنان جهنی از بنی عوف بن خزرج بر

سر آب نزاع کردند، پس جهنی فریاد زد ای گروه انصار و غفاری، فریاد زد ای گروه مهاجرین، پس یک نفر از مهاجرین به

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۴۶

یاری غفاری که باو جعال میگفتند و مرد فقیر و بینوایی بود برخاست، پس عبد اللّٰه بن ابی بوی گفت تو مرد هتّاکی هستی، در جواب گفت چه چیز مرا باز میدارد از اینکه کمک غفاری کنم و سخن جعال بر عبد اللّٰه سخت و گران آمد، پس گفت بآنکه من باو سوگند میخورم دماغ تو را بخاک میمالم و خشمگین شد عبد اللّٰه بن ابی و نزد او جمعی از قوم او بودند که در میان ایشان زید بن ارقم جوان تازه سن بود، پس ما شما را در بلاد خودمان راه داده ایم و ایثار کردیم، بخدا قسم نیست مثل ما و ایشان مگر چنان که گوینده گوید: سگت فربه شده که تو را بخورد، بخدا قسم اگر ما برگشتیم بمدینه هر آینه عزیزتر بیرون کند خوارتر را و غرضش از اعزّ خودش و اذلّ پیامبر خدا (ص) بود، سپس رو کرد بحاضرین از قومش و گفت این چیزی است که شما با خود کردید، ایشان را در بلاد خود راه دادید و اموالتان را با آنها تقسیم کردید، امّا بخدا قسم اگر فضول طعام خود را از جعال و امثال او مضایقه کرده بودید بگردن شما سوار نمیشدند، هر آینه ممکن و امید است که آنها از بلاد شما کوچ کنند و بقبیله و موالی خودشان ملحق شوند، پس زید بن ارقم گفت بخدا قسم که تو ذلیل و پست

و مبغوض در قوم خود هستی و محمد (ص) در عزّتی از رحمن و مودّتی از مسلمین است بخدا قسم که بعد از این سخنت تو را دوست ندارم. عبد اللَّه بوی گفت ساکت شو که تو کودکی.

زید بن ارقم نزد رسول خدا آمد و این بعد از پایان جنگ بود پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله خبر داد، پس پیامبر امر بحرکت نموده و فرستاد بسوی عبد اللَّه و او را طلبید و فرمود این چیست که بمن رسیده از تو، عبد اللَّه گفت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۴۷

قسم بخدایی که قرآن را بر تو نازل کرده من هرگز چیزی از این سخنان نگفته ام و زید دروغگوست و کسانی که از انصار حاضر بودند او را تأیید کرده و گفتند ای رسول خدا آقا و بزرگ ما را بسخن جوانی از جوانان انصار تکذیب نفرما شاید این جوان در نقل و حدیثش اشتباه کرده و چنین خیال نموده، پس رسول خدا او را معذور داشت و ملامت از انصار بزید بن ارقم شایع شد و چون رسول خدا تنها شد و حرکت نمود اسید بن خضیر برخورد کرد و آن حضرت را درود و تحیت به نبوّت گفت، آن گاه عرض کرد ای رسول خدا در ساعت بدی حرکت کردید که در مثل این ساعت شما نمیرفتید، پس پیامبر (ص) فرمود آیا آنچه رفیق شما عبد اللَّه بن ابی گفت بتو نرسیده خیال کرده که وقتی برگشت بمدینه اعزّ مدینه اذل آن را بیرون کند، پس اسید گفت قسم بخدا ای رسول خدا شما اگر خواستید او را

بیرون خواهید کرد بخدا قسم ذلیل اوست و عزیز شمائید آن گاه عرض کرد یا رسول اللَّه با او مدارا کنید بخدا قسم که خداوند شما را آورد در حالی که فامیل عبد اللَّه برای او تاجی ترتیب داده بودند که بر سر او گذارند و او اینطور فکر میکند شما شاهی را از او سلب کرده اید، پس این خبر بگوش عبد اللَّه پسر عبد اللَّه بن ابی مذکور رسید، پس خدمت پیامبر (ص) رسید و عرض کرد بمن رسیده که شما قصد کشتن پدرم عبد اللَّه را دارید، پس اگر چنین است و حتما این کار را خواهید نمود، پس بمن دستور بدهید که من سر او را برای شما بیاورم، قسم بخدا که قبیله خزرج میداند که در میان آنها مردی نیکو کارتر به پدر و مادرش از من نیست و من میترسم اینکه شما دستور کشتن او را به غیر من صادر فرمائید، پس او را بکشد نفس من مرا آرام نگذارد که قاتل

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۴۸

پدرم عبد اللَّه بن ابی را ببینم که در میان مردم راه میرود، پس او را بکشم و کشته باشم مرد مؤمنی را بیک مرد کافری پس داخل جهنّم شوم، پیغمبر (ص) فرمود با او مدارا کن و مادامی که با ماست با او خوب رفتار کن، گفتند رسول خدا (ص) با مردم حرکت کرد در آن روز و شب آن تا صبح شد و روز بالا آمد تا خورشید آنان را اذیت کرد، سپس با مردم فرود آمدند، پس هنوز بزمین نرسیده که بخواب فرو رفتند، و پیامبر

(ص) این کار را کرد که مردم از یاد عبد اللّٰه و سخن او مشغول بشوند آن گاه حرکت کرد با مردم تا بر آبی از حجاز بالای بقیع که بآن بقعاء میگفتند فرود آمدند، پس باد شدیدی که آنها را ناراحت کرد و ترسیدند از آن وزید، و شتر رسول خدا (ص) گم شد و این در شب بود، پس گفت در این روز منافقی که نفاقش بزرگ بود در مدینه مرد.

گفتند کی بود؟ گفت رفاعه پس مردی از منافقین گفت چگونه او خیال میکند که غیب میداند و حال آنکه جای شتر خود را نمیداند مگر اینکه جبرئیل بوسیله وحی او را خبر دهد، پس جبرئیل آمده و او را خبر داد بگفته منافق و مکان شتر و پیامبر (ص) اصحاب خود را خبر داد و فرمود: من گمان ندارم که غیب میدانم و نمیدانم آن را ولی خداوند تعالی مرا خبر داد، و به سخن منافق و مکان شترم در درّه است، پس رفتند دیدند همانطور که خبر داده است میباشد و آن را آوردند، و این منافق هم ایمان آورد، و چون مدینه رسیدند دیدند که رفاعه بن زید در تابوت یکی از فرزندان قیاع است و او یکی از بزرگان یهود بود و در آن روز مرده بود.

زید بن ارقم گوید: پس چون پیامبر خدا (ص) بمدینه وارد شد من

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۴۹

از غم و غصّه و شرمندگی در خانه نشستم، پس سوره منافقین در تصدیق زید و تکذیب عبد اللّٰه بن ابی نازل شد، سپس رسول خدا (ص) زید بن ارقم را

اجازه شرفیابی داده و او را از خانه نشینی بلند نموده و فرمود ای جوان زبانت راست گفت و گوشت خوب ضبط کرد و قلبت خوب حفظ کرد و در آنچه گفتی خودت قرآن نازل فرمود، و عبد اللّه بن ابی در نزدیکی مدینه بود، و چون خواست وارد شهر شود پسرش عبد اللّه بن عبد اللّه آمد و شتر پدر را در راه مدینه خوابانید و گفت پسر وای بر تو، گفت قسم بخدا نمیگذارم داخل شهر شوی مگر پیغمبر (ص) اذن دهد و تو بدانی در این روز اعزّ کیست و اذلّ کدام است، پس عبد اللّه بن ابی از پسرش به پیغمبر شکایت کرد پیامبر فرستاد کسی را نزد پسر عبد اللّه که او را ول کن وارد شهر شود پس گفت بلی وقتی امر و فرمان رسول خدا باشد، مطیعم، پس پدر را ول کرد تا بشهر آمده و چند روزی بیش نماند که مریض شد و مرد.

و چون آن آیات نازل شد و دروغ عبد اللّه ظاهر شد باو گفتند درباره تو آیات سختی نازل شده، برو خدمت رسول خدا برای تو آمرزش و مغفرت بخواهد، پس سر خود را جنبانیده و گفت به من امر کردید باو ایمان آورم و گفتید که زکاه مالم را بدهم، پس برای من چیزی باقی نمانده مگر اینکه او را سجده کنم، پس نازل شد برای ایشان وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا تا پایان وَ لكِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يَعْلَمُونَ.

تفسیر: ... ص : ۴۹

اشاره

سپس خداوند سبحان یاد نمود که استغفار درباره ایشان مفید نیست، پس فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۵۰

سَواءٌ عَلَيْهِمْ

أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یعنی: استغفار براى ايشان و عدم آن يكسانست.

لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ خداوند ايشان را نميبخشد، براى اينكه ايشان كفر خود را در دل پنهان داشته و اظهار ايمان ميكنند.

إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ یعنی: خداوند هدايت نميكند بسوى بهشت مردمى كه از دين و ايمان خارج شده اند.

حسن گويد: خداوند سبحان خبر داد كه ايشان بر كفر خود ميميرند پس استغفار برايشان نكند و پيغمبر (ص) بر ظاهر حال بشرطى كه توبه كنند و اينكه باطنشان مثل ظاهرشان باشد استغفار ميكرد، پس خداوند تعالى بيان نمود كه با درد دل داشتن كفر و نفاقشان استغفار فايده ندارد، آن گاه فرمود.

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لا تُنْفِقُوا عَلى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ايشان كسانى هستند كه ميگويند انفاق نكنيد به مردم با ايمان و نيازمند و مستمندى كه در نزد رسول خدا هستند.

حَتَّى يَنْفَضُّوا تا اينكه متفرّق و پراكنده از اطراف او شوند، و آنها گفتند بكسانى كه نزد محمد (ص) هستند انفاق نكنيد و لكن خداى سبحان او را بجهت شرافت و بزرگواريش رسول اللَّه ناميد.

وَ لِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ و براى خداست خزينه هاى آسمانها و زمين و آنچه در ميان آن دو است از روزيها و مالها و علاقه جات، و اگر بخواهد هر آينه آنها را بينياز ميگرداند، و لكن خداى تعالى آنچه اصلح باشد براى ايشان انجام ميدهد و ايشان را به تهيدستى آزمايش نموده

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۵۱

و متعبد به صبر و بردبارى مينمايد تا اينكه صبر كنند و مأجور شوند، و به ثواب و عاقبت خوب برسند.

وَ لكِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يَفْقَهُونَ

و لکن منافقان حقیقه نمیفهمند بجهت جهلشان بوجوه حکمت.

بعضی گفته اند: یعنی آنها نمیدانند که امر خدا چنین است وقتی اراده بچیزی نماید و بگوید بشو، پس فورا میشود.

یَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنا إِلَی الْمَدِینَهِ میگویند که وقتی ما برگشتیم به مدینه از غزوه بنی المصطلق لَیُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ خودشان را قصد میکنند مِنْهَا الْأَذَلَّ رسول خدا و مؤمنین را اراده میکنند، پس خداوند سبحان آنها را رد نمود به اینکه فرمود:

وَ لِلَّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ به بلند نمودن خدا کتاب خود قرآن و غلبه دادن دینش را بر ادیان.

وَ لِلْمُؤْمِنِینَ به یاری کردن ایشان در دنیا و داخل نمودنشان در قیامت به بهشت.

و بعضی گفته اند: یعنی برای خدا عزّتست به ربوبیت او و برای پیامبر عزّتست برسالت او و برای مؤمنان عزّتست به بندگی و خدا پرستی آنان، خداوند باین موضوع خبر داد، آن گاه محقق و مسلّم فرمود که پیامبر و مؤمنان را عزیز و غالب نموده و شرق و غرب زمین را برای آنان بگشاید.

و بعضی گفته اند: عزّت خدا پنج است:

۱- عزّت پادشاهی و بقاء ۲- عزّت بزرگی و کبریایی ۳- عزّت بخشش و احسان ۴- عزّت رفعت و بلندی ۵- عزّت جمال و جلال.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۵۲

و عزّت پیامبر نیز پنج است:

۱- عزّت سبقت در خلقت و صادر اوّل بودن ۲- عزّت اعلان و فرا خواندن ۳- عزّت قدم صدق و راستی بر پیامبران ۴- عزّت اختیار و برگزیده شدن ۵- عزّت غلبه بر دشمنان.

و عزّت مؤمنان هم پنج است:

۱- عزّت تأخیر یعنی آخرون سابقون بودن ۲- عزّت آسانی و سهولت، بیانش آیه وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ

و هر آینه ما قرآن را برای یاد گرفتن سهل و آسان نمودیم، خدا بشما سهولت و آسانی را اراده نموده ۳- عزّت بشارت و بیانش آیه وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيراً مژده به مؤمنان بده به اینکه برای ایشان از خدا فضل و عنایت بزرگی است ۴- عزّت توقیر و بزرگداشت، بیانش آیه وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ شما برتر هستید ۵- عزّت بسیاری، بیانش اینکه آنان بیشترین امتها هستند.

وَ لكِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يَعْلَمُونَ و لکن منافقان نمیدانند و گمان میکنند که عزّت برای ایشانست، و این برای جهل و نادانی ایشانست بصفات خدای تعالی و آنچه اولیاء او استحقاق دارند، و صورت جمع بین این آیه و بین قول خدا فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً اینست که عزّت رسول و مؤمنان از جهت و طرف خداست که بسبب طاعت و عبادت خدا حاصل میشود، پس تمام عزّت مخصوص خداست، آن گاه خداوند سبحان مؤمنانرا خطاب فرموده یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُلْهِكُمْ ای کسانی که ایمان آورده اید مشغول نکند شما را.

أَمْوالُكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ مالها و فرزندانتان از یاد خدا

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۵۳

یعنی از نمازهای واجب پنجگانه.

ابی مسلم گوید: ذکر خدا تمام طاعات و فرامین اوست.

و بعضی گفته اند: ذکر خدا شکر اوست بر تمام نعمتها و صبر بر بلا و رضای بقضاء او و آن اشاره باینست که شایسته و سزاوار نیست که مؤمن از یاد خدا در تنگدستی و سختی یا در نعمت غافل بماند برای اینکه احسان خدا در هیچ حالی منقطع نمیشود.

وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ یعنی: کسی که مال و

اولاد او را از یاد خدا مغفول و غافل نماید.

فَأُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ پس ایشانند آن کسانی که از ثواب خدا و رحمت او محروم و زیان کارند.

وَ أَنْفِقُوا مِنْ ما رَزَقْناكُمْ و انفاق کنید از آنچه بشما روزی نمودیم در راه خیر، پس در آن داخل میشود زکاه و سایر حقوق واجبه.

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ از پیش از آنکه بیاید یکی از شما را مرگ، یعنی اسباب و مقدمات مرگ.

فَيَقُولَ رَبِّ لَوْ لا أَخَّرْتَنِي إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ پس بگوید ای پروردگار من اگر مرا تاخیر میانداختی باجل نزدیکی، یعنی آیا میشود که تأخیر بیاندازی، و این هنگامیست که علامت و نشانه های مرگ را معاینه کند پس برگشت بدنیا را سؤال میکند تا تدارک و جبران آنچه فوت کرده نماید مفسّرین گفته اند: در زجر و توبیخ از تفریط در حقوق خدای تعالی آیه ای بزرگتر از این آیه نیست. و قول خدا: إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ، یعنی مانند آنچه در دنیا بمن مهلت و مدت داده شده میشد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۵۴

(فَأَصَّدَّقَ) یعنی: پس تصدق داده و مالم را پاک نموده و در راه خدا انفاق مینمودم.

وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ یعنی: از آن کسانی میشدم که اعمال صالحه مینمودند.

مقاتل گوید: از صالحین یعنی از مؤمنین، و آیه درباره منافقانست ابن عبّاس گوید: یعنی از مطیعین خدا، و آیه درباره مؤمنان است، گوید هیچکس نمیمیرد که برای او مال زکاه نداده و یا شرایط حجّ برایش آماده بوده و نرفته مگر اینکه التماس بازگشت میکند در موقع مرگ گفتند ای پسر عباس به ترس از خدا، پس ما نمیبینیم این کافر

را که طلب برگشت کند، پس گفت من برایتان قرآن میخوانم آن گاه آیه مذکور را خواند تا قول خدا مِنَ الصّالِحِينَ گفت صلاح در اینجا حج است، و از ابی عبد اللّه (ع) هم همین روایت شده.

وَ لَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْساً إِذا جاءَ أَجَلُها و هرگز خدا نفسی را تأخیر نیاندازد وقتی اجل و مرگش رسید، یعنی اجل مطلقی که حتمی است و حکم شده در آن موقع زنده بمیرد، و اجل مقیّد آن اجل معلّق است که بنده در آن موقع میمیرد، اگر غیر از آن قطع اجل او نشود یعنی با مرگ تصادفی و امثال آن نمیرد و یا بنا بر مصلحتی که خدا میداند چیزی از او کم و یا زیاد نشود.

وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ یعنی: داناست باعمال شما و پاداش میدهد شما را بآن.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۵۵

نظم آیات و ترتیب آن: ... ص : ۵۵

وجه ارتباط آیات اخیره بماقبلش اینست یعنی اگر خداوند سبحان می دانست که شما توبه میکنید هر آینه در اجل و سر رسیدن عمرتان تأخیر میانداخت تا وقت دیگر و لکن او میداند که شما توبه نمیکنید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۵۶

سوره تغابن ... ص : ۵۶

اشاره

در مدینه نازل شد، ابن عبّاس گوید: غیر از سه آیه آخرش که در مدینه نازل شده، از يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْواجِكُمْ تا آخر سوره بقیّه از اوّل تا آیه مذکوره در مکّه نازل شده است.

عدد آیات:

باجماع و اتّفاق مفسّرین هجده آیه است.

فضیلت آن: ... ص : ۵۶

ابی بن کعب گوید: پیامبر (ص) فرمود هر که سوره تغابن را بخواند از مرگ ناگهانی محفوظ ماند، ابن ابی العلاء از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود هر کس سوره تغابن را در نماز واجبش بخواند در روز قیامت شفیع او خواهد بود و شهادت میدهد نزد کسی که شهادت او پذیرفته میشود، آن گاه از او جدا نشود تا او داخل بهشت شود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۵۷

توضیح وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون خداوند سوره منافقان را بذکر امر بطاعت و نهی و منع از معصیت پایان داد این سوره را به بیان حال مطیعین و گنهکاران شروع نمود و فرمود:

[سوره التغابن (۶۴): آیات ۱ تا ۵] ... ص : ۵۷

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲) خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۳) يَعْلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ ما تُسِرُّونَ وَ ما تُعْلِنُونَ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۴)

أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذاقُوا وَبالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (۵)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۵۸

ترجمه: ... ص : ۵۸

بنام خداوند بخشاینده مهربان ۱- آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خدای تعالی را به پاکی یاد میکنند، پادشاهی از آن اوست و ستایش از آن وی است و او بهر چیز تواناست.

۲- اوست آنکه شما را بیافرید پس برخی از شما ناگرونده اند و برخی از شما باور دارنده اند و خدا به اعمالی که میکنند بیناست.

۳- خدای تعالی آسمانها و زمین را براستی (بحکمت بالغه و غرض صحیح) بیافرید و شما را بنگاشت و صورتهای شما را نیکو کرد و بازگشت بسوی (جزای) اوست.

۴- آنچه را در آسمانها و زمین است میداند و آنچه را نهان دارید میداند و آنچه آشکار میکنید میداند و خدای تعالی بآنچه در سینه ها مخفی است داناست.

۵- آیا داستان آنانی که پیش از شما نگرویدند بسویتان نیامد پس مرارت عقوبت کار خویش را (در دنیا) چشیدند و برایشان (در سرای دیگر) شکنجه ای دردناک است.

تفسیر: ... ص : ۵۸

يُسَبِّحُ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ تسبيح اهل تكليف (انسانها) بگفتن (سبحان اللّه) و تسبيح جمادات بدلالت و اينكه آيه و نشانه يكتايى و پاكى خدا در آنهاست.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۵۹

لَهُ الْمُلْكُ تنها پادشاهى او راست لا غير، الف و لام براى استغراق جنس است، يعنى اوست مالك تمام اينها و تصرّف كننده در آنها هر طورى كه بخواهد.

وَ لَهُ الْحَمْدُ بر تمام اين نعمتها براى اينكه مقصود از آفرينش و ايجاد تمام موجودات آسمانى و زمين احسان بخلق و سود ايشانست بآن وسيله، پس براى اين احسان مستحق حمد و سپاس است.

وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ يعنى: ايجاد ميكند معدوم و نابود

مینماید موجود را و تغییر میدهد احوال را چنان که بخواهد.

هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ یعنی: آفرید و ایجاد کرد شما را از عدم چنان که خواست و اراده نمود، جبائی گوید: خطاب باهل تکلیف (انسان های عاقل و بالغ ملتفت) است.

و بعضی گفته اند: بلکه آن خطاب عام و متوجّه عموم خلقت است، و سخن در اینجا تمام و سپس شروع نمود و فرمود:

فَمِنْکُمْ کافِرٌ به اینکه اقرار نکرد که خداوند او را آفریده مانند دهریّه (و کمونیستها که منکر خدایند).

وَ مِنْکُمْ مُؤْمِنٌ زجاج گوید: مردمی که اقرار دارند به اینکه خداوند آنها را آفریده.

ضحاك گوید: یعنی: پس از شما مردمی هستند که در باطن کافرند و در ظاهر مؤمن مانند منافقان و از شما افرادی هستند که در نهانی و باطن مؤمن و در ظاهر و آشکارا کافرند مانند عمّار و دو رفیقش، عطاء بن ابی ریاح گوید: یعنی بعضی از شما کافر بخدا و مؤمن به ستارگان، و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۶۰

بعضی از شما مؤمن بخدا و کافر بستارگان است، اراده نموده که این آیه در شأن انواء است، و مقصود از آیه ظاهر و روشن پس معنایی برای طلبیدن مثل این تأویلات نیست، و معنا اینست که اهل تکلیف دو صنف و گروه اند گروهی از ایشان کافرند که انواع کفر را شامل میشود و گروهی از آنها هم مؤمنند، و جایز نیست حمل کردن آیه بر اینکه خدای سبحان دو گروه ایجاد کرده مؤمن و کافر، بجهت اینکه این را نفرموده بلکه کفر و ایمان را اضافه بآنها و افعال آنها نموده، و برای دلالت ادله عقلیّه بر

اینکه این کفر و ایمان بر حسب اراده و افعال ایشان واقع میشود، و برای همین امر و نهی و ثواب و عقاب و بعثت انبیاء صحیح است، مضافا بر این اگر جایز بود که خدای سبحان ایجاد کفر و افعال قبیح و زشتیها را نماید هر آینه جایز بود که پیامبری مبعوث کند که آنها را دعوت بکفر و گمراهی نموده و او را بوسیله معجزات تأیید نماید، منزّه و پاک است خدای تعالی از این کار و فرمود: فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها، خلقت خدا آن چنان فطرتی است که مردم را بر آن ایجاد نمود، و پیامبر (ص) فرمود هر نوزادی بر فطرت توحید متولّد میگردد، و از خدای تعالی حکایت نمود که فرمود: (خلقت عبادی کلّهم حنفاء) ایجاد کردم تمام بندگانم را مخلص و خالص در توحید و مانند این حدیث (قدسی) اخبار بسیارست.

وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ یعنی: آفرید کافر را و حال آنکه او دانا بود بآنچه از کفر از او سر میزند، و مؤمن را خلق نموده و حال آنکه دانا بود بآنچه از او از ایمان بظهور میرسد، پس آنها را بر حسب اعمال و کردارشان جایزه میدهد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۶۱

خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ یعنی: بعدل و باحکام صنعت و درستی تقدیر و تدبیر، و بعضی گفته اند: یعنی برای حق و آن اینست که عقلاء را آفرید و ایشان را در معرض ثواب بزرگ قرار داد، و ما سوای آنها را خلق کرد به تبعیّت و طفیلی وجود آنها برای آنچه در خلق ما سوایشان برای ایشانست لطف

و محبّت.

(وَ صَوَّرَكُمْ) يعنى: تمام بشر را.

فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ از جهت حكمت و پذيرفتن عقل نه قبول طبع و خلقت، زيرا در جمله و ميان ايشانست كسى كه زيبايى صورت ندارد.

و بعضى گفته اند: پس نيكو نمود صورتهاى ايشان را از جهت قبول كردن طبع و خلقت بعلّت اينكه اين آن مفهوم از زيبايى صورتهاست پس آن مانند قول اوست كه هر آينه البتّه ما ايجاد كرديم انسانى را در زيباترين صورتها و تقويم ها اگر چه در ميان ايشان آدم زشت و بد صورت هم است براى اينكه اين عارضى و باين زشتى مورد اعتناء و توجّه نيست، پس خداوند سبحان انسانى را بر بهترين صورتهاى تمام حيوانات آفريد، و صورت عبارت از سازمان و ساختمان مخصوص است.

وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ يعنى: بسوى خدا در روز قيامت مرجع و مآل است يَعْلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ ما تُسِرُّونَ وَ ما تُعْلِنُونَ يعنى: آنچه بعضى از شما با بعض ديگر آهسته ميگويد و آنچه از ديگرى در سينه خود پنهان ميكند، و فرق ميان اسرار و اخفاء اينست كه اخفاء اعم است، بعلت اينكه گاهى شخص او مخفى شده و خاطره نفسى او هم مخفى ميشود ولى اسرار در معنى است نه در شخص.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۶۲

وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ و به باطنهاى آنها، يعنى به رازهايى كه در سينه هاست، سپس خبر داد خداى سبحان به اينكه مردم قرنهاى گذشته باعمال و كردارشان پاداش داده شدند، پس گفت:

أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ يعنى: پيش از اين كفّار.

فَذاقُوا وَبالَ أَمْرِهِمْ يعنى: بدى عاقبت كفرشان و

سنگینی- امرشان بآنچه رسیدند از عذاب و شکنجه ها سبب هلاک شدن و بیچاره شدند.

وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ يعنى: برای ایشان در روز قیامت شکنجه ای دردناک است.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۶۳

[سوره التغابن (۶۴): آيات ۶ تا ۱۰] ... ص : ۶۳

اشاره

ذلِكَ بِأَنَّهُ كانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَقالُوا أَ بَشَرٌ يَهْدُونَنا فَكَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا وَ اسْتَغْنَى اللَّهُ وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۶) زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلى وَ رَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِما عَمِلْتُمْ وَ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۷) فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنا وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۸) يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذلِكَ يَوْمُ التَّغابُنِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۹) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ خالِدِينَ فِيها وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۰)

ترجمه: ... ص : ۶۳

۶- این (وبال دنیوی، شکنجه روز قیامت) برای آنست که پیغمبران ایشان می‌آمدند ایشان را با معجزه های هویدا، پس گفتند آیا آدمیان ما را راه نمایی میکنند، پس (رسولان را) انکار کردند و روی گردانیدند و

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۶۴

خدای تعالی (از پرستش آفریدگان) بی نیاز و ستوده صفاتست.

۷- آنان که کافر شدند پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد (ای رسول) آری بگو سوگند به پروردگارم بطور مسلّم شما زنده خواهید شد، سپس بدانچه کرده اید خبر داده خواهید شد این بر انگیختن برای خدای تعالی سهل است.

۸- پس بخدای تعالی و فرستاده او و بآن روشنایی (و بقرآن) که فرستادیم بگروید و خدا بآنچه میکنید داناست.

۹- و بخاطر بیاورید روزی را که خدا برای قیامت (که جن و انس در آن جمع میشوند) شما را گرد آورد این (روز جمع) روز زیان جستن است و هر که بخدا ایمان آورد کرداری شایسته بکند خدا بدیهای او را بپوشاند و

او را بـه بهشـتی در میآورد کـه جویهـای آب از زیر (قصـرها و درختـان) آن روانسـت و همیشـه در آنجـا جاودانـند و این آن رستگاری بزرگست.

۱۰- آنان که نگرویدند و آیه های ما را دروغ پنداشـتند آن گروه اهل آتش دوزخ اند، در حالی که همیشه در آنجا میمانند و دوزخ جایگاه بدی است.

قرائت: ... ص : ۶۴

رویس از یعقوب (یوم نجمعکم) با نون قرائت کرده و دیگران با یاء خوانـده انـد، اهل مـدینه و ابن عامر «نکفر عنه و ندخله» با نون خوانده و دیگران با یاء قرائت کرده اند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۶۵

دلیل: ... ص : ۶۵

دلیل یاء اینست که اسم ظاهر است و آن اللَّه است در هر سه فعل که مقـدّم شـده است، و دلیل با نون اینست که آن ماننـد قول خـدا سُـبْحانَ الَّذِی أَسْـری بِعَبْـدِهِ که آخرش میفرمایـد «لنراه» سـپس آمده وَ آتَیْنا مُوسَـی الْکِتابَ ... که ضـمیر جمع متکلم (نا) آورده است.

اعراب: ... ص : ۶۵

ذلِکَ بِأَنَّهُ، ها ضـمیر امر شأن است، أبشـر مبتداء و جایز است که آن با اینکه نکره است مبتداء باشد بعلت اینکه حرف اسـتفهام (أ) تجویز شد که نکره مبتداء شود چنان که نفی نیز تجویز کرده برای اینکه هر دو آنها غیر موجب هسـتند میگویند: أرجل فی الـدار ام امرأه و لاـ رجـل فی الـدار و لا امراءه، و بعضـی گفته انـد آن فاعل فعل مضـمر است که قول" یهـدوننا" آن را تفسـیر میکنـد، مثل اینکه گفته است (أ یهـدینا بشـر یهـدوننا) و البتّه مخفی شدن فعل برای آنست که اسـتفهام بفعل اوّلی بهتر است از استفهام باسم، و قول خدا" أَنْ لَنْ یُبْعَثُوا" تقدیرش اینست" انّهم لن یبعثوا" پس جمله مذکور سد مسدّ از دو مفعول زعم است، بسـبب آنچه که در آن جاری شـده از ذکر حـدیث کفّار و محـدث عنه که بعث باشـد و چون لن در (لن یبعثوا) دلیل اسـتقبال است معین است که ان قبل از آن مخففه از مثقّله می باشـد، برای اینکه لن منع میکند که ان ناصـبه فعل باشد،" یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ" ظرف لتبعثن است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۶۶

تفسیر: ... ص : ۶۶

چون خداوند سـبحان تقدیر و بیان نمود آفریده خود را به اینکه اخبار و سـرگذشت کفاری که در گذشـته هلاک شده بودند،

در دنبال آن سبب هلاك نمودن ایشان را بیان نموده و فرمود:

(ذلِكَ) یعنی: این عذابی که در دنیا و آخرت بآنها میرسد.

بِأَنَّهُ كانَتْ تَأْتِيهِمْ یعنی: بسبب اینست که میآمد ایشان را.

رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ از نزد خدا بدلیلهای واضح و معجزه های آشکار.

فَقالُوا پس ایشان گفتند:

أَ بَشَرٌ يَهْدُونَنا لفظ آن مفرد و مقصود آن جمع

است بر طريق جنس بـدلالت قول خداونـد" يهـدوننا" و مقصود اينكه آيا مخلوقىماننـد ما ما را بسوى حق هدايت ميكند و به غير دين پـدران ما ما را ميخوانـد، آنها اين جمله را براى كوچك كردن و توهين نمودن ايشان مر بشـر را كه رسولانى از خـدا بامثالشان باشند، و كبر ورزيدند از پيروى آنان گفتند:

(فَكَفَرُوا) پس كافر شدند بخدا و انكار كردند پيامبران او را.

(وَ تَوَلَّوْا) يعنى: اعراض كردند از پذيرفتن از ايشان و تفكّر در آيات آن رسولان.

وَ اسْتَغْنَى اللَّهُ و خداوند بى نياز است به سلطنتش از طاعت بندگانش، و فقط آنها را تكليف نموده براى نفع و سود خود آنها نه براى حاجت و نيازى از او بعبادت ايشان.

و بعضى گفته اند يعنى: خداوند بى نياز است بآنچه اظهار نمود

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۶۷

براى ايشان از برهان آوردن و روشن نمودن از بيان بيشترى كه ايشان را دعوت برشد و هدايت نمايد.

وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ يعنى: بى نياز است از اعمال شما بآنچه نعمت بر شما داده شكر خواه شماست.

بعضـى گفته انـد: حميـد است يعنى محمود و پسـنديده است در تمـام افعالش براى اينكه همه آنها احسانست، سـپس خـداوند سبحان حكايت گفتار كفّار را نموده و فرمود:

زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا ابن عمر گويـد زعم مرادف دروغ است، و شـريح گويـد زعم كنـايه از دروغ است، خـداوند سبحان بيان نمود بعض چيزها را كه براى آن كفر را بر ايمان اختيار كردند و آن اينست كه ايشان اقرار به بعث و نشور نكردند پس پيامبر را امر نمود كه ايشان را تكذيب نمايد و فرمود:

(قُلْ)

بگو ای محمد.

بَلى وَ رَبِّي يعنى و قسم به پروردگارم.

(لَتُبْعَثُنَّ) يعنى: مؤكد نمود تكذيب آنها را بقول خودش" بلى و به قسم، سپس قسم را مؤكّد نمود بلام و نون و فرمود:

ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِما عَمِلْتُمْ يعنى: هر آينه البتّه شما را خبر داده شد، و باعمالتان محاسبه گرديده و پاداش داده خواهيد شد بر آن.

(ذلِكَ) و اين بعث و حساب با جمع كردن شما و پاداش دادن بشما.

عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ آسان و سهل است بر خدا و مشقتى او را نيست

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۶۸

(فَآمِنُوا) پس ايمان آوريد اى گروه عقلاء.

بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنا بخدا و پيامبر او و بقرآنى كه ما نازل نموديم.

خدا قرآن را نور ناميد براى آنچه در آنست از دليلها و حجتهايى كه رساننده بحق است، پس آن را تشبيه به نورى كه رهنمون و رهبرى بسوى راه مى كند نمود.

وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ و خدا بآنچه ميكنيد داناست.

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ روزى كه خدا شما را جمع ميكند براى روز قيامت يعنى اين بعث و جزاء در روزى خواهد بود كه در آن روز خلق اوّل و آخر جمع ميشوند.

ذلِكَ يَوْمُ التَّغابُنِ و آن از باب تفاعل از غبن است و آن شر و بدى را گرفته و خير را ترك نموده يا بعكس خير را گرفته و شر را ترك نموده پس مؤمن حظ خود را از دنيا ترك و از آخرت گرفته، پس آنچه براى او شر بوده ترك كرده و آنچه براى او خير بوده گرفته، پس غبن دارد و كافر حظّش را از آخرت

ترک کرده و از دنیا گرفته، پس ترک خیر نموده و شر را گرفته پس مغبونست، پس در این روز غابن و مغبون ظاهر میشوند.

قتاده و مجاهد گویند: یوم التغابن روزیست که اهل بهشت و اهل دوزخ غبن دارند، و از پیامبر (ص) در تفسیر این آیه فرموده هیچ بنده مؤمنی نیست که داخل بهشت شود مگر اینکه جایگاه خود را از آتش میبیند که اگر گناه کرده بود در آنجا بود تا اینکه زیاد شکر خدا نماید و نیست هیچ بنده ای که داخل آتش شود مگر اینکه مکان خود را از بهشت میبیند ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۶۹

اگر کار خوب کرده بود، تا اینکه حسرتش زیاد شود.

وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ و کسی که ایمان بخدا آورده و عمل صالح انجام دهد گناهان او بخشوده شود.

وَ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً و او را داخل نماید بوستانهایی که از زیر قصرها و درختان آنها نهرها جاری و در آن جاودان برای همیشه بمانند، یعنی: در آن برای ابد و همیشه بوده و آنچه از نعمتها در آن است هرگز فانی نمیشود.

ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ یعنی: این رستگاری چنانیست که چیزی در جنب و کنار آن در بزرگی نیست.

وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آن کسانی که کافر بخدا شدند.

وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا و تکذیب کردند به حجتها و دلیلهای ما.

أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ خالِدِینَ فِیها وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ آن گروه اصحاب آتش و برای همیشه در آن خواهند بود و بد است مصیر آنها یعنی:

مرجع و بازگشت آنان.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵،

ص: ۷۰

[سوره التغابن (۶۴): آیات ۱۱ تا ۱۸] ... ص : ۷۰

اشاره

ما أَصابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيمٌ (۱۱) وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّما عَلى رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِينُ (۱۲) اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۳) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْواجِكُمْ وَ أَوْلادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَ إِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴) إِنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۵)

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا وَ أَنْفِقُوا خَيْراً لِأَنْفُسِكُمْ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۶) إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً يُضاعِفْهُ لَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ (۱۷) عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۸)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۷۱

ترجمه: ... ص : ۷۱

۱۱- هیچ پیش آمد بدی (بهیچ کس) جز بفرمان خدا نرسد و هر که خدای را تصدیق کند دل او را راه نماید (تا آنکه بداند مصیبت به اراده اوست) و خدا بهمه چیز داناست.

۱۲- خدای را فرمان برید و پیغمبر را اطاعت کنید پس اگر روی بگردانید وظیفه فرستاده ما فقط رسانیدن آشکار است.

۱۳- خدای یکتاست که جز او هیچ معبودی بسزا نیست پس باید مؤمنان بخدای توکل کنند.

۱۴- ای کسانی که ایمان آورده اید البتّه برخی از زنان و فرزندانتان شما را دشمنند پس از ایشان حذر کنید و اگر (از جرمهایی که کرده اند) درگذرید و چشم پوشی کنید و (عذر ایشان را) بپذیرید، پس خدا آمرزنده و مهربانست.

۱۵- مالها و فرزندان شما فقط آزمایشی است و نزد خدا پاداشی بزرگست.

۱۶- پس هر آنچه

میتوانید از (موجبات عذاب) خدای تعالی بپرهیزید و (پندش را) بشنوید و فرمانبرداری کنید و مالی را که بهتر است برای خویشتن انفاق کنید و هر که از بخل نفس خود را مصون دارد (و از بذل مال امساک نکند) پس آن گروه خود رستگارند.

۱۷- اگر خدای را وامی نیکو دهید (اگر در راه او انفاق شایسته کنید) پاداش آن را (از یک تا هفتصد و تا غیر متناهی) برای شما زیاد گرداند و گناهان شما را (ببرکت انفاق) بیامرزد و خدای سپاس

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۷۲

داران را پاداش دهنده و بردبار است.

۱۸- دانای نهان و آشکار است توانای درست کردار (یا دانا) می باشد.

قرائت: ... ص : ۷۲

در شواذ طلحه بن مصرف (نهد قلبه) قرائت کرده و سلمی یهد قلبه خوانده بضم یا و باء بنا بر اینکه مجهول باشد، و عکرمه و عمر بن دینار یهد قلبه با همزه خوانده و مالك بن دینار بهدا بالف قرائت نموده.

دلیل: ... ص : ۷۲

کسی که یهدا با همزه خوانده بمعنی اطمینان گرفته، یعنی قلبش مطمئن است چنانچه خداوند سبحان فرموده: و قلبه مطمئن بالایمان و کسی که با الف خوانده پس او همزه را برای تخفیف سبك نموده و الف آورده است.

شأن نزول: ... ص : ۷۲

ابن عبّاس و مجاهد گویند: آیه مِنْ أَزْواجِكُمْ وَ أَوْلادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ درباره قومی نازل شده که قصد هجره نمودند ولی زنها و فرزندان آنها مانع از هجرت آنها شدند.

تفسیر: ... ص : ۷۲

اشاره

سپس خداوند سبحان فرمود:

ما أَصابَ مِنْ مُصِيبَةٍ يعنى: نیست هیچ مصیبتی که بشما برسد.

إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر باذن خدا.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۷۳

مصیبت چیست؟: ... ص : ۷۳

مصيبت صدمه و زيانيست كه بصاحبش ميرسد مانند تيرى كه (بايد به دشمن اصابت كند) ولى بصاحبش ميخورد.

و اگر گفته شود خداوند سبحان اين را تعميم داده با اينكه بعضى از مصائب ظلم بنظر ميرسد، در حالى كه خداوند اذن بظلم نميدهد فرضا از اينكه خود بكند (چنان كه فرمود: وَ ما رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ، پروردگار تو ستمكار به بندگان نيست).

گوئيم: براى اينكه هيچ يك از آنها نيست مگر اينكه خداوند اذن در وقوع و يا تمكن از آن را ميدهد، و اين اذن براى فرشته موكّل بآن بنده است. مثل اينكه باو گفته شود جلوى وقوع اين مصيبت را مگير، و گاهى پيش آمد مصيبت با امكاناتى از خداست، پس مانند اينست كه اذن داده بر اينكه بوده باشد.

بلخى گويد: إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ، مگر به آزاد گذاردن ميان شما و كسى كه اراده ميكند درباره شما ستم نمايد.

و بعضى گفته اند: بِإِذْنِ اللَّهِ مخصوص در كارهائيست كه خداى تعالى ميكند و يا فرمان آن را صادر مينمايد.

و بعضى گفته اند: إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ: يعنى مگر بعلم خدا بمعناى اينكه مصيبتى بشما نميرسد مگر اينكه خدا داناى بآنست.

وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يعنى: تصديق خدا نموده و راضى بقضاء او باشد.

يَهْدِ قَلْبَهُ يعنى: خداوند قلب او را هدايت نموده تا اينكه

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۷۴

بداند آنچه باو رسيده بعلم خداست، پس صبر نموده و جزع نكند تا اينكه بثواب و اجر آن برسد.

ابن

عباس گوید: یعنی کسی که ایمان بتوحید و یکتایی خدا آورده و در موقع رسیدن مصیبت صبر کند قلب او را هدایت و رهنمونی نموده برای استرجاع که بگوید: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، البتّه ما بنده و آفریده و ملک خدا و مسلما ما بسوی او بازگشت خواهیم نمود.

مجاهد گوید: یعنی قلب او را ارشاد نموده که اگر مبتلایش نمود صبر کند، و اگر چیزی باو عطا شد شکر کند و اگر ستمی باو رسید صرف نظر نموده و ببخشد.

و بعضی از ایشان در معنای آن گفته اند: کسی که در موقع نعمت ایمان بخدا آورد میداند که آن فضل خداست قلبش هدایت شود، بشکر و سپاس خدا و کسی که در موقع بلا و گرفتاری مؤمن بخدا باشد میداند که آن عدل است از خدا، قلبش برای شکیبایی هدایت شود، و کسی که در موقع آمدن قضا و حکم پروردگار مؤمن باشد قلبش بتسلیم و رضا هدایت شود.

وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيمٌ و خدا بهر چیز داناست، پس هر کس را بآنچه عمل کرده پاداش میدهد.

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ پیروی کنید خدا را در تمام آنچه شما را بآن فرمان داده.

وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ در تمام آنچه برای شما آورد و شما را بسوی آن خواند و در تمام آنچه بشما امر نمود و یا شما را از آن منع کرد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۷۵

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ یعنی: پس اگر شما از قبول آن اعراض و دوری کردید.

فَإِنَّما عَلى رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِينُ یعنی: بر پیغمبر ما نیست مگر تبلیغ رسالت و البتّه آن را نمود، و مقصود اینکه بر او

نیست زجر نمودن بر شما که بحق برگردید فقط بر اوست رسانیدن ظاهر آشکارا، پس برای اختصار حذف نموده.

اللَّهُ لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خدایی که جز او معبودی نیست و عبادت شایسته نیست مگر بر او.

وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ و توکّل واگذار نمودن کارهاست باو و خشنود بتقدیر او بود و اطمینان و اعتماد بتدبیر او داشتند، و البتّه خداوند بندگانش را امر باین فرموده، پس برای ایشان سزاوار است که در سایر حالاتشان این مطلب را درک کنند.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْواجِكُمْ وَ أَوْلادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ یعنی: اینکه بعضی از ایشان موصوف باین صفت میباشند و برای همین بلفظ (من) که برای تبعیض است آورد، و میگوید البته بعضی از این گروه دشمن شما در دین هستند، پس از ایشان حذر کنید و احتیاط کنید که آنها را پیروی نمائید.

و بعضی گفته اند: که خداوند سبحان این مطلب را فرمود برای این است که بعضی از همسرها و فرزندان هستند که آرزوی مرگ شوهر و پدر را می کنند که میراث او را ببرند و هیچ دشمنی بدتر نیست از آنکه آرزوی مرگ دیگری را کند که مال او را بستاند و همین طور هستند بعضی از آنها که تو را برای سود شخصی وادار بمعصیت کنند و دشمنی از جهت عداوت سخت

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۷۶

تر نیست از آنچه برای سود و منفعت خود ضرر تو را اختیار کند.

عطاء گوید: یعنی قومی قصد جهاد نمودند پس زن و فرزندشان او را بازداشت.

مجاهد گوید: قومی را اراده نموده که قصد طاعت خدا نمودند پس آنها

را منع کردند.

وَ إِنْ تَعْفُوا یعنی: عقاب آنها را ترک کنید.

وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا یعنی: از آنها بگذرید و بپوشانید آنچه از آنها در گذشته سر زده و اظهار نکنید اگر بحال خوبی برگشتند، و این مطلب برای این بود که مرد از این گروه وقتی مهاجرت میکرد و میدید مردمی که از او پیشی گرفتند بمهاجرت و در دین دانا شدند مصمّم میشد که زن و فرزندی که او را از مهاجرت بازداشتند شکنجه و تعقیب کند، و اگر در دار هجرت (مدینه طیّبه) باو ملحق میشدند بر آنها چیزی نمیدادند، پس خداوند سبحان آنها را امر ببخشش و گذشت نمود.

فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس البته خدا گناهان شما را میآمرزد و بر شما رحم میکند.

جبائی گوید: این مطلب تعمیم دارد یعنی اگر شما از کسی که بر شما ستم نمود گذشتید و از او صرف نظر نمودید پس البته خدا بسبب این گذشت شما بسیاری از گناهان شما را میبخشد.

َّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ

یعنی: آزمایش و گرفتاری و سختی- تکلیف بر شما و اشتغال و سرگرمی از امر آخرت است، پس البته انسانی بوسیله مال و فرزند در جرائم و گناه واقع میشود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۷۷

ابن مسعود گوید: هیچ یک از شما نگوید اللّهم انّی اعوذ بک من الفتنه بار خدایا بتو پناه میبرم از فتنه، برای اینکه هیچ یک از شما که به مال و اهل و فرزند برگردد مگر اینکه او مشتمل بر فتنه است، و لکن بگوید اللّهم انّی اعوذ بک من مضلّات الفتن، بار خدایا پناه میبرم بتو از فتنه های گمراه

کننده.

عبـد اللّٰه بن بریـده از پـدرش روایت نموده که پیغمبر (ص) موعظه می فرمود مردم را پس حسن و حسـین (ع) در حالی که دو پیراهن سرخ در بر داشتند و بزمین می افتادند آمدند، پس رسول خدا (ص) از منبر پائین آمده و آنها را برداشت بالای منبر برد و بر دامن خود نشانید، و گفت راست گفت خدای عزّ و جلّ،نَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ

، جز این نیست که مال و فرزندان شـما فتنه هستند، نگاه کردم باین دو طفل که میآیند و میفتند پس صبر نکردم تا حدیث خود را قطع کرده و آنها را برداشتم سپس خطبه اش را شروع کرد.

اللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

یعنی: ثواب بسـیار و آن بهشت است پس خـدا را بسـبب اموال و اولاـد گنـاه نکنیـد و آنها را بر آنچه نزد خـدا از اجر و نعمت است اختیار ننمائید.

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ یعنی: آنچه طاقت و توانایی دارید بترسید.

و اتقاء خودداری از پستیهاست بدوری کردن از آنچه هوای نفس میخواند بسوی آن.

و منافاتی بین این و بین قول خدا که فرموده: اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۷۸

بترسـید از خدا حق ترسـیدن نیست، برای اینکه هر کدام از این دو تقوا التزام به ترک تمام گناه هاست، پس کسی که این کار را نمود البتّه عقـاب خـدا را اجتنـاب و پرهیز کرده، برای اینکه کسـی که کـار زشـتی نکرد و بواجبی هم اخلاـل ننمود برای او عقابی نخواهد بود مگر اینکه در هر یک از دو کلام بیان اینست که تکلیف بنده را ملزم نمیکند مگر در آنچه طاقت و توانایی

دارد و هر یک از دو امر را خداوند فرمان داده و آنها مشروط باستطاعت می باشد.

قتاده گوید: قول خدا فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ، ناسخ قول او، اتقوا اللّه حق تقاته است مثل اینکه میگوید: در حال تقیّه و آنچه مانند تقیّه باشد از آنچه در آن مشقت بزرگی است، ولی مقدور است رخصت داده شده «۱» و غیر قتاده گوید این ناسخ نیست فقط مبیّن امکان عمل است به هر دو و آن صحیح است.

(وَ اسْمَعُوا) از پیامبر آنچه برای شما تلاوت نمود و شما را موعظه کرده و امر و نهی میکند.

(وَ أَطِيعُوا) خدا و رسول را اطاعت کنید.

(وَ أَنْفِقُوا) از اموالتان در راه خدا.

خَيْراً لِأَنْفُسِكُمْ مانند آنست فَآمِنُوا خَيْراً لَكُمْ و انْتَهُوا خَيْراً لَكُمْ و ذکر اینها گذشت.

---

(۱) مثل دروغ که با تمام اهمیت و بزرگی گناهش در بعضی از موارد رخصت داده شده، یا نظیر مسوّغات غیبه یا عناوین ثانویه ای که مجوّز میشود فعل منهی را. (مترجم)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۷۹

زجاج گوید: یعنی: مقدّم بدارید خوبست برای شما از اموالتان وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ تا اینکه عطا کند حق خدا را از مالش.

فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ پس ایشانند رستگاران بثواب خدا.

امام صادق (ع) فرمود: کسی که زکات مالش را ادا کند پس البته خدا را از بخل نفسش نگاه داشته.

إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً گذشت معنای آن و اطلاق اسم قرض در اینجا تلطّف در استدعاء و طلب انفاق است.

يُضاعِفْهُ لَكُمْ یعنی: اعطاء میکند بدل این انفاق از یک تا هفتصد هر مقداری که نهایت و پایانی برای آن نیست، پس

البتّه ثواب صدقه جاودانى است.

وَ يَغْفِرْ لَكُمْ گناه هاى شما را.

وَ اللَّهُ شَكُورٌ يعنى: ثواب و پاداش دهنده بر شكر و سپاس است.

(حَلِيمٌ) تعجيل در عقوبت بندگان نميكند، و اين غايت كرم است.

عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ داناى نهانى و آشكارا، و بعضى گفته اند داناى معدوم و موجودات است، و بعضى گفته اند، داناى محسوس و غير محسوس است.

(الْعَزِيزُ) توانا.

(الْحَكِيمُ) عالم و دانا، و بعضى گفته اند آنكه كارهايش محكم است

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۸۰

سوره طلاق ... ص : ۸۰

اشاره

و اين سوره را سوره نساء كوتاه و كوچك ناميده اند.

ابن مسعود در حديث عده گويد هر كس كه خواهد من با او مباهله ميكنم اين سوره نساء كوتاه نازل شده بعد از قول خدا وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْواجاً ... و كسانى كه از شما مى ميرند و همسرانى ميگذارند جز اين نيست كه اراده كرده قول او وَ أُولاتُ الْأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ و زنان حامل و آبستن عدهٔ شان اينست كه حمل خود را فرو گذارند و وضع حمل كنند. پس وقتى حامل بودند عدّه آنها وضع حمل و زائيدن آنهاست و اين سوره باتّفاق مفسّرين و قاريان مدنى است.

عدد آيات آن ... ص : ۸۰

از نظر بصريها يازده آيه و از نظر ديگران دوازده آيه است.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۸۱

اختلاف آيات آن: ... ص : ۸۱

در سه آيه است يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً كوفى و مكّى و مدنى اخير است وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ شامى و يا أُولِي الْأَلْبابِ مدنى اوّل است.

فضيلت اين سوره: ... ص : ۸۱

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمودند، و کسی که سوره طلاق را بخواند بر ملّت رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله مرده است ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند کسی که سوره طلاق و تحریم در نماز واجب خود بخواند، خداوند او را پناه دهد از اینکه روز قیامت خوف و حزنی باو برسد و از آتش بخشوده شود و خداوند او را داخل بهشت نماید به تلاوتش این دو سوره را و به محافظت نمودن آنها که سوره پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله اند.

توضیح این سوره و ارتباط آن با سوره قبل:

چون خداوند سوره تغابن را بذکر زنان و احتیاط از آنها پایان داد این سوره را شروع بذکر زنها و احکام و وظائف جدایی و طلاق آنها نمود.

[سوره الطلاق (۶۵): آیات ۱ تا ۵] ... ص : ۸۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لا يَخْرُجْنَ إِلاَّ أَنْ يَأْتِينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذلِكَ أَمْراً (۱) فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَ أَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ ذلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً (۲) وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً (۳) وَ اللاَّئِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاثَةُ

أَشْهُرٍ وَ اللَّائِی لَمْ یَحِضْنَ وَ أُولاتُ الْأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ یُسْراً (۴)

ذلِکَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَیْکُمْ وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُعْظِمْ لَهُ أَجْراً (۵)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۸۳

ترجمه: ... ص : ۸۲

۱- ای پیغمبر هر گاه خواهید زنان را (که صغیره و یائسه و حامله نباشند) طلاق گوئید پس ایشان را در مدّتشان (در وقت پاکی ایشان از حیض بشرطی که در آن پاکی با آنان مقاربت و آمیزش نکرده باشید) طلاق دهید و ایّام عدّه را بشمرید و از (عذاب) خدا پروردگارتان پرهیز کنید و آنان را (که طلاق رجعی داده اید) از خانهایشان بیرون مکنید و ایشان نیز (از آن جا) بیرون نروند مگر آنکه آن زنان گناهی آشکار بجای آرند این مرزهای خداست و هر که از حدود خدا درگذرد قطعا بخویشتن ستم کرده است تو نمیدانی شاید خدا پس از این (طلاق رجعی) پیش آمدی تازه (مرد را پشیمان کند یا دوستی زن را در دل او) پدید آرد.

(۲) و چون زنان (طلاق داده شده) بآخر عدّه خویش رسیدند به نیکویی ایشان را نگاه دارید (بخوشی رجوع کنید) یا به نیکویی از ایشان جدا شوید و (چون طلاق دهید) دو نفر مرد عادل از خودتان را گواه بگیرید و (ای گواهان بوقت حاجت) برای رضای خدا ادای شهادت کنید، این (حکم) پندیست هر کسی را که بخدا و روز رستاخیز ایمان آورد و هر که از خدا بترسد برای او خلاصی قرار میدهید.

(۳) و از آنجا که گمان نبرد روزی میدهد و هر که

توكّل بخدا كند پس او را بس است البتّه خدا بآنچه خواهد از تدبيرش ميرسد بطور قطع خدا براى هر چيزى اندازه اى قرار داده است.

(۴) و از زنان شما كه از خون ديدن (بواسطه پيش آمدى) نوميد گشته اند اگر بشكك افتاده ايد (كه بواسطه كثرت سنّ است يا بواسطه عارضه

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۸۴

ديگر) و نيز آنان كه حيض نشدند (امّا در سنّى هستند كه مقتضى حيضست) پس عدّه ايشان سه ماهست و زنان باردار عدّه ايشان اينست كه بار خويش را بگذارند (بزايند) و هر كه از (مخالفت حكم) خدا بپرهيزد براى او در كار دشوارش آسانى قرار دهد.

(۵) اينكه (گفته شد) حكم خداست كه آن را بسوى شما فرستاده و هر كه از (انتقام) خدا بپرهيزد گناهان او را بپوشد و پاداش وى بزرگ سازد.

قرائت: ... ص : ۸۴

حفص از عاصم قرائت كرده (بالغ) بدون تنوين (امره) را بجرّ بنا بر اضافه بالغ باو و ديگران (بالغ) با تنوين و (امره) را بنصب و در شواذ داود ابن هند ان اللّه بالغ با تنوين (و امره) با رفع خوانده.

از ابن عبّاس و ابىّ بن كعب و جابر بن عبد اللّه و علىّ بن الحسين و زيد بن على و جعفر بن محمّد عليهما السّلام است (فطلقوهنّ فى قبل عدّ- تهنّ) روايت شده است.

ابو على گويد: قول خدا بالغ امره بتنوين بالغ و نصب امره بنا بر اينست كه بزودى امر خود را برساند در آنچه اراده ميكند آن را درباره شما پس اين گونه قرائت مطابق اصل است و حكايت حال. و كسى كه اضافه كرده (و بالغ امره)

خوانـده تنوین را حـذف کرده برای تخفیف و معنی معنـای ثبـات تنوین است، مثـل (عـارض ممطرنـا) و امّا قول آنکه (فی قبل عـدّتهنّ) پس آن تفسـیر قرائت مشـهور است فطلقوهن لعدتهن یعنی در موقع عدّه آنها و مانند آنست قول خدا لا یُجَلِّیها لِوَقْتِها یعنی در موقع وقت آن و کسی که (بالغٌ امرُهُ) خوانده پس معنی چنین است: امر او رساننده آنست که

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۸۵

آن را خدا اراده کند و البتّه امر خدا رسیده بآنچه او اراده نموده پس مفعول حذف شده است.

اعراب: ... ص : ۸۵

وَ اللَّائِی لَمْ یَحِضْنَ مبتـداء است و خبرش محذوف است برای دلالت کلام بر آن پس وقتی حذف تمام جمله جایز باشد حذف بعض آن جایز است و در صـفت نیز آمده اگر چه کم باشد مثل قول خدا: وَ أُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَـیْ ءٍ (تؤتاه) که این جمله حذف شده است.

تفسیر: ... ص : ۸۵

اشاره

خداوند سـبحان پیغمبرش فراخواند و گفت: یا أَیُّهَا النَّبِیُّ سـپس امّتش را خطاب فرمود و گفت: إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ حسن و غیر او گوینـد برای اینکه پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله آقـای مقـدّم است، پس وقتی نـدا کرده شـد و مخاطب شـد بخطاب جمع امّتش داخل این خطابند.

جبـائی گویـد: تقـدیرش اینست ای پیغمبر بگو بـامّت خود وقتی زنهای خودتان را طلاق گفتیـد پس بنا بر این پیامبر صـلّی اللَّه علیه و آله خارج از حکم است.

و بنـا بر قول اوّل حکم او در امر طلاـق حکم امّت اوست و اجماع و اتّفاق هم بر این منعقـد شـده است و مقصود اینکه هر گاه تصمیم گرفتید که زنهای، خود را طلاق گفته و متارکه نمائید.

ماننـد قول خدای سـبحان إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ هر گاه به نماز ایسـتادید و قول او فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ هر گاه تلاوت قرآن نمودید فَطَلِّقُوهُنَّ

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۸۶

لِعِدَّتِهِنَ

پس آنهـا را برای زمـان عـدّه (که آن مـدّت سه طهر است)، طلاـق بگوئیـد. و زمـان عـدّه آنست که در طهر و پـاکی که بـا او

آمیزش نکرده طلاق گوید. «۱» از ابن عبّاس و ابن مسعود و حسن و مجاهد و ابن سیرین و قتاده و ضحاك و سدی).

پس این طلاق عدّه است زیرا

این پـاکی، از عـدّه محسوب میشود و در عقب عـدّه طلاق حاصل میگردد. پس مقصود اینست آنها را طلاق دهیـد برای پاکی که از عـدّه حساب میکنند و طلاقشان ندهید برای حیضـشان که از طهرشان و عدّه شان حساب نمیکنند. پس بنا بر این بر مبنای اصحاب ما عده طهر است و مذهب شافعی هم همین است.

---

(۱) علماء امامیّه رضوان اللّه علیهم اتّفاق کرده انـد که طلاق در طهری که با زن آمیزش شـده و دخول بعمل آمده باطل است. و طهر و پاکی وقتی دخول محقّق نشد از عدّه محسوب میشود. و پوشیده نیست که حکمت در عدّه استظهار و بررسی تام است برای پـاک بودن رحم از نطفه، و طفـل و زنها غالبا در موقع حمل و آبسـتنی حیض نمیشونـد. پس ظهور حیض علامت آبسـتن نبودنست مگر حیض بعـد از پـاکی از آمیزش و مجـامعت. پس آن موقع ممکنست سـبب حمل و آبسـتنی باشـد زیرا نطفه چند روزی در رحم مانده آن گاه زن حیض شده و در هر حیض از دیوارهای رحم تخم کوچکی (که بآن اسپر میگویند) جدا شده اگر به نطفه برخورد کنـد بچّه میشود بنا بر آنچه اطبّاء زمان ما معتقدنـد پس حیضـی که مـدخلیّت در پاکی و برائت رحم دارد آن حیض است که قبل از آن دخول نشده باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۸۷

ابو حنیفه و اصحاب او گفته اند: مقصود اینست که قبل از عدّه آنها یعنی در طهری که در آن آمیزش نشده و عدّه حیض است چنان که میگویند توضّأت للصّلوه. وضو گرفتم برای نماز. و لبست السّلاح للحرب اسلحه پوشیدم برای

جنگ.

سعید بن مسیّب گوید: که لام برای سببیه است. پس مثل اینکه گفته است طلاقشان بدهید برای اینکه نگهدارند و شکّی نیست که این حکم برای مدخوله است بعلّت اینکه مطلقه قبل از دخول عدّه ندارد و قرآن هم باین موضوع نازل شده در سوره مبارکه احزاب و آن قول خداست. فَما لَکُمْ، عَلَیْهِنَّ مِنْ عِدَّهٍ تَعْتَدُّونَها. پس برای ایشان که (مدخوله نیستند) عدّه نیست که آن را نگهدارند و ظاهر آیه اقتضا میکند که اگر او را در حیض یا در طهری که در آن آمیزش کرده طلاق گفت: طلاق واقع نمیشود. برای اینکه امر اقتضاء وجوب میکند. و مبنای شیعه امامیه همین است و باقی فقهاء اسلامی گفته اند که طلاق واقع میشود اگر چه بدعت و خلاف دستور و حکم هم باشد «۱» و همین طور است اگر جمع بین سه طلاق نمود (و گفت انت طالق ثلاثه). پس البته آن در نزد ابو حنیفه و اصحابش بدعت است اگر چه واقع هم هست، و در نزد محقّقین از اصحاب ما با حصول شرایط صحت طلاق یک طلاق محسوب میشود.

---

(۱) چنان که قبلا گفته شد حرمت فعل عقلا منافات با صحّت که ترتیب آثار باشد ندارد لکن صحّت آن متوقّف بر وجود دلیل است که اینجا با وجود نهی مفقود است. (شعرایی)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۸۸

طلاق شرعی ... ص : ۸۸

طلاق شرعی عبارت است از رها ساختن زن بگشودن گرهی از گرههاء نکاح و آن چنین است که زن را مخاطب ساخته و بگوید انت طالق. تو رها هستی یا بگوید هذه طالق. این یله و رها است و اشاره بزن

کند یا بگوید فاطمه دختر زید طالق یله و رهاست. و در نزد ما (امامیّه) بغیر این لفظ طلاق واقع نمیشود. بچیزی از کنایه ما طلاق خواه قصد طلاق بکند یا نکند طلاق واقع نمیشود. «۱»

و در شرح و تفصیل طلاق اختلافات بین فقهاء است که اینجا محلّ آن نیست. و گاهی جدایی بغیر طلاق حاصل میشود مانند ارتداد (که شوهر زن از دین اسلام بیرون رود یهودی و یا مسیحی و یا بهایی و ... گردد) و لعان (که مرد زن خود را با مرد دیگر در حال آمیزش و مجامعت ببیند) و مثل خلع نزد بسیاری از اصحاب ما اگر چه اینها را طلاق نمیگویند و نیز جدایی حاصل میشود بسبب فسخ شدن نکاح بچیزهایی مانند (رتقاء یا فتقاء بودن

---

(۱) حدیثی در تهذیب روایت کرده که متضمّن اکتفاء بکنایه هم مثل اعتدی. عدّه نگهدار شده سپس شیخ فرموده. حسن بن سماعه گوید این غلط است طلاق درست نیست مگر چنان که بکیر بن اعین روایت کرده که بگوید بزن در حالی که پاک از غیر جماع باشد. انت طالق و دو شاهد عادل، هم گواهی دهد پس هر طلاقی که اینطور نباشد ملغی و باطل است و در تهذیب نیز از زراره از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که گفت مردی طلاق زنش یا آزادی غلامش را نوشت آن گاه پشیمان شد و آن را محو کرد حضرت فرمود: این نه طلاق است و نه عتق تا اینکه بزبان آورده و بگوید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۸۹

زن که در مجرای رحم استخوان و یا غدّه ای باشد که

مانع از جماع شود) و یا بسبب عیبی (مثل عنین بودن مرد) رد شود اگر چه اینها طلاق نیست.

بخاری و مسلم از قتیبه از لیث بن سعد از نافع از عبد اللّٰه بن عمر روایت کرده اند که او زنش را در حال حیض یک طلاق داد. پس پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله امر فرمود که او را برگردان و نگهدار تا پاک بشود و در خانه او حیض دیگری به بیند سپس او را مهلت دهد تا از حیضش پاک شود. پس اگر قصد طلاق دادن او نمود وقتی پاک شد پیش از مجامعت و آمیزش او را طلاق گوید. پس این عدّه ای است که خدا امر کرده برای آن زنها را طلاق گویند.

و بخاری از سلیمان بن حرب و مسلم بن عبد الرّحمن بن بشیر از بهر و هر دو آنها از شعبه از انس ابن سیرین روایت نموده اند که گفت: شنیدم پسر عمر میگفت عبد اللّٰه بن عمر زنش را در حال حیض طلاق داد پس پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله شنید پس او را امر فرمود که زنش را برگرداند و وقتی پاک شد اگر خواست طلاق دهد. «۱»

از علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت رسیده از پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله که فرمود:

تزوّجوا و لا تطلقوا

. ازدواج کنید و طلاق ندهید. که البتّه

---

(۱) اهل سنّت باین کلمه استدلال کرده اند که طلاق بدعی صحیح است برای اینکه رجوع متصوّر نمیشود مگر با صحّت طلاق و ممکن است که مراد برجوع در اینجا معنای لغوی و آن نگاه داری زن باشد با بطلان طلاق که با لفظ امساک وارد

شد. [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۹۰

طلاق عرش خدا را میلرزاند.

و از ثوبان روایتی به پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله نسبت داده شده که فرمودند: هر زنی که بدون جهت از شوهرش طلاق بخواهد بر او بوی بهشت حرام خواهد بود (یعنی بهشت نخواهد رفت).

ابو موسی اشعری از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمودند که زنها را طلاق نگوئید مگر درباره آنها مشکوک باشید پس بدرستی که خدا دوست ندارد ذواقتین (مردان طلاق دهنده) و ذواقات (زنان طلاق گیرنده) را.

و انس از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت کرد که فرمود: که قسم بطلاق و عتق (آزادی برده گانش) نمیخورد و نمیدهد مگر منافق این چهار حدیث از تفسیر ثعلبی (که از مفسّرین بزرگ اهل سنّت است) نقل شده است.

سپس خداوند سبحان فرمود وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ یعنی بشمرید طهرهایی را (حیض هایی) را که بآن معتاد است.

و بعضی گفته اند: یعنی بشمارید اوقات طلاق را تا اینکه برای عدّه طلاق گوئید. و البتّه خداوند سبحان امر نموده بشمارش عدّه برای اینست که در آن حق نفقه و سکنی است و برای شوهر در آن حقّ است که رجوع به باو کند و او را از شوهر رفتن بدیگری بازدارد برای حقی که بر آن دارد و ثابت شدن نسب فرزند.

پس خداوند تعالی امر باحصاء و شمردن عدّه نموده تا بداند وقت رجوع و وقت فوت و گذشت رجوع و حرمت آن زن را بر شوهرش و سقوط حق نفقه و حقّ سکنی. تا اینکه عدّه طولانی نشود که مستحقّ نفقه زیادتی گردد یا عدّه کمتر از حدّ خود

شود برای شوهر خواستن.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۹۱

عده طلاق ... ص : ۹۱

و عدّه نشستن و خودداری کردن زن است از شوهر تا اینکه مدّت مرتبه در شریعت منقضی شود و آن بر چند قسم است.

۱- چند قرء و طهر یعنی پاکی از حیض برای زنهایی که حیض میبینند ۲- چند ماه برای صغیره ای که بحدّ حیض نرسیده و مثل آن در چنین سنّی حیض میبینند و آن دختریست که ۹ سال رسیده و اگر کمتر از این باشد نزد بیشتر علماء امامیّه عدّه ندارد و بعضی گفته اند عدّه آنها چند ماه است، و فقهاء قائل باین عدّه شده اند و همین طور است زن بزرگ یائسه که از حیض مأیوس است ولی همسالان او حیض میشوند «۱» عدّه آنها چند ماه است و اصحاب ما آن را تعریف کرده اند که سنّش از پنجاه سال در غیر قرشی و شصت سال در قریشی کمتر نباشد، پس اگر سنّش بیش از این شد نزد بیشتر علماء ما (امامیّه) عدّه ندارد. «۲»

۳- زنی که شوهرش مرده نیز عدّه اش چند ماه است. (چهار ماه و ده روز) ۴- عدّه زن حامله که در تمام صور وضع حمل است مگر عدّه آن زن حاملی که شوهرش فوت کرده که آن در نزد اصحاب ما (امامیّه) دورترین مدّت

---

(۱) این مذهب و مبنای سیّد مرتضی و سید رضی و ابن شهر آشوب است، بظاهر قرآن و لکن یائسه در قرآن در اصطلاح ما غیر از این است.

(۲) و بیشتر از علماء ما نبطیّه که تیره ای از عرب هستند ملحق بقرشیه کرده اند و دلیل این مطلب تجربه است در

این دو قبیله قرشی و نبطی زیرا حیض خون شناخته نشده است و علامات و نشانه آن معروف است در زنی دیده شود حکم آن بر او مترتب خواهد شد. (شعرانی)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۹۲

است. و در این مسئله اختلاف میان فقهاء است سپس عدّه طلاق حرّه سه طهر (قرء) پاکی بعد از حیض یا سه ماه برای زن آزاد و برای جاریه و کنیز دو طهر یا یک ماه و نیم و وضع حمل (زایمان).

سپس خداوند سبحان فرمود:

وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ از خدا بترسید و او را در آنچه شما را بآن فرمان داده معصیت نکنید.

لا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لا يَخْرُجْنَ ایشان را از منازلشان بیرون نکنید و البتّه ایشان هم بیرون نروند یعنی در زمان عدّه جایز نیست برای شوهر که زن مطلّقه معتدّه را از منزلش که در آن سکونت داشت قبل از طلاق بیرون کند و بر زنهم جایز نیست که در عدّه از منزلش خارج شود مگر برای ضرورت و و اگر خارج شود گناه کرده است.

إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ مگر آنکه یک عمل زشت آشکار مرتکب شود و کسی که بفتح یاء (مبیّنه) خوانده مقصود عمل زشت است که آن را آشکار انجام داده.

علماء درباره فاحشه اختلاف کرده اند. بعضی گفته اند که آن زناست پس برای اقامه حدّ بر او باید بیرون آید (از حسن و مجاهد و شعبی و ابن زید) ابن عبّاس گوید: آن بد زبانی و خشونت با اهل منزل است، پس بر اهل خانه جایز است او را اخراج کنند و این از حضرت ابی جعفر باقر و حضرت

ابی عبد اللّه صادق علیهما السّلام روایت شده است علی بن اسباط از حضرت ابی الحسن الرّضا علیه السّلام روایت کرده که فاحشه ایذاء، و اذیّت خانواده شوهر و فحش دادن بآنهاست.

قتاده گوید: فاحشه نشوز است. پس اگر بناسازگاری و ندادن حق

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۹۳

شوهر او را طلاق گفت بر اوست که از منزل شوهرش خارج و بجای دیگر رود.

ابن عمر گوید: فاحشه بیرون آمدن زن از خانه شوهر است قبل از سپری شدن عدّه و در روایت دیگری از ابن عبّاس است که گوید هر معصیتی که آشکارا برای خدای تعالی انجام شود آن فاحشه است.

وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ یعنی آنچه خداوند سبحان از احکام طلاق، و شروط آن یاد نمود حدود و مرزهای خدایی است که نباید از آن تجاوز نمود.

وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ و کسی که تجاوز از حدود خدا نموده و بغیر آنچه خدا امر و فرمان داده طلاق گوید فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ یعنی در ما بین خود و خدای عزّ و جلّ گناه کرده و از اطاعت خدا تجاوز و به معصیت گرویده و کاری کرده که بسبب آن مستحقّ عقوبت گردیده است.

لا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذلِكَ أَمْراً نمیدانی شاید خداوند بعد از این کار دیگری پیش آورد یعنی رأی شوهر در محبّت طلاق عوض شود و در دلش محبّت زناشویی و همزیستی واقع شود برای رجوع او و در ما بین طلاق اوّل و طلاق دوّم یا در ما بین طلاق دوّم و سوّم.

ضحّاک و سدی و ابن زید گفته اند شاید خداوند رجوع و بازگشتی در عدّه پیش آورد و

ایجاد نماید.

زجاج گوید: وقتی سه طلاق در یک وقت (یک مجلس) داد معنایی برای رجوع و بازگشت شوهر بزنش نیست بجهت قول خدا لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذلِكَ أَمْراً.

و در این آیه دلالت است بر اینکه واجب در طلاق اینست که سه طلاق متفرّق و جدا جدا باشد و جایز نیست جمع بین سه طلاق بعلّت اینکه خداوند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۹۴

تعالی تأکید فرموده قولش را فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ را بقولش وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ سپس در تأکید زیاد نمود، بقولش وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ در آنچه خدا برای شما حد گذارد، پس تجاوز از آن نکنید.

آن گاه بیان فرمود خدای سبحان حقّ زوج و شوهر را در رجوع به قول خودش لا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ بیرون نکنید ایشان را از خانه های خودتان پس البتّه زوجه و زن اگر از خانه اش خارج نشد شوهر متمکّن میشود که رجوع بآن کند.

سپس دلالت بقول خود نمود وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ بنا بر اینکه کسی که تجاوز از حدود خدا در طلاق کند حکمش باطل و قول خدا لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذلِكَ أَمْراً گردد که تأکید حدود خدا در طلاق و اعلام به اینکه حقّ رجوع بتمام طلاق منقطع نمیشود. پس مثل اینکه فرمود: بامید فائده بسبب رجوع باشید، پس گاهی خداوند ایجاد میل و رغبت بعد از طلاق میکند.

پس اگر گویند خداوند در آیه امر بطلاق عدّه نموده. پس چطور طلاق سنّت را بر طلاق عدّه مقدّم میدارید. «۱»

---

(۱) بنا بر مذهب مشهور بین علماء ما طلاق صحیح منحصر بطلاق سنّت و طلاق عدّه نیست بلکه اگر طلاق داد در طهر

و رجوع نمود بدون آمیزش و دخول سپس در همین طهر و پاکی طلاق داد طلاق صحیح است و طلاق سنّت اخص از طلاق عدّه و یا بالعکس نیست و اخبار جدّا مختلف است، و قرآن شامل این طلاق است برای اینکه آن طلاق عدّه است. و احتیاط هم نیز مقتضی اینست پس برای زوج حلال نمیشود مگر بسبب محلّل (شوهر دوّم) و حسن گوید: رجوع نیست مگر بوطی و آمیزش و این خلاف احتیاط است و بهتر جدا و پراکنده بودن طلاق هاست در حال طهر و پاکی و جماع و آمیزش میان آنها. (شعرانی)

. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۹۵

جواب اینکه طلاق سنّت نیز طلاق عدّه است مگر اینکه علماء رضوان اللّه علیهم صلاح دانستند که طلاقی را که بعد از رجوع طلاق دیگری بر آن زیاد نشده طلاق سنّت بنامند، و طلاقی را بعد از رجوع از طلاق اوّل زیاد شده طلاق عدّه و از آنچه تأیید میکند مطلبی را که ما بیان کردیم چیزهایی است از اخبار که در کتب و روایات ایشانست و از گذشتگان خود نقل کرده اند مثل زراره بن اعین و بکیر بن اعین و محمّد بن مسلم و غیر ایشان. و از آنها است خبری که یونس از بکیر بن اعین از حضرت ابی جعفر باقر علیه السّلام روایت کرده فرمود: طلاق اینست که مرد زنش را طلاق دهد بر طهر و پاکی که آمیزش و جماع نکرده باشد و دو مرد عادل شهادت بر طلاق او بدهند.

سپس آن مرد شایسته تر است که رجوع بزنش کند مادامی که سه طهر نگذشته باشد. پس این

طلاق آن طلاقیست که خداوند در قرآن بآن امر نموده و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نیز در سنّتش فرمان داده پس هر طلاقی که برای غیر عدّه باشد طلاق نیست.

و از حریز روایت شده که گفت پرسیدم از حضرت ابا عبد اللَّه صادق علیه السّلام از طلاق سنّت. پس فرمود: طلاقیست که در طهر غیر مواقعه و آمیزش با دو شاهد عادل باشد. و طلاق بدون دو شاهد و عدّه جایز نیست و آن قول خدا فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ ...

حسن بن محبوب از علیّ بن رئاب از زراره از حضرت ابی جعفر باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود هر طلاقی که بر سنّت و یا طلاق بر عدّه نباشد چیزی نیست (یعنی باطل است).

زراره گوید: بحضرت ابی جعفر باقر علیه السّلام گفتم طلاق سنّت و طلاق عدّه را برای من تفسیر فرموده و توضیح دهید فرمود: امّا طلاق سنّه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۹۶

اینست که مرد وقتی قصد نمود زنش را طلاق دهد، منتظر شود تا حیض شده آن گاه پاک شود، پس وقتی از حیضش پاک شده او را بدون اینکه جماع و آمیزش کرده باشد با حضور دو شاهد عادل یک طلاق گوید آن گاه او را رها کند تا سه طهرش بگذرد و از او جدا شود و بعد از سپری شدن مدّت عدّه یکی از خطبه کنندگان و داوطلبان او باشد اگر خواست با او ازدواج کند و اگر نخواست نکند و بر ذمّه اوست مخارج و سکنای آن مادامی که در عدّه هست و هر دو از یکدیگر تا عدّه

منقضی نشده ارث میبرند.

طلاق عدّی ... ص : ۹۶

و امّـا طلاـق عـدّه: پس وقتی مرد قصـد نمود که زنش را طلاق بگویـد به طلاق عـدّه. هر آینه منتظر شود که او حیض دیـده و پاک شود از حیضـش آن گاه بـدون اینکه آمیزش و جماع کرده باشد او را یک طلاق دهد و دو شاهد عادل گواهی بر طلاق دهنـد و بعد همان روز رجوع کند اگر دوست داشت و یا بعد از چند روز پیش از آنکه حیض شود و شاهد بر رجوع و آمیزش خود بگیرد و بـا او باشـد تـا حیض شود و بعـد پاک شود او را بـدون جماع طلاق گویـد و نیز دو شاهـد عادل برای طلاق دوّم بگیرد وقتی خواست قبـل از حیض شـدنش، و بعـد رجوع کنـد و آمیزش نمایـد و برای رجوع و جمـاعش شاهـد بگیرد و با او باشـد، تا حیض سوّم شود پس وقتی از حیض سوّم پاک شد بغیر جماع و آمیزش طلاق سوّم داده و شاهد بگیرد. پس وقتی این کار را نمود زن از او بکلّی جدا شده و بر او حلال نشود مگر زوج دیگری اختیار کند (که محلّل او گردد) و روایات در

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۹۷

این باره از ائمّه هدی علیهم السّلام بسیار است.

پس بنا بر این در طلاق سنّه او را ترک گویـد تا سه طهر بشـمرد پس وقتی سه طهر گذشت آن زن بیکطلاق از او جدا شود و وقتی او را بمهر جدیدی، ازدواج کرد نزد او خواهد بود بر دو طلاق دیگر. پس اگر طلاق دوّم داد به طلاق سنّه و او را

رها نمود تا عدّه او تمام و منقضی شد. و باو رجوع نكرد از او جدا شود دو جدايى پس اگر بار سوّم با او ازدواج كرد و او را طلاق داد بر او حلال نشود تا اينكه زوج ديگرى (بنام محلّل) بگيرد و اگر خواست بعد از طلاق اوّل و دوّم رجوع كند اين رجوع براى او خواهد بود.

پس روشن شد كه اين طلاق نيز طلاق عدّه است مگر اينكه آنچه ما ذكر كرديم فارق ميان آنهاست.

فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ يعنى پس وقتى نزديک شد اجل و مدّت آنها كه خروج از عدّه است.

فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ يعنى مراجعه كنيد بآنها بآنچه لازم است بر ايشان از نفقه و لباس و مسكن و خوش معاشرتى.

أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ به اينكه آنها را واگذاريد تا از عدّه خارج شوند و از شما جدا گردند و جايز نيست كه مقصود از قول خدا فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ انقضاء اجل و عدّه آنها باشد. براى اينكه شوهر بعد از سر آمدن عدّه صاحب و مالك رجوع نيست بلكه زن در آن هنگام مالک خودش ميباشد و از شوهرش جداست بيک طلاق. و براى اوست كه بهر كس كه خواست از مردان ازدواج و شوهر كند.

وَ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ و گواه بگيريد دو عادل از خودتان را،

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۹۸

مفسّرين گفته اند: مردها امر شده اند به اينكه در موقع طلاق و موقع رجوع دو شاهد عادل بگيرند تا زن انكار نكند رجوع بعد از انقضاء عدّه را و يا مرد انكار نكند كه من طلاق نداده ام.

و بعضى گفته اند: يعنى شاهد بگيريد بر طلاق براى حفظ دين

خودتـان و این از امامـان ما علیهم السّـلام روایت شـده و بظاهر هم شایسـته تر است به علّت اینکه ما وقتی آن را حمل بر طلاق کردیم امری خواهد بود که اقتضاء وجوب میکند و حال آنکه آن شاهدین از شرایط صحّت طلاق میباشد.

و کسی که گوید: این شاهد خواستن راجع برجوع است آن را حمل بر استحباب نموده.

وَ أَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ این خطاب بشـهود و گواهانست که آن را برای رضای خـدا و تقرّب بسوی خـدا اقامه کنید نه برای رضای کسی که برای او گواهی داده اید و یا محبّت نسبت بآنکه شهادت بر علیه او داده.

(ذلِكُمْ) ای گروه مكلّفين این امر حقّ است.

يُوعَظُ بِهِ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ انـدرز میدهـد کسـی را که ایمان بخـدا و روز آخر آورده. یعنی مؤمنین را امر میکند بـآنکه بسـبب این حـدود و مرزهـای الهی منزجر و متنفّر از باطل شونـد و مؤمنین را مخصوص به وعظ فرمود برای اینکه ایشان افرادی هسـتند که بهره مند بآن میشوند پس طاعت واجبه در آن وعظ است به اینکه در آن رغبت باسـتحقاق ثواب پیدا کند از ترکش که عقوبت دارد حذر نمایند و طاعت مندوبه و مستحبّ در آن وعظ است باستحقاق مدح و ثواب بر فعل آن.

و گناهان در آن وعظ و اندرز است از آن و تخویف از فعل آن به

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۹۹

استحقاق عقوبت و ترغیب در ترکش بآنچه مستحقّ میشود بر اخلال بآن گناهان از ثواب.

وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ در آنچه خدا امر بآن و یا نهی از آن فرموده.

يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً قرار میدهد برای

او راه بیرون رفتنی، و از هر ناراحتی در دنیا و آخرت (از ابن عبّاس).

از عطاء بن یسار از ابن عبّاس روایت شده که گفت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله قرائت فرمود: وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً. از شبهات دنیا و از غمرات مرگ و سختیهای روز قیامت.

و باز از آن حضرت (ص) روایت شده که فرمود: کسی که زیاد استغفار کند قرار میدهد خدا برای او از هر غم و غصّه ای فرج و از هر تنگی مخرج و راهی برای بیرون آمدن.

و بعضی گفته اند: یعنی و کسی که طلاق سنّه دهد خدا برای او راهی در رجوع قرار میدهد.

وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ و روزی میدهد او را از جایی که گمان نمیکرد (از عکرمه و شعبی و ضحّاک).

و بعضی گفته اند: که این آیه درباره عوف بن مالک اشجعی نازل شده است برسول، دشمنی فرزند او را اسیر نمود و آمد خدمت رسول صلّی- اللَّه علیه و آله. و این مطلب را برای آن حضرت گفته و از تنگدستی بآن جناب شکایت نمود پس پیغمبر (ص) باو فرمود: بترس از خدا و صبر کن و زیاد بگو

لا حول و لا قوّه الّا باللّه،

پس آن مرد این کار را نموده و در آن میان در خانه نشسته بود پسرش وارد بر او شده و حال آنکه دشمن از او غافل شده بود پس بر شتری از دشمن برخورد کرده و آن را برای پدرش آورد و این است قول خدا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۰۰

وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ.

و از حضرت صادق علیه السّلام روایت

شده که فرمود: بدرستی که حق تعالی فرمود و یرزقه من حیث لا یحتسب یعنی در آنچه باو داده برکت باو میدهد.

و از ابی ذر غفّاری از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم است که فرمود:

بدرستی که من آیه ای از قرآن میدانم که اگر مردم آن را بگیرند هر آینه آنها را کفایت کند، و آن این آیه است. و من یتّق اللَّه، پس پیوسته آن آیه را، خوانده و تکرار میفرمود:

وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ و کسی که توکّل بر خدا کند، پس او را کافی است. یعنی و کسی که امر خود را بخدا واگذار کند و اعتماد بخوبی تدبیر و تقدیر خدا نماید پس او کافی برای اوست امر دنیای او را کفایت نموده، و ثواب بهشت باو دهد و او را طوری قرار میدهد که محتاج بدیگری نشود، در حدیث آمده هر کس مسرور میشود که نیرومندترین مردم باشد پس بر خدا توکّل نماید.

إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ یعنی میرسد آنچه از قضاها و تدبیرهایش را اراده کند و هیچکس نمیتواند از آنچه او اراده نموده منع کند.

و بعضی گفته اند: یعنی امر او در هر کس که بر او توکّل کند و یا توکّل نکند نافذ است.

قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْ ءٍ قَدْراً البتّه خدا برای هر چیزی اندازه ای قرار داده. یعنی برای هر چیزی خدا مقدار و اندازه و مدّتی قرار داده نه کم و نه زیاد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۰۱

و بعضی گفته اند: بیان نمود برای هر چیز مقداری بحسب مصلحت در اباحه و ایجاب و ترغیب و ترهیب چنان که در

طلاق و عدّه و غير آنها بيان نمود.

و بعضى گفته اند: خداوند البتّه براى هر چيزى از شدّت و رفاهيت وقت و غايتى و پايانى قرار داده كه بآن منتهى ميشود سپس بيان فرمود اختلاف احكام عدّه را باختلاف احوال زنها و فرمود:

وَ اللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسائِكُمْ و آنهايى كه مأيوس از حيض شدن هستند از زنهاى شما و حيض نميشوند.

إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر در شك و ريب شديد پس نميدانيد براى سالخوردگى حيض از آنها برداشته شده يا براى عارضى قطع گرديده است.

فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاثَةُ أَشْهُرٍ پس عدّه آنها سه ماه است و ايشان، آن زنانى هستند كه امثال آنها حيض مى بينند. براى اينكه اگر در سن كسى بودند كه حيض نميشد معنايى براى ارتياب نبود و اين است آن چيزى كه از امامان ما عليهم السّلام روايت شده است.

مجاهد و زهرى و ابن زيد گويند: يعنى اگر شما شك كرديد و ندانستيد كه آيا خون آنها حيض يا استحاضه است. پس عدّه آنها سه ماه است.

و بعضى گفته اند: يعنى اگر درباره حكم آنها شك كرديد و ندانستيد حكم آنها چيست؟

وَ اللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ و آنهايى كه حيض نميشوند: تقديرش چنين است و آنهايى كه حيض نميشوند اگر شك كرديد. پس عدّه آنها نيز سه ماه است و اين مدّت حذف شده براى دلالت كلام اوّل بر آن، و آنها زنهايى هستند كه

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۰۲

بحيض نرسيده ولى مثل آنها حيض ميشوند بنا بر آنچه بيانش گذشت.

وَ أُولاتُ الْأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ و صاحبان حمل عدّه و اجلشان همينست كه حمل خود را فرو گذارند.

ابن عبّاس گويد:

این آیه فقط درباره زنان حامل مطلّقه میباشد و از ائمّه علیهم السّلام هم روایت شده است.

و امّا زنهایی که شوهرشان فوت نموده اگر حامل و آبستن بودند، پس عدّه آنها دورترین مدّت حمل و عده وفاتست. پس اگر چهار ماه و ده روز، گذشت و نزائید، زائیدن و گذاردن حمل را منتظر باشد.

ابن مسعود و ابی بن کعب و قتاده و بیشتر فقهاء گفته اند که آن آیه تعمیم در زنان آبستن مطلّقه و شوهر مرده است. پس عدّه آنها وضع حمل و زائیدن است.

پس اگر زن حامل بدو فرزند باشد و یکی را بزاید، برای شوهر کردن حلال نیست تا تمام بچّه های خود را بزاید برای قول خدا أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ اینکه حمل خود را فرو گذارند.

و اصحاب ما روایت کرده اند که اگر آن زن یکی را زائید عصمت و نگهداری او از شوهرش منقطع میشود و برای او جایز نیست که خود را برای دیگری عقد کند تا فرزند دیگر را که حامل بوده بزاید.

و امّا اگر شوهرش فوت کرده باشد و پیش از چهار ماه و ده روز بزاید واجب است بر او که صبر کند تا چهار ماه و ده روز او تمام شود.

وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و کسی که در تمام آنچه مأمور باطاعت شده پرهیزکاری کند يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْراً قرار میدهد برای او در کارش آسانی و سهولت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۰۳

یعنی بر او امور دنیا و آخرت آسان شود یا بفرج و گشایش زود و یا عوضی که در آینده و آخرت باو بدهند.

و بعضی گفته اند: یعنی فراق و جدایی

اهلش بر او آسان شود و غم و غصّه از دلش زایل گردد.

(ذلِکَ) یعنی آنچه خداوند سبحان از احکام طلاق و رجوع و عدّه ذکر نمود.

أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَیْکُمْ وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ امر و فرمان خداست که بسوی، شما نازل فرموده و کسی که بترسد خدا را بطاعت و پیروی از او.

یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ بپوشاند از او گناهانش را از این نماز تا نماز دیگر و از این جمعه تا جمعه بعد.

ربیع گوید: خداوند حکم فرموده بر خودش که هر کس بر او توکّل کند او را کفایت نماید و کسی که ایمان باو آورد هدایتش نماید و کسی که او را قرض دهد پاداشش دهد و کسی که اعتماد باو کند نجاتش دهد و کسی که دعا کند اجابتش نماید و او را جواب گوید. و تصدیق این در کتاب خدا عزّ و جلّ است ۱- وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ «۱». ۲- وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ یَهْدِ قَلْبَهُ «۲» ۳- إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً یُضاعِفْهُ لَکُمْ «۳» ۴- وَ مَنْ یَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِیَ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ «۴» ۵- وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ «۵».

وَ یُعْظِمْ لَهُ أَجْراً در آخرت و آن ثواب بهشت است.

---

(۱) سوره طلاق آیه ۳

(۲) تغابن آیه ۱۱

(۳) تغابن آیه ۱۷

(۴) آل عمران ۱۰۱

(۵) سوره بقره آیه ۱۸۶

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۰۴

[سوره الطلاق (۶۵): آیات ۶ تا ۱۰] ... ص : ۱۰۴

اشاره

أَسْکِنُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ سَکَنْتُمْ مِنْ وُجْدِکُمْ وَ لا تُضآرُّوهُنَّ لِتُضَیِّقُوا عَلَیْهِنَّ وَ إِنْ کُنَّ أُولاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَیْهِنَّ حَتَّی یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَکُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ أْتَمِرُوا بَیْنَکُمْ

بِمَعْرُوفٍ وَ إِنْ تَعاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرى (۶) لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتاهُ اللَّهُ لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً (۷) وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّها وَ رُسُلِهِ فَحاسَبْناها حِساباً شَدِيداً وَ عَذَّبْناها عَذاباً نُكْراً (۸) فَذاقَتْ وَبالَ أَمْرِها وَ كانَ عاقِبَةُ أَمْرِها خُسْراً (۹) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذاباً شَدِيداً فَاتَّقُوا اللَّهَ يا أُولِي الْأَلْبابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً (۱۰)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۰۵

ترجمه ... ص : ۱۰۵

(۶) و زنان (طلاق داده شده) را در مکانی که خود نشسته اید به قدر وسع خویش ساکن گردانید و (در نفقه مسکن) بایشان رنج رسانید برای آنکه برایشان تنگ گیرید و اگر آنان حامله باشند خرج ایشان را بپردازید تا بار خویش را بنهند و اگر (فرزندان را) برای شما شیر دادند پس مزد شیر دادن ایشان را بآنها بپردازید و (ای پدران و مادران درباره شیردادن) فرمان یکدیگر بنیکویی ببرید و اگر سخت گیری (با هم مخالفت) کنید، پس دیگری او را شیر خواهد داد.

(۷) و باید صاحب توانگری از گشایش خویش (بزن مطلّقه شیر دهنده) نفقه و خرجی دهد و هر که روزی بر او تنگ شده باشد پس باید از آنچه خدا باو عطا کرده است نفقه دهد خدا هیچ کسی را جز بآنچه آن کس را داده است تکلیف نکند بزودی خدای تعالی از پس دشواری آسانی (از پس تنگدستی توانگری) خواهد داد.

(۸) و چه بسیار از اهل شهری که از فرمان برداری پروردگار خویش و پیغمبران او سرکشی کردند

پس (در روز قیامت) حسابشان را به سختی کشیدیم و عذابشان را بزشتی دادیم.

(۹) پس اهل آن شهر عقوبت کار خود را چشیدند و سرانجام کارشان زیان کاری بود.

(۱۰) خدای تعالی برای ایشان شکنجه ای سخت آماده کرده است پس از (موجبات شکنجه) خدا بپرهیزید ای خردمندان آنان که ایمان آورده اید البتّه خدا ذکر (قرآن) را بسوی شما فرستاد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۰۶

قرائت: ... ص : ۱۰۶

روح از یعقوب مختلف قرائت کرده (من وجدکم) بکسر واو و حال آنکه قرائت بضمّ واو است.

ابن کثیر: (و کاین) بمدّ و همزه خوانده و باقی از مفسّرین و قاریان و کایّن بهمزه و تشدید خوانده اند.

دلیل ... ص : ۱۰۶

گفته میشود وجدت فی المال جده، یافتم در مال توانگری را و وجد بفتح واو و وجد بضمّ واو و وجد بکسر واو به پیگیری سه حرکت فتح و ضمّ و کسر بر واو و وجدت الضّاله وجدانا یافتم گمشده را یافتنی و وجدت من الحزن وجد او یافتم از غم و اندوه خوشحالی و من الغضب موجده و وجدانا و یافتم از غضب تحریک احساسات درونی را.

و کایّن: اصل آن ایّ بوده، کاف جارّ بر آن داخل شده چنان که بر ذا در کذا داخل شده، پس محلّ کاین رفع است بواسطه مبتداء شدن چنان که کذا همین طور است و برای کاف محلّی نیست چنان که کاف در کذا هم چنین است.

ابو علی گوید: مانند این است در اینکه حرف جرّ بر مبتداء داخل شده و با مجرورش در محلّ رفع قرار میگیرد قول ایشان: بحسبك ان تفعل كذا كافيست تو را كه اين كار را بكنی قصد ميكنند حسبك فعل كذا، پس جار و مجرور در محلّ رفع واقع شده است.

ابو زید گوید:

بحسبک فی القوم ان یعلموا بانّک فیهم غنیّ مضرّ

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۰۷

کافیست تو را از جهت مقام و رتبه در میان قوم که بدانند تو در میان آنها توانگر (مضرّ) (قبیله بزرگ عرب هستی) (شاهد بر بحسبک، است که جار و مجرور در محلّ رفع و

مبتداء واقع شده است).

و بیشتر عرب (کایّن) را با من استعمال میکند و همین طور است آنچه (کایّن) در قرآن آمده است «۱» و از آنچه را که در شعر آمده قول شاعر است:

و کایّن بالاباطح من صدیق یرانی ان اصبت هو المصابا

و مثل اینکه در اباطح (جمع ابطح محلّ سیل ریگ روان و سیّار را گویند و شاید مراد مکّه معظّمه باشد) دوستی دارم که مصیبت مرا مصیبت خود می بیند و در غم و غصّه با من شرکت دارد. شاهد سر کایّن است، که مبتداء و با من آمده است.

و کایّن الیکم قاد من رأس فتنه جنود او امثال الجبال کتائبه

و چه بسا از سر و اساس فتنه که بسوی شما لشکرهایی از هر طایفه مثل کوه ها فرستاده است.

شاهد سر کلمه کایّن است که در محلّ رفع بجهت مبتداء بودن و با من آمده است.

مقصود و تفسیر: ... ص : ۱۰۷

اشاره

سپس خداوند سبحان بیان فرمود حال زنان طلاق داده شده را در

---

(۱) وَ کَأَیِّنْ مِنْ نَبِیٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثِیرٌ سوره آل عمران آیه ۱۴۶ وَ کَأَیِّنْ مِنْ آیَهٍ فِی السَّماواتِ ... یوسف آیه ۱۰۵ فَکَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَهٍ أَهْلَکْناها وَ هِیَ ظالِمَهٌ حج آیه ۴۵ وَ کَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَهٍ أَمْلَیْتُ لَها ... حج آیه ۴۸ وَ کَأَیِّنْ مِنْ دَابَّهٍ لا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ یَرْزُقُها وَ إِیَّاکُمْ سوره عنکبوت آیه ۶۰ وَ کَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَهٍ هِیَ أَشَدُّ.. محمّد ۱۳ وَ کَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَهٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّها .. طلاق ۸ (مترجم)

نفقه و مسکن. و فرمود:

(أَسْکِنُوهُنَّ) آنها را اسکان دهید یعنی در منازلتان.

مِنْ حَیْثُ سَکَنْتُمْ از

همان منازلی که خودتان ساکن هستید.

مِنْ وُجْدِکُمْ یعنی از ملک خودتان و آنچه توانایی بر آن دارید (از سدی و ابی مسلم، حسن و جبائی) گویند. من وجدکم از و جدان یعنی از آنچه از مساکن یافته اید.

بعضـی گفته اند: از وسعت و طاقت خودتان از وجدانی که آن بمنزله قدرت و توانایی است. فرّاء گوید: برمیگردد بر آنچه می یابد. پس، اگر وسعت مالی دارد بر آن زن در مسکن و نفقه توسعه دارد و اگر فقیر است پس بر مقدار قدرتش.

و بـدون خلاف مسـکن و نفقه واجب است برای طلاق داده شـده رجعی و امّا زن جدا شده بطلاق خلع و مبارات مورد خلاف است.

اهـل عراق گوینـد مسـکن و نفقه برایش لازم است. و این را از عمر بن خطّاب و ابن مسـعود روایت کرده انـد. و شافعی گفته برای او مسکن بدون نفقه و خرجی است.

حسن و ابو ثور رفته انـد بـاین مبنی که برای او نه مسـکن است و نه نفقه و این قول از ائمّه هـدی علیهم السّـلام روایت شـده و اصـحاب ما هم همین، مـذهب را اختیار کرده اند. و بر آن دلالت میکند آنچه شـعبی روایت نموده گوید: داخل شدم بر فاطمه دختر قیس در مدینه. پس پرسیدم از او از قضاوت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله. گفت شوهرم مرا طلاق بائن داد پس بسوی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شکایت نمودم در حقّ سکنی و نفقه ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۰۹

پس برای من سکنی و نفقه قرار نداد و فرمان داد مرا که در خانه ابن امّ مکتوم عدّه نگهدارم.

و زهری از عبد اللَّه

روایت کرده که فاطمه دختر قیس عیال ابی عمرو ابن حفص بن مغیره مخزومی بود و او با علیّ بن ابی طالب علیه السّلام هنگامی (که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله او را امیر یمن فرموده بود) بسوی یمن بیرون رفت. پس فرستاد بسوی زنش فاطمه دختر قیس بیک طلاقی که از سه طلاقش باقی مانده بود. پس امر کرد عیّاش بن ابی ربیعه و حرث بن هشام که نفقه او را بدهند.

پس آن دو نفر گفتند قسم بخدا که برای تو نفقه ای نیست: پس آن زن آمد خدمت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سخن آنان را گفت. پس پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله برای او نفقه قرار نداد و فرمود نفقه برای تو نیست مگر اینکه حامل باشی. پس اجازه خواست منتقل شود از خانه او، پس اجازه اش داد پس گفت ای رسول خدا من منتقل میشوم فرمود: خانه ابن امّ مکتوم باش، و او چون نابینا بود و نمیدید لباسش را نزد او میگذارد و او وی را نمیدید، پس آن قدر نزد ابن امّ مکتوم ماند تا عدّه اش تمام شد پس پیغمبر (ص) او را از اسامه بن زید خواستگاری و با او ازدواج نمود.

شعبی گوید: پس مروان بن حکم قبیصه بن ذویب را فرستاد بسوی فاطمه و از این حدیث سؤال نمود آن گاه مروان (لعنه اللَّه) گفت ما این حدیث را نشنیده ایم مگر از یک زن و ما بزودی میگیریم همان مذهبی را که مردم را بر آن یافتیم.

پس وقتی سخن مروان بفاطمه رسید. گفت قاضی بین من و شما قرآن

ترجمه مجمع البیان فی

است. که فرمود: لا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ. تا آنجا که فرمود لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذلِكَ أَمْراً. بیرون نکنید زنان را از خانه هایشان- شاید خداوند بعد از این ایجاد امری نماید.

گفت: این برای آن زنیست که برای مردش حقّ رجوع باشد و چه امری بعد از طلاق سوّم ایجاد میشود سپس فرمود:

وَ لا تُضآرُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ بزنها ضرر و زیانی نزنید به تقصیر در سکنی و نفقه و لباس که خواهان ضرر زدن بر ایشان باشید در تنگ گرفتن تا از خانه بیرون روند.

ابی مسلم گوید: یعنی آن قدر از مسکن و غیره بایشان بدهید که آنها را از نشستن و شب ماندن و طهارت داشتن کفایت کند. و تنگ بر ایشان نگیرید تا سکونت بر ایشان دشوار گردد.

وَ إِنْ كُنَّ أُولاتِ حَمْلٍ یعنی اگر آنها باردار و آبستن باشند.

فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ پس بر آنها انفاق کنید و بآنها خرجی دهید تا بار خود را فرو گذارند و بزایند. بعلّت اینکه عدّه آنها فقط به وضع حمل و زائیدن ایشان منقضی میشود.

خداوند سبحان امر بانفاق و خرجی دادن بر زن مطلّقه آبستن نموده خواه رجعیه باشد و خواه بائنه و قطع شده باشد.

فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ پس اگر بچّه شما را برای شما شیر دادند پس اجرت و مزد ایشان را بدهید. یعنی اگر پس اگر فرزند شما را برای شما شیر دادند بعد از بینونیّت و جدایی پس مزد و اجرت رضاع و شیر دادن ایشان را بدهید. یعنی اجرت مثل را.

وَ أْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ و میان خودتان بخوبی فرمان دهید، این

تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۱۱

خطاب بمرد و زن، و ائتمار قبول امر و ملاقات مرد است بقبول کردن.

خداوند تعالی امر فرموده زن شیرده و مردی که برای او طفل او را شیر میدهد به قبول کردن امر خدای عزّ و جلّ و امر صاحبش اگر خوب باشد.

و بعضی گفته اند: یعنی هر آینه بعضی شما امر بخوبی و نیکویی در شیر دادن فرزند کند یعنی برضایت پدر و مادر بعد از وقوع جدایی در اجرت خود پدر و شیر دادن فرزند بطوری که نه زیان بمال پدر بخورد و نه بخود فرزند زیاد بر اجرت معمولی نباشد و از شیر خوردن معتاد و متعارف فرزند هم کمتر نباشد.

کسایی گوید: اصل ائتمار مشاورت و مشورت با یکدیگر است. و از آن است کلمه و آیه (يَأْتَمِرُونَ بِكَ) یعنی مشورت با هم میکنند. و اقوی در نظر من اینست که به نیکویی در میان خودتان در امر فرزند و مراعات مادرش اندیشه و تدبیر کنید تا اینکه شفقت و مهر مادری و غیر آنها از فرزند فوت نشود. و بر این معنی گفته امرء القیس دلالت میکند.

احار بن عمر و کانّی خمر و یعدو علی المرء ما یأتمر

ای حارث پسر عمرو مثل اینکه من خمارم و بر آدمی آنچه میاندیشد نازل میشود شاهد در کلمه یأتمر است که بمعنای تدبیر و اندیشه کردن آمده است.

یعنی آنچه انسانی در خاطر خود فکر و اندیشه میکند برای اینکه مرد چه بسا کاری را که صلاح نیست فکر میکند پس بر او نازل شده و او را هلاك میکند.

وَ إِنْ تَعاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرى پس اگر شیر دادن

او بر شما دشوار شد برای آن طفل، دیگری را اختیار کنید تا فرزند شما را شیر دهد. و مقصود اینست که اگر در شیردادن و اجرت اختلاف کردید. پس زن اجنبیه دیگری

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۱۲

را برای شیر دادن او بخواهید یعنی پدر بچّه مرضعه دیگری غیر از مادر کودک بخواهد.

سپس فرمود: لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ هر آینه صاحب تمکّن و وسعت انفاق کند.

خداوند سبحان اهل توسعه و تمکّن را امر فرموده که بر زنان شیر دهی که فرزندان خود را شیر میدهند باندازه وسعتشان توسعه بدهند.

وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ یعنی کسی که برایش توسعه نباشد رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتاهُ اللَّهُ روزیش پس باید از آنچه خدا او را رحمت فرموده انفاق کند.

یعنی: و کسی که روزیش بمقدار قوتش باشد. پس هر آینه به قدر آن و بقدر امکان و طاقتش انفاق کند.

لا- يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها خداوند تکلیف نکند کسی را مگر باندازه ایکه او را داده. یعنی مگر بقدر و اندازه آنچه از طاقت او را عطا فرموده و در این آیه دلالت بر اینست که خداوند سبحان احدی را بچیزی که توانایی و طاقت آن را ندارند تکلیف نمیکند.

سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً بزودی خداوند بعد از تنگی و شدّت فراوانی و سهولت قرار میدهد. یعنی بعد از تنگی توسعه و بعد از نداری توانگری و بعد از سختی و دشواری کار سهولت و آسانی مرحمت فرماید و این تسلیت برای صحابه (یاران صفه پیغمبر (ص) است) که در آن موقع فقر بر بیشتر آنها غلبه داشت. سپس خداوند شهرها را برای ایشان گشود.

وَ

كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّها وَ رُسُلِهِ یعنی چه بسا از اهل دهکده و شهرک ها بر خدا و بر پیامبران سرکشی و طغیان کردند مقصود اینکه در

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۱۳

معصیت و مخالفت تجاوز از حدّ و مرز بندگی نمودند.

فَحاسَبْناها حِساباً شَدِیداً پس ما محاسبه کردیم حساب سختی به سبب مناقشه و خورده گیری و طلب و تجسّس بگرفتن حقّ و پرداخت آن.

مقاتل گوید: محاسبه کند خدای تعالی بکارهایی که در دنیا نموده پس او را بعذاب و شکنجه پاداش دهد و آن قول اوست:

وَ عَذَّبْناها عَذاباً نُكْراً و آنها را عذاب کنیم عذاب شدیدی، پس مجازات و کیفر بعذاب را محاسبه قرار داد و آن عذاب استیصال و ناچاری است.

و بعضی گفته اند: آن عذاب آتش است. پس بدرستی که، لفظ ماضی بمعنای مستقبل است و النکر، منکر و قبیح شدیدی است که مثل آن دیده نشده.

و بعضی گفته اند: بدرستی که در آیه تقدیم و تأخیر است. تقدیرش اینست. پس ما آنها را عذاب کردیم در دنیا بگرسنگی و قحطی و شمشیر، و سایر مصیبتها و بلاها و محاسبه کردیم آنها را در آخرت حساب سختی و گفته شده حساب شدید آن حسابی که در آن عفو و بخشش نیست.

فَذاقَتْ وَبالَ أَمْرِها پس چشیدند سنگینی امر آن سرکشی را- یعنی سنگینی عاقبت کفرشان را.

وَ كانَ عاقِبَةُ أَمْرِها خُسْراً و بود عاقبت امرشان خسارت. یعنی:

زیان در دنیا و آخرت و آن قول خداست: أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذاباً شَدِیداً مهیّا ساخته خدا برایشان عذاب سختی. یعنی عذاب آتش، و این دلالت میکند بر اینکه مقصود، بعذاب اوّل عذاب دنیاست.

سپس فرمود:

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۱۴

فَاتَّقُوا اللَّهَ يا أُولِي الْأَلْبابِ پس بترسيد اى صاحبان عقل و خرد و نكنيد مانند آنچه آن گروه كردند پس بر شما نازل شود آنچه بر ايشان نازل شد سپس اولى الالباب را توصيف فرمود. بقولش:

الَّذِينَ آمَنُوا كسانى كه ايمان آوردند. مؤمنان را مخصوص بذكر فرمود بعلّت اينكه ايشان بسبب ذكر و قرآن منتفع ميشوند نه كافران، آن گاه شروع كرد خداوند سبحان، پس فرمود:

قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً البتّه خدا نازل فرمود بسوى شما ذكر، يعنى قرآن را.

حسن گويد: يعنى پيامبر را و از حضرت صادق عليه السّلام هم همين روايت شده كه مقصود از ذكر پيامبر است.

ترتيب و ارتباط ... ص : ۱۱۴

وجه پيوست قول خدا وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّها. به ما قبلش اينست كه خداوند سبحان بيان فرمود: كه خوف و ترس در مقابل رجاء و اميد است و راه عقلايى و عاقل اينست كه دورى كند از چيزى كه ترسناك است و مقدم بدارد اجتناب و احتراز از ترس را بر رجاء و اميدوارى. و آنكه تقويت مى كند طرف خوف را اينست كه خداوند امّت گذشته را بسبب عصيان و تمرّدشان از امر و فرمان پروردگارشان هلاك و نابود نمود (چون قوم هود و صالح و قوم لوط و شعيب و ديگران).

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۱۵

[سوره الطلاق (۶۵): آيات ۱۱ تا ۱۲] ... ص : ۱۱۵

اشاره

رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِ اللَّهِ مُبَيِّناتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقاً (۱۱) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً (۱۲)

ترجمه: ... ص : ۱۱۵

(۱۱) پيامبرى را (بسوى شما فرستاد) كه آيه هاى خداى را كه بيان كننده (احكام) است براى شما ميخواند تا كسانى را كه ايمان آوردند و كردار شايسته كردند از تاريكيها بسوى روشنايى بيرون كند و هر كه بخدا ايمان آورد و كار نيكو بكند او را به بهشتهايى درآورد كه جويهاى آب از زير (قصر و درختان) آن روانست در حالى كه هميشه در آنجا جاويد بمانند. حقّا خدا روزى را براى مؤمن نيكو در بهشت گردانيده است.

(۱۲) خـدای یکتا آن ذاتیست که هفت آسـمان و از زمین ماننـد آنها را آفرید فرمان میان آنها (بوسـیله فرشـتگان) فرود آید تا بدانید که خدای تعالی بر آفریدن همه چیز تواناست و تا بدانید که خدا بهمه چیز احاطه علمی دارد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۱۶

قرائت: ... ص : ۱۱۶

اهل مـدینه و شام نـدخله بنون قرائت کرده و دیگران بیاء خوانـده اند برای مقدّم شدن اسم اللَّه بر لفظ غیبت و نون هم معنایش معنای یاء است.

اعراب: ... ص : ۱۱۶

رسولا بر سه وجه منصوب میشود:

۱- بـدل از ذکر باشد بدل کلّ از کلّ پس بنا بر این ممکن است، که رسول جبرئیل علیه السّـلام باشد و ممکن است که محمّد صلّی اللَّه علیه و آله باشد.

۲- مفعول فعـل محـذوف باشـد تقـدیرش اینست ارسـل رسولاـ و دلیـل بر اضـمار و تقـدیر، قول خـدا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَیْکُمْ ذِکْراً میباشد. پس بنا بر این معنای رسول، محمّد صلّی اللَّه علیه و آله است.

۳- اینکه مفعول قول او ذکر او تقدیرش این باشد انزل اللَّه الیکم ان ذکر رسول و رسول دو احتمال دارد: ۱- جبرئیل ۲- محمّد صلّی اللَّه علیه و آله.

مقصود و تفسیر: ... ص : ۱۱۶

(رَسُولًا)

وقتی مقصود بآن وجه اوّل باشـد که بدل از ذکر و مقصود پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله یا جبرئیل علیه السّـلام باشد. پس ممکن است که مقصود بذکر شرف یعنی صاحب ذکر و شرف پیامبری که:

یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیاتِ اللَّهِ مُبَیِّناتٍ تلاوت کند برای شما آیات روشن، و آشکارا را- یعنی واضحات را.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۱۷

لِیُخْرِجَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنَ الظُّلُماتِ تا اینکه بیرون آورد کسانی را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند از تاریکیهای کفر.

إِلَى النُّورِ بسوى نور ايمان. و بعضى گفته اند: از تاريكيهاى جهل بنور علم و تشبيه ايمان بنور براى اينست كه ايمان مؤدّى بنور قبر و قيامت و بهشت ميشود. و تشبيه كرد كفر را به تاريكى براى اينكه كفر او را به تاريكى قبر و تاريكى دوزخ مى رساند.

وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا- الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ

رِزْقاً و هر كه بخدا ايمان آورد و كار نيكو بكند او را به بهشتهايى درآورد كه جويهاى آب از زير قصر، و درختان آن روانست، در حالى كه هميشه در آنجا جاويدان خواهند بود حقّا خدا روزى را براى مؤمن نيكو گردانيده. يعنى عطا كند خدا او را بهتر چيزى كه باحدى عطا كند و اين مبالغه در تعريف نعمتهاى بهشتى است.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ خداى يكتا آن ذاتيست كه هفت آسمان و از زمين مانند آنها را آفريد. يعنى و از زمين مثل آسمان در عدد خلق كرد نه در كيفيّت و چگونگى براى اينكه كيفيّت آسمان مخالف با كيفيّت زمين است.

و در قرآن آيه اى نيست كه دلالت بر هفت زمين مثل آسمان كند، مگر اين آيه و خلافى نيست در آسمانها كه آسمان بالاى آسمان است و امّا زمينها پس قومى گفته اند كه آن هفت طبقه زمين است كه بعضى مانند آسمان بالاى ديگريست. براى اينكه اگر آن منضمّ و متّصل بهم باشد يك زمين خواهد بود

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۱۸

و حال آنكه در هر زمينى خلقى هستند كه خداوند آنها را آفريده است چنان كه خواسته است.

ابو صالح از ابن عبّاس روايت كرده كه آن هفت زمين است كه بعضى بالاى بعض ديگر نيست، درياها آنها را از هم جدا و تمام آنها را آسمان سايبانى ميكند و خداوند سبحان داناتر است بدرستى آنچه بعلم خودش اختيار فرمود و بر خلقش مشتبه شد. «۱»

و بتحقيق عياشى باسنادش از حسين بن خالد از ابى الحسن عليه السّلام روايت نمود گفت باز

کرد کف دستش را آن گاه گذارد کف راست را بر آن و فرمود: این زمین دنیا و آسمان دنیا بر آن قبه است. و زمین دوّم بالای آسمان دنیا و آسمان دوّم بالای آن قبّه است و زمین سوّم بالای آسمان دوّم

---

(۱) و با این تفصیل قول ابن عبّاس باعتبار نزدیکتر است، پس مسلّم ظاهر اینست که خداوند تعالی بر مردم احتجاج فرمود بآنچه میشناختند و معروف نزد ایشان این است که آسمانها بر هفت سیّاره و زمین بر هفت اقلیم است و اقلیم ها هفت طبقه نبودند که بعضی بالای دیگری باشد بلکه همسایه و بعضی در کنار بعض دیگر بوده پس خداوند تعالی برایشان احتجاج فرمود که شما اعتراف باین دارید پس بدانید که خالق آنها خدای عزّ و جلّ است.

و امّا روایت عیاشی پس آن تطبیق میکند بر آنچه اهل هیئت زمان ما معتقد هستند که هر سیّاره بمنزله زمین است که بر آن جوّ آسمان احاطه دارد و هر آسمان فضاء محیطی است که سیّاره در آن جریان و حرکت دارد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۱۹

آسمان سوّم بر آن قبّه است تا ذکر کرد چهارم و پنجم و ششم و فرمود: و زمین هفتم بالای آسمان ششم و آسمان هفتم بر آن قبّه است. و عرش خدا بالای آسمان هفتم است و آن قول خدای تعالی است سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ.

یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ نازل میشود امر میان آسمان و زمین و البتّه امر از طرف خدا در اختیار پیامبر (ص) قرار میگیرد و آن حضرت بر روی زمین- (مدینه طیّبه و مکّه معظّمه) و

البتّه امر از بالاـ نـازل میشود از میـان آسـمانها و زمینها پس بنا بر این مقصود اینست فرشـتگان اوامر را بسوی پیامبران، نازل می کنند.

و بعضـی گفته اند: یعنی نازل میشود امر میان آسمانها و زمینها، از خدای سبحان به زنده بودن بعضی و مردن بعضی و سلامتی قومی، و هلاکت دیگری و توانگری فردی و تهیدستی دیگری، و تدبیر کارها همه بر وفق حکمت و صلاح دید خداست.

لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلى کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ برای اینکه بدانیـد که البته خـدا بر هر چیز تواناست. یعنی به آفریـدن آسـمانها و زمینها. و استدلال به این آیه شده بر اینکه آفریدگار آسمان و زمین قادر بالذّات است.

و نیز عـالم بالـذّات است بـدلیل قول او وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحاطَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عِلْماً و البتّه خـدا بهر چیز احاطه علمی دارد. یعنی که معلومات خـدا مشـخّص و از هم جـدا و ممتاز برای او و بمنزله چیزیست که خدا بآن احاطه دارد و از او چیزی فوت نمیشود. و همین طور است گفته او وَ لاـ یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً یعنی او چیزی نیست که علم بـذات او حاصل شود یا بر او احاطه نموده و محاط و محدود گردد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۲۰

سوره تحریم ... ص : ۱۲۰

اشاره

مدنی است باجماع مفسّرین دوازده آیه است.

فضیلت سوره تحریم ... ص : ۱۲۰

ابی بن کعب از پیامبر صـلّی اللَّه علیه و آله روایت نموده که هر کس سوره یا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَکَ را قرائت کند خدا باو توبه نصوح عطا فرماید «۱».

توضیح و ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون خداوند در سوره طلاق احکام زنها را در طلاق و غیره مقدّم داشت این سوره را نیز با احکام آنها افتتاح، و فرمود:

---

(۱) شرح توبه نصوح خواهد آمد. (مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۲۱

[سوره التحریم (۶۶): آیات ۱ تا ۵] ... ص : ۱۲۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضاتَ أَزْواجِكَ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (١) قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمانِكُمْ وَ اللَّهُ مَوْلاكُمْ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (٢) وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلى بَعْضِ أَزْواجِهِ حَدِيثاً فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَها بِهِ قالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هذا قالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ (٣) إِنْ تَتُوبا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُما وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلائِكَةُ بَعْدَ ذلِكَ ظَهِيرٌ (۴)

عَسى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْواجاً خَيْراً مِنْكُنَّ مُسْلِماتٍ مُؤْمِناتٍ قانِتاتٍ تائِباتٍ عابِداتٍ سائِحاتٍ ثَيِّباتٍ وَ أَبْكاراً (۵)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ٢۵، ص: ١٢٢

ترجمه: ... ص : ١٢٢

(١) ای پیغمبر چرا چیزی را که خدای تعالی برای تو حلال کرده (بر خود) حرام میکنی (باین تحریم) خشنودی زنان خویش را میطلبی و خدا بس آمرزنده مهربانست.

(٢) البتّه خدا (کفّاراتی برای) گشودن سوگندهایتان برای شما مقرّر گردانید (اگر بواسطه آن کفّاره خلاف سوگند عمل کنید مؤاخذه نشوید) و خدا شما را یاری میکند و او دانای درست کردار است.

(٣) و (ای مؤمنان بخاطر بیاورید) زمانی را که پیغمبر (ص) ببرخی از همسران خویش داستانی پنهانی گفت پس آن هنگام آن زن راز را (بزن دیگر) خبر داد خدای تعالی پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله را بافشای آن راز (از آن) مطّلع گردانید آن زن گفت کی ترا باین (که من رازت را فاش کردم) آگهی داد. پیغمبر (ص) گفت خداوند دانای آگاه مرا خبردار ساخت.

(۴) (ای دو زن)

اگر (از آزار دل مبارك پيغمبر (ص)- به سوی خدا بازگرديد (برای شما سزاوار است) حقّا دلهای شما بگناه ميل كرده است و اگر بر آزار پيغمبر (ص) هم پشت شويد پس بيگمان خدا ناصـر (و متولّی حفظ) اوست و جبرئيل و مؤمنان شايسـته و فرشتگان بعد از نصرت آنان پشتيبان آن حضرتند.

(۵) اگر پيغمبر (ص) شما را طلاق گويد بر پروردگارش واجبست، كه همسرانی نيكوتر از شما كه تسليم شونده گان و گرويدگان و فرمان برندگان و توبه كنندگان و پرستندگان رهروان در طاعت خدا و شوهر ديدگان و شوهر ناديدگان باو عوض دهد.

ترجمه مجمع البيان فی تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۲۳

(۵) اگر پيغمبر شما را طلاق گويد بر پروردگارش واجبست كه همسرانی نيكوتر از شما، گردن نهندگان، تصديق كنندگان، فرمان برندگان توبه كنندگان عبادت كنندگان، رهروان در طاعت خدا (يا روزه داران با هجرت كنندگان) شوی ديدگان و شوی ناديدگان باو عوض بدهد.

قرائت: ... ص : ۱۲۳

كسايی تنها عرف بتخفيف خواند، و ديگران عرّف بتشديد قرائت كرده و ابو بكر بن عياش هم تخفيف را اختيار كرده گويد و آن از ده حرف و قرائتی است كه من آن را داخل در قرائت عاصم از قرائت علیّ بن ابی طالب عليه- السّلام يافتم تا اينكه قرائت علی را درآوردم و آن قرائت حسن و ابو عبد الرّحمن سلمی است. و ابو عبد الرّحمن هر گاه شخصی عرّف با تشديد ميخواند او را با سنگ ريزه ميزد و اهل كوفه تظاهرا عليه با ظاء خفيفه خوانده و ديگران تظاهرا با تشديد قرائت كرده اند.

دليل: ... ص : ۱۲۳

ابو علی گويد: تخفيف در عرف، بمعنای مكافات و مجازات است و (پيغمبر (ص) مجازات كرد بعضی از همسرانش را) و غير از اين هم نيست و جايز نيست كه بمعنای علم و دانستن باشد. برای اينكه هر گاه خدا پيغمبر صلّی اللَّه عليه و آله را بر آنچه در پنهانی باو گفته اظهار نمود اين را دانسته و جايز نيست كه بعضی از اين را بداند و بعضی را نداند با خبر دادن خدا آن حضرت را بر تمام آن و ليكن ميداند تمام آن را و اين چنانست كه می گويی بكسی كه بدی ميكند يا احسان مينمايد. من اهل احسان را و افراد بد را ميشناسم

ترجمه مجمع البيان فی تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۲۴

يعنی بر مومن پوشيده نيست اين نقطه مقابله اش بد و خوب را ميشناسم.

پس مقصود اينست جازی علی بعض. برخی را كيفر داد و از بعضی چشم پوشيد و صرف نظر كرد و مانند آنست آيه و ما تفعلوا من خير يعلمه اللَّه،

فمن یعمل مثقال ذرّه خیرا یره یعنی میبیند پاداش او را. قول خدا. یری از رؤیت عین است. و از آنچه را که کیفر و مجازات کرد بر او یک طلاق دادن حفصه بود. و امّا عرّف بتشدید. پس معنایش معرّفی کرد بعضی را و از پاره دیگر اعراض نمود و او را بر طریق بزرگواری و چشم پوشی معرّفی نکرد و امّا تظاهرا. پس اصل در آن تتظاهرا بدو تاء بوده پس در قرائت اوّلی را به سبب حذف تخفیف داده شده و در قرائت دیگری با ادغام و تشدید ذکر شده است.

لغت: ... ص : ۱۲۴

الحرام: فعل زشتی است که از آن منع شده است بسبب نهی (لا تزن و لا تشرب، و لا تسرق، زنا نکن، شراب نیاشام، دزدی نکن).

و نقیض آن حلال است. و آن نیکو و خوب مطلق است بواسطه اذن در آن.

التحریم: بیان کردن است که چیز حرام است جایز نیست و تحریم واجب کردن منع و بازداشتن از آن فعل منهی و حرام است.

الابتغاء: بمعنی طلب و خواستن است و از آنست معنی طلب بلندی و برتری کردن بدون حقّ.

التحله و التحلیل: بیک معنی و هر دو مصدر و بمعنی گشودن است برای قول ایشان: حللت له کذا. بر او چنین حلال کردم و گشودم. و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۲۵

تحلّه الیمین. گشودن قسم کاریست که تبعات قسم را ساقط میکند. و یمین مفرد ایمان و آن قسم است و مثل اینست که از قوّه و نیرو گرفته شده باشد برای اینکه سخنش را بسبب سوگند و قسم تقویت مینماید.

و بعضی گفته اند: که آن از جارحه

گرفته شده برای اینکه عادت ایشان بود که موقع قسم خوردن دست خود را بر دست دیگر میزدند. بر دست چپ میزدند.

و الاسری: انداختن معنی است بدل کسی که با او حدیث شده، بر طریق پنهانی.

و التّظاهر: کومک و یاری کردن بهم است، و ظهیر بمعنی معیّن و یاور و ریشه آن از ظهر است که بمعنی پشت و نیرو میباشد.

و السّائح: جاری و روان را گویند و عرب به آبی که همیشه روان باشد سایح گفته سپس مردی را که همواره در روی زمین مسافرت نمود و شهرها را سیر میکند سایح و سیّاح گوید.

و الثیب: زینت که بعد از زوال بکارت و دختر از شوهر برگشته است از مادّه ثاب یثوب هنگامی که برگشت.

و البکر: آن زنیست که بر حالت اوّل قبل از زوال بکارت باشد.

اعراب: ... ص : ۱۲۵

در جمع قلوب در قول خدا صَغَتْ قُلُوبُكُما چند وجه گفته شده:

۱- تثنیه در معنی جمع است زیرا بمعنی ضمّ چیزی با چیز دیگر است پس جمع را در جای تثنیه گذارده. چنان که گفته: وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شاهِدِينَ و حال آنکه آنها فقط داود و سلیمان علیهما السّلام بودند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۲۶

۲- بیشتر چیزی که در انسان وجود دارد از اعضاء و جوارح دو تا دو تا است مانند دو دست و دو پا و دو چشم و وقتی دو تا را با دو تا جمع شود جمع میشود. پس می گوییم دستهای آنها و چشم های آنها آن گاه آنچه در انسان مفرد و تنها باشد حمل بر این شده تا اینکه حکم لفظ اعضاء انسانی مختلف نشود.

۳- اینکه مضاف

الیه دو تا است. پس کراهت داشته اند که بین دو تثنیه را جمع کنند، پس اوّل از آن دو را بلفظ جمع گردانیده اند. برای اینکه لفظ جمع قلوب از لفظ تثنیه قلبین سبک تر است برای اینکه شبیه به واحد است و باعراب مفرد هم اعراب میشود و همین طور که مفرد استیناف- میشود جمع هم استیناف میشود ولی تثنیه چنین نیست برای اینکه آن نیست مگر بر یک حدّ و مختلف نمیشود.

و بعضی از عربها هستند که آن را تثنیه آورده و میگویند: قلبا هما را جز گفتید: و جمع کرده بین دو لغت را «ظهرا هما مثل ظهور الترسین» تشبیه کرده پشت صحرا را به پشت سپر.

و فرزدق گوید:

بما فی فؤادینا من البث و الهوی فیبرء منهاض الفؤاد المشغف

و آن قدر در دلهای ما غم و غصّه است که پرده دل را بریده، و دل را شکسته است. شاهد در این بیت در کلمه فؤادینا و فؤاد است که تثنیه و مفرد در یک بیت آمده (و جمع فؤاد افئده است) و بعضی از عربها هستند که مفرد میآورند و روایت شده که بعضی از ایشان خوانده اند (فبدت لهما سوأتهما) و دلیل مفرد اینست که اضافه به تثنیه بی نیاز از تثنیه مضاف میکند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۲۷

و در لفظ جبرئیل چهار لغت آمده: ۱- جبرئیل بر وزن قندیل ۲- جبرئیل بر وزن عندلیب ۳- جبرئیل بر وزن جحمرش ۴- جبرئیل بفتح جیم و کسر راء بدون همزه و آن از وزنهای عرب خارج است بعلّت اینکه آن در عربیت مثل قندیل نیست و البتّه بتمام

این چهار لغت خوانده شده است و ما گفتیم اختلاف قرائت را در لفظ جبرئیل در سوره بقره.

و بعضی از عربها هستند که جبرال را بتشدید لام میگویند. و بعضی از ایشانند که لام را تبدیل بنون نموده و جبران میخوانند و قول خدا هُوَ مَوْلاهُ در (هو) دو وجه جایز است:

۱- اینکه فصلی باشد که داخل شده تا اینکه فصل میان نعت و خبر باشد و کوفیها آن را عماد مینامند.

۲- اینکه مبتداء باشد و مولاه خبر و جمله خبر انّ است، و کسی که (مولاه) را بمعنی سیّد و خالق قرار داده وقف بر قول خدا (مولاه) نموده و جبرئیل را مبتداء و صالح المؤمنین را عطف بر آن و ملائکه نیز عطف بعد از عطف قرار داده و ظهیر را خبر او و این جایز است برای اینکه فعیل بر صیغه مفرد و جمع واقع میشود مانند فعول خداوند سبحان فرموده خَلَصُوا نَجِیًّا پس ظهیر مثل نجّی است و قال فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِی و گفت پس البتّه ایشان دشمن منند.

و کسی که (مولاه) را بمعنای ولی و ناصر قرار داده جایز دانسته که وقف بر قول خدا و جبریل و بر صالح المؤمنین نموده و شروع کند، وَ الْمَلائِکَهُ بَعْدَ ذلِکَ ظَهِیرٌ. پس ظهیر راجع بملائکه باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۲۸

شأن نزول ... ص : ۱۲۸

گفتار مفسّرین در سبب نزول آیه مذکوره مختلف است. پس بعضی، گفته اند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وقتی نماز صبح را میخواند، بر یک یک از همسرانش وارد شده و از آنها تفقّد میفرمود. و در آن موقع، کسی برای حفصه دختر عمر

بن خطّاب یک کوزه عسل آورده بود. پس هر وقت پیامبر (ص) بر او وارد میشد او آن حضرت را نگهداشته و از آن عسل به حضرت میداد و عایشه از توقّف و ماندن حضرت در خانه حفصه ناراحت شده، و بجویره حبشیه که نزد او بود گفت وقتی پیامبر بر حفصه داخل شد مرا داخل کن تا ببینیم چه میکند حفصه. پس جویره او را به داستان عسل خبر کرد پس عایشه ناراحت شده و بسوی رفقای خودش از همسران پیامبر فرستاد و آنها را خبر داد و گفت وقتی رسول خدا (ص) بر شما وارد شد پس بگوئید ما از تو بوی مغافیر (و آن شیره درخت عرفط که بد بوست) «۱» استشمام میکنیم و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آن را مکروه میداشت و بر حضرتش دشوار بود که از او بوی بد دریافت شود برای اینکه فرشته نزد او میآمد.

گوید پس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بر سوده وارد شد. گفت من نمیخواستم این مطلب را برسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بگویم، آن گاه از عایشه ترسیدم. پس گفتم ای رسول خدا این بوی چیست که از شما استشمام میکنم، شیره و صمغ عرعر خورده اید فرمود خیر و لکن حفصه عسل بمن داده است. سپس بر یک یک زنها که وارد شد همه همین مطلب را را گفتند. پس عایشه وارد شد و عایشه دماغش را گرفت پس فرمود: برای

---

(۱) در فارسی بآن درخت عرعر میگویند

چی دماغت را میگیری؟ عرض کرد من از شما بوی

مغافیر شیره عرفط (عرعر) می یابم آیا مغافیر خورده ای فرمود: نه بلکه حفصه عسل بمن خورانید.

پس گفت مگس عسل از درخت عرعر تغذیه کرده. پس پیامبر فرمود قسم به خدا برای همیشه من عسل نمیخورم. پس آن را بر خود حرام کرد.

و بعضی گفته اند: آنکه عسل بر پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله داد ام سلمه بود (از عطاء بن ابی مسلم) و برخی گفته اند بلکه زینب دختر جحش بود.

عایشه گوید: که پیغمبر (ص) نزد زینب دختر جحش مانده و نزد او عسل میل میکرد. پس من با حفصه تبانی کردیم که پیغمبر (ص) بهر کدام ما وارد شد بگوئیم که من از تو بوی مغافیر می یابم آیا مغافیر خورده ای.

پس بر یکی از آن دو وارد شد. پس آن جمله را گفت. فرمود نه بلکه عسل نوشیده ام نزد زینب دختر جحش و هرگز نزد او نمیروم. پس آیات مزبور نازل شد.

و بعضی گفته اند: که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله تقسیم کرد روزها را میان زنهایش. پس چون نوبت حفصه شد گفت ای رسول خدا، من کاری نزد پدرم دارم بمن اجازه بده بروم و پدرم را دیدار کنم پس اجازه به او داد و چون رفت پیامبر فرستاد بسوی کنیزش ماریه قبطیه که مقوقس پادشاه روم اهداء بآن حضرت نموده بود و او را طلبید در حجره حفصه و با او آمیزش فرمود. پس حفصه آمد و دید در بسته است نشست پشت در. پس پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم در حالی که عرق از صورتش میریخت بیرون آمد.

پس حفصه گفت برای همین مرا اجازه دادی که بروم و کنیزت را

در خانه من آوردی و با او آمیزش کنی در روزی که نوبت من بود بر فراش و بستر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۳۰

من، آیا برای من احترامی و حقّی ندیدی.

پس پیغمبر فرمود: ساکت شو آیا این کنیز من نیست که خدا بر من حلال کرده. پس آن بر من حرام باشد برای خشنودی تو. پس این خبر را به هیچ یک از آنها نگو و این در نزد تو امانتست.

پس چون پیغمبر (ص) بیرون رفت. حفصه زد بدیواری که میان حجره او و عایشه بود. و گفت آیا بتو مژده و بشارت ندهم که پیغمبر (ص) ماریه را بر خود حرام کرد و خدا ما را از او راحت کرد و آنچه دیده بود بعایشه گفت و آن دو تا هر دو با هم بر سایر زنان پیغمبر تظاهر و دشمنی داشتند. پس نازل شد بر آن حضرت یا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ. پس (برای فاش کردن این سرّ) حفصه را طلاق گفته و بیست و نه روز از سایر زنها کناره گیری کرد و در مشربه مادر ابراهیم ماریه قبطیّه (که در مسجد قباء تا امروز باقیست) توقّف فرمود تا آیه تخییر نازل شد (از قتاده و شعبی و مسروق) و بعضی گفته اند: که پیغمبر (ص) در روزی که نوبت عایشه بود با کنیزش ماریه مادر ابراهیم خلوت نمود. پس حفصه مطّلع شد و پیغمبر (ص) به او فرمود: این را بعایشه نگو و ماریه را بر خود حرام کرد و حفصه بعایشه گفت و تأکید کرد که کتمان نموده و فاش نکند.

پس خداوند پیغمبرش را بر این

موضوع خبر داد و آن قول اوست وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلى بَعْضِ أَزْواجِهِ حَدِيثاً مقصود حفصه است. (از زجاج).

گويد: و چون ماريه را حرام كرد بحفصه فرمود: بعد از او ابو بكر سپس عمر مالك خلافت ميشود. پس شناخت بعضى از آنها را (يعنى حفصه) كه راز نهفته را فاش كرده بود و اعراض از بعضى ديگر كه ابو بكر و عمر مالك

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۳۱

بعد از او ميشوند نمود و نزديك بهمين معنى را هم عياشى باسنادش از عبد اللَّه بن عطاء مكّى از حضرت ابى جعفر باقر عليه السّلام روايت كرده مگر اينكه در آن اين زياديست كه هر كدام از آنها پدر خود را خبر دادند.

پس پيغمبر (ص) در امر ماريه و آنچه افشاء كرده بودند بروى آنها را توبيخ فرموده. و اعراض نمود از اينكه آنها را در امر ديگرى (كه مربوط به خلافت ابو بكر و عمر باشد) عتاب و ملامت كرده باشد «۱»

تفسير و مقصود از اين آيات ... ص : ۱۳۱

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ خداوند سبحان آن حضرت را از جهت تعظيم، و بزرگداشت و آموختن بندگانش باين نحو صدا زده كه چگونه در هنگام صحبت و گفتگو وى را خطاب نموده و ياد نمايند در ميان سخنانشان.

لِمَ تُحَرِّمُ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ براى چه حرام ميكنى چيزى را كه خدا بر تو حلال نموده از لذّتها.

تَبْتَغِي مَرْضاتَ أَزْواجِكَ يعنى ميطلبى باين رضايت زنان خود را و حال آنكه بر ايشان شايسته تر است كه رضايت تو را جلب كنند. و در اين دليلى نيست كه از آن حضرت گناه بزرگ و يا كوچكى سر زده باشد بجهت اين كه

حرام کردن مرد بعضی از زنان خود یا بعضی از لذّتها را بر خود برای سببی و یا بدون سبب نه قبیح و نه داخل در جمله گناهانست.

و بعید نیست که این خطاب (لِمَ تُحَرِّمُ) صادر شده باشد برای بیرون

---

(۱) در بعضی از روایتهای مربوط باین موضوع نظر و تأمل است، و پیامبر عظیم الشّأن روحی و ارواح العالمین له الفداء اجلّ و ارفع و ازکی از این است که این مطالب در خور ساحت قدسش باشد. علی بن ابراهیم در تفسیرش بیانی دارد که بحقیقت نزدیکتر است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۳۲

کردن ناراحتی از قلب مبارک آن حضرت وقتی که درباره خشنودی همسران خویش مبالغه فرموده و تحمّل زحمتها و خشونتها و بدرفتاریهای آنان میفرمود. و هر آینه جایز و رواست که گفته شود اگر بانسانی که بعضی از همسران خود را خشنود نموده چرا این کار را کرد و تحمّل مشقّت و ناراحتی نمود، و حال آنکه کار زشتی نکرده باشد.

و اگر ما بگوئیم که آن حضرت را عتاب و ملامت بر این کار کرده است. برای اینکه ترک تحریم بهتر از فعل آنست. بعید نیست، برای اینکه نیکوست که بتارك مستحبّ گفته شود چرا بجا نیاوردی، و چرا از آن عدول کردی، و برای اینکه خشنود کردن دل زنها از چیزهاییست که عقل منکر آن نیست و بطور تحقیق حکایت شده که عبد اللَّه بن رواحه «۱» که از نقباء و بزرگان بود کنیزی داشت. پس شبی همسرش او را متّهم نمود که با او آمیزش کرده پس بعنوان انکار سخنی گفت. پس همسرش گفت اگر با

او آمیزش نکرده ای قرآن بخوان، پس بشعر گفت:

شهدت فلم اکذب بانّ محمّدا رسول الّذی فوق السّماوات من عل و انّ ابا یحیی و یحیی کلاهما له عمل فی دینه، متقبّل و انّ الّتی بالجزع من بطن نحله و من دانها قال عن الخیر معزل «۲»

---

(۱) از اصحاب بزرگوار پیغمبر (ص) بوده و در جنگ موته با جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه شهید شده است. (مترجم) [...]

(۲) علامه شعرانی گوید: ظاهر اینست که عبد اللّه برای اسکات زنش مطالب نامربوطی را بهم تلفیق کرد بجهت شوخی و مزاح و جزع و بطن نخله نام دو مکان است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۳۳

گواهی میدهم و دروغ هم نگفته ام که محمّد صلّی اللّه علیه و آله پیامبر آن چنان خداست از بالای آسمانها و اینکه پدر یحیی (که کنیه اوست)، و یحیی هر دوی آنها برایشان در دین عملی است که قبول کرده اند و البتّه آنکه در جزع و بطن نخله (که نام دو مکانست) و کسی که نزدیک آن است کم و از خوبی برکنار است. پس گفت زیاد کن برای من آیات را.

پس باز سرود:

و فینا رسول اللّه نتلو کتابه کما لاح معروف مع الصّبح ساطع اتی بالهدی بعد العمی فنفوسنا به موقنات انّ ما قال، واقع یبیت یجافی جنبه عن فراشه اذا رقدت بالکافرین المضاجع

و در میان ما پیغمبر خدا بود که ما کتاب خدا را تلاوت میکردیم چنانچه ستاره صبح آشکار است با طلوع صبح آمد برای رهبری و هدایت ما بعد از کوری ما پس نفوس ما بسبب آن هدایت

یقین کرد که در آنچه گفته واقع است میخوابید در کنار او در حالی که از بستر او تجافی و اعراض داشت.

هنگامی که کافرها در خوابگاه های خود در خواب بودند پس گفت باز هم بگو. پس سرود:

شهدت بانّ وعد اللّه حقّ و انّ النّار مثوی الکافرینا و انّ محمّدا یدعوا بحقّ و انّ اللّه مولی المؤمنینا

گواهی میدهم به اینکه وعده خدا حقّ و البتّه آتش دوزخ جایگاه کافران ماست.

و گواهی میدهم که محمّد (ص) دعوت بحقّ میکرد، و البته خدا ناصر و یاور مؤمنان ماست. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۳۴

پس زن عبد اللّه چون عوام بود خیال کرد که عبد اللّه قرآن خوانده گفت امّا چون قرآن خواندی پس تو را تصدیق کردم «۱».

پس رسول خدا را خبر داد. و آن حضرت بعد از آنکه تبسّم نمود فرمود بهترین شما آن کس است که با زنانش بخوبی رفتار کند. و علماء اختلاف کرده اند درباره کسی که بزنش بگوید: انت علیّ حرام. تو بر من حرامی مالك بن انس گوید: آن سه طلاق است. ابو حنیفه گوید اگر به این جمله قصد ظهار کند ظهار است و اگر قصد ایلاء کند ایلاء است و اگر قصد طلاق طلاق بائن است که دیگر حقّ رجوع ندارد. و اگر قصد سه طلاق کند سه طلاق است و اگر قصد دو طلاق کند پس یک طلاق بائن است و اگر برایش قصدی نبوده پس آن یمین و سوگند است.

شافعی گوید: اگر با جمله مذکور قصد طلاق کند طلاق و اگر، اراده ظهار نمود ظهار است و اگر برایش قصد و نیّتی نبوده

پس آن قسم است، و از ابن مسعود و ابن عبّاس و عطار روایت کرده که آن قسم است.

اصحاب ما امامیّه گفته اند: بگفتن این جمله چیزی لازم نمیشود و وجود آن مثل عدم است و آن گفته مسروق است و خداوند در آن کفّاره واجب کرده است برای اینکه پیغمبر (ص) قسم خورد که با کنیز خودش- نزدیک نشود و با او شربت عسل ننوشد، پس خداوند بر او واجب کرد که از قسمش کفّاره داده و برگردد باباحه چیزی که حرام کرده بود، و بیان

---

(۱) زن عبد اللَّه خیال کرد که اشعار مذکور آیات قرآنست و باور کرد که شوهرش جنب نبوده و با کنیزش آمیزش نکرده و برای همین، قرآن خوانده است. و قول او کما لاح معروف تشبیه کتاب خداست به ستاره معروف که در صبح آشکار میشود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۳۵

نمود که تحریم حاصل نمیشود مگر بامر و نهی خدا و چیزی بحرام کردن کسی که آن را بر خود حرام کرده حرام نمیشود مگر وقتی که قسم بر ترک آن خورده باشد.

وَ اللَّهُ غَفُورٌ و خداوند آمرزنده است بندگانش را.

(رَحِيمٌ) مهربانست بایشان وقتی که برگردند بچیزی که آن شایسته تر و لایق تر به تقوی است خداوند برمیگردد بسوی ایشان به سرپرستی آنان.

قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمانِكُمْ یعنی البتّه خداوند تعالی برای شما مقدّر نموده چیزی را که بسبب آن وقتی آن را بجا آورید سوگندهایتان بر شما حلال شده و برای شما خلاف قسمتان مشروع میگردد بجهت اینکه قسم بسبب تخلّف منحل میشود. پس این (تحلّه) نامیده میشود.

و بعضی گفته اند: یعنی البتّه خداوند

برای شما کفّاره سوگندتان را در سوره مائده بیان نموده (از مقاتل) گوید:

خداوند پیامبرش را امر کرده که کفّاره قسمش را داده و رجوع به کنیزش کند. پس آن حضرت بنده ای آزاد کرد و بماریه رجوع فرمود.

و بعضی گفته اند: یعنی خداوند واجب کرد بر شما کفّاره سوگندهای شما را چنان که فرمود: وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها و اگر بدی کردید پس برای اوست یعنی پس بر زیان اوست. پس کفّاره موسوم به (تحلّه) شده، زیرا آن کفّاره واجب میشود موقع انحلال قسم. و در این دلالت است بر اینکه او سوگند خورده و اکتفاء بر قول خودش (هی علی حرام) آن بر من حرام است نکرده. بعلّت اینکه این قول قسم نیست.

(وَ اللَّهُ) او (مَوْلاکُمْ) یعنی ولیّ شماست که حفظ میکند شما را و یاری مینماید شما را و او شایسته تر بشما و سزاوارتر است به اینکه رضا و خشنودی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۳۶

او را طلب کنید.

وَ هُوَ الْعَلِیمُ و او دانا بمصالح شما است.

(الْحَکِیمُ) یعنی در آنچه امر و نهی میکند شما را جدّی و محکم است و بعضی گفته اند: او داناست بآنچه حفصه (دختر عمر) بعایشه گفت:

در برنامه هایش محکم است.

وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِیُّ إِلی بَعْضِ أَزْواجِهِ هنگامی که رازی را پیامبر به بعضی از همسران خود فرمود. و آن حفصه بود.

(حَدِیثاً) یعنی سخنی را و امر فرمود او را که مخفی دارد. پس اسرار ضدّ اعلانست.

فَلَمَّا نَبَّأَتْ یعنی خبر داد دیگری را بآنچه پیامبر باو فرموده بود.

(بِهِ) بآن راز مخفی، پس آن راز را فاش کرد.

وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَیْهِ یعنی و خداوند پیامبرش

(صلّى اللَّه عليه و آله) را خبر داد بر آنچه از فاش شدن رازش جريان يافته بود.

عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ يعنى پيامبر (ص) حفصه را به بعضى از آنچه فاش كرده بود خبر داد و از بعض ديگر خوددارى كرد، و اعراض نمود و باو خبر نداد و پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله تمام مطلب را ميداند و براى اينكه اعراض قطعا بعد از معرفت و دانستن است، لكن آن بزرگوار عمل بمكارم اخلاق نموده و بخلق و روش كريمانه خود تغافل ورزيد، و به روى مبارك خود نياورد.

حسن گويد: هرگز بزرگوارى مانند آن بزرگوار يافت نشود. و امّا عرف بتخفيف بمعناى خشم و غضب بر حفصه و كيفر دادن باوست به اينكه او

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۳۷

را يك طلاق داد، سپس بامر خدا باو رجوع فرمود.

و بعضى گفته اند: جازاها مجازات كرد او را به اينكه تصميم طلاق او را گرفت.

فَلَمَّا نَبَّأَها بِهِ يعنى پس چون رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله حفصه را خبر داد بآنچه خدا بر آن حضرت اظهار فرموده بود از فاش كردن راز.

و قالَتْ، حفصه گفت:

مَنْ أَنْبَأَكَ هذا يعنى چه كسى اين خبر را بتو داد.

(قالَ) پيامبر خداوند فرمود:

نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ خبر داد مرا داناى بتمام چيزها.

(الْخَبِيرُ) خدايى كه برازهاى نهفته سينه ها واقف و آگاه است.

سپس خداوند سبحان عايشه و حفصه را خطاب عتاب نموده و فرمود إِنْ تَتُوبا إِلَى اللَّهِ اگر توبه كنيد بسوى خدا از معاونت كردن يكديگر بر اذيّت پيغمبر (ص) و دشمنى بر آن حضرت، پس البتّه توبه شما لازم، و واجب است بر شما

که بحقّ رجوع کنید.

فَقَدْ صَغَتْ پس البتّه مایل شده است.

قُلُوبُکُما دلهای شما بسوی گناه و معصیت (از ابن عبّاس و مجاهد) و بعضی گفته اند: یعنی دلهای شما از راه مستقیم تنگ و از ثواب عدول بچیزی که موجب گناه است کرده.

و بعضی گفته اند: تقدیرش اینست: که اگر حفصه و عایشه توبه بسوی خدا کند قبول میکند توبه شما را و گفته شده که آن شرط است، در

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۳۸

معنای امر، یعنی توبه کنید بسوی خدا. پس البتّه دلهای شما مایل بگناه شده است.

وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَیْهِ یعنی و اگر حفصه و عایشه معاونت کنند بر اذیّت و آزار پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.

(از ابن عبّاس) گوید: گفتم بعمر بن خطّاب این دو زنی که دشمنی با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله کردند کیستند؟ گفت عایشه و حفصه.

بخاری آن را در صحیح خود روایت نموده.

فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلاهُ درستی که خداوند او مولای اوست یعنی: آن خدایی که متولّی حفظ و نگهداری و یاری اوست.

(وَ جِبْرِیلُ) نیز معین او و یاوریست که او را حفظ میکند.

وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ یعنی بهترین مؤمنان (از ضحّاک) قتاده گوید: یعنی پیامبران. زجاج گوید: صالح در اینجا نایب از تمام است چنان که می گویی این کار را بهترین مردم میکند و اراده میکنی هر آدم خوبی را.

ابو مسلم گوید: آن صالحین مؤمنانند بصیغه جمع و واو در قرآن ساقط شده برای ساقط شدنش در تلفّظ. و روایاتی از طریق اهل سنّت و امامیّه وارد شده که مقصود از صالح المؤمنین، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

علیه السّلام است. و آن قول مجاهد است.

و در کتاب شواهد التّنزیل (حاکم حسکانی حنفی) است که با سند از سدیر صیرفی از حضرت ابی جعفر محمّد الباقر علیه السّلام روایت نموده که گفت بطور قطع پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله دو مرتبه باصحابش امیر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۳۹

المؤمنین علی علیه السّلام را معرّفی فرمود.

یک مرتبه هنگامی که فرمود:

من کنت مولاه فعلّی مولاه

هر که من بر او ولایت دارم. پس علی بر او ولایت دارد.

و امّا مرتبه دوّم زمانی که این آیه نازل گردید. فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِينَ ... رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله گرفت دست علی بن ابی طالب علیه السّلام را و فرمود. ای مردم اینست صالح المؤمنین.

اسماء دختر عمیس «۱» گوید: شنیدم که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله میفرمود: صالح المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام است.

وَ الْمَلائِكَةُ بَعْدَ ذلِكَ یعنی فرشتگان بعد از خدا و جبرئیل، و صالح المؤمنین (از مقاتل).

(ظَهِيرٌ) پشتیبان: و مقصود یاران پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله است. و این یکی از آن مفردهایی است که معنای جمع دارد مثل قول خدا وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً.

---

(۱) همین یکی از اشراف و نجبای عرب و دارای چهار دختر باسامی زیر بوده است ۱- میمونه زوجه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ۲- امّ الفضل زوجه عبّاس بن عبد المطّلب ۳- لبابه همسر حمزه بن عبد المطّلب ۴- اسماء مذکور که اوّل زوجه جعفر بن ابی طالب علیه السّلام، و بعد از شهادت او عیال ابی بکر بن ابی

قحافه شد و از او محمّد بن ابی بکر را آورد چنان که از جعفر طیّار عبد اللَّه شوهر حضرت زینب سلام اللَّه علیها را آورده بود و بعد از مرگ ابو بکر افتخار همسری حضرت علی علیه السّلام نصیبش شد از زنهای مؤمنه صدر اوّل اسلام است که با شوهرش بحبشه مهاجرت و خدمات بسیاری باسلام و بالاخص خاندان رسالت نموده و علاقه شدید بحضرت زهرا و فرزندان او علیهم السّلام داشته است. (مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۴۰

عَسی رَبُّهُ یعنی بر پروردگار و خدا واجب است.

إِنْ طَلَّقَکُنَّ ای همسران پیغمبر (ص) اگر همه شما را طلاق داد أَنْ یُبْدِلَهُ أَزْواجاً خَیْراً مِنْکُنَّ اینکه عوض شما را آورد همسرانی که بهتر از شما باشد، یعنی شایسته تر از شما باشد سپس همسرانی که بدل زنان آن حضرت میشدند اگر آنها را طلاق میداد: تعریف نموده و فرمود:

(مُسْلِماتٍ) یعنی تسلیم شوندگان اوامر خدایی (مُؤْمِناتٍ) یعنی تصدیق کنندگان خدا و پیامبر او که استحقاق ثواب و بزرگداشت دارند.

و بعضی گفته اند: یعنی تصدیق کنندگان پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله در گفتار و کردارشان (قانِتاتٍ) یعنی اطاعت کنندگان خدای تعالی و همسران خود.

و بعضی گفته: زنان متواضع و فرمان بردار از پروردگار، و بعضی گفته اند. یعنی زنان ساکت از فضول کلام و پرگویی (از قتاده).

(تائِباتٍ) توبه کنندگان از گناه و بعضی گفته: بازگشت کنندگان به فرمان پیغمبر (ص) و ترک کنندگان خواسته ها و محبوبهای خودشان. و بعضی گفته: ندامت کنندگان بر تقصیری که از آنها بوقوع پیوسته.

(عابِداتٍ) عبادت کنندگان خدای تعالی بآنچه میپرستند او را از واجبات و مستحبّات از روی خلوص

و پاکی نیّت. و بعضی گفته: زنانی که بسبب اطاعت خود را ذلیل و تسلیم پیغمبر (ص) نموده اند.

(سائِحاتٍ) یعنی سیر کنندگان در طاعت خدای تعالی.

ابن عبّاس و قتاده و ضحّاک گفته اند: یعنی زنان روزه دار و ابن زید و پدرش زید بن اسلم و جبائی گفته زنان مهاجری که در راه خدا (چون

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۴۱

اسماء بنت عمیس) مهاجرت کردند. و البتّه بروزه دار سایح گفته میشود برای اینکه او در امساک و خودداری از طعام استمرار دارد چنان که سیّاح در روی زمین مستمرّا سیاحت میکند.

(ثَیِّباتٍ) و ایشان زنانی هستند که بعد از ازاله بکارت و دختری از نزد همسران خود برگشته اند.

(وَ أَبْکاراً) یعنی دخترانی که بکر و دست نخورده و شوهر نکرده اند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۴۲

[سوره التحریم (۶۶): آیات ۶ تا ۱۲] ... ص : ۱۴۲

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلِیکُمْ ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ عَلَیْها مَلائِکَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا یَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ (۶) یا أَیُّهَا الَّذِینَ کَفَرُوا لا تَعْتَذِرُوا الْیَوْمَ إِنَّما تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً عَسی رَبُّکُمْ أَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ یُدْخِلَکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ یَوْمَ لا یُخْزِی اللَّهُ النَّبِیَّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ یَسْعی بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمانِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنا أَتْمِمْ لَنا نُورَنا وَ اغْفِرْ لَنا إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ (۸) یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفَّارَ وَ الْمُنافِقِینَ وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ (۹) ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ کانَتا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبادِنا

صالِحَيْنِ فَخانَتاهُما فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُما مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ قِيلَ ادْخُلا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ (١٠)

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (١١) وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِيهِ مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها وَ كُتُبِهِ وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتِينَ (١٢)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۴۳

ترجمه: ... ص : ۱۴۳

۶- ای آن کسانی که ایمان بخدا آورده اید خودتان و خاندان خود را حفظ کنید از آتشی که آتش گیر آن مردم و سنگ (گوگرد) است. بر آن آتش فرشتگانی خشن و سخت مأمور است که فرمان خدا را معصیت نمیکنند، و آنچه آنها را فرمان میدهد انجام میدهند.

۷- ای آن کسانی که کفر ورزیده و ناسپاسی کردید عذری در این روز نیاورید که مسلّما آنچه کرده اید کیفر و مجازات میشوید.

۸- ای آن چنان افرادی که ایمان آورده اید. توبه کنید به سوی خدا توبه نصوح و شایسته تا شاید پروردگار شما جبران کند و بپوشاند- گناهان و کردار زشت شما را و داخل کند شما را به بهشتی که از زیر درختان و قصور آن نهرهای آب جاری است، در روزی که خدا پیغمبر و مؤمنان با او را خوار نکند. نور و روشنایی ایشان در مقابل شان و کنارشان تابش میکند میگویند پروردگار ما نور ما را تکمیل و تمام فرما و ما را بیامرز البتّه تو بر هر چیزی

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۴۴

توانایی.

۹- ای پیامبر با ناسپاسان و کفّار و منافقان جهاد و

مبارزه کن و بر آنها سخت گیر و شدّت عمل نشان بده. و جایگاه ایشان دوزخ است و بد است پایان کار آنان.

۱۰- خداوند برای کفّار مثلی زده (و داستانی حکایت کرده) و آن قصه همسر نوح و لوط پیغمبر علیهما السّلام است که آن دو زن همسر دو بنده از بندگان صالح و شایسته ما بودند پس خیانت بشوهران خود کردند. پس همسری آن دو شوهر هیچ بی نیازشان از خدا نکرد. و گفته شد بآنها با افرادی که داخل جهنّم و آتش میشوند شما هم داخل آتش شوید.

۱۱- و خدا مثلی برای مؤمنان بزن فرعون (آسیه) زده وقتی که گفت پروردگار من برای من خانه ای نزد خودت بنا کن در بهشت و مرا از ستم و خواسته ها و عمل فرعون نجات بده و مرا از مردم ستمکار و ستمگر رهایی بخش ۱۲- و نیز مثل زده بمریم دختر عمران آن چنان زن پاکدامنی که ما از روح خود در آن دمیدیم و او تصدیق کرد سخنان پروردگار و کتب او را و بود او از زنان عبادت کننده.

قرائت: ... ص : ۱۴۴

حماد و یحیی از قول ابو بکر، نصوح بضمّ نون قرائت کرده و دیگران بفتح نون خوانده اند. و اهل بصره و حفص کتبه بضمّ کاف و تاء بنا بر جمع خوانده و ما بقی و کتابه بنا بر مفرد قرائت کرده اند.

دلیل: ... ص : ۱۴۴

ابو علی (طبرسی) گوید نصوح با ضمّ، شبه مصدر است و این بنا بر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۴۵

گفته ذو الرّمه است که گفته (احبّك حبا خالصه نصاحه) دوست دارم تو را بمحبّتی که آمیخته بخیرخواهی است.

پس نصاحه بر وزن فعاله است و آنچه از مصادر بر وزن فعال باشد از همان باب فعول مثل ذهاب و ذهوب خواهد بود و مثل عدل و رضا قطعا موصوف بمصدر شده.

ابو الحسن گوید: نصحته در معنای صدقته است. و توبه نصوح یعنی صادقانه و راست راستی و عربی است و نمیشناسد ضمّه را و دلیل کسی که و کتبه خوانده است اینست که آن در محلّ جمع است آیا نمیبینی که او تمام کتب خدا را تصدیق کرده و کسی که و کتابه خوانده قصد کرده کثرت و شیاع را و گاهی این در اسامی مضافه میآید چنانچه در نامهای مفرده هم میآید. چنان که فرمود: وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لا تُحْصُوها و اگر نعمت خدا را بشمردید نتوانید رقم آن را به پایان رسانید.

اعراب ... ص : ۱۴۵

وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ، مبتداء اوّل و نورهم مبتداء دوّم و یَسْعی بَیْنَ أَیْدِیهِمْ در محلّ خبر و جمله خبر مبتداء اوّل است. و قول خدا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ تقدیرش اینست: مثل امرأه فرعون. پس مضاف حذف شده و آن بدل از قول خدا مثلا میباشد.

مقصود و تفسیر از این آیات: ... ص : ۱۴۵

اشاره

چون خداوند سبحان همسران پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله را تأدیب نمود فرمان داد در پی آن مؤمنان را که زنان خود را ادب کنند، پس

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۴۶

خطاب بایشان کرده و فرمود.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا ای کسانی که ایمان آورده اید حفظ کنید و نگهدارید و بازدارید.

أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلِیکُمْ ناراً خودتان و خاندان خود را از آتش یعنی خود و خانواده خود را حفظ کنید از آتش بسبب صبر در طاعت خدا و حفظ کنید خود و ایشان را از معصیت خدا و پیروی شهوتها و حفظ کنید اهل خود را بخواندن آنان بطاعت خدا و یاد دادن بایشان فرائض را و نهی کرد نشان از کارهای زشت و تشویق ایشان بر کارهای خوب.

مقاتل بن حیّان گوید: نگاهداری خود و اهل خود اینست که مرد مسلمان خودش را و اهل خود را ادب کنند و ایشان را تعلیم خیر نموده و از کار بد باز دارد. و این واجب بر هر مسلمانی است که بخود و خانواده خود و غلامان و کنیزان خود نماید. که آنها را ادب نموده و تعلیمشان نماید.

سپس خداوند سبحان آتشی را که ایشان را بیم داد تعریف کرد. و فرمود: وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ یعنی آتش گیرانه این آتش مردم و سنگ کبریت (گوگرد) است و

آن در نیروی آتش فزونی میدهد و تفسیر آن گذشت عَلَيْها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ یعنی موکّل بر آتش فرشتگانی هستند که دلشان سخت است رحم بر اهل آتش نمیکنند (شداد) نیرومندها و قهرمانند مقصود از آن آتش نوزده زبانیه آتش و موکّلین آن و یاران ایشانند لا يَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ خدا را در آنچه فرمان دهد معصیت نمیکنند آنچه فرمان یافته اند انجام میدهند. و در این آیه دلالت بر اینست که فرشتگان موکّل بر آتش معصوم از کارهای زشتند خدا را

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۴۷

در اوامر و نواهی مخالفت نمیکنند.

جبائی گوید: بتحقیق قصد کرده که ایشان در دار دنیا معصیت خدا نمیکنند و آنچه بایشان فرمان دهد بجا میآورند بجهت اینکه آخرت سرای تکلیف نیست و مسلّما که آن سرای پاداش و مجازات است و مسلّما خداوند ایشان را فرمان داده که اهل آتش را شکنجه دهند. بنا بر طریق ثواب ایشان به اینکه سرور و لذّتها ایشان را در عذاب و شکنجه اهل آتش قرار داده چنان که سرور مؤمنان و لذّت ایشان را در بهشت قرار داده سپس خداوند سبحان آنچه در روز قیامت بکفّار گفته میشود حکایت نموده و فرمود:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ ای کسانی که ناسپاسی کردید در این روز عذرخواهی نکنید و این جهتش اینست که وقتی آنها را عذاب کردند شروع میکنند باعتذار پس توجّهی بعذرخواهی ایشان نمیشود و گفته میشود بایشان که در این روز عذر نخواهید که این پاداش فعل شما است. و اینست گفته خدا:

إِنَّما تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یعنی آنچه در

دنیا میکردید مسلّما پاداش داده میشوید. سپس خداوند سبحان برگشت بخطاب کردن به مؤمنین در دار دنیا و فرمود:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللَّهِ ای کسانی که ایمان آورده اید توبه کنید بسوی خدا از گناهانتان و برگردید بطاعت خدا.

تَوْبَهً نَصُوحاً یعنی توبه خالص فقط برای خدا. عکرمه از ابن- عبّاس روایت کرده که معاذ بن جبل گفت ای رسول خدا توبه نصوح چیست فرمود: اینست که گناهکاری توبه کند و دیگر برنگردد بگناهی و توبه خود را

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۴۸

نشکند چنان که شیر به پستان برنمیگردد.

گفتار مفسّرین در معنای توبه نصوح ... ص : ۱۴۸

ابن مسعود گوید: توبه نصوح آنست که جبران کند هر گناهی را و آن در قرآنست. سپس آن آیه را تلاوت نمود عَسی رَبُّکُمْ أَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ.

و بعضی گفته: توبه نصوح اینست که انسان در آن حال خودش را نصیحت میکند بخلوص ندامت و پشیمانی با عزم و تصمیم بر اینکه به مثل آن در کارهای زشت برنگردد.

حسن گوید: توبه نصوح آنست که بنده پشیمان برگذشته و عازم باشد بر اینکه دیگر بر آن عود نکند (از حسن).

قتاده گوید: آن توبه صادقانه خیرخواهانه است (از قتاده).

کلبی گوید: آن توبه اینست که بزبان استغفار و بقلب پشیمان شده و بدن خود را نگهدارد و یا امساک کند از گناهان بسبب بدن.

سعید بن جبیر گفته: آن توبه قبول شده است و قبول هم نشود، مادامی که در آن سه چیز نباشد ۱- ترس اینکه پذیرفته نشود ۲- امید اینکه مورد قبول واقع شود ۳- ادامه دادن طاعت و بندگی.

و بعضی گفته اند: آن توبه اینست که گناه پیوسته در مقابل چشمش باشد مانند

(تابلویی) مثل اینکه بآن نگاه میکند.

و بعضی گفته: آن از نصح است که خیّاطی باشد بعلّت اینکه گناه رشته دین را پاره میکند و توبه آن را وصله کرده و میدوزد.

و گفته شده: بجهت اینست که توبه نصوح جمع میکند میان او و اولیاء

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۴۹

خدا را چنان که خیّاط جمع میکند پارچه را و بعضی از آن را به پاره دیگر میدوزد و میچسباند.

و گفته شده: برای اینست که توبه نصوح محکم و مستحکم میکند طاعت و بنده گی را چنان که خیّاط محکم و مستحکم میکند با دوختن پارچه را «۱»

عَسی رَبُّکُمْ أَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ یُدْخِلَکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ شاید پروردگار شما بپوشاند از شما گناهان شما را و داخل گرداند شما را در بهشتی که از زیر درختان و قصور آن نهرها روانست. یعنی پاک کند از نامه و پرونده شما گناهان شما را و داخل کند شما را ببهشت. (و عسی) از خدا واجب است.

آن گاه فرمود: یَوْمَ لا یُخْزِی اللَّهُ النَّبِیَّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ یعنی روزی که خدا ایشان را بدخول در آتش عذاب و شکنجه نمیکند و باین وسیله ایشان را خوار نمیگرداند. بلکه بدخولشان در بهشت عزیز مینماید ایشان را

---

(۱) مترجم گوید: بعضی از تفاسیر و کتب آمده که نصوح مردی بود شبیه زنها صورتش مو نداشت و پستانهایی برجسته چون پستان زنها داشت و در حمّام زنانه کار میکرد و کسی از وضع او خبر نداشت و آوازه تمیز کاری و زرنگی او بگوش همه رسیده و زنان و دختران رجال دولت، و اعیان

و اشـراف دوست داشـتند که وی آنها را دلّاکی کند و از او قبلا، وقت میگرفتند تا روزی در اندرون شاه صـحبت از او در میان آمـده دختر شاه مایل شـد که حمّام آمـده و کار نصوح را ببینـد. نصوح وقت بدختر شاه داده و آماده پذیرایی و نظافت او شد. پس دختر شاه با چند تن از خواص ندیمانش باتّفاق نصوح بحمّام آمده و مشـغول استحمام شد. که از قضا یک دانه گرانبهایی از دخـتر پادشـاه در آن حمّام مفقود گشت از این امر دختر پادشـاه در غضب شـده و بـدو تن از خواصـش فرمـان داد که همه کارگران را تفتیش کنند تا شاید آن گوهر ارزنده پیدا شود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۵۰

طبق این دسـتور مأمورین، کارگران را یکی بعد از دیگری مورد بازدید خود قرار دادند. همین که نوبت بنصوح رسـید با اینکه آن بیچاره هیچگونه خبری از دانه نداشت، ولی بعد از اینجهت که میدانست تفتیش آنان، سرانجام کارش را برسوایی میکشاند حاضـر نمیشد که وی را تفتیش کنند لذا بهر طرفی که میرفتند تا دسـتگیرش کنند او بطرف دیگر فرار میکرد و این عمل او آن طور نشان میـداد که گوهر را او ربوده است. و از این نظر مأمورین برای دسـتگیری او بیشتر سـعی میکردند. نصوح هم تنها راه نجـات را در این دیـد که خود را در میـان خزینه حمّـام پنهـان کنـد، ناچار به داخل خزینه رفته و همین که دیـد مأمورین برای گرفتن او بخزینه آمدند و دید که دیگر کارش از کار گذشته و الان است که رسوا شود بخدای تعالی متوجّه

و از روی اخلاص توبه و از خدا خواست که از این غم و رسوایی نجاتش دهد.

بمجرّد اینکه نصوح توبه کرد ناگهان از بیرون حمّام آوازی بلند شد که دست از این بیچاره بردارید که گوهر پیدا شد پس از او دست برداشتند و نصوح خسته و نالان شکر خدا را بجا آورده و از خدمت دختر شاه مرخّص شد و بخانه خود رفت و هر مقدار مالی که از این راه گناه تحصیل کرده بود در راه خدا بفقراء داد و چون زنان شهر از او دست بردار نبودند دیگر نمیتوانست در آن شهر بماند. و از طرفی نمیتوانست راز خودش را بکسی اظهار کند ناچار از شهر خارج و در کوهی که در چند فرسخی آن شهر بود سکونت اختیار نمود و بعبادت خدا مشغول گردید. اتّفاقا شبی در خواب دید کسی باو میگوید: ای نصوح چگونه توبه کرده ای و حال آنکه گوشت، و پوست تو از فعل حرام روئیده شده است.

تو باید طوری کنی که گوشتهای حرام از بدنت بریزد همین که از خواب بیدار شد با خودش قرار داد که سنگهای گران وزن را حمل کند و بدین وسیله خودش را از گوشتهای حرام بکاهاند.

نصوح این برنامه را مرتب عمل میکرد تا پس از مدّتی که گذشت در یکی از روزها همانطوری که مشغول بکار بود چشمش بمیشی افتاد که در آن

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۵۱

کوه چرا میکند. از این امر بفکر فرو رفت که آیا این میش از کجا آمده و از کیست. تا عاقبت با خود اندیشید که این میش قطعا از شبانی فرار

کرده و به اینجا آمده است بایستی من از آن نگهداری کنم تا صاحبش پیدا شود و باو تسلیمش نمایم.

لذا آن میش را گرفت و نگهداری نمود و از همان علوفه و گیاهان که خود میخورد بآن حیوان نیز میداد، و مواظبت میکرد که گرسنه نماند.

خلاصه میش زاد و ولد کرد و کم کم زیاد شد و نصوح از شیر و عواید دیگر آن بهره مند میشد تا موقعی که کاروانی راه را گم کرده بود و مردمش از تشنگی نزدیک بهلاکت رسیده بآنجا عبورشان افتاد همین که نصوح را دیدند از او آب خواستند، و او بجای آب بآنها شیر داد بطوری که همگی سیر شده و راه شهر را از او پرسیدند. وی راه نزدیک را نشان آنها داده و آنها موقع حرکت هر کدام احسانی بنصوح کردند. و او در آنجا قلعه ای بنا کرده و چاه آبی حفر نمود و کم کم در آنجا منازلی ساخته و شهرکی بنا نمود و مردم از هر جا بآنجا آمده و رحل اقامت افکندند و نصوح بر آنها بعدل و داد حکومت نموده و مردمی که در آن محلّ سکونت اختیار کردند همگی به چشم بزرگی بر او مینگریستند. رفته رفته آوازه و حسن تدبیر او بگوش پادشاه آن عصر رسید که پدر آن دختر بود از شنیدن این خبر شایق بدیدار او شده دستور داد تا وی را از طرف او بدربار دعوت کنند. همین که دعوت شاه بنصوح رسید نه پذیرفت و گفت من کاری و نیازی بدربار شاه ندارم و از رفتن نزد سلطان عذر خواست. مأمورین چون این سخن را بشاه رساندند

بسیار تعجّب کرد و اظهار داشت حال که او برای آمدن نزد ما حاضر نیست ما میرویم که او را و شهرک نو بنیاد او را ببینیم، پس با خواص درباریانش به سوی محلّ نصوح حرکت کرد همین که بآن محلّ رسید بعزرائیل امر شد که جان پادشاه را بگیرد پس پادشاه در آنجا سکته کرد و نصوح چون خبردار شد که شاه برای ملاقات و دیدار او آمده بود در تجهیزات و مراسم تشییع او شرکت و آنجا ماند تا او را بخاک سپردند. و چون پادشاه پسری نداشت ارکان دولت مصلحت دیدند که نصوح را بتخت سلطنت بنشانند. پس

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۵۲

و گفته شده: لاـ یُخْزِی اللَّهُ النَّبِیَّ ... یعنی خدا در آنچه اراده میکند با پیامبر و مؤمنان با او مشورت نمیکند. بلکه پیامبرش را شفیع میگرداند و شفاعت او را می پذیرد.

یَسْعی نُورُهُمْ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمانِهِمْ در سوره مبارکه حدید تفسیر آن گذشت. حضرت ابو عبد اللَّه صادق علیه السّلام فرمود سعی میکنند در روز قیامت امامان و پیشوایان مؤمنان در جلو و کنار آنان، تا ایشان را در منازلشان در بهشت وارد نمایند یَقُولُونَ رَبَّنا میگویند پروردگار ما و در محلّ نصب است بنا بر حالیت تقدیرش اینست در حالی که آنها گویا هستند.

أَتْمِمْ لَنا نُورَنا تمام و کامل نما برای ما نور ما را.

(چنان کردند و نصوح چون به پادشاهی رسید بساط عدالت را در تمام قلمرو مملکتش گسترانیده و بعدا با همان دختر پادشاه که ذکرش گذشت ازدواج کرد. و چون شب زفاف و عروسی رسید و در بارگاهش نشسته بود

ناگهان شخصی بر او وارد شد و گفت چند سال قبل از این میشی از من گم شده بود و اکنون آن را نزد تو یافته ام مالم را بمن ردّ کن.

نصوح گفت چنین است دستور داد تا میش را باو ردّ کنند گفت چون میش مرا نگهبانی کرده ای هر چه از منافع آن استفاده کرده ای حلال ولی باید آنچه مانده با من نصف کنی. گفت درست است و دستور داد تا تمام اموال منقول و غیر منقول را با او نصف کنند حتّی آن دختر پادشاه را آن شخص گفت: بدان نصوح نه من شبانم و نه آن میش است بلکه ما دو فرشته برای آزمایش تو آمده ایم تمام این ملك و نعمت برای توبه حقیقت بر تو حلال و گوارا و از نظر غایب شدند.

این خلاصه ای از داستان نصوح و نتیجه توبه آن که بعضی از مفسّرین نقل کرده اند. ص ۴۳۲ کتاب انوار المجالس ارجستانی.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۵۳

و بعضی گفته: که قول خدا. وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ. مبتداء و نُورُهُمْ یَسْعی خبر آنست. و یَقُولُونَ رَبَّنا أَتْمِمْ لَنا نُورَنا خبر دیگر از الَّذِینَ آمَنُوا و یا حال از ایشانست. و در آن وجه دیگر است که آن را در اعراب یاد کردیم و گفته شده: أَتْمِمْ لَنا نُورَنا یعنی موفّق بدار ما را برای طاعتی که آن سبب نور است.

وَ اغْفِرْ لَنا یعنی گناهان ما را بر ما مستور دار و بیامرز آنها را و ما را به سبب آن هلاك مکن.

إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ بدرستی که بر هر چیز توانایی از خاموش کردن نور منافقان و

ثابت داشتن نور مؤمنان. سپس خدای سبحان پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله را خطاب فرموده و فرمود:

یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفَّارَ ای پیغمبر با کفّار بسبب جنگ و کشتار جهاد مبارزه کن.

(وَ الْمُنافِقِینَ) و مبارزه کن با منافقان بسخنی که آنها را از کارهای زشت باز دارد نه با جنگ مگر اینکه در آن کوششی مبذول نمایند. و برای همین آن را جهاد نامیده است.

و از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام روایت شده که قرائت مینمود جاهد الکفار بالمنافقین با کفّار، با منافقان جهاد کن. و فرمود:

بدرستی که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله هرگز با منافقی جنگ نکرد و تألیف قلوب آنها مینمود.

وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ یعنی سخت بگیر بر ایشان بدون دوستی و محبّت.

بعضی گفته: که سخت بگیر بر ایشان در اقامه حدود بر ایشان.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۵۴

حسن گوید: بیشتر کسانی که در این زمان اجراء حدّ بر آنها میشود منافقانند. پس خداوند تعالی فرمان داده که در اقامه حد بر ایشان سخت بگیرد.

(وَ مَأْواهُمْ) یعنی پایان کار کفّار و منافقان.

جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ یعنی جایگاه و قرارگاه دائمی آنها دوزخ و بد است مآل و پایان کار آنها.

سپس خداوند برای همسران پیغمبر (ص) مثلی آورده که آنها را تشویق بطاعت کند و توضیح دهد مر آنها را که مصاحبه و همنشینی پیغمبر با مخالفت او سودی بحال آنها ندارد. پس فرمود:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ کانَتا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبادِنا خداوند مثلی برای کسانی که کافر شدند زده و آن مثل زن نوح و زن لوط

پیغمبر است که آنها با اینکه همسر دو بنده از بندگان ما بودند. یعنی بیان میکنیم از پیامبران ما.

صالِحَيْنِ فَخانَتاهُما دو بنده شایسته و آراسته. پس خیانت به آن دو بزرگوار نمودند.

ابن عبّاس گوید: زن نوح علیه السّلام کافر بوده و بمردم می گفت نوح دیوانه است و هر گاه یک نفر بنوح ایمان میآورد خبر میداد ستمگران از قوم نوح را و زن لوط مردم را بمیهمانهای لوط راهنمایی میکرد. پس این بود خیانت آن دو زن و هر زن پیغمبری مرتکب زنا نشد و خیانت آنها در دین بود نه در ناموس و بی عفّتی.

سدی گوید: خیانت آنها این بود که کافر بودند. و بعضی گفته منافق و دو رو بودند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۵۵

ضحّاک گوید: خیانت آنها سخن چینی آنها بود که هر گاه خداوند بآن دو پیغمبر (ص) وحی میکرد آنها بمشرکین میرسانیدند.

فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُما مِنَ اللَّهِ شَيْئاً یعنی نوح و لوط با مقام نبوّت و پیغمبری خود نتوانستند زنان خود را بچیزی از عذاب خدا بی نیاز گرداند (وَ قِيلَ) یعنی و گفته میشود بآن دو در روز قیامت ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ داخل شوید آتش دوزخ را با داخل شوندگان.

و گفته اند: که اسم زن نوح واغله و اسم زن لوط واهله بود.

مقاتل گوید: والفه و والهه بوده است.

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ و خداوند، برای مؤمنان مثلی بزن فرعون زده و آن آسیه دختر مزاحم است گفته شده آسیه چون معاینه کرد معجزه از عصای موسی و پیروزی او را بر ساحران اسلام آورد. و چون ایمانش برای فرعون ظاهر شد او

را نهی کرد. پس آسیه امتناع نمود از خواسته فرعون پس فرعون لعنه اللّه دست و پای او را در میان آفتاب با میخ کوبیده سپس فرمان داد سنگ بزرگی بر روی سینه او گذارند. پس هنگامی که اجل و مرگ او نزدیک شد.

قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ گفت پروردگار من برای من خانه ای نزد خودت در بهشت بنا کن. پس خداوند تعالی او را بسوی بهشت بلند نمود و او در بهشت میخورد و مینوشد. (از حسن و ابن کیسان).

و گفته شد: که او دید قصری را در بهشت از درّ و خدا روح او را از جسدش گرفت. پس آن سنگ بزرگ را بر بدن بی روح او انداختند پس احساس دردی نکرد از شکنجه فرعون.

سلمان گوید: او را در آفتاب شکنجه میدادند و هر گاه از عذاب او

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۵۶

منصرف میشدند فرشتگان وی را سایبانی میکردند و او میدید در بهشت قصری را.

وَ نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ و مرا از فرعون و ستم او نجات بده یعنی از دین و مرام او.

ابن عبّاس گوید: و از آمیزش او نجاتم بده.

وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و مرا از مردم ستمگر یعنی اهل مصر نجات بده گفتند خداوند باین آیه قطع فرمود طمع کسی که مرتکب گناه میشود بامید قطع کردن صلاح غیرش را و خبر داد به اینکه گناه دیگری ضرر بکسی که مطیع باشد نمیزند.

مقاتل گوید: خداوند سبحان بعایشه و حفصه میفرماید: مانند زن نوح و زن لوط در گناه نباشید مثل زن فرعون و مریم باشید و آن قول

اوست وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَها و مریم دختر عمرانى كه دامن خود را از آلوده شدن حفظ كرد. يعنى بازداشت دامنش را از پليدى و آلودگى گناه و از حرام محفوظ داشت.

و بعضى گفته: يعنى منع كرد خود را از شوهر كردن همسرى و غير همسرى طلب نكرد.

فَنَفَخْنا فِيهِ مِنْ رُوحِنا يعنى پس جبرئيل بفرمان ما دميد، در گريبان او از روح ما (از مقاتل).

فرّاء گويد: هر شكافى فرج است و احصنت فرجها يعنى بازداشت دامن پيراهنش را از جبرئيل عليه السّلام.

و بعضى گفته: جبرئيل در فرج او دميد و خداوند از آن مسيح را آفريد و اين ظاهر است و براى همين خدا آن را مذكّر آورده و در سوره انبياء

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۵۷

فيها فرموده و ضمير را برگردانيده بسوى الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَها.

بعضى گفته: يعنى ما مسيح را در شكم مريم آفريده و دميديم در او روح را تا زنده گرديد پس ضمير در فيه بمسيح برميگردد.

وَ صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها يعنى بآنچه خداى تعالى تكلّم نموده و به پيامبران و فرشتگان وحى نمود. و بعضى گفته: يعنى وعده و وعيد و امر و نهى خدا را تصديق نمود.

(وَ كُتُبِهِ) يعنى و تصديق كرد كتابهايى را كه خدا بر پيامبرانش مثل تورات و انجيل نازل نموده و هر كس (و كتابه) خوانده و مفرد گفته پس مقصود بآن انجيل است.

وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتِينَ يعنى و بود از اطاعت كنندگان خداى سبحان و كسانى كه پيوسته در طاعت اويند و ممكن است كه از قنوت در نماز باشد و ممكن است كه از قانتين اراده

کرده باشد فامیل و قبیله ای که مریم از آنها بوده و آنها همگی خاندان صلاح و طاعت و عبادت بوده اند و نفرمود: از قانتات برای غلبه دادن مذکّر بر مؤنّث.

و روایتی از معاذ بن جبل آمده که گفت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بر خدیجه کبری سلام اللَّه علیها وارد شد در حالی که وی مشغول جان دادن بود. پس فرمود ای خدیجه ناراحتم از آنچه بر تو نازل شده و خداوند در ناراحتی خیر فراوان قرار داده پس هر گاه بر هووهای خود وارد شدی سلام مرا بر ایشان برسان، گفت: ای رسول خدا آنها کیانند؟ فرمود: مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم و حلیمه یا کلیمه خواهر موسی بن عمران است (و تردید از راوی است) پس خدیجه گفت با کمال سکون و آرامش دل ابلاغ خواهم نمود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۵۸

و از ابی موسی از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده که فرمود بسیاری از مردم کامل شدند ولی از زنها کامل نشده مگر چهار نفر آسیه دختر مزاحم (زن فرعون) و مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله.

سوره ملک ... ص : ۱۵۸

اشاره

مکّی است این سوره را منجیه هم میگویند. چون صاحب و رفیق خود را که مداومت بقرائت آن کند از عذاب قبر نجات میدهد و خبری هم باین مضمون وارد شده و واقیه هم نامیده اند برای اینکه از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده که این سوره از عذاب قبر نگه میدارد.

عدد آیاتش: ... ص : ۱۵۸

از نظر قاریان مکّه و مدنی های اخیر ۳۱- آیه و از نظر قاریان دیگر ۳۰- آیه است.

اختلاف این دو گروه، قاری قَدْ جاءَنا نَذِیرٌ از نظر مکّی ها و مدنی های اخیر یک آیه است.

(و از نظران دیگران نصفی از آیه است).

فضیلت آن: ... ص : ۱۵۸

ابیّ بن کعب از پیغمبر (ص) روایت کرده که فرمود: هر کس سوره تبارک را بخواند مانند کسی است که شب قدر را بیدار بوده و احیاء داشته ابن عبّاس گوید: پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود. دوست دارم که تَبارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ در قلب هر مؤمنی باشد.

و از ابی هریره روایت شده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود

بتحقیق که سوره ای از کتاب خدا نیست مگر سی آیه که شفاعت میکند برای آدم. پس در روز قیامت او را از آتش دوزخ درآورده و داخل بهشت میکند و آن سوره تبارک است.

و از ابن مسعود روایت شده که گفت وقتی مرده ای در قبر گذارده میشود، از طرف پای او فرشته عذاب میآید. پس باو گفته میشود برای شما راهی و تسلّطی بر او نیست. برای اینکه او قیام میکرد به سوره ملک سپس از بالای سر او میآید. پس زبان او میگوید: برای شما سلطه ای بر او نیست. برای اینکه او با من سوره ملک را قرائت میکرد. آن گاه گفت آن سوره ممانعه از عذاب قبر است و آن در تورات سوره ملک است کسی که در شب قرائت کند. پس زیادتر و پاکتر. یعنی بیشتر و نیکوتر بخواند.

و حسن بن محبوب از جمیل بن صالح از سدی

صیرفی از حضرت ابی جعفر باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

سوره ملک، سوره ممانعه است که از عذاب قبر ممانعت میکند و آن در تورات سوره ملک نوشته شده و کسی که در شب آن را بخواند پس البتّه بیشتر و نیکوتر (ممانعت از عذاب قبر او شود) و از غافلین نوشته نشود و من نشسته بعد از نماز عشاء قبل از رکوع نافله آن را میخوانم و البتّه کسی که در حال زندگانیش در شب و روزش آن را بخواند. وقتی در قبرش نکیر و ناکر از طرف پایش آمدند. پایش بآنها میگوید: برای شما راهی و تسلّطی تا ما قبل من نیست. زیرا این بنده قیام با من کرده و سوره ملک را میخواند در هر شب و روز. پس وقتی از طرف شکم او میآیند شکم مرده بآنها گوید برای شما تا بالای من راهی نیست. این بنده خدا مرا ظرف سوره ملک

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۶۰

قرار داده بود.

و وقتی از طرف زبان او آمدند. زبان بآنها گوید: شما را بر او تسلّطی نیست. جدّا این بنده در هر شب و روز سوره ملک را میخواند.

ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود: هر کس سوره تَبارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ را در نمازش پیش از آنکه بخوابد، قرائت کند پیوسته در امان خدا باشد تا صبح نماید و در امان اوست در روز قیامت تا انشاء اللَّه داخل بهشت گردد.

توضیح این سوره و ارتباطش با سوره قبل:

چون خداوند سبحان سوره تحریم را پایان داد به اینکه اتّصال و پیوست به پیغمبر صلّی

اللّه علیه و آله سودی ندارد مگر باطاعت. و اصل و ریشه طاعت هم معرفت و تصدیق بکلمات الهی است. این سوره را به دلیلهای معرفت و آیات پروردگار افتتاح نموده و فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۶۱

[سوره الملک (۶۷): آیات ۱ تا ۵] ... ص : ۱۶۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

تَبارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ (۱) الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْغَفُورُ (۲) الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ طِباقاً ما تَری فِی خَلْقِ الرَّحْمنِ مِنْ تَفاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَری مِنْ فُطُورٍ (۳) ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ کَرَّتَیْنِ یَنْقَلِبْ إِلَیْکَ الْبَصَرُ خاسِئاً وَ هُوَ حَسِیرٌ (۴)

وَ لَقَدْ زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِمَصابِیحَ وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّیاطِینِ وَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذابَ السَّعِیرِ (۵)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۶۲

ترجمه: ... ص : ۱۶۲

بنام خداوند بخشاینده مهربان.

۱- بزرگوار است آن خدایی که پادشاهی و قدرت بدست اوست و او به هر چیز توانا است.

۲- آن خدایی که مرگ و زندگی را تقدیر کرد تا شما را آزمایش کند که کدام یک از نظر کردار نیکوتر و او غالب و بس آمرزنده است.

۳- آن خدایی که آسمان را مطابق و برای یکدیگر (یکی بالای دیگری) بیافرید که هیچ خلل و فسادی در آفرینش خدای بخشنده نمی بینی پس دیده خویش را بگردان آیا هیچ نقصانی (در مصنوعات او) میبینی.

۴- سپس دیده را دوباره بگردان تا چشم تو در حالی که از دیدن (خلل و نقصان) وامانده باشد بسویت سر افکنده بازگردد.

۵- بخدا سوگند آسمان نزدیک را بچراغها (به ستاره های روشن)، بیاراستیم و آنها را رانندگان شیاطین قرار دادیم و برای ایشان شکنجه ای سوزان آماده ساخته ایم.

قرائت: ... ص : ۱۶۲

حمزه و کسایی (من تفوت) بتشدید واو بدون الف قرائت کرده اند و آن قرائت اعمش است، و باقی از قاریان (تفاوت) با الف خوانده اند.

دلیل: ... ص : ۱۶۲

ابو الحسن گوید: (تفاوت) نیکوتر است برای اینکه میگویند تفاوت امر چنین است. و نمیگویند (تفوت امر). وی گوید من گمان میکنم که آن

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۶۳

لغتی باشد.

سیبویه گوید: گاهی فاعل و فعل بیک معناست مثل ضاعف و ضعف و تفاعل پذیرفتن فاعل است چنانچه تفعّل قبول کردن فعل است پس بنا بر این قاعده تفاعل و تفعّل بیک معنی و تفاوت و تفوّت بیک معنی میباشد.

لغت: ... ص : ۱۶۳

تبارک: اصل و ریشه آن از برک و آن نشستن پرنده است بر آب و برکت ثبوت خیر است بنموّ و زیاد شدن.

و قول خدا: طباقا مصدر طوبقت طباقا پس آن بعض مطبق بر بعض دیگر است (از زجاج) و گفته شده آن جمع طبق است مثل جمل و جمال.

التّفاوت: بمعنی اختلاف و اضطراب است.

الفطور: بمعنی شقوق و صدوع پارگی از شکافتن و آن شکاف و پارگی است.

الخاسئ: یعنی ذلیل و سرشکسته. و بعضی گفته آن دور از آنچه اراده کرده از او. و می گویید بسگ، اخسأ یعنی دور شو.

الحسیر: شتر کند وامانده را که برای او در رفتن اثری نیست گویند گوید:

بها جیف الحسری فامّا عظامها فبیض و امّا جلدها فصلیب

بیابانی که در آن لاشه شتران هلاک شده افتاده که استخوانهای آن سفید و پوستهای آنها آویخته است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۶۴

و السّعیر: آتش شعله ور است.

و اعتدنا: اصلش اعددنا یعنی آماده و مهیّا کردیم پس دال بدل بتاء شده است.

اعراب: ... ص : ۱۶۴

الَّذِی خَلَقَ بـدل از الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ است و ممکن است خبر مبتداء محذوف باشد. پس بنا بر این وجه جایز است توقّف بر ما قبـل او باشـد و بنا بر وجه اوّل جایز نیست. و قول خـدا أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا تعلیق است برای اینکه تقـدیرش اینست لیبلوکم فیعلم ایّکم احسن عملا. تا آزمایش کند شما را پس بداند که کدام شما بهتر هستید از جهت عمل.

و ایّ مرفوع است بابتدائیت. و البتّه ما قبلش در آن عمل نکرده بنا بر اصل استفهامیه. و طباقا منصوب است بنا بر حالیّت هر گاه در سماوات معنی الف

و لام (السّماوات) اراده كنيم. يعنى معرفه باشد.

و اگر سماوات را نكرده گرفتيم طباقا صفت آن خواهد بود و قول خدا:

كرّتين، منصوب بنا بر مصدريّت است يعنى رجعتين دو برگشت.

مقصود و تفسير: ... ص : ۱۶۴

خداى سبحان خبر از عظمت و بلندى شأن خود و كمال قدرت خود داد، پس فرمود: (تَبارَكَ) يعنى عالى و جليل است از آنچه در ذات و افعالش بر او روا نيست (از ابو مسلم).

و بعضى گفته اند: يعنى عاليست به اينكه ثابت چنانيست كه ازلًا بوده و ابدا خواهد بود. ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۶۵

و بعضى گفته اند: يعنى بحقّ بزرگست از ثابت بودن چيزها به ذات او زيرا اگر او نبود هر چيزى باطل بود. بعلّت اينكه چيز او چيزى صحيح نيست مگر اينكه آن چيز مقدور او يا مقدور مقدور اوست كه آن قدرت باشد.

و بعضى گفته اند: يعنى بلند است كسى كه تمام بركات از اوست مگر اينكه اين معنى در صفت هم پنهان است كه بآن تصريح نشده و البتّه آنچه بآن تصريح شده اينست كه خدا بلند است باستحقاق تعظيم (سبحان ربّى العظيم و بحمده).

الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ و ملك توسعه مقدور است براى كسى كه براى او سياست و تدبير است و معناى آن اينست. آن چنان كسى كه او مالك است و براى او ملك و حكومت است كه بهر كس بخواهد ميدهد و در آن تصرّف ميكند چنان كه ميخواهد. و البتّه ذكر يد بِيَدِهِ الْمُلْكُ براى تأكيد و براى اينست كه بيشتر تصرّفات و بخشش ها با (يد) و دست انجام ميگيرد.

وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ و او بر هر چيز توانا است از

نعمت دادن و انتقام کشیدن.

و بعضی گفته اند: یعنی بدرستی که خدا توانای بر هر چیزی صحیح است که هر چیز مقدور برای او باشد و آن اخصّ است از قول ما و هو بکل شی ء علیم و او بهر چیزی داناست. برای اینکه چیزی نیست مگر اینکه واجب است که خدا آن را بداند زیرا چیزی نیست مگر اینکه صحیح است که فی نفسه در ذات خود معلوم باشد و خداوند سبحان توصیف نمیشود به اینکه او قادر است بر چیزی که صحیح نیست که در ذات خود مقدور باشد مانند چیزی که وقت آن گذشته از آنچه را که باقی نمیماند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۶۶

سپس خداوند خود را تعریف کرد و فرمود:

الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاةَ یعنی آفرید مرگ را برای بندگی به سبب صبر بر آن، و ایجاد کرد زندگی را برای بندگی بسبب شکر و سپاس بر نعمت زندگی. و بعضی گفته اند: مرگ را ایجاد کرد برای اعتبار و زندگی را آفرید برای توشه گرفتن.

و بعضی گفته اند: که ذکر مرگ را بر زندگی مقدّم داشته است برای اینست که آن بقهر و غلبه نزدیکتر است چنان که بنات را بر بنین مقدّم داشت در قول خودش یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ إِناثاً وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ الذُّکُورَ بهر کس دختر میبخشد و بهر کس خواهد پسر. چون دختر و زن بمغلوبیت، و مقهوریت از مرد نزدیکتر است «۱».

و بعضی گفته اند: مرگ را مقدّم داشته برای اینست که آن مقدّم و جلوتر بوده چون همه چیزها در اوّل در حکم اموات و مردگان بوده اند مانند نطفه و خاک سپس

زندگی بر آن عارض شده است. «۲»

---

(۱) این تعلیل علیل است زیرا برای خدای قاهر و قادر موت و حیات اشیاء یکسانست. (مترجم)

(۲) بعبارت دیگر چون مرگ از امور عدمیّه است و عدم ذاتا مقدّم بر زندگی و وجود است برای همین مرگ را جلو انداخته و یا برای این باشد که مردم همواره مرگ را تابلوی خود قرار داده و فراموش نکنند. (مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۶۷

لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا تا اینکه شما را آزمایش کند که کدامیک از شما بهتر هستید از جهت عمل. یعنی تا اینکه معامله کند با شما معامله کسی که بسبب امر و نهی واجب و حرام آزمایش و امتحان میکند پس پاداش دهد هر عاملی را باندازه عملش.

و بعضی گفته اند: تا اینکه آزمایش کند شما را که کدام یک شما بیشتر یاد مرگ نموده و بهتر خود را برای آن آماده میکند و نیکوتر صبر بر مرگ خود و غیر خود مینماید. و کدامین شما بیشتر امتثال میکند اوامر را و زیادتر دوری از منهیّات میکند در حال زندگیش.

ابو قتاده گوید: از حضرت رسول (ص) پرسیدم از قول خدای- تعالی أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا مقصود چیست؟ پس فرمود: میفرماید: کدامیک شما عقلش نیکوتر است سپس فرمود: مقصود کاملترین شما از جهت عقل و شدیدترین شما از جهت ترس از خدا و نیکوترین شما در آنچه امر و نهی فرمود از جهت نظر و التفات است گر چه کمترین شما باشد از جهت اعمال مستحبّه و نافله ها.

و از پسر عمر از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده که آن حضرت تلاوت

فرمود: تَبارَكَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْكَ تا أَیُّكَمْ أَحْسَنُ عَمَلًا سپس فرمود كدام شما عقلش نیكوتر و ورعش از محرّمات بیشتر و در طاعت خدا سریعتر است.

و از حسن نقل شده: كه یعنی كدام شما در دنیا زاهدتر و تارك تر است امور دنیوی را.

وَ هُوَ الْعَزِیزُ و او غالب و قادر است در انتقام از گناهكاران، و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۶۸

افرادی كه معصیت او ورزیدند.

(الْغَفُورُ) آمرزنده است كسی را كه بسوی او برگشته یا بكسی كه قصد تفضّل و مرحمت نسبت باو نموده كه عقاب را از او ساقط كند. و البتّه تكلیف با تشویق و بیم دادن صحیح است. بعلّت اینكه معنای تكلیف تحمّل مشقت و دشواری در امر و نهی است.

سپس خداوند سبحان برگشت بتوصیف خود و فرمود: الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ آن چنان خدایی كه آفرید هفت آسمان را یعنی ایجاد و اختراع كرد آنها را (طِباقاً) طبقه ای بالای طبقه دیگر.

و بعضی گفته: مقصود بمطابقه مشابهه است. یعنی بعضی شبیه به بعض دیگر است در محكمی و احكام و نظم و ترتیب.

ما تَری فِی خَلْقِ الرَّحْمنِ مِنْ تَفاوُتٍ در خلق و آفرینش خدا تفاوتی نخواهی دید. یعنی اختلاف و تناقضی از طریق حكمت و معرفت به رموز و اسرار آفریده ها نمیبینی بلكه تمام افعال و كارهای او را در حكمت یكسان خواهی دید گر چه در صورت و هیئت یعنی در ایجاد چیزها بنا بر عموم تفاوتی و اختلافی به بینی (مثلا خر را بیك صورت و گاو را بصورت دیگر و اسب را در شكل دیگر و فیل و شیر و پرندگان و خزنده گان هر

کدام را بیک قیافه مخصوص بخود آفریده و هر کدام آنچه مورد نیاز و مصلحت خلقش بوده باو مرحمت کرده است) و در این آیه دلالت بر اینست که کفر و گناهان از آفریده خدای تعالی برای تفاوت زیادی که دارند نیست بلکه فعل بنده گانست.

و بعضی گفته اند: که یعنی ای فرزند آدم در خلق آسمانها عیب و انحراف و کج نبینی بلکه تمام آنها با بزرگی و عظمتشان راست و درست است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۶۹

فَارْجِعِ الْبَصَرَ یعنی چشم خود را برگردان و در خلق خدا آن را دور بده و مکرّر یک مرتبه بعد از مرتبه دیگر نگاه کن. و تقدیر اینست که نظر کن سپس نظرت را برگردان در آسمان.

هَلْ تَرى مِنْ فُطُورٍ سفیان گوید: یعنی آیا شکافی و پارگی می بینی. ابن عبّاس و قتاده گفته اند: آیا سستی و خلل و رخنه ای را خواهی دید، در آسمانها.

ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ یعنی نظرت را تکرار کن دو مرتبه به جهت اینکه وقتی کسی که نظر در چیزی کرد یک مرتبه بعد از دیگری برای او روشن و آشکارا میشود چیزی که روشن نبوده.

و بعضی گفته اند: یعنی ادامه نظر بده و تقدیرش اینست دیده خود را برگردان یک مرتبه بعد مرتبه دیگری. و حقیقةً قصد تثنیه نکرده برای قول خدا. و هو حسیر. و اوست ذلیل و دو مرتبه ذلیل و سرشکسته نمیشود. و مانند آنست قول ایشان لبّیک و سعدیک.

یعنی بلی، بلی سعادت بعد از سعادت، برای تو. مقصود هر وقت تو را خواندی پس من صاحب پذیرش بعد از پذیرشم و صاحب استقامت بمکانی بعد از استقامت

از قول ایشان لبّ بالمکان و البّ وقتی که ثابت مانده و اقامه نماید و آن منصوب شده بنا بر مصدریّت. یعنی اجابت میکنم تو را اجابت بعد از اجابت.

یَنْقَلِبْ إِلَیْکَ الْبَصَرُ خاسِئاً یعنی برمیگردد دیده ات بسوی تو در حالی که دور است از رسیدن بمقصد و در حالی که خوار و سرشکسته است (از ابن عبّاس) مثل اینکه خوار شده مانند خوار شدن کسی که چیزی را طلبیده

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۷۰

و نیافته او را و از او دور شده است.

وَ هُوَ حَسِیرٌ قتاده گوید: لنگ و وامانده است. و تحقیق اینکه دیده این بیننده بعد از خسته شدن برمیگردد بسوی او در حالی که دور است از یافتن او محروم است در ایده و مقصودش. سپس خداوند سبحان قسم یاد کرد و فرمود:

وَ لَقَدْ زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا و هر آینه حقیقه ما آسمان دنیا را آراستیم برای اینکه این لام همان لامیست که قسم و سوگند باو تلقّی میشود یعنی ما آسمان دنیا را که بزمین نزدیک تر است و آن آسمانیست که مردم می بینند زینت دادیم.

(بِمَصابِیحَ) جمع مصباح و آن ستارگانند. آن را مصابیح نامیده برای اینکه مانند چراغ روشنی دارد.

وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّیاطِینِ و قرار دادیم آنها را جهت راندن شیطانهایی که استراق سمع میکنند. و جبائی گوید: از ستارگان جرقّه ها جدا میشود که شیاطین را رجم میکند و امّا خود ستارگان تا خدا نخواهد فناء آنها را از بین نمیروند.

وَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذابَ السَّعِیرِ یعنی ما قرار دادیم با ستارگان رجم- هایی برای شیطانها و مهیّا کرده و ذخیره نمودیم برای ایشان عذاب آتش

سوزان بر افروخته را. و این آیه دلالت دارد بر اینکه شیاطین هم مانند انسانها مکلّف هستند.

[سوره الملک (۶۷): آیات ۶ تا ۱۱] ... ص : ۱۷۱

اشاره

وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذابُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ (۶) إِذا أُلْقُوا فِيها سَمِعُوا لَها شَهِيقاً وَ هِيَ تَفُورُ (۷) تَكادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّما أُلْقِيَ فِيها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ (۸) قالُوا بَلى قَدْ جاءَنا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنا وَ قُلْنا ما نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ فِي ضَلالٍ كَبِيرٍ (۹) وَ قالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما كُنَّا فِي أَصْحابِ السَّعِيرِ (۱۰)

فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعِيرِ (۱۱)

(شش آیه)

ترجمه: ... ص : ۱۷۱

و برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند عذاب دوزخ است و بد است پایان کار آنها.

۷- هر گاه در آن آتش افکنده شوند بشنوند که برای آن فریاد عجیب است و آن میجوشد و بلند میشود.

۸- که نزدیک میشود از غضب پاره پاره شود هر وقت که در آن آتش گروهی افکنده شود موکّلین و مأمورین از آنها سؤال میکند آیا برای شما پیامبری که شما را از این آتش بیم دهد نیامد.

۹- گویند آری جدّا برای ما پیامبر نذیر و بیم دهنده آمد ولی ما

آنها را تکذیب کردیم و گفتیم خداوند چیزی نازل نکرده نیستید شما مگر در گمراهی بزرگ.

۱۰- و گویند اگر ما میشنیدیم و یا اندیشه و تعقّل میکردیم در میان یاران آتش نبودیم.

۱۱- پس اقرار و اعتراف بگناه خود کردند. پس دوری از رحمت خدا برای اصحاب آتش است.

قرائت: ... ص : ۱۷۲

ابو جعفر و کسایی (فسحقا) بدو ضمّه قرائت کرده و دیگران بتخفیف یک ضمّه خوانده اند.

دلیل: ... ص : ۱۷۲

سحق و سحق مانند عنق و عنق و طنب و طنب و مثل آن و هر دو نیکو است.

شرح لغات: ... ص : ۱۷۲

الشّهیق: صدای بریدن نفس است مانند جان کندن هر گاه شعله آتش شدید میشود چنین صدایی از آن شنیده میشود که گویا هیزم میخواهد رؤبه گوید:

حشرج فی الجوف سحیلا او شهق حتّی یقال ناهق و ما نهق

گورخر از سینه اش فریادی درآورد یا ناله کرد تا اینکه گفته شد عرعر کند و چه عرعری و چه صدایی شاهد در این بیت شهق است که بمعنای

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۷۳

آخرین درجه فریاد است که ناگاه از سینه بیرون میآید.

و بعضی گفته اند: که شهیق در سینه و زفیر در گلوست.

و الفور: بلند شدن چیزیست بسبب جوش آمدن میگویند: دیک جوش آمد و میجوشد و از آن است فوّاره برای بلند شدن آب و از آن است فوران خون از دمل و جراحت و فوران آب از زمین.

السّحق: بمعنای دوریست میگویند خدا ایشان را دور دارد دور داشتنی، و سحقا یعنی خداوند ایشان را ملزم فرموده که از هر خیری دور باشند. پس مصدر بر غیر لفظ آن آمده چنان که فرمود: وَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَباتاً خداوند برای شما رویانید از زمین گیاهی. و تقدیرش اینست فأسحقهم اسحاقا. پس خداوند دور داشت ایشان را دور داشتنی و امّا سحقته سحقا. معنایش اینست دور کردم او را بجدا کردن از حال اجتماع او را تا اینکه مانند غباری گردید.

تفسیر و مقصود: ... ص : ۱۷۳

چون خداوند تهدید شیطانی که بسوی گمراهی و کفر دعوت میکردند قبلا بیان نمود بدنبال آن تعقیب کافران و گمراهان را یاد نموده فرمود:

وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذابُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ و برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند عذاب

دوزخ و بد جایگاهی است، یعنی بد است مکان برگشت و پایان کار آنها. و مصیر و مرجع را توصیف به کلمه بئس نمود که از صفات مذمّت است و حال آنکه عقاب نیکو است برای اینکه در آن ضرر و زیانی است که هر عاقل باید بنهایت سعی و کوشش خود از آن پرهیز نماید. و جایز نیست بر این قیاس فاعل عقاب را به بئس توصیف

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۷۴

شود. بعلّت اینکه نمیگویند بئس الرّجل مگر بر صورت مذمّت. و جهت حکمت و مصلحت در فعل عقاب همان زجر و تهدیدی است که جلوتر مکلّف را نموده بود. که قبلا- باو گفته میشود اگر نماز نخواندی و روزه نگرفتی و حج نرفتی جایت دوزخ است. و ممکن نیست زجر و تهدید شود مگر بآن عقاب و اگر آن نبود هر آینه وادار بکار زشتی شده بود.

إِذا أُلْقُوا فِیها سَمِعُوا لَها شَهِیقاً یعنی وقتی کافرها را در آتش میفکنند از آتش صدای ناراحت کننده ای مثل صدای دیگ موقع جوش آمدن، و غلغل کردن بشنوند. پس بشنیدن این عذابشان بزرگ میشود، برای ترس و هراسی که از آن در دلشان وارد میشود.

وَ هِیَ تَفُورُ یعنی آن آتش دوزخ میجوشاند ایشان را.

تَکادُ تَمَیَّزُ یعنی قطعه قطعه و پاره پاره میکند.

مِنَ الْغَیْظِ از شدّت غضب و خشم. و خداوند سبحان شدّت التهاب آتش را غیظ بر کفّار نامیده برای اینکه کسی برای او غضب شده او قطعه قطعه میشود از آنچه احساس میکند از دردی که بر غیرش واقع میشود پس حال دوزخ مانند حال کسی است که مورد خشم و

غضب واقع شده است.

كُلَّما أُلْقِيَ فِيها یعنی هر گاه در آتش افكنده شود.

(فَوْجٌ) گروهی از كفّار سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ یعنی فرشتگانی كه مأمور و موكّل بر آتشند بایشان بطریق توبیخ و سرزنش بصورت استفهام میگویند آیا بیم دهنده ای از طرف خدای سبحان برای شما نیامد كه شما را از عذاب و شكنجه این آتش بترساند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۷۵

قالُوا بَلى قَدْ جاءَنا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنا وَ قُلْنا ما نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْ‌ءٍ یعنی در پاسخ فرشتگان میگویند چرا برای ما بیم دهنده ای آمد. و ما او را تصدیق نكرده تكذیب كردیم و از او نه پذیرفتیم. بلكه باو گفتیم: خدا چیزی از آن چه ما را بآن دعوت میكنید و از مخالفت آن میترسانید. نازل نكرده است پس فرشتگان بایشان میگویند:

إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلالٍ كَبِيرٍ یعنی شما امروز نیستید مگر در عذاب بزرگ.

و بعضی گفته اند: یعنی ما به پیامبران گفتیم نیستید شما مگر در گمراهی یعنی كاملا از مرز درستی خارج شدید كه می گویید خدا بر ما كتابی نازل كرده است.

وَ قالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ و میگویند: اگر ما میشنیدیم یا- می اندیشیدیم آنچه را كه پیامبران و بیم دهندگان برای ما آوردند و ما را بسوی آن فرا خواندند و ما هم بآن عمل كرده بودیم.

ما كُنَّا فِي أَصْحابِ السَّعِيرِ ما از اصحاب آتش نبودیم.

زجاج گوید: یعنی اگر ما می شنیدیم شنیدن كسی كه حفظ میكند و میاندیشد و تعقّل میكردیم عقل كسی كه تمیز میدهد نظر میكند ما از اهل آتش نبودیم.

و در حدیث از عبد اللَّه بن عمر روایت شده كه پیغمبر

صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: آدمى هست كه جهاد ميكند و نماز خوانده و روزه ميگيرد و امر بمعروف و نهى از منكر ميكند. ولى در روز قيامت پاداش داده نميشود مگر باندازه عقلش و از انس بن مالك روايت شده كه گفت گروهى مردى را

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۷۶

حضور پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله تعريف كردند پيغمبر (ص) فرمود عقلش، چطور است. گفتند اى رسول خدا ما شما را از اجتهادش در عبادت، و كارهاى خوبش خبر ميدهيم شما از ما از عقل وى ميپرسيد. فرمود: البتّه احمق (كم عقل يا بى عقل) بسبب حماقت و كم عقليش ميرسد بچيزى كه از گناه گناهكار بزرگتر است. و بندگان خدا فرداى قيامت از درجات بالا ميروند و بمقام قرب پروردگارشان ميرسند باندازه عقلشان. سپس خداوند سبحان فرمود.

فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ پس اقرار و اعتراف بگناهشان نمودند در اين وقتى كه اقرار و اعتراف سودى بحالشان ندارد. و اقرار مشتق از قرّ الشى ء تقرّ قرار است وقتى كه ثابت شود. و اعتراف از معرفت گرفته شده. و ذنب مصدر است. نه تثنيه ميشود و نه جمع و وقتى جمع و ذنوب گفته شد براى اختلاف جنس گناه است.

فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعِيرِ پس دورى باد بر اهل آتش. و اين نفرين بر ايشانست يعنى خدا ايشان را محروم و دور از نجات بدارد. دور داشتنى.

و هر گاه گفته شود. اعتراف ايشان بگناه با آن رسوايى كه برايشان هست چه صورتى دارد. جواب داده ميشود. ايشان ميدانند كارشان برسوايى كشيده چه اقرار بكنند و چه نكنند. پس نيست كه بخواند ايشان را بيكى

از دو کار مگر مثل آنچه بـدیگری خوانـده شـده اند. در اینکه فرجی و گشایشـی در آن نیست. پس کار بر ایشان یکسانست و عدم اعتراف، و اظهار ناراحتی کردن و یا ابراز نکردن.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۷۷

[سوره الملک (۶۷): آیات ۱۲ تا ۲۱] ... ص : ۱۷۷

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۲) وَ أَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۱۳) أَ لا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۱۴) هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِي مَناكِبِها وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ (۱۵) أَ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّماءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذا هِيَ تَمُورُ (۱۶)

أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّماءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حاصِباً فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ (۱۷) وَ لَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كانَ نَكِيرِ (۱۸) أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صافَّاتٍ وَ يَقْبِضْنَ ما يُمْسِكُهُنَّ إِلاَّ الرَّحْمنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ (۱۹) أَمَّنْ هذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ إِنِ الْكافِرُونَ إِلاَّ فِي غُرُورٍ (۲۰) أَمَّنْ هذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ (۲۱)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۷۸

ترجمه: ... ص : ۱۷۸

۱۲- البتّه کسانی که از پروردگارشان در پنهانی میترسند، برای ایشانست آمرزش و پاداش بزرگ.

۱۳- و اگر شما سخن خود را مخفی بگوئید یا آن را آشکار کنید البتّه او بآنچه در سینه هاست داناست.

۱۴- آیا نمیداند کسی که آفریده است. و حال آنکه او مهربان و دانای بخلق و بندگانست.

۱۵- اوست آن خدایی که قرار داد زمین را نرم و آسان برای شما پس در راه های آن راه بروید و از روزی او بخورید و بسوی اوست بازگشت در قیامت.

۱۶- آیا در امان کسـی هستید که در آسـمان سـلطنت دارد که زمین را شـکافته و شما را در آن فرو برد. پس آن وقت بلرزد و حرکت کند.

۱۷- یا در امان کسی که

در آسمان است هستید که بر شما بفرستد باد تند یا سنگ را که شما را هلاک کند پس بزودی میدانید که ترساننده چگونه است.

۱۸- و هر آینه بتحقیق که افرادی جلوتر ایشان تکذیب کردند.

پس چگونه بود عقوبت انکار من.

۱۹- آیا ندیدند پرنده را بالای سر خودشان که پرهایشان در هوا صاف نگهداشته و می بندند آن را بعد از گشودن نگاه نمیدارد آنها را جز خدا البتّه او بهر چیزی بیناست.

(۲۰) آیا کیست آنکه لشگری برای شما باشد که شما را جز خدا یاری کند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۷۹

کافرها نیستند مگر در غرور و نادانی.

۲۱- آیا آنکه شما را روزی دهد کیست اگر روزی خود را باز دارد بلکه کافران در سرکشی و نفرت از حقّ فرو رفته اند. (ده آیه)

قرائت: ... ص : ۱۷۹

ابن کثیر النّشور و امنتم قرائت کرده و ابو جعفر و نافع و ابو عمرو و یعقوب بیک همزه کشیده خواند. و آن تخفیف همزه اوّل و تخفیف همزه دوّم به اینکه بین بین قرار داده شود. و دیگران از قاریان أ أمنتم با دو همزه خوانده اند.

دلیل: ... ص : ۱۷۹

امّا قرائت اوّل پس آن تخفیف همزه اوّل است به اینکه واو قرار داده شود و این در منفصل مثل قول آنهاست در متّصل النؤده و جون در جمع جؤنه و امّا همزه ای که آن فاء است از قول ایشان أ أمنتم بعد تخفیف اولی به اینکه تبدیل بواو شود. پس در آن تحقیق و تخفیف جایز است. پس اگر ثابت باشد لفظش النّشور و امنتم. خواهد بود. و اگر تخفیف باشد قاعده اینست که آن بین بین قرار داده شود یعنی بین الف و بین همزه باشد برای حرکت داشتن آن بفتحه.

و کسی که گفته (لا هناک المرتع) «۱» و بدل کرده همزه را بالف باین

---

(۱)- ابو علی استشهاد بشعری که سیبویه انشاد کرده و آن را نسبت به قائل و گوینده ای نداده است. و تمام بیت اینست

فارعی فزاره لا هناك المرتع

صحرای فزاره را بچران که بر تو این مرتع گوارا باشد شاهد در کلمه لا- است که لا- هناك با همزه بوده و بدل بالف شده. (مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۸۰

قاعده که بگوید النّشور و امنتم به بدل کردن همزه را بالف محض، و سیبویه این تبدیل را در شعر و در تنگی قافیه جایز دانسته. و قاعده گفته ابی عمرو بنا بر آنچه سیبویه از او حکایت

کرده اینست که هر گاه دو همزه با هم جمع شد اوّلی از آن را تخفیف میدهند نه دوّمی را به اینکه اوّلی از آن دو را تبدیل بواو میکنند چنانچه ابن کثیر کرده و امّا همزه دوّمی را اگر خواهد ثابت دارد و اگر خواست تخفیف دهد. و تخفیفش اینست که آن را بین همزه و الف قرار دهد. و شاید ابا عمرو این قول را در این مورد ترک صورت دیگری اتّخاذ کرده و آن تخفیف دوّمی از آن دو همزه است وقتی با هم التقا کردند غیر از اوّلی.

شرح لغات: ... ص : ۱۸۰

اللطف: از خدا بمعنی رأفت و رحمت و مدارا کردن است.

و اللطیف: یعنی رفیق به بندگان خود گفته میشود لطف به یلطف لطفا وقتی باو رفاقت کند.

و الذلول: از مرکبها آن مرکب رام است که در سواری آن سختی- نیست.

مناکب زمین روی آنست. و منکب هر چیزی بالای آنست و اصل آن طرف است و از آنست منکب الرّجل منکب و شانه مرد الرّیح النکبی و باد شدید است.

و النّشور: زندگی بعد از مرگ است گفته میشود نشر المیّت ینشر نشورا مرده زنده شد زنده میشود زنده شدنی هر گاه زندگی کرد و انشر اللَّه یعنی خدا او را زنده کرد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۸۱

اعشی گوید:

حتّی یقول للنّاس ممّا راوا یا عجبا للمیّت الناشر

(و مترجم) گوید بیت قبل از آن اینست:

لو اسندت میتا الی نهرها عاش و لم ینقل الی قابر

اگر مرده این جاریه را بسینه اش تکیه دهند زنده شود و نقل بقبر نشود تا اینکه مردم از آنچه دیده اند بگویند ای وای

عجب از مرده ای که زنده شده است و اصلش از نشر و باز شدن و ضدّ پیچیده بودن است.

و الحاصب: سنگیست مانند ریک با او میزنند. و حصبه بالحصاه یحصبه حصبا هر گاه او را با سنگ ریزه زد و بآنکه با سنگ ریزه میزند حاصب میگویند. یعنی صاحب ریگ.

اعراب: ... ص : ۱۸۱

بالغیب: در محلّ نصب است بنا بر حالیّت.

در أَ لا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ چند وجه ذکر شده است:

۱- (من خلق در محلّ رفع. به اینکه فاعل یعلم باشد و تقدیرش این باشد. الا یعلم من خلق الخلق ضمائر صدورهم. آیا کسی که مخلوق را ایجاد کرده ضمائر سینه هایشان را نمیداند).

۲- اینکه من خلق در محلّ نصب به اینکه مفعول به باشد و تقدیرش چنین باشد: الا یعلم اللّه من خلقه. آیا نمیداند خدا کسی را که خلق کرده است.

۳- من. استفهامیه در محلّ نصب به اینکه مفعول خلق و فاعل خلق ضمیری باشد که در آن مستتر و به اللّه برگردد. و قول اوّل صحیح-

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۸۲

و قول خدا. أَنْ یَخْسِفَ بِکُمُ الْأَرْضَ. در محلّ نصب به اینکه بدل از قول خدا مَنْ فِی السَّماءِ و آن بدل اشتمال است.

فَإِذا هِیَ تَمُورُ. اذا ظرف مفاجاه و آن معمول قول خدا تمور و جمله هی تمور در محلّ نصب بنا بر حالیّت از قول خدا یَخْسِفَ بِکُمُ الْأَرْضَ و صاحب حال هم الارض است.

و أَنْ یُرْسِلَ: نیز بدل است مانند قول خدا أَنْ یَخْسِفَ.

و قول خدا. کیف نذیر مبتداء و خبر. و کیف خبر مقدّم است، و جمله متعلّق بقول خدا فستعلمون. است و تقدیرش اینست: فستعلمون أ

محذور انذاری. پس بزودی میدانی که آیا ترسانیدن من محذور است یا نه.

و قول خـدا. فَكَيْفَ كانَ نَكِيرِ. کیف در اینجا خبر کان است و قول خـدا و یقبضن عطف شـده بر صافّات. و البته عطف فعل بر اسم شده. و فاعده مقرّره در علم نحو این بوده که فعل عطف نشود مگر بر فعل چنانچه اسم هم عطف نشود مگر بر اسم. بعلّت اینکه آن گر چه فعل است. پس آن در محلّ حال است و تقـدیر آن تقدیر اسم فاعل است. و صافّات هم حال است. پس جایز است که عطف بر آن شود. پس مثل اینست که گفته است صافّات و قابضات. و مانند این هم در شعر آمده است:

گوید:

بات یعیّشها بغضب باتر یعدل اسوقها و جائر

شب نخوابید در حالی که شتر و گوسفند برای پذیرایی میهمانها با شمشیر برنده ای ذبح میکرد و در ساقهای آنها عدالت کرده و میهمانها

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۸۳

را پناه میداد. شاهد در کلمه جائر اسم فاعل است که عطف بفعل شده یعنی یعدل و یجور.

أَمَّنْ هذَا الَّذِی هُوَ جُنْدٌ لَکُمْ. من اسـتفهامیه و در محلّ رفع است به سـبب مبتداء بودن. بر او داخل شده ام منقطعه. و این مبتدای دوّم و الّذی خبر آنست. و بتحقیق متّصل بمبتدا و خبر شده و آن قول خدا هُوَ جُنْدٌ لَکُمْ. و ینصرکم صفت جند است.

مقصود و تفسیر: ... ص : ۱۸۳

چون خدا وعید و تهدید را مقدّم داشت در دنبال آن پرهیزکاران را وعده داده و فرمود:

إِنَّ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ یعنی آنهایی میترسند عذاب خدا را به پرهیز کردن از گناهان و انجام دادن

طاعتها بر طريق مخفى كردن. بجهت اينكه ترس و خشيت بنا بر آنچه ما ياد كرديم، وقتى در پنهانى باشد. از رياء دور و خالص براى خدا خواهد بود. و ترس از خدا در نهانى سود ميدهد به اينكه مستحقّ ثواب مينمايد. و ترس و خشيت در ظاهر به ترك كردن گناه استحقاق ثواب ندارد. پس خشيت و ترس در پنهانى مسلّما بالاتر است.

و بعضى گفته اند: معناى بالغيب. اينست كه ايشان از او ميترسند و حال آنكه او را نديده اند. پس از ترس از عذاب او باو ايمان آورده اند و بعضى گفته اند: ميترسند از او در جايى كه مخلوقى ايشان را نميبينند براى اينكه بيشتر گناه ها در حال خلوت انجام ميشود. پس ايشان گناه را ترك ميكنند تا اينكه خداى سبحان را اهون و پست ترين بينندگان قرار

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۸۴

ندهند. و براى اينكه كسى كه در حال خلوت گناه را ترك كرد نيز در حال آشكارا ترك خواهد نمود.

لَهُمْ مَغْفِرَةٌ براى ايشان آمرزش گناهان ايشان است.

وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ يعنى پاداش بزرگ در آخرتى كه فناء و زوالى براى آن نيست.

سپس خداوند سبحان بجهت تهديد كردن گناهكاران فرمود:

وَ أَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ پنهان كنيد، سخن خود را يا آشكار نمائيد البتّه خدا بآنچه در سينه هاست دانا است يعنى او داناى باخلاص مخلص و نفاق منافق است. پس اگر خواستيد سخن خود را اظهار كنيد و اگر خواستيد پنهان نمائيد. پس او داناى به ضمائر دلهاى است و كسى كه رازهاى نهفته در دل را ميداند رازهاى- نهانى قول را هم ميداند.

ابن عبّاس گويد: منافقان

از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در غیاب آن حضرت انتقاد میکردند. و جبرئیل آن حضرت را خبر میداد پس بعضی از ایشان بدیگری گفتند سخن خود را درباره رسول خدا پنهان کنید تا اینکه آل محمّد علیهم السّلام نشوند. پس آیه مذکوره نازل شد.

أَ لا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ آیا کسی که خلق کرده نمیداند. چند وجهی در معنای این آیه گفته شده است.

۱- آیا آنکه سینه ها را خلق کرده نمیداند در سینه ها چیست؟

۲- آیا کسی که بنده خود را خلق کرده راز و سرّ او را نمیداند. پس بنا بر دو وجه. من خلق بمعنای خالق است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۸۵

۳- اینکه من خلق بمعنای مخلوق باشد. و معنا اینست آیا خدا مخلوق خود را نمیداند.

وَ هُوَ اللَّطِیفُ یعنی داناست بآنچه لطافت و دقت نموده است و بعضی گفته اند: لطیف ببندگان خود میباشد از جهتی که با لطیف ترین تدبیرات ایشان را تدبیر نموده و لطافت تدبیر اینست که تدبیر نافذی نماید که از چیزی که تدبیر نمود ستم ننماید.

و بعضی گفته اند: لطیف کسی است که در لطافت فعلش به طوری باشد که دیگری بسوی آن هدایت نشود و لطیف بر وزن فعیل بمعنای فاعل مثل قدیر و علیم بمعنای قادر و عالم است.

و بعضی گفته اند: لطیف ملطف مثل بدیع بمعنای مبدع است، و گفته اند: لطف آنست که تکلیف کم نموده و عطاء فراوان دهد.

(الْخَبِیرُ) خدایی است که دانای ببندگان و اعمال ایشان است سپس خداوند سبحان انواع نعمتهایی را که به بندگانش مرحمت کرده شمرده و فرمود.

هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا یعنی آن خدایی

که زمین را برای شما آسان و ساکن و مسخّر شما قرار داد که هر چه بخواهید در آن انجام دهید.

و بعضی گفته اند: یعنی طوری قرار نداده که رفتن در روی آن ممکن نباشد. بسبب دشواری و ناراحتی.

و بعضی گفته اند: ذلول یعنی آماده برای تصرّف و راه رفتن بر آن امکان و زراعت کردن شماست در آن.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۸۶

فَامْشُوا فِی مَناکِبِها مجاهد گوید: یعنی پس در راه ها و دره های آن راه روید. ابن عبّاس و قتاده گویند یعنی در کوه های آن برای اینکه منکب هر چیز بلندی آن چیز است. آن گاه. اگر این امر ترغیب باشد پس مقصود اینست. مشی کنید در طاعت خدا. و اگر برای اباحه باشد پس رفتن در زمین برای یافتن سود در تجارت را مباح نموده است.

وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ یعنی بخورید از آنچه خداوند در روی زمین و کوه ها از زراعت و درختان رویانیده است که حلال است.

وَ إِلَیْهِ النُّشُورُ جبائی گوید: یعنی و بسوی حکم خداست مرجع و بازگشت در قیامت. و بعضی گفته اند: و بسوی اوست زنده نمودن برای محاسبه کردن. پس اوست مالک زنده نمودن و توانای بر او.

سپس خدای سبحان کفّار را تهدید نموده و ایشان را از ارتکاب گناه و انکار ربوبیّت خدا زجر داده و فرمود:

أَ أَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّماءِ یعنی آیا در امان هستید از عذاب کسی که در آسمانست سلطنت و امر و نهی و تدبیر او چاره ای نیست که این معنی مراد باشد. برای محال بودن اینکه خداوند جلّ جلاله در مکان و یا جهتی باشد.

و بعضی گفته اند: مقصود بقول او

مَنْ فِي السَّماءِ فرشته موكّل به عذاب گناهكارانست.

أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ يعنى زمين را شكافته و شما را در آن پنهان كند هر گاه، معصيت او نموديد.

فَإِذا هِيَ تَمُورُ يعنى پس ناگاه زمين لرزيـده و حركت ميكنـد و مقصود. اينكه خداوند در موقع خسف زمين را حركت ميدهد، تا اينكه

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۸۷

مضطرب ميشود بالاى آن در حالى كه مردم در آن فرو ميروند تا اينكه بپائين آن مى افتند.

و المور: بمعنى تردّد در رفتن و آمدن است مانند موج.

أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّماءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حاصِباً آيا مأمون هستيد كسـى را كه در آسـمانست اينكه بفرسـتد بر شـما بادى را كه داراى سنگ و ريگ باشد چنانچه بر سر قوم لوط از آسمان سنگ فرستاد.

و بعضى گفته اند: ابرى كه بر شما سنگ ببارد.

(فَسَتَعْلَمُونَ) پس در اين هنگام ميدانيد كَيْفَ نَذِيرِ يعنى چگونه است ترسانيدن من هر گاه عذاب را معاينه كرديد.

وَ لَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و همانـا بتحقيـق تكـذيب كردنـد مردمى كه قبـل از ايشـان بودنـد پيـامبران مرا و انكـار كردند وحدانيت و يكتايى مرا.

فَكَيْفَ كانَ نَكِيرِ پس چگونه بود عقوبت من و دگرگونى نعمتهايى كه بايشان دادم.

و بعضـى گفته اند: چگونه ديديد انكار مرا بر ايشان بهلاك كردن و بيچاره كردنشان سـپس خداوند سبحان اعلان كرد قدرت خود را بر خسف و باريدن سنگ بر ايشان. بقول خودش و فرمود:

أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صافَّاتٍ آيا نظرى به پرنده نميكنند كه بالاى سر آنها بالهاى خود را صاف گسترده.

(وَ يَقْبِضْنَ) و بعد از گشودن مى بندد و اين معناى پرواز است كه پرنده

بال خود را گشوده و ببندد. یعنی به پاهایشان زده و یک بار بالشان را گشوده و بار دیگر آن را می بندد پس فضاء هواء برای پرنده مثل آب است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۸۸

برای شناگر.

و بعضی گفته اند: معنایش اینست که بعضی از پرندگانند که به بالشان زده پس باز میکنند آن را و بعضی از آنها بال خود را نگهداشته پس حرکت میدهد و از آنست صفیف و دفیف.

ما یُمْسِکُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمنُ نگه نمیدارد ایشان را مگر خدا به تسخیر کردن هوا برای ایشان و اگر این نباشد همانا آنها سقوط کنند و در این بزرگترین دلالت و روشن ترین برهان و دلیل است به اینکه کسی که هوا را اینگونه تسخیر کرده بر هر چیز توانا است.

و الصّف: گذاردن چیزهای پی در پی را بر خط مستقیم و راست است و القبض: جمع کردن چیزهاست از حال بسط و باز بودن.

و الامساک: لزوم و نگهداری مانع از سقوط است (از علی بن عیسی) إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ بَصِیرٌ یعنی البتّه خدا بتمام چیزها داناست.

أَمَّنْ هذَا الَّذِی هُوَ جُنْدٌ لَکُمْ یَنْصُرُکُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ ابن عبّاس گوید: آیا آن کسی که سپاهتان باشد کیست که شما را از (عذاب) جز خدای بخشنده یاری کند. این استفهام انکاری است یعنی لشکری نیست که شما را از من یاری کند و اگر خواستم شما را عذاب کنم بازدارد شما را از عذاب من و لفظ جند مفرد است و برای همین فرمود: هذَا الَّذِی. و مثل اینکه خدای سبحان بکافرها میفرماید: بکدام نیرو مرا معصیت میکنید آیا برای شما لشکر و سپاهی است

که دفاع کند از شما عذاب مرا. باین بیان روشن نمود که بت ها قدرت و نیروی یاری ایشان را ندارند.

إِنِ الْكافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ یعنی نیستند کافرها مگر در فریب، از

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۸۹

شیطان که ایشان را مغرور میکند به اینکه عذاب بر ایشان نازل نمیشود.

و بعضی گفته اند: یعنی نیستند ایشان مگر در امری که حقیقت ندارد از پرستش بت ها خیال میکنند که بت ها و معبودهای دروغی آنها فایده برایشان دارد و حال آنکه امر بخلاف آنست.

أَمَّنْ هذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ آیا آن کس کیست که شما را روزی دهد اگر خدای بخشنده روزی خویش را بازگیرد یعنی کیست آنکه شما را روزی دهد اگر خدایی که رازق شماست اسباب روزی را از شما باز دارد و مقصود بارانست در اینجا.

بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ بلکه در وادی عناد و نفرت فرو رفته اند، یعنی نیستند که عبرت بگیرند و نگاه کنند بلکه گردن کشیده و در عناد مستمرّ گشته و در سرکشی و نفرتشان از حقّ و دوریشان از ایمان تجاوز از حدّ نمودند برای اینکه برای مشرکان موانع بسیاری بود از پرستش بتها و ایشان باین سبب داخل در معصیت میشدند. پس حقیقه در عنادشان فرو میرفتند. فرّاء گوید:

أَمَّنْ هذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ. معرّفی کردن حجّت است خدا شناخت آن را لازم کرده است. پس شناختند و بآن حجّت اقرار کردند و جوابی به آن حجّت ندادند. پس فرمود: بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۹۰

[سوره الملک (۶۷): آیات ۲۲ تا ۳۰] ... ص : ۱۹۰

اشاره

أَ فَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلى وَجْهِهِ أَهْدى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلى

صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۲) قُلْ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا ما تَشْكُرُونَ (۲۳) قُلْ هُوَ الَّذِی ذَرَأَكُمْ فِی الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۴) وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (۲۵) قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَ إِنَّما أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۲۶)

فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ قِيلَ هذَا الَّذِی كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ (۲۷) قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِیَ اللَّهُ وَ مَنْ مَعِیَ أَوْ رَحِمَنا فَمَنْ يُجِيرُ الْكافِرِينَ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ (۲۸) قُلْ هُوَ الرَّحْمنُ آمَنَّا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِی ضَلالٍ مُبِينٍ (۲۹) قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِماءٍ مَعِينٍ (۳۰)

ترجمه مجمع البيان فی تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۹۱

ترجمه: ... ص : ۱۹۱

۲۲- آيا آنكه سرافكنده بروی خويش راه ميرود راه يافته تر است يا آنكه راست ايستاده براهی راست ميرود.

۲۳- (ای رسول) بگو اوست آن خدايی كه شما را پديد آورد و برای شما شنوايی و ديده ها و دلها قرار داد. اندكی سپاس ميگذاريد.

۲۴- بگو اوست آن خدايی كه شما را در زمين آفريد و بسوی پاداش او بازگرديده خواهيد شد.

۲۵- و مشركان گويند اين وعده كی خواهد رسيد اگر راست می گوييد ۲۶- بگو فقط دانش آن نزد خداست و من بی گفتگو بيم كننده آشكارم.

۲۷- و چون قيامت را نزديک خود ببينند چهره های آنانی كه كفر ورزيدند زشت شود و بديشان گويند اين آن وعده ای است كه شما پيوسته ميخواستيد.

۲۸- (ای رسول ما) بگو بمن خبر دهيد اگر خدا مرا و هر كه با من است نابود كند يا بما رحم نمايد پس كيست آنكه كافر را از شكنجه

دردناک پناه دهـد ۲۹- بگو او خـدای بخشاینـده است بـاو ایمـان آورده ایم و فقـط به او توکّل کرده ایم پس بزودی خواهید دانست که کیست آنکه در گمراهی آشکار است.

۳۰- بگو بمن خبر دهید اگر آب شما بزمین فرو رود پس کیست آنکه برای شما آب جاری بیاورد.

قرائت: ... ص : ۱۹۱

یعقوب (تدعون) با سکون دال خفیفه قرائت کرده و آن قرائت حسن

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۹۲

و ضحّاك و قتاده است و دیگران از قاریان. (تدّعون) با تشدید خوانده اند و کسایی فسیعلمون با یاء خوانده و بقیّه با تاء قرائت کرده اند.

دلیل: ... ص : ۱۹۲

امّا قول خـدا. تـدعون. پس مقصود اینست هـذا الّـذی کنتم به تـدعون اللَّه. این آنست که شـما او را خـدا میخوانديـد مثل قول خدای تعالی سَأَلَ- سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ. و امّا تدّعون بتشدید. پس معنایش اینست: که تداعی بوقوع آن داشتید.

ابن جنّی گوید: مقصود اینکه دعوت بوقوع آن میان شـما ظاهر بود مثل قول خدای تعالی در معنای عموم. وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ. یعنی میان شـما این موضوع فاش نشود. و معنای تدّعون اینجا از ادّعاء حقوق نیست فقط بمعنای تداعی از دعاء است نه از دعوا چنـان که در قول شـاعر است فمـا برحت خیـل تثوب و تـدعی. آرام نـداشت کسـی که میجست و ادّعـاء می کرد مقصود میان ایشان زیاد میکرد. ای فلانی.

شرح لغات: ... ص : ۱۹۲

میگویند: کبته فاکبّه. انداختم او را پس افتاد و آن کم است مانند قشـعت الرّیح السّـحاب فاقشـعت باد ابر را پراکنده کرد. پس پراکنده شد و نزفت البئر فانزفت. آب چاه را کشـیدند. پس آبش رفت و نسـلت، ریش الطّائر فانسل پر مرغ را کشید پس کنده شد.

الزلفه: بمعنای قربت و نزدیکی است و آن مصـدر است مفرد و جمع آن یکسانست و از آنست مزدلفه برای نزدیکیش بمکّه. و گاهی زلفه جمع زلفا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۹۳

میشود.

عجاج شاعر گوید:

ناج طواه الاین ممّا و جفا طیّ اللّیالی زلفا فزلفا

شتری که صاحبش را از خطر بیابان آهسته خبر میداد و او را خسته میکرد از اضطرابی که داشت در طیّ کردن شبها منزل بمنزل و مرحله بمرحله شاهد در این بیت کلمه فزلفا است که جمع آمده است.

ساءه الامر یسوؤه سوأ یعنی او را

مغموم و محزون نمود. و از آنست أساء يسيئ هر گاه كارى كند كه مؤدّى و منجر بغم و غصّه شود.

ماء غور: يعنى غاير فرو رفته توصيف بمصدرى نموده از باب مبالغه چنانچه گفته ميشود هؤلاء زوار فلان و ضيفه اين گروه زاير و ميهمان فلانى هستند المعين: بعضى گفته آن از عين گرفته شده پس بنا بر اين مانند مبيع از بين خواهد بود و بعضى هم گفته اند معين از امعان در جريان است. پس بنا بر اين بر وزن فعيل ميباشد پس مثل اينكه گفته اند ممعن و جدّى، در سرعت كردن و اظهار نمودنست.

اعراب: ... ص : ١٩٣

قليلا صفت مصدرى محذوف است. يعنى شما شكر ميكنيد شكر اندك و ما زايده است. فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ. محتمل است كه من استفهام باشد. پس اسم موصول باشد.

ابو على گويد: فاء داخل در قول خدا. فَمَنْ يُجِيرُ و قول او فَمَنْ يَأْتِيكُمْ شده براى اينكه. أ رأيتم بمعناى انتبهوا يعنى بيدار شويد. پس

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ٢٥، ص: ١٩۴

كيست كه پناه دهد. و بيدار شويد. پس كيست براى شما بياورد چنانچه مى گويى قم فزيد قائم. برخيز كه زيد ايستاده است. گويد فاء جواب شرط نيست جواب شرط فقط مدلول. أ رايتم. است گويد اگر خواستى فاء را زايد بگير مثل فاء در قول خدا فلا تحسبنّهم. و استفهام ساد مسدّد و مفعول أ رأيتم است مثل قول ايشان أ رأيت زيد اما فعل آيا زيد را ديدى چه كرد. و اين از مطالب دقيقه اوست.

مقصود و تفسير: ... ص : ١٩۴

سپس خداوند سبحان مثلى براى كافر و مؤمن زده و فرموده أَ فَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلى وَجْهِهِ يعنى آيا كسى كه سرش بزمين افكنده و راه را نمىبيند و نه كسى كه از جلوى او ميآيد و نه راست و چپ خود را مينگرد و او كافريست كه تقليد (كوركورانه) ميكند نميداند آيا او حقّ است و يا اين باطل است.

أَهْدى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا هدايت يافته تر است يا آنكه راست ايستاد راه و تمام جهات را مى بيند پس قدمش را جايى ميگذارد كه نلغزد. و او مؤمن چنانست كه راه حقّ را شناخته و پيموده و در آن مستقيم و ثابت مانده و ممكن است براى او رفع ضرر از خود نموده و

جلب منفعت بسوی خود کند.

عَلى صِـراطٍ مُسْـتَقِيمٍ یعنی بر راه آشکار محکم و این معنی قول ابن عبّـاس و مجاهـد است و قتـاده گویـد: البتّه این در آخرت است خداوند کافر را در روز قیامت محشور میکند در حالی که بر رو افتاده است چنان که فرموده: وَ نَحْشُـرُهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَلى وُجُوهِهِمْ. ما روز قیامت ایشان را بر صورت ایشان محشور میکنیم.

(قُلْ) بگو ای محمّد باین کافران هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ اوست آن کسی که

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۹۵

شما را ایجاد کرد به اینکه از عدم بوجودتان آورد وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ و برای شما شنوایی قرار داد تا بآن بشنوید شنیدنی ها را.

وَ الْأَبْصارَ و بینایی را تا دیدنیها را با آن ببینید.

وَ الْأَفْئِدَةَ یعنی دلهایتان را که با آن تدبّر و تعقّل نمائید پس به شما بخشید وسایل تفکّر و تمیز آیات و رسیدن بعلم را.

قَلِيلًا ما تَشْـكُرُونَ یعنی شـما کم شـکر میکنید و بعضـی گفته اند: یعنی قلیلا شـکر کم، اندک است سپاس گزاری شما، پس ما مصدریّه است. (قُلْ) بگو بایشان ای محمّد (هُوَ) آن خدای تعالی الَّذِي ذَرَأَكُمْ همان خدایی است که شما را آفرید.

فِي الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَـرُونَ در روی زمین و بسوی او محشور میشویـد یعنی روز قیامت بسوی خدا مبعوث و برانگیخته میشوید. پس شـما را، بر اعمالتان پاداش میدهد سـپس خداوند سـبحان آنچه را که کافرها از روی، اسـتهزاء و مسـخره میگفتند حکایت کرده و فرمود: وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْوَعْدُ میگویند این وعده چه وقت خواهد بود از فرو رفتن زمین و یا وزیدن باد سـنگ آور یا روز انگیزش و

پاداش.

إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ اگر شما راست می گویید در اینکه این وعده خواهد شد.

(قُلْ) بگو ای محمّد إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ فقط علم روز قیامت نزد خداست.

وَ إِنَّما أَنَا نَذِيرٌ و فقط من ترساننده شمایم (مُبِينٌ) یعنی بیان کننده هستم برای شما آنچه خدا بسوی من نازل فرموده از وعید و وعد و احکام

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۹۶

سپس خداوند سبحان ذکر فرمود حال ایشان را موقع نزول عذاب و معاینه آن و فرمود:

فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً مجاهد گوید: پس هنگامی که عذاب را نزدیک دیدند یعنی در روز بدر. و حسن گوید: معاینه دیدند. و بیشتر مفسّرین گفته اند لفظ ماضی و مقصود بآن مستقبل و آینده است. و معنی اینست: زمانی که برانگیخته شده و دیدند قیامت قیام کرده و دیدند آنچه از عذاب برایشان مهیّا شده سِیئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی سیاه شود صورتشان و علّت آن زشتی چهره های آنهاست بسیاهی.

و بعضی گفته اند: یعنی بر چهره های آنها آثار غم و حسرت ظاهر شده و میرسد بایشان بدی و خواری (وَ قِيلَ) و باین گروه کفّار وقتی عذاب را مشاهده کردند گفته شود.

هذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ فرّاء گوید: تدعون و تدّعون با تشدید یکیست مانند تدخرون و تدّخرون. و مقصود اینکه شما بودید که عجله میکردید و خدا را برای تعجیل آن میخواندید و آن قول ایشان است إِنْ كانَ هذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ ... اگر این حقّ از نزد تو است. (از ابن زید) حسن گوید: آن تدّعون از دعوی است یعنی ادّعا میکردید که نه بهشتی است و نه آتشی.

حاکم- ابو القاسم حسکانی. باسانید صحیحه خود

ذکر کرده از شریک از اعمش روایت کرده که گفت: زمانی که دیدند آنچه برای حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام است از مقامات در نزد خدا سیاه شود چهره کسانی که کافر شدند بولایت آن حضرت.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۹۷

و از حضرت ابی جعفر باقر علیه السّلام روایت شده. هنگامی که دیدند مکان علی علیه السّلام را از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سیاه شود چهره کسانی که کافر شدند یعنی افرادی که تکذیب کردند فضل علی علیه السّلام را «۱»

---

(۱) و نیز حاکم حسکانی مذکور در ص ۹۹۹- باسنادش از حضرت باقر علیه السّلام روایت نموده که میفرمود: (در قول خدای تعالی) (فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً) هنگامی که کفّار بولایت علی علیه السّلام و منافقان می بینند حضرت علی علیه السّلام کنار حوض کوثر با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است سیاه میشود چهره آنها.

و در حدیث (۱۰۰۰) نقل نموده از فرات بن ابراهیم کوفی باسنادش از داود بن سرحان که گفت: پرسیدم از حضرت جعفر بن محمّد صلوات اللّه علیه از قول خدا. فَلَمَّا رَأَوْهُ فرمود: او علی بن ابی طالب علیه السّلام است هنگامی که دیدند منزلت و مکان او را از خدا دستهای خود را میخورند و دندان میگیرند بر آنچه تفریط کردند در ولایت علی علیه السّلام.

محدّث بحرانی در تفسیر برهان در تفسیر آیه قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُکُمْ غَوْراً.

از ابن بابویه. باسنادش از عمّار یاسر رضی اللّه عنه روایت نموده که گفت در بعض غزوات خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بودم و علی علیه- السّلام

صاحبان پرچمها را کشت و جمعیّت آنها را متفرّق و پراکنده نمود و عمرو ابن عبد اللّه جحمی و شیبه بن نافع را هم کشت. آمدم خدمت پیغمبر (ص) عرض کردم ای رسول خدا علی علیه السّلام جدّا در راه خدا جهاد کرد حقّ جهاد کردن. فرمود: برای اینکه او از من و من از اویم و او وارث علم من و ادا کننده دین من و وفاء کننده وعده من و خلیفه بعد از من است و اگر او نبود مؤمنین خالص بعد از من شناخته نمیشدند جنگ با او جنگ با من و سلم با او سلم با من و سلم من سلم خداست. بدانکه او پدر دو سبط من و امامان از صلب اویند خداوند امامان راشدین را از صلب او بیرون آورد که از ایشان است (مهدی) این امّت گفتم پدر و مادرم بفدای شما ای رسول خدا کیست این مهدی. فرمود: ای عمّار. البتّه خداوند تبارک و تعالی با من پیمان کرده

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۹۸

که از صلب حسین من نه امام بیرون آید و نهمین از فرزندان او غایب میشود از نظر مردم و این قول خدای عزّ و جلّ است.

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِماءٍ مَعِينٍ برای او غیبتی طولانی میباشد که مردمی در غیبت آن بزرگوار برگشته و گروهی هم ثابت میمانند پس هر گاه آخر زمان شد ظاهر میشود و دنیا را از عدل و داد پر میکند چنان که از ظلم و ستم پر شده بود ... تا آخر حدیث که مفصّل است ما مورد حاجت

را نقل كرديم ... و از اين گذشته شش حديث ديگر نيز در تفسير و تأويل اين آيه نقل نموده كه مقصود همه امام زمان روحى له الفداء است. و چون اين ايّام مصادف با ايّام ميلاد مسعود آن حضرت است مناسب ديدم اين ابيات را تقديم منتظرين حضرتش نمايم.

من در بروى مردم بيگانه بسته ام پيمان خويش از همه عالم گسسته ام

چون از گذشته عبرت كافى گرفته ام ز انديشه حوادث آينده رسته ام

گسترده اند دام پى صيد ما ولى منّت خداى را كه ز هر دام جسته ام

بحث و جدال گر چه نكردم بعمر خويش از وضع خويش و زندگى خويش خسته ام

چون دل شكسته شد نرود دست بكار كارى زمن مخواه كه من دل شكسته ام

دنيا دو دسته گشته و هر دسته فكر خويش من فارغ از دو دستگى هر دو دسته ام

با آنكه دل بريده ام از دلبران دهر امّا بتار زلف سياه تو دل بسته ام

از بهر ديدن رخت اى (شهريار حسن) ديوانه وار بر سر راهت نشسته ام

گويد بعجز (پيروى) اى حجّه خدا غير از تو از علايق دنيا گسسته ام

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۹۹

(قُلْ) بگو باين گروه كفّار أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ وَ مَنْ مَعِيَ آيا ديديد شما اگر خدا مرا و كسانى را كه با من هستند هلاك كند. به اينكه ما را بميراند (أَوْ رَحِمَنا) يا بر ما ترحّم نمايد به اينكه اجل ما را بتأخير اندازد فَمَنْ يُجِيرُ الْكافِرِينَ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ پس كيست كه كافرها را از عذاب دردناك پناه دهد مستحقّ

آن عذاب شدند بکفرشان و کیست آنکه منفعت دهد ایشان را در رفع عذاب از ایشان.

(ایکه جز حقّ بیخبر باشد جهان از کار تو دیده ها را در انتظار مقدم و دیدار تو

هر که در هر جا بود در انتظار مقدمت ناز شصت خویش را میگیرد از دادار تو

چهره تابنده ات با اینکه می باشد نهان باز هم تابد بذرّات جهان انوار تو

معنی قسطا و عدلا آیتی مخصوص توست بعد ما ملئت ز (جورا) فلک لنگردار تو

ای ولی عصر چون ظاهر شدی ز امر خدا جبهه می سایند شاهان بر در دربار تو

بانگ (جاء الحق) ز بیت اللّه می آید به گوش جان ما بادا فدای لعل گوهر بار تو

غاشیه دار و نگهبان تو (موسی کلیم) (عیسی مریم) بود دربان و پرچم دار تو

میشود سر سبز و خرّم عالم از نور رخت عدل و انصاف و مروّت باشد از آثار تو

حجّه بر حقّ تویی فرمانده مطلق تویی ز امر حقّ عالم غریق نعمت سرشار تو

«پیروی» تا شاعر آل محمّد (ص) گشته ای شهره آفاق شد مجموعه اشعار تو

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۰۰

و بعضی گفته اند: که کفّار آرزو میکردند مرگ پیامبر (ص) را، و مرگ اصحاب او را، پس بایشان گفته شد بگو بایشان اگر خدا هلاك كند مرا، و کسانی را که با من هستند به اینکه بمیراند مرا و اصحاب مرا. پس کیست آنکه نفع دهد شما را و امان دهد شما را از عذاب. پس البتّه آن حتما واقع شود بشما.

و بعضی گفته اند: یعنی

أ رأيتم. آيا شما ديديد كه اگر خدا عذاب كند مرا و ياران مرا يا بر ما ترحّم فرمايد يعنى ما را ببخشد. پس كيست كه شما را پناه دهد. مقصود ما با ايمانمان بين خوف و رجا. ترس و اميد هستيم پس كيست كه شما را با كفرتان از عذاب پناه دهد در حالى كه اميدى براى شما نيست.

چنان كه براى مؤمنان است (از ابن عبّاس و ابن كيسان) سپس فرمود (قُلْ) بگو باين گروه كفّار بر طريق سرزنش و ملامت ايشان هُوَ الرَّحْمنُ يعنى البتّه آن كسى را كه من شما را بسوى او ميخوانم او خداى بخشاينده اى است كه نعمتش شامل تمام مخلوق شده است.

آمَنَّا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنا ما به او ايمان آورده و بر او توكّل نموده ايم يعنى اعتماد ما بر او است و تمام كارها را ما باو واگذار كرده ايم (فَسَتَعْلَمُونَ) پس بزودى اى گروه كفّار در روز قيامت خواهيد دانست مَنْ هُوَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ كيست، آنكه در گمراهى آشكار است آيا ما يا شما. و كسى كه با ياء خوانده معنايش اين است كه پس بزودى كفّار ميفهمند اين مطلب را.

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً بگو آيا ديده ايد كه اگر صبح آب شما فرو رفته است در زمين يعنى در چاهها و چشمه ها فرو رفته و خشك شد.

فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِماءٍ مَعِينٍ پس كيست براى شما آب جارى يا گوارا آورد ابى مسلم و جبائى گويند: يعنى در چشمه ها ظاهر كند.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۰۱

ابن عبّاس و قتاده گويند: يعنى آب جارى براى شما آورد.

خداوند سبحان اراده نموده كه نعمت

دهنده بروزیها اوست. پس شکر او نموده و او را به پرستید. و چیزی را شریک او قرار ندهید.

مقاتل گوید: که خداوند عزّ و جلّ بقولش (ماؤکم) اراده کرده چاه زمزم را و چاه میمون را که چاهی قدیمی بوده و آب مردم مکّه از این دو چاه بوده است. و معین آن چاهیست که دلو بآن رسیده و چشم آن را می بیند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۰۲

سوره قلم ... ص : ۲۰۲

اشاره

و سوره نون نیز نامیده میشود. حسن و عکرمه و عطاء گویند که اینسوره مکّی است، ابن عباس و قتاده گفته اند از اولش تا آیه سَنَسِمُهُ عَلَی الْخُرْطُومِ مکّی است و ما بعدش تا آیه لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ مدنی است، و ما بعدش تا آیه (یکتبون) مکّی و ما بعدش تا آخر سوره مدنی است و آن به اتفاق مفسّرین و قاریان پنجاه و دو آیه است.

فضیلت آن: ... ص : ۲۰۲

ابی بن کعب گوید: پیامبر (ص) فرمود: هر کس سوره نون و القلم را قرائت کند خدا ثواب مردم خوش اخلاق را باو عطا فرماید.

علی بن میمون از حضرت ابی عبد اللَّه (ع) روایت کرده که فرمود هر که سوره نون و القلم را در نماز واجب یا نافله بخواند خداوند او را در زندگانیش از فقر و ناداری امان دهد و هر گاه مرد از فشار قبر انشاء اللَّه پناهش دهد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۰۳

توضیح و ربط این سوره بسوره قبل:

چون خداوند سبحان سوره ملك را بذکر تکذیب کافران و وعید ایشان پایان داد، این سوره را به مانند آن افتتاح فرموده و گفت:

[سوره القلم (۶۸): آیات ۱ تا ۱۶] ... ص : ۲۰۳

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

ن وَ الْقَلَمِ وَ ما یَسْطُرُونَ (۱) ما أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ (۲) وَ إِنَّ لَکَ لَأَجْراً غَیْرَ مَمْنُونٍ (۳) وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ (۴)

فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ (۵) بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ (۶) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۷) فَلا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ (۸) وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ (۹)

وَ لا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ (۱۰) هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ (۱۱) مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (۱۲) عُتُلٍّ بَعْدَ ذلِكَ زَنِيمٍ (۱۳) أَنْ كانَ ذا مالٍ وَ بَنِينَ (۱۴)

إِذا تُتْلى عَلَيْهِ آياتُنا قالَ أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۵) سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ (۱۶)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۰۴

ترجمه: ... ص : ۲۰۴

بنام خدای بخشاینده مهربان ۱- نون سوگند بقلم و آنچه (فرشتگان) مینویسند.

۲- تو (ای رسول) بنعمت پروردگارت دیوانه نیستی.

۳- و قطعا برای تو پاداشی بی پایانست.

۴- و بطور مسلّم تو بر دین بزرگ (یا اخلاق بزرگی) هستی.

۵- بزودی تو (ای پیامبر) خواهی دید و دشمنانت که تو را بجنون نسبت میدهند نیز خواهند دید.

۶- که بکدام یک از شما جنون عارض شده.

۷- البتّه پروردگار تو داناتر است بکسی که از راه او گمراه شده و او براه یافتگان داناتر است.

۸- ای رسول تکذیب کنان را اطاعت مکن.

۹- دوست میدارند که تو (درباره ایشان) نرمی کنی تا ایشان نرمی کنند.

۱۰- پس هر سوگند خواره بدروغ سست رای را فرمان مبر.

۱۱- که بسیار عیب جوی (از مردم) و بسیار راه سپار بسخن چینی است.

۱۲- باز دارنده نیکویی است ستم کننده گناهکار است.

۱۳- پس از همه این عیبها زشت خوی و حرامزاده است.

۱۴- برای آنکه صاحب مال و فرزندان است.

۱۵- هر گاه آیه های ما را بر

او بخوانند، گويد كه اين افسانه هاى

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۰۵

پيشينيانست.

۱۶- بزودى بر بينى او نشان خواهيم گذاشت.

قرائت: ... ص : ۲۰۵

گذشت ذكر اختلاف قاريان در اظهار نون و اخفائش از نون در سوره يس، پس ديگر جهتى در تكرار آن نيست، ابو جعفر و ابن عامر و يعقوب و سهل (ان كان) بيك همزه ممدوده بنا بر استفهام قرائت كرده، و ابو بكر از عاصم و حمزه أن كان با دو همزه خوانده و ديگران از قاريان ان كان بفتح همزه بدون استفهام قرائت كرده اند.

دليل: ... ص : ۲۰۵

ابو على گويد: أَنْ كانَ ذا مالٍ: خالى نيست از اينكه عامل در آن تتلى از قول خدا، إِذا تُتْلى عَلَيْهِ آياتُنا يا قال از قول خدا قالَ أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ يا چيز سوّمى باشد، و ممكن نيست كه يكى از آنها در آن عمل كند، آيا نمى بينى كه تتلى، اذا بآن اضافه شده و مضاف اليه، عمل در ما قبلش نمى كند، نمى گويى القتال زيدا حين ياتى، و جايز نيست كه نيز قال عامل آن باشد، براى اينكه، قال جواب اذا ميباشد و حكم جواب اينست كه بعد چيزى كه آن جواب اوست و مقدم بر او نميشود، پس چنانچه فعل اوّل عامل او نشود همين طور فعل دوّم، پس هر گاه هيچ يك از اين دو فعل عمل نكرد و در كلام غير آن دو فعل عامل ديگر نبود، دانسته شود كه آن محمول بر چيز ديگر است، از آنچه باقى كلام بر آن دلالت دارد.

و آنچه بر آن اين كلام دلالت ميكند از معنى آن فعل يجهد يا يكفر

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۰۶

يا يستكبر از قبول حق و مانند آنست، و فقط جايز است كه در آن معنى عمل كند اگر

چه مقدم بر ان باشد برای شباهت داشتن آن بظرف و در ظرف مسلّما معانی عمل میکند و گر چه مقدّم باشد، و دلالت میکند تو را بر مشابهه ان بظرف مقدر کردن لام بان، و البته بعضی از علماء نحو هستند که میگویند ان در محل جر است چنان که اگر آن ظاهر بود با لام بود همچنین است آن و کسی که با همزه کشیده قرائت کرده، پس او همزه خفیفی بعد از آن زیاد نموده است.

شرح لغات: ... ص : ۲۰۶

السطر: بمعنی کتابه است و آن گذاردن حروف است بر خط راست و استطر بمعنای اکتتب و نوشتن است، و مسطر آلت تسطیر و نوشتن سطر است.

الممنون: بمعنای مقطوع است گفته میشود منه السیر یمنّه منّا هر گاه آن را قطع نماید.

المنین: ضعیف، الخلق با ضم خاء و لام روی در فعل بنا بر عادت است، پس خلق کریم صبر بر حق و تدبیر امور بر مقتضای عقل است، و در این امر حوصله و نرمش و صبر و مدارا لازم است.

المفتون: مبتلای به تخیّلات رای مانند مجنون و دیوانه است گفته میشود فلانی مفتون بفلان زن شده است، و اصل فتنه ابتلاء و آزمایش است المهین: ناتوان خوار و مهانه ذلّت و قلّت است.

الهماز: آنست که برای مردم عیب جویی کند بچیزی که در آنها نیست و اصل و ریشه در آن دفع بشدت اعتماد است، و از این ماده است همزه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۰۷

حرفی از حروف معجمه، پس آن حرفیست که از سینه بشدّت اعتماد بیرون می آید.

النمیم: مثل زدن میان مردم است بنقل سخنی که بعضی را

بر بعضی خشمگین نماید، و نمیم و نمیمه بیک معناست و از آنست نمّام مشموم برای اینکه به تندی بویش مثل اینکه خبر از خود میدهد.

العتل: جفا کننده شدید و اصل آن دفع است عتله یعتله هر گاه بسختی و خشونت حرکت دهد.

الزنیم: فرزند غیر قانونی چسبیده بقومی را گویند، که از آنها نیست «۱» و اصل آن زنمه و آن زنگوله آویخته زیر گلوی بزغاله است، و بزی که گوش هایش را بریده و آویخته باشند زنیم گویند.

شاعر گوید:

زنیم لیس یعرف من ابیه بغی الامّ ذو حسب لئیم

حرام زاده ای که پدرش شناخته نشده و مادر بدنام و فاحشه و صاحب حسب پستی میباشد (چون زیاد بن ابیه) شاهد در این بیت کلمه زنیم اوّل بیت است که بمعنای حرام زاده و بی پدر است.

و حسان (شاعر زمان پیامبر (ص) گوید:

و انت زنیم نیط فی آل هاشم کما نیط خلف الراکب القدح القرد

و تو حرام زاده ای هستی که خود را در خاندان هاشم بسته ای چنان که یک قدح

---

(۱) مانند زیاد بن ابیه که معاویه علیه الهاویه او را ملحق و ملصق به پدرش ابو سفیان نمود با اینکه از آنها نبود، او را زنیم و فرزند حرام زاده اش را عبید اللّه زنیم پسر زنیم گویند. (مترجم) [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۰۸

پشته سواری بسته شده است، شاهد در این بیت کلمه زنیم است که به معنای فرزند غیر شرعی است.

و میگویند: و سمه بسمه و سما و سمه: داغ و علامت گذاردن.

الخرطوم: بلندی سر دماغ است و آن همانست که بوئیدن به آن واقع میشود

گفته شده و از آنست خرطوم فیل و خرطمه هر گاه دماغش را ببرند.

اعراب: ... ص : ۲۰۸

بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ، در آن چند وجه گفته شده:

۱- اینکه مفتون مصدر بمعنای فتنه است چنان که میگویند نیست برای او معقولی و نه برای او محصولی.

راعی گوید:

حتّی اذا لم یترکوا العظامه لحما و لا لفؤاده معقولا

تا اینکه باقی نگذارند برای استخوان آن گوشتی و نه برای قلب او معقولی، شاهد این بیت کلمه معقول است.

۲- مفتون اسم مفعول و باء زایده و تقدیرش ایّکم المفتون، است و مبتداء و خبر میباشد و جمله آن متعلّق بقول خدا یبصرون میباشد.

۳- اینکه باء بمعنای فی و معنی این باشد، فی ایکم المفتون یعنی در کدام دو فرقه ای در فرقه و گروه اسلامی یا در فرقه و گروه کفر مفتونی، و این گفته فراء است، را جز در باء زاید گوید:

نحن بنی جعده اصحاب الفلج نضرب بالسیف و نرجو با الفرج

ما فرزندان جعده یاران غلبه و پیروزی هستیم با شمشیر میزنیم و امید فرج و پیروزی داریم. شاهد این بیت بالفرج است که باء آن زایده است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۰۹

یعنی و ترجو الفرج.

مقصود و تفسیر: ... ص : ۲۰۹

(ن) مفسّرین اختلاف در معنای آن کرده اند، بعضی گفته اند مانند «حم» و «ص و ...» اسمی از اسماء سوره است و ما این مطلب را با غیر آن از گفته ها در اوّل سوره بقره یاد کردیم.

ابن عبّاس و مجاهد و مقاتل و سدی گفته اند: آن اسم آن ماهیست که زمین ها بر او قرار دارد.

ابن عباس در روایت دیگری گوید: آن حرفی از حروف (الرحمن) است.

و حسن و قتاده و ضحاک گویند: ن دوات است، و بعضی گفته اند نون لوحی از نور است، و

این مرفوعا از پیامبر (ص) روایت شده از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر (ع) روایت شده که: آن نهری در بهشت بود خدا باو فرمود مداد شو، پس منجمد و سخت شد و آن سفیدتر از شیر و شیرین تر از عسل بوده است، سپس بقلم فرمود بنویس، پس قلم نوشت آنچه بود و آنچه خواهد بود تا روز قیامت.

و بعضی گفته اند: مقصود از آن ماهی است در دریا و آن از آیات خدایی است که در آب ایجادش کرده، پس هر گاه از آب جدا شود خواهد مرد چنانچه حیوان خشکی هر گاه در آب غرق شود خواهد مرد.

وَ الْقَلَمِ آنست که با او نوشته میشود، خداوند باو قسم یاد کرده برای منافع خلق خدا در او زیرا آن یکی از دو زبان انسانی است که آنچه در قلب و دل است از او ظاهر میشود و تبلیغ میکند دور از انسانی را آنچه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۱۰

زبان از نزدیک تبلیغ میکند، و بسبب قلم احکام دین حفظ شده و بوسیله آن امور عالمیان مستقیم میشود و البتّه گفته اند که بیان دو بیان است بیان زبان و بیان قلم، بیان زبان را چند سالی تدریس میشود، و بیان قلمها را مادامی که روزگار باقیست جاودانست.

و بعضی گفته اند: که قوام و اساس امور دین و دنیا بدو چیز است قلم و شمشیر زیر قلم است و بعضی از شعراء آن را بنظم آورده و نیکو گفته است:

ان یخدم القلم السیف الذی خضعت له الرقاب و دانت حذره الامم

البتّه خدمت میکند قلم را شمشیری که برای او گردنها خاضع

و سر بزیر و امّت ها از بیم او تسلیم و مطیع خواهند شد.

فا الموت و الموت شی ء لا یغالبه ما زال یتبع ما یجری به القلم

پس مرگ همواره است و مرگی که چیزی بر او غالب نمیشود پیروز میگردد آنچه از قلم جاری شود.

کذا قضی اللّٰه للاقلام مذ بریت انّ السیوف لها مذ أرهفت خدم

خدا برای قلم از روزی که تراشیده شد چنین حکم فرمود که شمشیر برای آن بنده خدمتکار باشد.

وَ ما یَسْطُرُونَ یعنی: و آنچه فرشتگان مینویسند از آنچه بایشان وحی میشود و آنچه از اعمال بنی آدم مینویسند پس قسم بقلم و آنچه نوشته میشود بسبب آن.

و بعضی گفته اند: ما مصدریه است و تقدیرش اینست و قلم و نوشتن ایشان، پس قسم بکتابت است و بنا بر قول اوّل قسم بنوشته است.

ما أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ آن جواب قسم است و معنایش این

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۱۱

است: ای محمد تو دیوانه بنعمت پروردگارت نیستی چنان که می گویی تو به نعمت خدایت جاهل نیستی، و جایز است مقدم شدن معمول آن بعد از باء برای اینکه آن زائده موکده است، و تقدیرش نفی جنونست از تو بنعمت خدایت.

و بعضی گفته اند: آن چنانست که میگویند تو بحمد اللّٰه دیوانه نیستی و بعضی گفته اند: یعنی بآنچه پروردگارت بر تو انعام فرموده، از کمال عقل و مقام نبوّت و حکمت دیوانه نیستی، و مجنون نیست کسی که ما بر او این نعمتها را داده ایم.

و بعضی گفته اند: یعنی تو مجنون نیستی و نعمت مخصوص پروردگار توست چنان که میگویند سبحانک اللّهمّ و بحمدک یعنی و حمد مخصوص

تو است، و این تقریر برای نفی جنون از آن حضرت است و گفتند این جواب است برای گفته مشرکین، یا ایّها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون، ای آن چنان کسی که قرآن بر او نازل شده، البتّه تو دیوانه ای.

(وَ إِنَّ لَکَ) و البته برای تو ای محمد.

(لَأَجْراً) یعنی: ثوابی از خدا بر قیام تو بمسئولیت نبوت و تحمّل تو مشکلات بار رسالت خواهد بود.

غَیْرَ مَمْنُونٍ یعنی: ثواب بهشت قطع شدنی نیست مقصود اعتنا بسخن آنها نکن با اینکه برای توست نزد خدا ثواب جاودانی و پاداش بزرگ.

ابو مسلم گوید: غیر ممنون یعنی منّتی بواسطه آن بر تو نیست و مقصود اینکه کدورت و ناراحتی بسبب منتی که لزوم شکر را قطع میکند نیست، پس

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۱۲

حقیقه گفته اند که منّت احسان را کدر و فاسد میکند.

ابن عباس گوید: پیغمبری نیست مگر اینکه برای او مانند پاداش کسی است که ایمان باو آورده و داخل دین او شده است، سپس خداوند سبحان پیغمبرش را توصیف کرده و فرمود:

(وَ إِنَّکَ) بدرستی که تو ای محمد.

لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ یعنی: بر دین بزرگی هستی که دین اسلام است. (از ابن عباس و مجاهد و حسن).

و بعضی گفته اند: یعنی که تو متخلّق باخلاق اسلام و بر طبع بزرگی هستی و حقیقه اخلاق آنست که انسانی نفس و باطن خود را بآن آراسته میکند از آداب و خلق و خوی نامیده شده برای اینکه او مانند خلقت می شود در وجود و باطن انسانی، و اما آنچه از آداب بر او آفریده شده پس آن طبیعت است پس خلق

صفت اکتسابی وخیم آن طبیعت غریزی است.

ابو علی جبائی گوید: خلق عظیم صبر بر حق و بخشش وسیع و تدبیر امور بر مقتضای عقل است بصلاح و رفق و مدارات و تحمّل مکاره در دعاء بخدای سبحان و تجاوز و گذشت و بخشودن کوشش در یاری مؤمنین و ترک حسد و حرص و امثال این صفات مذمومه.

عایشه گوید: اخلاق پیغمبر (ص) متضمّن بود آنچه ده آیه اوّل سوره مؤمنین بیان کرده بود، و کسی را که خدا مدح فرموده به اینکه او بر خلق بزرگی است دیگر بعد از این مدح مدحی نیست.

و بعضی گفته اند: خدا خلق او را عظیم فرموده برای اینکه باخلاقش معاشرت با مردم داشت و با قلبش جدا بود از آنها پس ظاهرش با مردم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۱۳

و باطنش با خدا بود.

و بعضی گفته اند: برای اینکه آن حضرت امتثال نمود ادبی که خدای سبحان او را فرموده بقولش، خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین عفو و بخشش را بگیر و امر بمعروف و از نادانان اعراض کن.

و بعضی گفته اند: خلق او را عظیم نامیده برای اجتماع مکارم اخلاق در آن حضرت و تأیید میکند این معنا را آنچه از آن حضرت روایت شده که فرمود انّما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق، البته من مبعوث شدم که مکارم اخلاق را تمام کنم و فرمود

ادبنی ربی فاحسن تأدیبی

پروردگار من مرا ادب فرمود و نیکو کرد ادب مرا، و فرمود:

ان المؤمن لیدرک بحسن خلقه درجه قائم اللیل و صائم النهار

، البته مؤمن باخلاق خویش بدرجه و مقام شب زنده دار و روزه دار میرسد.

ابو درداء از پیغمبر

(ص) روایت نموده که آن حضرت فرمود هیچ چیز در میزان سنگین تر از حسن خلق نیست، از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرانش از پیغمبر (ص) روایت شده که فرمود: بر شما باد بحسن خلق و خوش اخلاقی، پس البته و بدون تردید حسن خلق در بهشت است، و بر شما باد که از سوء خلق حذر و اجتناب کنید که بد اخلاقی بدون شک در جهنّم و آتش است.

از ابو هریره از پیغمبر (ص) روایت شده که فرمود: محبوبترین شما نزد خدا خوش خوش اخلاق ترین شماست آنهایی که با مردم انس گرفته، و مأنوس میشوند، و دشمن ترین نزد خدا آنهایی هستند که میان مردم به سخن چینی و دو بهم زنی رفت و آمد نموده و بین برادران تفرقه و جدایی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۱۴

می اندازند، آنهایی که تجسّس میکنند و میکوشند تا لغزش هایی نسبت بمردم پاک دامن بزنند.

فَسَتُبْصِرُ وَ یُبْصِرُونَ یعنی: بزودی میبینی ای محمد و می بینند آنهایی که نسبت جنون و دیوانگی بتو دادند.

بِأَیِّکُمُ الْمَفْتُونُ کدام یک آنان دیوانه اند که مفتون و آزمایش بجنون شده اند شما یا آنها.

و بعضی گفته اند: بایّکم الفتنه، و آن جنونست، مقصودش اینست که ایشان موقع عذاب میفهمند که آنها جنون داشتند که تکذیب تو نموده و دینت را نپذیرفته اند، نه تو.

و بعضی گفته اند: یعنی پس بزودی میدانی و آنها هم خواهند دانست که در کدام دو دسته مجنونیست که شیطان او را فریفته است: سپس خبر داد خدای سبحان که او عالم بدو گروه است، پس فرمود:

إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ البته پروردگار تو داناتر است بکسی

که گمراه شده از راه حق و عدول از آن نموده و از رفتن در آن راه تجاوز کرده است.

وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ و او داناتر است براه یافتگان بسوی او که عمل بموجب هدایتشان میکنند، پس مجازات میشوند هر دسته بآنچه مستحق و شایسته آنند.

(ابو علی طبرسی مفسّر گرامی) گوید: خبر داد ما را سید ابو الحمد مهدی بن نزار حسینی قائنی رحمه اللّه علیه گوید: حدیث کرد ما را حاکم ابو القاسم عبید اللّه بن عبد اللّه حسکانی گوید حدیث کرد ما را ابو عبد اللّه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۱۵

شیرازی گوید حدیث کرد ما را ابو بکر جرجانی گفت حدیث کرد ما را ابو احمد بصری گفت حدیث کرد ما را عمرو بن محمد ترکی گفت حدیث کرد ما را محمد بن فضل گفت حدیث کرد ما را محمد بن شعیب از عمرو بن شمر از ادهم بن صالح از ضحاک بن مزاحم گفت وقتی که قریش دیدند که پیغمبر (ص) علی (ع) را مقدم داشته و تعظیم میکند او را جسارت و اهانت بساحت قدس علی علیه السلام نمودند، و گفتند محمد مفتون بعلی شده است، پس خداوند تعالی نازل فرمود: ن وَ الْقَلَمِ وَ ما یَسْطُرُونَ، سوگندیست که خدا بآن قسم یاد کرده یا محمّد ما انت بنعمه ربّک بمجنون و انّک لعلی خلق عظیم، مقصود قرآن است تا قول خدا بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ و ایشان افرادی بودند که گفتند آنچه گفتند و ایشان داناتر بودند بهدایت یافته گان علی بن ابی طالب علیه السّلام، سپس خداوند سبحان به پیغمبر (ص) فرمود:

فَلا تُطِعِ الْمُکَذِّبِینَ

پس فرمان نبر تکذیب کنندگان توحید و یکتایی خدای عزّ و جل و انکار کنندگان نبوّت تو را و آنچه بتو التماس میکنند و از تو میخواهند نپذیر و در آنچه میبینند موافقت با ایشان نکن.

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ابن عباس گويد يعنى: دوست دارند اين كفّار كه تو در دينت با آنها نرمش و مدارا و مداهنه كنى تا آنها هم در دينشان با تو نرمى و مداهنه نمايند، تشبيه فرمود نرمى در دين را به نرمى روغن.

ضحاك و عطاء و ابن عباس در روايت ديگر گفته اند: يعنى آنها دوست دارند كه تو ستر كنى آنها را و صرف نظر نمايى از آنان پس آنها هم از تو صرف نظر كنند و چشم بپوشند.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۱۶

و بعضى گفته اند: يعنى دوست دارند اگر تو ركون و اعتماد به پرستش بتها نمايى در آنچه دين تو است، و الادهان: بمعناى جريان ظاهر حال است به نزديكى و دوستى با پنهان كردن دشمنى و عداوت و اين مانند نفاق است.

حسن گويد: يعنى دوست دارند اگر تو در دينت با آنها سازش كنى پس آنها هم با تو سازش كنند، سپس فرمود:

(وَ لا تُطِعْ) يعنى: اى محمد پيروى مكن.

(كُلَّ حَلَّافٍ) يعنى كسى كه زياد قسم بباطل ميخورد براى كم مبالاتى و التفاتى بضرر دروغ.

(مَهِينٍ) بر وزن فعيل از مهانت و آن كمى رأى و تميز و تشخيص است و بعضى گفته اند: مهين يعنى خوار نزد خداى تعالى و مردم.

ابن عباس گويد: مهين دروغگو است، براى اينكه هر كه شناخته بدروغ گويى شد، خوار و كوچك است.

مقاتل گويد:

مقصود ولید بن مغیره است، گوید مالی بر پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله عرضه داشت تا اینکه آن حضرت از دین اسلام برگردد.

عطاء گوید: مراد اخنس بن شریق است، مجاهد گوید: مقصود اسود بن عبد یغوث است.

(هَمَّازٍ) ابن عباس گوید: یعنی کسی که غیبت و عیب جویی از مردم میکند مَشَّاءٍ بِنَمِیمٍ یعنی: آشوبگری که کوشش و جدیت بسخن چینی بین مردم کرده و میان آنها فساد و بعضی را بجان دیگری می اندازد.

مَنَّاعٍ لِلْخَیْرِ یعنی: کسی که بخیل مال است، ابن عباس گوید: یعنی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۱۷

کسی که منع میکند فامیلش را از دین اسلام به اینکه میگوید هر که داخل دین محمد صلّی اللَّه علیه و آله شود هرگز سودی باو نخواهم رسانید.

(مُعْتَدٍ) قتاده گوید: متجاوز از حق ظالم و ستمکار است.

(أَثِیمٍ) یعنی گنهکار فاسق است فاعل چیزیست که بسبب آن گناه میکنند و بعضی گفته اند: در فعلش متجاوز و در عقیده اش گنهکار است.

و بعضی گفته اند: متجاوز است در ظلم کردن بدیگری، و گنهکار است در ظلم کردن بخود.

عُتُلٍّ بَعْدَ ذلِکَ یعنی او با منّاع خیر بودنش متجاوز گنهکار و زناکار بد خلق است، و این روایت شده در خبر مرفوع.

عکرمه گوید: عتل توانای در کفر است، کلبی گوید: عتل ستمکاری است که در دشمنی به باطل سخت است.

خلیل گوید: عتل: پرخوریست که منع از دیگران میکند، و بعضی گفته اند: عتل آنست که مردم را گرفته (مانند مأمورین ساواک) و بزندان یا شکنجه ها میکشاند و از آنست گفته شاعر:

فیا ضیعه الفتیان اذ یعتلونه ببطن الشری مثل الغنیق المسدّم

پس ای ضایع

کننده جوانان هنگامی که میکشیدند او را بصحرای پر شیر مانند اسب و شتر بزرگی که بر دهان او لجام گذارده اند، شاهد در این بیت کلمه یعتلونه است که بمعنای گرفتن و کشیدن آمده.

(زَنِیمٍ) یعنی: حرامزاده چسبیده بقومی که در نسب از ایشان نیست شاعری گوید:

زنیم تداعاه الرجال تداعیا کما زید فی عرض الادیم الاکارع

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۱۸

حرامزاده ای که مردانی درباره فرزندی او ادّعاء داشتند چنان که زیاد است تداعی و ادّعاء در عرض زمین و اطراف آن، شاهد این بیت کلمه زنیم است که فرزند حرامزاده و نسبت داده شده است.

شعیبی گوید: زنیم کسی است که برای او نشانه ای در بدی است و به بدی و شرارت شناخته شده، پس وقتی از شرّ و بدی یاد شود قلب و ذهن سبقت بوی گیرد و او تبادر بذهن نماید چنانچه بزغاله در میان گوسفندان بواسطه بریدگی گوش و آویخته اش معروف است.

و سعید بن جبیر گوید: زنیم شخص پست معروف بشراره است.

علی علیه السلام فرماید: زنیم آنست که ریشه و اصالت خانوادگی برایش نباشد.

عکرمه گوید: زنیم آنست که بلئامت و پستی معروف باشد چنانچه گوسفند به گوش بریده اش معروف است.

از پیغمبر (ص) روایت شده که از آن حضرت از معنای عتل زنیم پرسیدند فرمود: او تندخوی پر خور و پر نوش یافته طعام و شراب ستمکار بمردم گشاده شکم و درون است.

و از شداد بن اوس روایت شده که گفت: پیغمبر (ص) فرمود: داخل بهشت نمیشود جواظ و نه جعظری و نه عتل زنیم گفت عرض کردم جواظ کیست فرمود هر بسیار جماع کنی که از انعقاد نطفه

منع میکنـد، گفتم جعظری کـدام است؟ فرمود آدم خشن و سـخت، گفتم پس عتل زنیم کیست فرمود گشاده شـکم بد اخلاق پرخور پر نوش ستمگر ستمکار حرامزاده.

ابن قتیبه گوید: نمیدانم که خدا هیچکس را باندازه ولید بن مغیره

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۱۹

عیبجویی کرده باشد، برای اینکه او را معرّفی به پر قسمی و موهونی و عیب جویی از مردم و سخن چینی و بخلات و ستمکاری و گنهکاری و ستمگری و حرام زادگی یاد کرده پس باو عار و ننگی ملحق کرده که دنیا و آخرت از او جدا نمی شود.

أَنْ کـانَ ذا مـالٍ وَ بَنِینَ زجاج و فراء گوینـد: یعنی هر آینه اگر صاحب مال و اولاد بودنـد برای مال و اولادش اطاعتش نکن، و کسـی که با اسـتفهام قرائت کرده ناچار است که صـله ما بعدش باشد، برای اینکه چیزی که در جای اسـتفهام است مقدم بر او نمیشود، پس معنی چنین میباشـد، آیا اینکه صاحب مال و اولاد است آیات ما را انکار میکنـد، یعنی آیا پاداش نعمتهایی را که از مال و فرزندان باو اعطاء شد کفر بآیات ما قرار داده است و آن قول خدای سبحانست.

إِذا تُتْلی عَلَیْهِ آیاتُنا قالَ أَساطِیرُ الْأَوَّلِینَ هر گاه بر او آیات ما خوانده شود گوید: این افسانه های گذشـتگان است، یعنی احادیث پیشینیانست که نوشته شده و مسطور گردیده اصلی ندارد، سپس خداوند سبحان وی را بیم داده و فرمود:

سَنَسِمُهُ عَلَی الْخُرْطُومِ یعنی: بزودی در روز قیامت داغی بر دماغ و بینی او خواهیم گـذارد که چهره اش زشت شـده و هر کس او را ببیند خواهد شناخت که از اهل

آتش است، و البته داغ را مخصوص ذکر بینی کرد برای اینکه انسان بچهره اش شناخته میشود، و بینی در میان صورت است، و این بنا بر عادت عرب است، چون ایشان میگویند شمخ فلان بانفه، فلانی به بینیش بزرگی و تکبّر میکند، و از غم اللَّه انفه، خداوند بینیش را بخاک مالید. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۲۰

زجاج گوید: یعنی بزودی در آخرت قرار میدهد برای او نشانه و علامتی که شناخته شود بسبب آن اهل آتش از سیاهی چهره هایشان، و جایز است که سمه مفرد آید برای مبالغه در دشمنی پیغمبر (ص) پس طوری زشت و قبیح شود که از غیرش شناخته شود چنانچه عداوت او با پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله نحوی بود که از غیرش مشخّص بود.

فراء گوید: علامت و داغ را مخصوص خرطوم و بینی قرار داد برای اینکه آن در وسط چهره است، بعلّت اینکه بعضی از صورت حکایت از کل و تمام چهره میکند.

ابن عباس گوید: مقصود اینست که ما در جنگ با شمشیر ضربتی بر آن میزنیم تا اثرش باقی بماند، پس در جنگ ضربتی بر بینی او خورد که اثرش باقی بود تا هلاک شده.

قتاده گوید: یعنی: بزودی علامتی از عار و ننگ بر او خواهیم گذارد که برای همیشه باقی باشد.

قتیبی گوید: عرب میگوید بتحقیق بر او نشانه بدی گذارد، و مرادشان اینست که بر او ننگی چسبانید که هرگز از او جدا نشود، برای اینکه داغ هیچ وقت پاک و زدوده نمیشود و اثرش نابود نمیگردد، و خدا الحاق نمود بکسی که یاد شد ننگی را بآنچه او را بسبب

آن از عیبهایی که مانند داغ در چهره است که از او جدا نمیشود.

و بعضی گفته اند: مقصود از خرطوم شراب است، پس معنایش اینست بزودی او را بر شرب خمر و شراب خواری معرّفی خواهیم نمود، شاعر گوید:

ابا حاضر من یزن یعرف زناؤه و من یشرب الخرطوم یصبح مسکر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۲۱

ای ابو حاضر (یکی از صحابه است) کسی که زنا کرد شناخته میشود زنا او و کسی که شراب نوشید صبح میکند در حالی که مست است، شاهد این بیت کلمه خرطوم است که بمعنای خمر و شراب آمده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۲۲

[سوره القلم (۶۸): آیات ۱۷ تا ۳۳] ... ص : ۲۲۲

اشاره

إِنَّا بَلَوْناهُمْ كَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّها مُصْبِحِينَ (۱۷) وَ لا يَسْتَثْنُونَ (۱۸) فَطافَ عَلَيْها طائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَ هُمْ نائِمُونَ (۱۹) فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ (۲۰) فَتَنادَوْا مُصْبِحِينَ (۲۱)

أَنِ اغْدُوا عَلى حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صارِمِينَ (۲۲) فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخافَتُونَ (۲۳) أَنْ لا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ (۲۴) وَ غَدَوْا عَلى حَرْدٍ قادِرِينَ (۲۵) فَلَمَّا رَأَوْها قالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ (۲۶)

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۲۷) قالَ أَوْسَطُهُمْ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لا تُسَبِّحُونَ (۲۸) قالُوا سُبْحانَ رَبِّنا إِنَّا كُنَّا ظالِمِينَ (۲۹) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ يَتَلاوَمُونَ (۳۰) قالُوا يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا طاغِينَ (۳۱)

عَسى رَبُّنا أَنْ يُبْدِلَنا خَيْراً مِنْها إِنَّا إِلى رَبِّنا راغِبُونَ (۳۲) كَذلِكَ الْعَذابُ وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ (۳۳)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۲۳

ترجمه: ... ص : ۲۲۳

۱۷- البته ما اهل مکّه را (بگرسنگی) آزمایش کردیم چنان که صاحبان آن بوستان را آزمودیم بخاطر بیاور وقتی را که سوگند یاد کردند بامدادکنان (که احدی از بینوایان بر آن اطّلاع پیدا نکند که از ما چیزی بخواهند) میوه آن را بچینند.

۱۸- و استثناء نکردند (انشاء اللّه نگفتند یا بهره ای بینوایان را از آن اخراج نکردند).

۱۹- پس گردش کننده ای (آتشی) از جانب پروردگارت بر آن بوستان گردش کرد در حالی که ایشان خفته بودند.

۲۰- پس آن بوستان مانند شب سیاه (یا مانند بوستانی که میوه آن را چیده باشند گردید).

۲۱- یکدیگر را بامدادکنان ندا دادند.

۲۲- که اگر چینندگان میوه هستید بسوی کشت خود بامداد بیرون آئید ۲۳- پس (بجانب باغ) روان شدند در حالی که ایشان با هم سخن آهسته میگفتند (تا کسی نشنود).

۲۴- به اینکه امروز باید بینوایی بر شما

(در این بوستان) در نیاید.

۲۵- و بامداد بقصد محروم گردانیدن مستمندان (بجانب بوستان) رفتند در حالی که (بگمان خود بر منع درویشان و چیدن میوه ها) قادر بودند.

۲۶- پس آن دم که آن را (سوخته) دیدند گفتند البته ما راه گم کنندگانیم ۲۷- بلکه ما بی بهره گانیم.

۲۸- داناتر ایشان گفت آیا بشما نگفتم چرا خدای را بپاکی یاد نمیکنید

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۲۴

۲۹- گفتند پروردگار ما منزّه است، جدّا ما ستم کننده بودیم.

۳۰- پس برخی از ایشان به برخی دیگر روی آوردند در حالی که یکدیگر را ملامت میکردند.

۳۱- گفتند وای بر ما جدّا ما از فرمان بیرون رونده بودیم.

۳۲- امید است پروردگار ما بهتر از آن را بما عوض دهد البته ما بسوی پروردگار خویش رغبت کنندگانیم.

۳۳- (شکنجه دنیا) این چنین است و البته شکنجه آخرت بزرگتر است اگر مشرکان بدانند.

قرائت: ... ص : ۲۲۴

اهل مدینه و ابو عمرو، ان یبدّلنا بتشدید قرائت کرده و دیگران به تخفیف خوانده اند و البته ذکرش در سوره کهف گذشت.

شرح لغات: ... ص : ۲۲۴

الصرام و الجداد: در نخل بمنزله حصاد و درو کردن در زراعت و (قطاف) بریدن انگور در باغ انگور است، میگویند صرمت النحله وجددتها و اصرم النخل واجدت یعنی: چیدن آن نزدیك شد، الصریم شب سیاه است، ابو عمرو گوید:

الا بکرت و عاذلتنی تلوم تجهلنی و لما انکشف الصریم

آگاه باش که معشوقه ام آمد در حالی که سیاهی شب بر طرف نشده بود در وقتی که ملامت کننده من مرا سرزنش کرده و از آمدن او مأیوسم میکرد.

شاهد این بیت کلمه الصریم است که بمعنای سیاهی شب است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۲۵

و دیگری گوید:

تطاول لیلک الجون البهم فما ینجاب عن صبح صریم

طولانی شد شب سیاه تاریک تو پس برطرف نشد سیاهی از صبح، شاهد این بیت نیز صریم است.

اذا قلت اقشع او تناهی جرت من کلّ ناحیه غیوم

هر گاه گفتم هوا صاف و ابر رفته یا دور شده، ابرها از هر طرف روان و جاری گردیده است.

نیز صریم نامیده میشود پس لغت صریم از اضداد است برای اینکه شب موقع آمدن روز سپری میشود، و روز هنگام آمدن شب زایل میگردد و صریم نیز بمعنای مصروم است یعنی تمام میوه هایش از بین رفت.

و بعضی گفته اند: صریم محل انقطاع و تمام شدن شن زاریست که در آن روئیدنی نباشد.

امرؤ القیس گوید:

و ظلّ یصیران الصریم غماغم تدعسها بالسمهری المغلّب

و همواره برای گلّه گاو وحشی کویر صدایی است که با نیزه سختی که

برای آنها آماده شده طعن میزند، شاهد این بیت صریم است که بمعنای زمین کویر و شن زار آمده.

الطائف: جماع کردن در شب است و هر گاه گفته شد اطاف به صلاح است در شب و روز باشد، و فرّاء در این باره انشاد کرده:

اطفت بها نهارا غير ليل و الهى ربّها طلب الرخال

جماع کردم با آن زن در روز نه در شب در حالی که شوهرش در گلّه گوسفندانش

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۲۶

مشغول گرفتن برّها بود، شاهد این بیت کلمه اطفت است که بمعنای آمیزش و جماع در روز آمده.

الرخال: برّه میش را گویند مفردش رخل است.

الرد: بمعنای منع است، از گفته عربها حاردت السنه هر گاه باران نبارد، و حاردت الناقه آن گاه که از دوشیدن شیرش ممانعت کند.

کمیت شاعر گوید:

و حاردت المكد الجلاد و لم يكن بعقبه قدر المستعيرين معقّب

و منع کردند شتران پر شیر از دوشیدن شیر و حال آنکه بسبب برگردانیدن ظرف از باقیمانده طعام چیزی نمانده، شاهد این بیت کلمه حاردت است که بمعنای ممانعت آمده.

و نکد هم روایت شده و آن شترانی هستند که شیر فراوان داشته باشند و گفته اند که اصل حرد قصد است. گوید:

اقبل سيل جاء من عند اللّه يحرد حرد الجنه المغله

سیلی از طرف خدا آمد که قصد میکند قصد کردن باغ گندم و غلّه را که ویران کند و از بین ببرد، شاهد این بیت کلمه یحرد است و حرد، که به معنای قصد کردن و قصد میکند آمده.

یعنی قصد میکند، و حرد یحرد حرداً بمعنای قصد و یقصد قصدا است و

بعضی گفته اند حرد بمعنای خشم و غضب و کینه است.

اشهب بن رمیله گوید:

اسود شری لاقت اسود خفیه تساقوا علی حرد دماء الاساود

شیران بیشه ای که شیر بسیار داشت با شیران نیستان که مخفی بودند برخورد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۲۷

کردند، پس همدیگر را از خشم از خون شیرها سقایت کردند، شاهد در این بیت کلمه (علی حرد) است که بمعنای حنق و غضب آمده.

مقصود و تفسیر ... ص : ۲۲۷

سپس خداوند سبحان فرمود:

إِنَّا بَلَوْناهُمْ ما اهل مکّه را آزمایش نمودیم بگرسنگی و قحطی.

كَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّةِ چنانچه امتحان نمودیم صاحبان بوستانی را که در آن درخت بود.

سعید بن جبیر گوید: و این بستان باغی در یمن در قریه و دهکده صروان که میان آنها و صنعاء دوازده میل فاصله بود و متعلّق به بزرگواری بود که از حاصل و میوه جات آن باغ باندازه کفایت خود و عیالش نگهداشته و باقیمانده را تصدّق میداد.

پس چون از دنیا رفت فرزندانش گفتند ما بتمام میوه جات این باغ شایسته تریم برای کثرت عیالمان و ما نیروی آن نداریم که مانند پدرمان بنمائیم، پس تصمیم بر محروم کردن مستمندان گرفتند، پس عاقبتشان بآنجا کشید که خدا حکایت آنها را در قرآن بیان نمود و فرمود:

(إِذْ أَقْسَمُوا) هنگامی که در میان خود سوگند یاد کردند.

لَيَصْرِمُنَّها مُصْبِحِينَ که میوه جات باغ را در وقت صبح بچینند.

وَ لا يَسْتَثْنُونَ یعنی: در سوگندشان استثناء نکردند و نگفتند، ان شاء اللّه، پس البتّه گوینده باید گوید هر آینه البتّه این کار را میکنم ان شاء اللّه مگر اینکه خدا خواهد و معنایش اینست الا ان یشاء اللّه منعی مگر اینکه خدا منع مرا خواهد یا

امکان نماید مانعی برای من.

فَطافَ عَلَيْها طائِفٌ مِنْ رَبِّکَ ابن عبّاس گوید: یعنی آتشی آن باغ

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۲۸

را احاطه نمود و همه را سوزانید، قتاده گوید: یعنی فرشته ای آن را از امر و دستور خدا آتش زد.

وَ هُمْ نائِمُونَ یعنی: در حالی که آنها خواب بودند.

مقاتل گوید: خداوند آتشی برانگیخت در شب بر باغشان، پس آن را سوزانید تا تبدیل به تل خاکستری سیاه شد و این است قول خدا که میفرماید فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ابن عباس و ابن عمرو بن علاء گویند: یعنی صبح کرد مانند شب تاریک و صریمان شب و روزند برای سپری شدن هر یک از دیگری جبائی گوید: صریم بمعنای مصروم میوه چیده شده است و مقصود این است که آن باغ چنان شده که تمام میوه های آن چیده شده است.

حسن گوید: صریم آنست که خیر از آن منقطع شده و دیگر در آن خیری نیست.

مورج گوید: کالصریم: یعنی چون تل ریگی که از کوه ریگ جدا شده است و بعضی گفته اند: یعنی مانند خاکستر سیاه بلغت خزیمه.

فَتَنادَوْا مُصْبِحِينَ یعنی صبحگاهان بعضی دیگری را صدا زدند و اصل تنادی از نداء با یاء مقصوره است، برای اینکه نداء دعاء به بلند کردن صدا است چنانست که امتداد میدهد بر روش خود ای فلانی (یا اللّه یا رحمن، یا رحیم، یا ارحم الراحمین) برای اینکه صدا البتّه کشیده می شود برای انسانی بصدای گلویش.

أَنِ اغْدُوا عَلى حَرْثِكُمْ یعنی: صدا میزدند به اینکه زود باشید و بعضی بدیگری میگفت تند بروید بر حرث خودتان، و حرث: زراعت و انگور است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر

القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۲۹

إِنْ كُنْتُمْ صارِمِينَ اگر شما چيننده خرمائيد.

(فَانْطَلَقُوا) پس بسوى باغ و زراعتشان رفتند.

وَ هُمْ يَتَخافَتُونَ در حالى كه ايشان ميان خودشان آهسته سخن گفته و ميرفتند، و اصل آن از خفت فلان يخفت وقتى كه خودش مخفى كند.

أَنْ لا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ كه امروز بر شما مستمندى وارد نشود، اين بود آنچه آهسته با هم ميگفتند.

وَ غَدَوْا عَلى حَرْدٍ صبح كردند به قصد منع كردن فقراء و بيچارگان.

(قادِرِينَ) پيش خودشان و اعتقادشان به اينكه توانا هستند بر منع فقراء و تصرّف كردن آنچه در باغشان هست.

مجاهد و قتاده و ابو العاليه گويند تواناى على حرد يعنى بر جدّ و جهد و كوشش از كارشان.

و ابى عبيده گويد: توانا بر سعى و جدّيت در منع فقراء از حاصلشان.

سفيان گويد: توانا بر غيظ و غضب از فقراء و مستمندان.

ابى مسلم گويد: توانايانى كه نقشه كشيده بودند همديگر را در باغشان در وقتى كه در آن موقع ميخواستند بچينند، ملاقات كنند، و آن وقت صبح بود و تقديرش اين است، اراده كردند باغ را در وقتى كه نظر گرفته بودند چيدن آن را در آن وقت.

فَلَمَّا رَأَوْها پس چون ديدند باغشان را بر اين صفت كه چون خاكستر سياه شده.

قالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ قتاده گويد: گفتند ما راه گم كرده ايم اين باغ ما نيست.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۳۰

و بعضى گفته اند: يعنى ما هر آينه گمراهان از حق هستيم در كارمان پس براى همين ما كيفر شديم برفتن ميوه باغمان، سپس استدراك كرده گفتند بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ و مقصود اينست كه اين باغ ماست و ليكن ما

از سود و خیر آن محروم شدیم برای منع کردنمان حقوق مستمندان و انشاء اللّه نگفتن.

قالَ أَوْسَطُهُمْ ابن عباس و حسن و مجاهد گویند یعنی عادلترین آنها از جهات سخن، و بعضی گفته اند: یعنی افضل و اعقل آنها و بعضی گفته اند: یعنی متوسّط آنها در سن.

أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لا تُسَبِّحُونَ آیا نگفتم بشما اگر پروردگارتان را یاد می کردید. مجاهد گوید گویا اینکه او ایشان را بر بدی کارشان تحذیر کرده، و ترسانیده گفت چرا انشاء اللّه نگفتید، برای اینکه در آن انشاء اللّه توکل بر خدا و تعظیم خدا و اقرار بر این است که هیچ کس قدرت ندارد کاری انجام دهد مگر با اراده و خواست خدا و برای همین آن را تسبیح نامید.

و بعضی گفته اند: یعنی برای چه خدا را بعبادتش تعظیم نمیکنید و امر او را پیروی نمی نمائید.

و بعضی گفته اند: چرا نعمتهای خدا را بر خودتان یاد نمیکنید پس شکر آن را بجا آورید به اینکه حق مستمندان را از مالتان بیرون آورید.

و بعضی گفته اند: یعنی برای چه خدای تعالی را از ظلم تنزیه نمی کنید، و اعتراف نکردید به اینکه خدا ظلم نمیکند و راضی هم نیست که شما ظلم کنید.

و بعضی گفته اند: یعنی چرا نماز نمیخوانید، سپس حکایت کرد از ایشان و فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۳۱

قالُوا سُبْحانَ رَبِّنا إِنَّا كُنَّا ظالِمِينَ گفتند منزّه است پروردگار ما البته ما ستمکار بوده ایم در تصمیم بر محروم کردن مستمندان از حقشان در موقع چیدن و درو کردن، پس محروم شدیم از چیدن آن و انتفاع بردن آن، و مقصود اینست که خدای سبحان

منزه از ظلم است، پس آنچه بما کرده ظلم نیست البته ظلم از خود ماست که منع کردیم فقراء را از حقشان.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یَتَلاوَمُونَ پس برخی بر دیگری روی کرده و ملامت میکردند همدیگر را یعنی برخی سرزنش میکرد دیگری را بر آنچه از ایشان تفریط شده بود.

قالُوا یا وَیْلَنا إِنَّا کُنَّا طاغِینَ گفتند ای وای بر ما البته ما بودیم که طغیان کردیم و جدّا در ظلم از حد گذشتیم و تجاوز کردیم از مرز و حد، و ویل سخن خشن و ناروایی است که بر نفس دشوار باشد، کمتر و پائین تر آن است، و ویح حد وسط این دواست، عمرو بن عبید گوید: ممکن است که این توبه ایشان باشد و ممکن است بر حدی که کافر وقتی در سختی قرار گرفت می گوید باشد.

عَسی رَبُّنا أَنْ یُبْدِلَنا خَیْراً مِنْها امید است که پروردگار ما عوض آن را بهتر بما مرحمت فرماید: یعنی هنگامی که توبه نموده و بازگشت بخدا کردند گفتند امید است که خدا عوض آن را بما داده و بهتر از آن باغی که نابود شده مرحمت فرماید.

إِنَّا إِلی رَبِّنا راغِبُونَ یعنی: ما بسوی خدا توجه کرده و از او این مطلب را خواهانیم و از آنچه کرده ایم بسوی او بازگشت مینمائیم، و یبدّلنا را با تشدید و تخفیف خوانده اند و هر دو بیک معناست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۳۲

کَذلِکَ الْعَذابُ هم چنین است شکنجه در دنیا برای گنهکاران.

وَ لَعَذابُ الْآخِرَهِ أَکْبَرُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ و هر آینه شکنجه آخرت بزرگتر است اگر مشرکین میدانستند، و اکبر آنست که مقدار غیرش نزد او

کمتر باشد نسبت باو.

و از عبد اللَّه بن مسعود روایت شده که گفت بمن رسیده که آن قوم خود را برای خدا خالص کرده و خداوند تعالی هم از ایشان راستی و صداقت شناخت، پس باغی بآنها مرحمت فرمود که آن را حیوان میگفتند، در آن انگور بود که قاطرها آنها را حمل میکردند.

ابو خالد یمامی گوید: من این باغ را دیدم و دیدم هر خوشه ای از آن را مانند یک مرد سیاه ایستاده بود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۳۳

[سوره القلم (۶۸): آیات ۳۴ تا ۴۵] ... ص : ۲۳۳

اشاره

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۳۴) أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ (۳۵) ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۶) أَمْ لَكُمْ كِتابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ (۳۷) إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَما تَخَيَّرُونَ (۳۸)

أَمْ لَكُمْ أَيْمانٌ عَلَيْنا بالِغَةٌ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَما تَحْكُمُونَ (۳۹) سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذلِكَ زَعِيمٌ (۴۰) أَمْ لَهُمْ شُرَكاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكائِهِمْ إِنْ كانُوا صادِقِينَ (۴۱) يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ ساقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلا يَسْتَطِيعُونَ (۴۲) خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَ قَدْ كانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ (۴۳)

فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ (۴۴) وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (۴۵)

ترجمه: ... ص : ۲۳۳

۳۴- برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان بهشتهایی پر نعمت است.

۳۵- آیا مسلمانان را (در پاداش و کیفر) مانند مشرکان میگردانیم.

۳۶- شما را چه شود چگونه حکم میکنید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۳۴

۳۷- آیا شما را کتابیست که در آن خوانده اید.

۳۸- اینکه در آن کتاب شما راست که آنچه را خواهید اختیار کنید.

۳۹- آیا برای شما تا روز رستاخیز بعهده ما پیمانهایی که بنهایت تأکید رسیده ثابت است که شما را باشد آنچه را که (برای

خود) حکم میکنید.

۴۰- از ایشان بپرس کدامین از ایشان باین (حکم تساوی)، متعهد است.

۴۱- آیا برای ایشان شریکانی هست، پس باید شریکان خویش را (که برای خدا قرار داده اند) بیاورند اگر راست میگویند.

۴۲- (باید شریکان را بیاورند) در روزی که پرده از کاری پر هول برداشته و مشرکان بسجده کردن دعوت شوند، پس توانایی نداشته باشند (که سجده کنند).

۴۳- در حالی که دیدگانشان سر افکنده باشد نگونساری ایشان را فرو گیرد، و البته بسجده کردن پیوسته دعوت میشدند در

حالی که ایشان تندرست بودند.

۴۴- بزودی ایشان را از آنجایی که نمیدانند بتدریج خواهیم گرفت.

۴۵- و ایشان را مهلت میدهیم زیرا که انتقام من استوار است.

لغات: ... ص : ۲۳۴

الزعیم و الکفیل و الضمین و القبیل: تمامی بیک معنا مثالهایی هستند بمعنای متعهد و کفیل و ضامن است و الساق برای انسانی و ساقه درخت چیزیست که بر آن انسان و درخت ایستاده است، و هر روئیدنی که برای او ساق باشد و در تابستان و زمستان باقی میماند آن درخت است.

طرفه گوید: ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۳۵

للفتی عقل یعیش به حیث تهدی ساقه قدمه

برای جوانمرد عقلیست که بآن زندگی میکند در جهتی که قدمش ساقش را هدایت کند، شاهد در کلمه ساق است.

عرب میگوید جنگ بر ساق ایستاده و کشف عن ساق شده آن را قصد میکنند جد ابی طرفه گوید:

کفت لکم عن ساقها و بدا من الشرّ الصرّاخ

برای شما از ساق پایش پرده برگرفت، و از شر آن پرده برگیری صدا و فریاد بلند شد، شاهد این بیت کلمه ساقها است.

و دیگری گوید:

قد شهرت عن ساقها فشدّوا وجدت الحرب بکم فجدّوا

و القوس فیها وتر عرند: جدّا جنگ از پایه خود بالاـ زد پس سخت شدند و تنور جنگ شدّت گرفت، و در کمان تیرهای سخت و محکمی بود شاهد نیز در ساقها است که بمعنای قائمه و پایه است.

اعراب: ... ص : ۲۳۵

کیف در محل نصب است بنا بر حالیت، تقدیرش اینست: آیا شما ستمکارانه حکم میکنید یا عادلانه، و ممکن است در محل مصدر باشد، و تقدیرش این باشد چه حکمی شما حکم میکنید؟ و تحکمون در محلّ نصب بنا بر حالیّت از معنای فعل در قول خدا (لکم) برای اینکه معنای قول خدا ما لکم چه چیزی برای شما ثابت است، و ام

در تمام این آیات منقطعه میباشد.

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَما تَخَيَّرُونَ انّ مکسوره است و کسره داده شده برای مکان لام در لما و اگر نه بود لازم بود که مفتوح باشد برای اینکه مفعول «تدرسون»

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۳۶

است و آن مثل قول خدا وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ است، و قول خدا: إِنَّ لَكُمْ لَما تَحْكُمُونَ مانند آنست، و اگر خواستی بگو البته انّ مکسوره است برای اینکه ما قبلش قسم است و آن در جواب قسم مکسور خواهد بود.

و قول خدا يُكْشَفُ عَنْ ساقٍ عمل در ظرف که یوم باشد نموده، قول خدا فليأتوا و خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ حال است، وَ مَنْ يُكَذِّبُ ممکن است مفعول معه باشد و ممکن است عطف بر ضمیر متکلّم من ذرنی است.

مقصود و تفسير: ... ص : ۲۳۶

چون خداوند سبحان یاد نمود آنچه در آخرت برای کافرها مهیّا کرده در دنبال آن یاد کرده آنچه برای پرهیزگاران آماده نموده، پس فرمود:

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ البته برای پرهیزکاران در نزد پروردگارشان بهشتهای پر نعمت است که در آن متنعّم میشوند و آن را باغهای دنیایی که صاحبش محتاج بمشقّت و زحمت و رنج است اختیار میکنند، سپس خدای سبحان استفهام بر طریق انکار نموده و فرمود:

أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ یعنی: قرار ندهید مسلمانها را مانند مشرکان در پاداش و ثواب و این برای آنست که مشرکان میگفتند اگر روز قیامت و پاداش چنانچه محمد (ص) میگوید باشد، پس البته حال ما در آخرت بهتر است چنانچه در دنیا نیکوتر است، پس خدای سبحان خبر داد که این هرگز نخواهد بود.

ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ این ملامت و

سرزنش ایشانست، معنایش این است، کدام عقلی واداشته شما را بر ترجیح دادن کفار تا سبب اصرار شما بر کفرتان گردیده، و در قانون حکمت نیکو نیست تساوی میان دوستان، و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۳۷

دشمنان در عالم پاداش (روز قیامت).

أَمْ لَكُمْ كِتابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ یعنی بلکه آیا برای شما کتابیست که میخوانید در آن این برنامه را، پس شما بآن متمسّك هستید و توجهی بخلاف آن ندارید پس وقتی شما اعتماد بآنچه بر آن هستید نابود کردید و در کتابی که قرآنست بر شما بزرگترین حجت است، برای اینکه آن قرآن دلالت و راهنماییست که تا روز قیامت پا برجاست و معجزه ای است که شاهد راستگویی کسی است که قرآن بر دست او ظاهر شده.

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَما تَخَيَّرُونَ البته برای شما در آنست چیزی که اختیار کنید در این آیه دو وجه است:

۱- تقدیرش چنین باشد، ام لكم كتاب فيه تدرسون بان لكم فيه ما تخيّرون آیا برای شما کتابیست در آن که میخوانید به اینکه برای شما در آن چیزیست که اختیار میکنید، مگر اینکه باء بانّ حذف شده و برای دخول لام در خبر انّ را مکسور نمایند.

۲- اینکه معنایش چنین باشد، البته برای شما آنچه نزد خودتان اختیار نمودید و حال آنکه امر بخلاف اینست، و جایز نیست که این بر طریق خیر مطلق باشد.

أَمْ لَكُمْ أَيْمانٌ عَلَيْنا بالِغَةٌ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ یعنی بلکه آیا برای شما عهد و پیمانیست بر ما که با شما معاهده کردیم و تا روز قیامت منقطع نمیشود إِنَّ لَكُمْ لَما تَحْكُمُونَ البته برای شما چیزیست که حکم میکنید برای

خودتان به آن از خوبی و کرامت نزد خدای تعالی.

و بعضی گفته اند: بالغه معنایش موکده است و هر چیزی که در خوبی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۳۸

و صحت نهایتی و غایتی دارد پس او بالغ است، سپس خداوند سبحان به پیمبرش فرمود:

(سَلْهُمْ) بپرس ای محمد.

أَيُّهُمْ بِذلِكَ زَعِيمٌ یعنی کدام یک شما کفیل هستید که برای ایشان در آخرت باشد آنچه برای مسلمین است.

أَمْ لَهُمْ شُرَكاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكائِهِمْ إِنْ كانُوا صادِقِينَ یعنی: آیا برای ایشان شریکانی در عبادت با خدا هست و آنها بت ها هستند پس در روز قیامت بیاورید این شریک ها را اگر راستگویانید در اینکه بتها شریکهای خدا هستند.

و بعضی گفته اند: یعنی آیا با ایشان گواهانی هست که شهادت دهند برای ایشان براستی، پس دلیل بآن اقامه گردد، پس آنها را روز قیامت بیاورید که شهادت و گواهی دهند بر درستی ادّعای ایشان اگر در ادعایشان راستگو هستند.

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ ساقٍ یعنی پس در این روزی که ظاهر میشود در آن شدت ها و سختیها بیاورید شریکان را.

ابن عباس و حسن و مجاهد و قتاده و سعید بن جبیر گفته اند: یعنی روزی که ظاهر میشود از امر سخت.

عکرمه گوید: از ابن عباس سؤال شد از قول خدا یکشف عن ساق، پس گفت هر گاه چیزی در قرآن بر شما مخفی شده پس آن را در شعر طلب کنید، پس البته آن دیوان عرب است آیا نشنیده اید قول شاعر را

و قامت الحرب بنا علی ساق

آن روز ناگوار و شدیدی بود، قتیبی گوید: اصل این اینست که هر گاه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۳۹

آدمی

واقع شد در کار بزرگی که محتاج میشود در آن جدیت و کوشش کند دامنش از ساقش بالا میزند و جمع میکند، پس کشف از ساق عاریه آورده شده در محل شدّت و برای درید بن صمه انشاد کرده.

کمیش الازار خارج نصف ساقه بعید من الآفات طلاع انجد

زیر جامه اش را بالاـ زده که نصف ساقش بیرون است دور است از آفتها مجرّب و کار آزموده و جدّی در کارهاست، شاهد این بیت نصف ساقه میباشد که کنایه از جدّیت و کوشش است.

پس تأویل آیه این است روزی که کار سخت شد چنانچه سخت میشود که محتاج میشود که کشف ساق کند و پایش را بیرون اندازد.

وَ یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ یعنی بایشان بر طریق سرزنش و ملامت میگویند سجده کنید.

فَلا یَسْتَطِیعُونَ پس توانایی ندارند، و برخی گفته اند که سختی کار و دشواری آن روز آنها را بسجود خوانده و بزانو در می آورد و اگر چه منتفع بآن هم نمیشوند، البته ایشان را امر بسجده میکنند و این چنانست که انسانی ناچار بسجده میشود و برو میفتد وقتی که باو مصیبتی از مصیبتهای دنیوی برسد.

خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ یعنی دیدگان آنها ذلیل و خوار و سرافکنده است که از روی ذلّت و خواری نظرشان را از زمین بلند نمیکنند.

تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ یعنی ذلت پشیمانی و حسرت آنها را فرو میگیرد.

وَ قَدْ کانُوا یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ یعنی مردمی بودند تندرست ممکن بود بر ایشان سجده کنند، پس سجده نکردند، یعنی در دنیا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۴۰

بآنها امر شد نماز بخوانند، پس بجا نیاوردند.

سعید بن جبیر گوید: ایشان میشنیدند حیّ

علی الفلاح را ولی اجابت نمیکردند، کعب الاحبار گوید: سوگند بخدا که این آیه نازل نشده مگر برای آن کسانی که تخلّف از نماز جماعت میکنند.

از ربیع بن خثیم وارد شده که فلجی برای او عارض شد که دو نفر مرد «۱»

---

(۱) ربیع بن خثیم که در ایران و بالاخص خراسان معروف بخواجه ربیع و در مشهد مزار معروفی دارد، یکی از زهّاد ثمانیه و هشت زاهد معروف و از ممدوحین است، علماء درباره او اختلاف کرده اند، بعضی وی را از مذمومین و منحرفین از ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام مانند حسن- بصری میدانند، و بعضی از ممدوحین دانسته که از آنها مرحوم محدث زاهد و عالم متعبد حاج شیخ علی اکبر نهاوندی، ره، و حقیر هم قضایایی درباره او از بزرگان شنیده ام که یکی از آنها را در جلد سوّم گنجینه دانشمندان ص ۶۳ در ذکر مرحوم آیه اللّه حاج سید یونس اردبیلی ره، یاد کرده ام که دلالت بر بزرگواری و ممدوحیت او دارد، و در جوار او مدفونست.

پدر علویه متعلقه حقیر مرحوم سلاله السادات الاطیاب حاج سیّد رضا موسوی الأبطحی والد ماجد حجه الاسلام حاج سید حسن ابطحی خراسانی معاصر که از علماء خدوم مشهد و دارای آثار علمی و اجتماعی چندی که از آنهاست (کانون بحث و انتقاد دینی) میباشد.

و نیز در آنجا مدفونست خادم خالص و مخلص خاندان رسالت بالاخص مولای ما صاحب الزمان روحی و ارواحنا له الفداء مرحوم مبرور ثقه المحدّثین حاج شیخ احمد کافی که در راه زیارت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در صبح جمعه نیمه شعبان ۱۳۹۸ قمری شهید و مرگش چنان موجی

در سراسر ایران ایجاد کرد که در مرگ و رحلت مرجع تقلید بزرگی ایجاد میشد، تمام بلاد و غالب دهات برایش مجلس عزاء با سوز و گدازی گذاردند، و گمان

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۴۱

زیر بغل او را گرفته و بمسجد میبردند، پس باو گفته شد ای ابو زید اگر مینشستی چه میشد پس البته برای تو رخصت و اجازه است نمازت را نشسته بخوانی گفت کسی که شنید حیّ علی الفلاح باید اجابت کند گر چه با دست و شکم باشد.

از حضرت باقر و حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمودند: در این آیه حجت را تمام کرده و برایشان هیبه داخل شده و دیدگانشان خیره گردید و جانهایشان بگلو رسیده و پشیمانی و خواری و ذلت ایشان را فرا گرفته و آنها را بسجده خوانده و حال اینکه سالم و تندرستند و توانایی دارند که اوامر را اتیان و نواهی را ترک نمایند، و برای همین آزمایش شدند.

مجاهد و قتاده گویند روز قیامت مؤذنی اذان گوید، پس مؤمن سجده میکند و گرده پشت منافقان سخت میشود (و نمیتوانند بسجده روند) پس البتّه سجده مسلمانها برای ایشان حسرت و ندامت میشود، و در خبر است که پشت منافقان چون سیخ های آهنین کباب میشود، سپس خداوند سبحان فرمود:

فَذَرْنِی وَ مَنْ یُکَذِّبُ بِهـذَا الْحَدِیثِ این تهدید است معنایش اینست مرا واگذارید و تکذیب کنندگان را، یعنی تمام کارهای ایشان بدست من است چنان که گوینده ای میگوید مرا با او واگذارید، میگوید رها کن میان من و میان آن کسی که تکذیب میکند این قرآن را و دلت را مشغول او نکن که

من کار او را کفایت میکنم.

(میکنم کمتر دلی در شهادتش نسوخت و کمتر چشمی نگریست، مگر دشمنان ولایت و منکرین مولایش و مولایمان حضرت مهدی روحی له الفداء که دلهایشان سخت و تاریک از نور هدایت و ولایت است، رحمه اللَّه علیه عاش سعیداً و مات سعیدا، خداوند او را با سعیدان و شهیدان محشور فرماید مترجم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۴۲

سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ یعنی بزودی آنها را میگیرم برای عقاب حالی بعد از حال و تفسیر این آیه در سوره اعراف گذشت.

از حضرت ابی عبد اللَّه صادق علیه السلام روایت شده که فرمود هر گاه بنده گناهی مرتکب میشود نعمتی را بر او خداوند از نو میرساند پس استغفار را ترک میکند این است استدراج.

وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ یعنی اجلشان را طولانی کنیم و مبادرت بعذاب آنها نمیکنیم مبادرت کسی میکند که میترسد فوت شدن را، پس البته شتاب میکند کسی که میترسد فوت از بین رفتن را البته عذاب و شکنجه من هر آینه سخت است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۴۳

[سوره القلم (۶۸): آیات ۴۶ تا ۵۲] ... ص : ۲۴۳

اشاره

أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (۴۶) أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (۴۷) فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لا تَكُنْ كَصاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نادى وَ هُوَ مَكْظُومٌ (۴۸) لَوْ لا أَنْ تَدارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَراءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ (۴۹) فَاجْتَباهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (۵۰)

وَ إِنْ يَكادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ (۵۱) وَ ما هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ (۵۲)

ترجمه: ... ص : ۲۴۳

۴۶- آیا از ایشان پاداشی میخواهی پس آنان از غرامت آن گران بارند ۴۷- آیا علم غیب (لوح محفوظ) نزد ایشانست پس ایشان (از آن) مینویسند.

۴۸- پس برای حکم پروردگارت شکیبا باش و (در بی صبری) مانند صاحب ماهی (یونس علیه السلام) مباش آن دم که پروردگار خویش را بکلمه لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین «در شکم ماهی» بخواند در

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۴۴

حالى كه او را از غم و اندوه پر بود.

۴۹- و اگر نه آن بودى كه او را رحمتى از پروردگارش دريافت بصحراى بى گياهى افكنده شدى در حالى كه ملامت شده بودى.

۵۰- پس پروردگارش يونس را برگزيد و از شايستگان گردانيدش.

۵۱- و البته آنان كه (بخدا و رسول او) نگرويدند آن هنگام كه قرآن شنيدند نزديك بود تو را با ديدگان خويش بلغزانند (ترا بكشند و هلاك گردانند) و گويند كه محمد (ص) ديوانه است.

۵۲- و حال آنكه اين قرآن جز پندى (يا محمد جز شرفى) براى جهانيان نيست.

قرائت: ... ص : ۲۴۴

اهل مدينه ليزلقونك بفتح ياد و ديگران ليزلقونك بضم ياء قرائت كرده اند.

دليل: ... ص : ۲۴۴

كسى كه بفتح ياء خوانده از باب زلق و زلفت انا مانند حزن و حزينه و شترت عينه و شترتها گرفته، ابو على گويد: خليل (نحوى) در اين موضوع معتقد است به اينكه معنايش جعلت فيه شترا و جعلت فيه حزنا است چنانچه هر گاه تو گفتى كحلت و دهنته اراده كرده اى او را سرمه كشيده، و روغن مالى كردم.

و كسى كه بضم ياء خوانده آن را از باب ازلقته قرار داده و فعل را با همزه نقل كرده و معنى اينست ليزلقونك بابصارهم نگاه ميكنند بسوى تو بنظر كينه

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۴۵

و دشمنى و مانند آنست قول شاعر:

يتقارضون اذا التقوا فى مجلس نظرا يزيل مواقع الاقدام

هر گاه در مجلسى بهم برميخورند از يكديگر با چشمانشان ميچينند بطورى كه قدمها را ميلغزاند و از جا ميكند، شاهد اين بيت كلمه نظرا ميباشد كه به معناى نظر كينه و عداوت است.

شرح لغات: ... ص : ۲۴۵

المغرم: چیزیست که لازم میشود از دینی که اصرار میشود در پرداخت آن و اصل آن از لزوم باصرار است، و از آنست قول خدا: انّ عذابها کان غراما، البته عذاب آن لازم است جدّا.

شاعر گوید:

یوم الجفار و یوم النسار کانا عذابا و کان غراما «۱»

روز جفار و روز نسار دو روز سختی بودند و روز لازمی بود، شاهد این بیت کلمه غراما است که بمعنای لازم آمده است.

المثقل: حمل سنگین است و آن سنگینی بدین و سنگین بعیال، و سنگین بحقوق لازمه و امور واجبه است که بر ذمه اوست.

المکظوم: محبوس از تصرف در امور و از آنست کظمت رأس القربه اذا شددته

حبس کردم سر مشک را وقتی که آن را محکم بستم، و کظم غیظه

---

(۱) روز جفار روز مشهوریست میان عرب که میان بنی بکر و بنی تمیم، جنگ سختی سر آب جفار در گرفت و بسیاری از طرفین تلف شدند و آن روز ضرب المثل شد و همچنین روز نسار که میان بنی اسد و ذبیان با بنی جشم ابن معاویه سر چاه نسار که از بنی عامر بود جنگ درگرفت مانند روز جفار که چاه آبی متعلّق به بنی تمیم بود در نجد. (مترجم)

وقتی که آن را حبس کند بقطع کردن از آنچه بسوی او میخواند و کظم خصمه وقتی که او را جواب ساکت کننده دهد.

العراء: زمین خالی از درخت و روئیدنی است قیس بن جعده گوید:

و رفعت رجلا لا اخاف عثارها و نبذت بالبلد العراء ثیابی

بلند کردم پای را و نمیترسم لغزش آن را و درآوردم بشهری که خالی بود از هر چی لباسم را، شاهد این بیت کلمه عراء است که بمعنای زمین و شهر خالی و عاری آمده است.

مقصود و تفسیر: ... ص : ۲۴۶

سپس خداوند سبحان پیغمبر (ص) را مخاطب ساخته و بر طریق سرزنش کافرها فرمود:

أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً آیا از ایشان پاداشی خواستی و این عطف است بر آیه أَمْ لَكُمْ كِتابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ یاد کرده خداوند سبحان تمام آنچه بآن محتاجند، پس فرمود ای محمد آیا از این کافرها پاداشی بر اداء رسالت و دعوت بسوی خدا خواستی.

فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ یعنی: ایشان از لزوم و پرداخت آن.

(مُثْقَلُونَ) یعنی حمل کنندگان سنگینی ها هستند.

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ یعنی: آیا نزد

ایشان عملی بصحّت و درستی چیزیست که میخوانند و آنها اختصاص بآن داده شده و غیر ایشان نمیدانند، پس ایشان مینویسند و از هم ارث میبرند و شایسته است آن را ظاهر کنند، سپس به پیغمبر (ص) فرمود:

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ شکیبا باش در ابلاغ رسالت و ترک مقابله کردن با

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۴۷

ایشان بفعل زشت، و بعضی گفته اند: لام لحکم جاری مجرای الی و معنی اینست صبر کن تا اینکه خدا حکم کند بنصرت اولیاء تو و مغلوب شدن دشمنانت و بعضی گفته اند: یعنی پس صبر کن برای حکم خدا در خلوت کردن میان ظالم و مظلوم تا وقت کتاب برسد.

وَ لا تَكُنْ كَصاحِبِ الْحُوتِ یعنی: مانند یونس صاحب ماهی نباش در شتاب کردن عقاب قومش و هلاک کردن ایشان و از میان قومت بیرون رو پیش از آنکه خدا اذنت دهد چنانچه یونس خارج شد.

إِذْ نادى وَ هُوَ مَكْظُومٌ یعنی: خواند پروردگارش را در شکم ماهی در حالی که او محبوس از تصرّف در کارها بود و آن چیزی که بآن خدا را خواند این بود، لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ، نیست خدایی جز تو منزّه و پاکی تو البته من از ستمکارانم.

و بعضی گفته اند: مکظوم: یعنی غم و غصّه گلویش را گرفته و بر غیظش شفائی نمی یابد.

لَوْ لا أَنْ تَدارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ یعنی اگر رحمتی از پروردگارش سبب مستجاب شدن دعائش باو نرسیده بود و از زندان شکم ماهی خلاص نشده بود که زنده مانده و زنده بیرون آید.

(لَنُبِذَ) یعنی: افکنده شده بود.

(بِالْعَراءِ) یعنی در فضاء و بیابان عاری

و خـالی از درخت و گیـاه وَ هُوَ مَـذْمُومٌ و او ملامـت شـده بود بچیزی که بر آن ملامـت شـده بود و لکن خداونـد تعـالی او را تـدارک کرد بنعمتی از نزد خودش پس افکنـده شد به بیابان عاری از گیاه در حالی که او مذموم و ناپسـند نبود. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۴۸

فَاجْتَباهُ رَبُّهُ خداوند او را بنبوّت اختیار کرده.

فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِینَ یعنی از جمله مطیعین خدا و تارکین گناهان قرارش داد.

وَ إِنْ یَکادُ الَّذِینَ کَفَرُوا البته آن کسانی که کافر شدنـد نزدیک است ان در اینجا از انّ مشدّده مثقّله است، و تقدیرش اینست و البته نزدیک است کسانی که کافر شدند.

لَیُزْلِقُونَکَ بِأَبْصارِهِمْ ابن عباس گوید: تو را بکشند و هلاک کنند و او اینطور میخواند.

کلبی گوید: یعنی تو را بزمین بزنند (یا مبتلا بکسالت صرع و غشوه نمایند).

سـدی گویـد: بـا چشـمانشان بتو آسـیب و صـدمه بزننـد، و تمـام این گفته ها در معنی برمیگردد به چشم زدن و تمام مفسـرین میگویند مقصود آیه زخم چشم است، ولی جبائی این را منکر شده و میگوید زخم چشم درست نیست و علی بن عیسـی رمّانی میگویـد: این مطلبی را که جبائی ذکر کرده صـحیح نیست، بعلت اینکه محال و ممتنع نیست که خداوند تعالی عادت را جاری بر صحت این کرده باشد، برای یک نوع از مصلحت و بر همین مبنا هم تمام مفسّرین اتفاق نموده و عقلاء هم تجویز نموده اند و مانعی هم از آن نیست، و در خبر آمده که اسـماء دختر عمیس (همسر جناب جعفر طیّار و مادر عبد اللّه شوهر حضرت زینب و مادر محمد

بن ابی بکر) عرض کرد ای رسول خدا فرزندان جعفر مبتلا بزخم چشم شده اند پس دعائی و تعویذی برایشان مرحمت فرما، فرمود آری اگر از قضا و قدر چیزی سبقت میگرفت هر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۴۹

آینه چشم بود.

فراء و زجاج گویند: هر گاه مردی از ایشان میخواست رفیقش را چشم بزند سه روز گرسنه میماند، سپس او را توصیف میکرد، پس او را بهمین توصیف زمین میزد، و این مطلب اینطور بود که با آن کسی که میخواست صدمه ای با چشم بزند میگفت: ندیدم مثل امروز شتری یا گوسفندی یا مانند تو (وه) چه آدمی یا هر چه اراده میکرد، یعنی مثل شتری که امروز دیدم پس آنها به پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله چنان که میخواستند بگویند و آن حضرت را با زخم چشم صدمه بزنند.

زجاج گوید: یعنی ایشان در موقع قرآن خواندن و دعوت کردنت بتوحید نگاه میکنند بتو نگاه دشمنی و کینه و انکار آنچه میشنوند، و تعجّب میکنند از آن پس نزدیک است بتیزی چشمشان تو را بزمین بزنند و از جای خودت حرکت دهند، و این در کلام مردم استعمال شده که میگویند فلانی به من طوری نگاه کرد که نزدیک بود مرا بزمین اندازد، جوری نگاه کرد که نزدیک بود مرا بخورد، و تأویل تمام اینها اینست که او بمن نگاهی کرد که اگر امکان داشت برای او مرا بخورد یا زمین زند میکرد. «۱».

---

(۱) زخم چشم مسلّم است و برای خود حقیر اتفاق افتاده و خاطرم هست در حادثه هائله مورد حمله گروه تیر اندازان قرار گرفتم، و همگی آنان

بطرفم تیر اندازی کردند بقصد کشتنم ولی بگفته شاعر اگر تیغ عالم بجنبد زجا- نبرّد رگی تا نخواهد خدا- خداوند حفظ فرمود و تیرها اصابت نکرد، ولی تیر خوردن و کشته شدنم شایع شد و دوستانم در گوشه و کنار ناراحت و بعضی مجالس ترحیم گرفتند، پس مسافرتی بیکی از مناطق شمال که جمعی از دوستانم بودند نمودم پس از ورود در آن محل مردم که مرگ مرا یقین کرده و حتی مجلس عزا گرفته بودند خوشحال و تکلیف

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۵۰

لَمَّا سَمِعُوا الذِّکْرَ هنگامی که قرآن را شنیدند.

وَ یَقُولُونَ و میگویند با این وصف.

إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ یعنی عقلش مغلوب است با اینکه علم دارند بعقار و سنگینی و فراوانی عقل او، این را از روی دشمنی و تکذیب کردن او می گویند.

(وَ ما هُوَ) یعنی: و او نیست قرآن.

(إِلَّا ذِکْرٌ) مگر شرفی.

(لِلْعالَمِینَ) برای عالمیان تا اینکه قیامت قیام کند.

و بعضی گفته اند: یعنی و نیست محمد (ص) مگر شرفی برای خلق هنگامی که ایشان را هدایت کرد بسوی صلاح و ایشان را از گمراهی نجات داد وقتی که نسبت جنون باو دادند و او را توصیف کردند بچیزی که در او نبود، و بعضی گفته اند: مقصود از ذکر اینست که او آنها را متذکّر و متوجه بامر آخرتشان میکند از ثواب و عقاب و وعده و وعید.

حسن گوید: دواء زخم چشم خواندن این آیه است:

وَ إِنْ یَکادُ الَّذِینَ کَفَرُوا ... تا آخر آیه.

(منبر کردند، پس منبر رفتم و در حین صحبت شخصی که معروف بشور چشمی بود وارد و از دیدنم تعجّب و به رفیقش گفت

(وه) این آقای رازی است که میگفتند کشته شده، پس همانساعت حالم بالای منبر بهم خورد و بزمین افتادم و مرا با دوش منزل بردند و معروف شد که فلانی آقا را چشم زخم زده است، پس ناچار از آن محل بطهران مراجعت و حالم بحمد اللّه خوب شد، و نیز میگویم در شواهد التنزیل حاکم سکانی حنفی سنی روایاتی در تأویل بعضی از آیات این را نقل کرده که مناسب است متذکر شوم:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۵۱

در ص ۲۶۷- در ذیل آیه فَسَتُبْصِرُ وَ یُبْصِرُونَ بِأَیِّکُمُ الْمَفْتُونُ حدیث:

۱۰۰۲- از تفسیر قرآن باستنادش از عبد اللّه بن مسعود از پیغمبر (ص) روایت نموده که از آن حضرت از علی علیه السلام پرسیدند پس فرمود: علی اسلامش از شما قدیمی تر و ایمانش از شما بیشتر، و علمش از شما فراوان تر و صبرش از شما زیادتر و غضبش در راه خدا از شما شدیدتر است، علمم را باو تعلیم کردم و سرّم را باو سپردم و او را موکّل شأن و مقام خود ساختم پس اوست خلیفه من در اهل من و امین من در امّت من.

پس بعضی از قریش گفتند هر آینه علی رسول خدا را مفتون نمود تا جایی که هیچ نقصی در او نمیبیند، پس خداوند تعالی نازل فرمود فَسَتُبْصِرُ وَ یُبْصِرُونَ بِأَیِّکُمُ الْمَفْتُونُ.

و نیز در حدیث (۱۰۰۳) باستنادش از عبد اللّه بن مسعود روایت نموده که گفت صبحی بسوی رسول خدا (ص) رفتم پس داخل مسجد شدم و مردم بسیار بودند و گویا بر سر آنان پرنده نشسته است که علی بن ابی طالب علیه السلام وارد

بر پیغمبر (ص) و سلام کرد پس بعضی که در آنجا بودند بآن حضرت چشمک زدند، پس پیغمبر (ص) نگاهی بآنها کرده و فرمود آیا سؤال نمیکنید از افضل خودتان، گفتند چرا فرمود فرمود افضل شما علی بن ابی طالب،

اقدمکم اسلاما و اوفرکم ایمانا و اکثرکم علما و ارجحکم حلما و اشدکم غضبا فی اللّٰه و استودعته سری و هو امینی علی امّتی

پس بعضی از حاضرین گفتند هر آینه علی رسول خدا را مفتون کرده تا باو هیچ چیزی نمیبینند، پس خدا نازل فرمود فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ میگویم این حدیث مانند حدیث اوّل است با مختصر تفاوتی.

و در حدیث ۱۰۰۵ باسنادش از جابر روایت کرده که پیغمبر (ص) فرمود: دروغ میگوید ای علی کسی که خیال کرده مرا دوست دارد و تو را دشمن میدارد، پس مردی از منافقین گفت هر آینه رسول خدا مفتون باین جوان شده، پس خدا نازل کرده، فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ ... ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۵۲

پیروی گوید:

شیر خدا و لنگر عرش خدا علی است مرات حق و آینه حق نما علی است

در روز حشر شافع امت محمد (ص) است باب النجاه سلسله انبیاء علی است

بعد از وجود اقدس خاتم حبیب حق بر کل جن و انس و ملک رهنما علی است

اوّل رجل که دین محمد (ص) قبول کرد و آن دوّمین ز خمسه آل عبا علی است

نقش نبی و باب علوم محمد (ص) است چارم نفر که رفته بزیر کسا علی است

گر افتخار دیگر برای او نبود این افتخار بس که شه لا

فتی علی است

در جنگ بدر و غزوه خندق صف احد مردی بود در خور صد مرحبا علی است

دست خدا که فوق همه دست ها بود دست علی ولی خدا مرتضی علی است

شاهی که کرده عطا در گه رکوع انگشتری خویش بفردی گدا علی است

بخشنده ای که کرده سفارش ز قاتلش بر جانشین خود حسن مجتبی علی است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۵۳

سوره الحاقّه ... ص : ۲۵۳

عدد آیات این سوره ... ص : ۲۵۳

این سوره در مکّه نازل شده و پنجاه و یک آیه از نظر بصری و شامیها و پنجاه و دو آیه از نظر دیگرانست.

اختلاف آیات این سوره: ... ص : ۲۵۳

در دو آیه است (۱) آیه (الْحَاقَّةُ) اوّل کوفی (۲) کِتابَهُ بِشِمالِهِ حجازی است.

فضیلت این سوره: ... ص : ۲۵۳

ابی بن کعب از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت نموده که فرمودند هر ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۵۴

کس سوره الحاقّه را قرائت کند خداوند حساب او را آسان خواهد کشید.

جابر جعفی از حضرت ابی جعفر باقر علیه السّلام روایت نموده که فرمودند: بسیار نمائید قرائت الحاقّه را. پس البتّه قرائت آن در نمازهای واجب و مستحبّ از ایمان بخدا و پیامبر است و از قاری آن دینش گرفته نشود تا خدا را ملاقات کند.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون در آخر سوره قلم واقعه قیامت و وعید کافرها ذکر شد خداوند این سوره را نیز بیاد قیامت و احوال اهل آتش شروع نمود و فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۵۵

[سوره الحاقه (۶۹): آیات ۱ تا ۱۰] ... ص : ۲۵۵

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَاقَّةُ (۱) مَا الْحَاقَّةُ (۲) وَ ما أَدْراكَ مَا الْحَاقَّةُ (۳) كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عادٌ بِالْقارِعَةِ (۴)

فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ (۵) وَ أَمَّا عادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عاتِيَةٍ (۶) سَخَّرَها عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيالٍ وَ ثَمانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُوماً فَتَرَى الْقَوْمَ فِيها صَرْعى كَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ خاوِيَةٍ (۷) فَهَلْ تَرى لَهُمْ مِنْ باقِيَةٍ (۸) وَ جاءَ فِرْعَوْنُ وَ مَنْ قَبْلَهُ وَ الْمُؤْتَفِكاتُ بِالْخاطِئَةِ (۹)

فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رابِيَةً (۱۰)

ترجمه: ... ص : ۲۵۵

۱- (الحاقّه) یکی از نامهای قیامتست.

۲- آن قیامت چیست؟

۳- و ترا چه چیز دانا کرد که قیامت چه چیز است.

۴- قوم ثمود و عاد قارعه را (قیامتی که کوبنده کافرانست) تکذیب کردند.

۵- و امّا قوم ثمود (قوم صالح پیغمبر «ع») برای سرکشی کردنشان (یا به صیحه جبرئیل که بواسطه شدّت از حدّ گذشته بود) نابود شدند.

۶- و امّا قبیله عاد (قوم هود پیغمبر (ع) ببادی سرد سرکش هلاک گشتند.

۷- خدای تعالی آن باد را بر قوم عاد هفت شب و هشت روز پی در پی مسلّط کرد پس اگر (بودی) قوم عاد را در آن ایّام مردگان میدیدی گویا ایشان مانند تنه های درخت خرمای پوسیده فرو افتاده اند.

۸- پس آیا از ایشان هیچکس را باقیمانده میبینی.

۹- و فرعون و آنان که پیش از او بودند و اهل قریه های واژه گون شده بکارهای خطا (و شرك) آمدند.

۱۰- پس فرستاده پروردگار خویش را نافرمانی کردند در نتیجه ایشان را گرفتیم گرفتنی سخت (افزون از گرفتاریهای امّتان

دیگر).

قرائت: ... ص : ۲۵۶

اهل بصره و کسایی (و من قبله) بکسر قاف و فتح باء و دیگران (و من قبله) بفتح قاف و سکون باء خوانده اند.

دلیل: ... ص : ۲۵۶

سیبویه گوید: قبل چون در پهلو و کنار چیزی واقع شد می گویی ذهبت قبل السّوق. رفتم در کنار بازار. ولی قبلك حق. یعنی مرا در جنب تو حقّی است. و توسعه یافته این استعمال تا اینکه بمنزله لی علیك حق شده است.

و دلیل کسی که قبل قرائت کرده اینست که ایشان گمان کرده اند، در ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۵۷

قرائت ابی و جاء فرعون و من معه آمده. و این تقویت میکند و من قبله: برای اینکه قبل چون پهلوی چیزی از چیزهایی که از آن تخلّف نکند و آنهم پیرو او شده و محفوف باو گردد.

و دلیل آنکه. و من قبله خوانده اینست که معنای آن و از جلوتر آن از امّتهای که کافر شدند چنان که او کافر شد.

شرح لغات: ... ص : ۲۵۷

الحاقّه: ابن انباری گوید: الحاقّه یعنی واجبه حقّ. یعنی وجب یحقّ حقّا و حقوقا پس او حاق است.

فرّاء گوید: عرب میگوید چون حقّ را شناختی کجا میگریزی و الحقه، و الحاقه بیك معنی است.

و بعضی گفته اند: قیامت را الحاقه نامیده اند برای اینکه کفّار از قولشان برمیگردند. حاققته فحقّقته مانند خاصمته فخصمته است.

و قیامت را قارعه نامیده اند بجهت اینکه کوبیده میشود دلهای بندگان بسبب ترس تا اینکه مؤمنان بمحلّ امن میرسند.

دریت الشّی ء درایه و دریه بمعنای علمته دانستم آن را و ادریته یعنی اعلمته آگاهانیدم او را.

الطاغیه: طغیان مصدر مثل عافیه است.

الصرصر: باد سخت پر صداست.

الحسوم: پی در پی از حسم الدّاء قطع کردن درد بنهادن داغ بر آن گرفته شده. پس مثل اینکه متوالیا و مرتبا شرّ و بدی بر سر ایشان باریده تا ایشان را مستأصل و بیچاره نموده

است.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۵۸

و بعضى گفته اند: آن از قطع و بريدنست. پس مثل اينكه ايشان را بريده اند بريدنى يعنى ايشان را از بين برده و نابود كرده اند و ريشه آنها كنده و قطع شده.

الخاويه: يعنى خالى چنان كه چيزى در جوف و درون آن نيست.

اعراب: ... ص : ۲۵۸

عامل در الْحَاقَّةُ يكى از دو چيز است يا ابتداء و خبرش مَا الْحَاقَّةُ است چنان كه مى گويى زيد ما زيد و يا خبر مبتداء محذوف است يعنى هذه الحاقه سپس گويند الحاقه چه چيز است بجهت بزرگداشت شأن و موقعيّت آن.

حسوما منصوب شده بر مصدرى كه وضع شده در جاى صفت براى ثمانيه يعنى تحسمهم حسوما. قطع ميكند ايشان را قطع كردنى. و ممكن است جمع حاسم باشد. پس مثل راقد و رقود و ساجد و سجود باشد. و بنا بر اين منصوب است بر اينكه نيز صفت براى ثمانيه باشد.

و صرعى منصوب بر حاليّت است و قول خداى تعالى. كَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ خاوِيَهٍ. جمله در محلّ حال از صرعى است يعنى صرعوا امثال نخل خاويه. زمين افتادند مانند درخت خرماى پوسيده. و من در قول او من باقيه زايده است.

مقصود و تفسير: ... ص : ۲۵۸

(الْحَاقَّةُ) يكى از نامهاى قيامت است بنا بر گفته تمام مفسّرين و الحاقه ناميده اند براى صاحب كارهاى راست لازمه الصّدق است بجهت اينكه تمام احكام قيامت لازمه الوقوع و صادقه الوجود است.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۵۹

مَا الْحَاقَّةُ استفهام و معنايش تجليل حال قيامت و بزرگداشت شأن و مقام آنست. سپس خداوند سبحان در بيم دادن زياد كرده و فرمود.

وَ ما أَدْراكَ مَا الْحَاقَّةُ يعنى مثل اينكه تو ميدانى آن چيست زيرا آن را معاينه نكرده و نديده اى آنچه در آن است از چيزهاى ترسناك.

ثورى گويد: بمعلوم ما ادريك گفته ميشود و بآنچه معلوم نيست در تمام قران ما يدريك. و البتّه بكسى كه آن را ميداند ما ادريك گفته براى اينكه آن را بصفت ميداند. سپس

خداوند سبحان خبر داد از تکذیب کنندگان به قیامت پس فرمود:

كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عادٌ بِالْقارِعَةِ یعنی بروز قیامت. و البتّه نیکوست که قارعه کنایه جای الحاقّه نهاده شود برای اینکه متذکّر باین صفت هولناک شود بعد ذکر کردن به اینکه آن روز الحاقّه است و گرنه قطعا کافی بود که بگوید ثمود و عاد تکذیب کردند بآن. سپس خبر داد خدای سبحان از چگونگی نابود شدن آنها. پس فرمود: فَأَمَّا ثَمُودُ پس ایشان قوم صالح میباشند فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ ابن عبّاس و مجاهد گویند. یعنی هلاک شدند بسبب طغیان و کفرشان.

قتاده و جبائی و ابو مسلم گویند: یعنی هلاک شدند بسبب صیحه و فریاد طاغیه و آن صیحه چنانی بود که از حدّ تجاوز کرد تا ایشان را هلاک نمود.

زجاج گوید: هلاک شدند بسبب لرزیدن بی اندازه.

و بعضی گفته اند: بسبب خصلت متجاوز مر حال غیرش را در شدّتی که خدا اهل فساد را بآن هلاک نمود.

وَ أَمَّا عادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ یعنی قوم و امّت هود. ابن عباس و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۶۰

قتاده گویند. بباد سردی مثل اینکه برای شدّت سردی آن دندانها بهم میخورد بآنچه شنیده میشد از صدای آن.

و بعضی گفته اند: صرصر باد بسیار تندیست که متجاوز از حدّ معروف باشد.

(عاتِيَةٍ) از شدّت وزش سرپیچی از فرمان فرشتگان مأمور و موکّل باد کند. زهری از قبیصه بن ذویب روایت کرده که او گوید: چیزی از باد بیرون نمیآید مگر اینکه بر آن مأمورینی هستند که میدانند مقدار و عدد و وزن آن را تا آن بادی که بر عاد فرستاده شد پس هلاک شدند و مردند از

آن. پس ایشان نمیدانند مقدار غضب خدا را و برای همین عاتیه نامیده شد.

سَخَّرَها عَلَيْهِمْ یعنی مسلّط کرد، برایشان و آن را فرستاد برای هلاک ایشان.

سَبْعَ لَيالٍ وَ ثَمانِيَةَ أَيَّامٍ هفت شب و هشت روز.

وهب گوید: و آن همان ایّامیست که عرب آن را ایّام العجوز (و عجم آن را سرما پیره زن) گوید. صاحب سرمای سخت و باد تند است و این روزها را نسبت بعجوز و پیر زن داده اند برای اینکه پیر زنی از ایشان از ترس سرما پناهنده بسردابی شد پس باد او را تعقیب نمود تا روز هشتم از نزول عذاب او را کشت پس عذاب در روز هشتم منقطع شد.

و بعضی گفته اند: ایّام العجوز نامیده شد برای اینکه آن در آخر زمستانست و برای آن نامهای مشهوریست بروز اوّل (صن) و بدوّم (صنبر) و بسوّم (وبر) و بچهارم (مطفئ الجمر) و به پنجم (مکفی الظّعن) و بششم (الآمر) و به هفتم (المؤتمر) و بهشتم (المعلل) و در این باره شاعر ایشان

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۶۱

گوید:

کسع الشّتاء بسبعه غبر ایّام شهلتنا، مع الشّهر فبامر و اخیه مؤتمر و معلّل و بمطفی الجمر فاذا انقضت ایّام شهلتنا بالصّن و الصّنبر و الوبر ذهب الشّتاء مولیا هربا و اتتک واقده من الخبر

زد پس گردنش بسبب هفت شبی که از ایّام عجوز باقیمانده بود و برفتن ایّام عجوز و تمام شدن ماه (اسفند) زمستان تمام شد. پس شروع کردن شمردن نامهای سرما پیر زن و گفت (۱) آمر (۲) برادرش مؤتمر (۳) معلل (۴) مطفئ الجمر پس در این هنگام ایّام پیر زن منقضی شود بسبب

رفتن (۵) صن (۶) و الصّنبر (۷) و وبر زمستان پشت کرده و فرار کند و میآید تو را نمونه ای از گرمای تابستان.

(حُسُوماً) ابن عبّاس و ابن مسعود و حسن و مجاهد گویند یعنی پی در پی که برایش فترت و فرجه ای نیست مثل اینکه شرّ مرتبا برایشان بارید تا مستأصل و بیچاره شان نموده است.

کلبی و مقاتل گویند: یعنی همیشه.

خلیل گوید: یعنی قاطعه که قطع کرد ایشان را قطع کردند تا نابود کند آنها را.

عطیه گوید: بادهای تند میشوم کم فایده که خیر را از اهلش برید.

فَتَرَى الْقَوْمَ یعنی در این روزها و شب میبینی.

(صَرْعى) یعنی مصروعین و بزمین افتادگان.

كَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ خاوِيَةٍ مثل ایشان مثل تنه های درختان خرما

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۶۲

پوسیده اند.

قتاده گوید: یعنی ریشه درخت خرمای پوسیده افتاده.

سدی گوید: خاویه یعنی فارغ و تو خالی.

و بعضی گفته اند: خاویه یعنی ساقط مانند قولش در سوره قمر أَعْجازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ.

فَهَلْ تَرى لَهُمْ مِنْ باقِيَةٍ پس آیا می بینی برای ایشان که نفسی باقی باشد.

و بعضی گفته اند: از بقاء و باقیه بمعنی مصدر مانند عافیه و طاغیه است. و مقصود اینکه آیا می بینی برای ایشان از بقیّه آنها. یعنی هیچکس از آنها باقی نمانده.

وَ جاءَ فِرْعَوْنُ وَ مَنْ قَبْلَهُ و آمد فرعون و کسانی که جلوتر از او که معنای آن گذشت.

وَ الْمُؤْتَفِكاتُ یعنی قتاده گوید: یعنی و آمد اهل دهاتی که (به واسطه زلزله وارونه شدند) و آنها دهات قوم لوط بودند. اراده نموده از ایشان امّتها و جمعیّتهایی که مرتکب شدند.

(بِالْخاطِئَةِ) یعنی بخطاهایی که شرک و کفر باشد ارتکاب نمودند پس خاطئه مصدر است مثل خطاء

و خطيئه.

و بعضى گفته اند: يعنى بكارهايى كه خطا بوده است مقصود خود خطاها و لغزشهاست.

فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ پس عصيان ورزيدند پيغمبر پروردگارشان را در آنچه ايشان را امر نمود. ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۶۳

و بعضى گفته اند: مقصود برسول رسالت است چنان كه در گفته شاعر است.

لقد كذب الواشون ما بحت عندهم بسرّ و لا ارسلتهم برسول

هر آينه جدّا سعايت گران دروغ گفتند من سرّى نزد ايشان اظهار نكردم و رسالتى براى ايشان نفرستادم شاهد اين بيت برسول است كه به معناى رسالت و پيام است.

ابى مسلم گويد: يعنى برسالت. و قول اوّل ظاهرتر است.

(فَأَخَذَهُمْ) پس خدا ايشان را بعقوبتى گرفت.

أَخْذَةً رابِيَةً ابن عبّاس گويد: زياد سخت گرفت.

و بعضى گفته اند: رابيه يعنى زياد فزونى داشت بر شكنجه هاى امّت ها. و بعضى گفته: يعنى بلندى كه از عادت بيرون باشد.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۶۴

[سوره الحاقه (۶۹): آيات ۱۱ تا ۲۴] ... ص : ۲۶۴

اشاره

إِنَّا لَمَّا طَغَى الْماءُ حَمَلْناكُمْ فِي الْجارِيَةِ (۱۱) لِنَجْعَلَها لَكُمْ تَذْكِرَةً وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ (۱۲) فَإِذا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ واحِدَةٌ (۱۳) وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ فَدُكَّتا دَكَّةً واحِدَةً (۱۴) فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْواقِعَةُ (۱۵)

وَ انْشَقَّتِ السَّماءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ واهِيَةٌ (۱۶) وَ الْمَلَكُ عَلى أَرْجائِها وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمانِيَةٌ (۱۷) يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لا تَخْفى مِنْكُمْ خافِيَةٌ (۱۸) فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هاؤُمُ اقْرَؤُا كِتابِيَهْ (۱۹) إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلاقٍ حِسابِيَهْ (۲۰)

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ راضِيَةٍ (۲۱) فِي جَنَّةٍ عالِيَةٍ (۲۲) قُطُوفُها دانِيَةٌ (۲۳) كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً بِما أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخالِيَةِ (۲۴)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۶۵

ترجمه: ... ص : ۲۶۵

۱۱- و آن هنگام که آب از حدّ درگذشت البتّه ما شما را (پدران شما را که در اصلاب ایشان بودید) در کشتی رونده سوار کردیم.

۱۲- تا آن کشتی را برای شما پندی (و عبرتی) بگردانیم و تا گوشی که نگاه دارنده است (این پند را) نگاه دارد.

۱۳- و چون در صور یک دمیدن دمیده شود.

۱۴- و زمین و کوه ها (از اماکن خود) برداشته شوند پس زمین و کوه ها درهم شکسته شوند یک شکستنی.

۱۵- پس آن روز رستاخیز بپا شود.

۱۶- و آسمان بشکافد پس آسمان در آن روز سخت ضعیف باشد.

۱۷- و فرشتگان بر اطراف آسمان باشند و هشت فرشته که آنان بر بالای سر این فرشتگانند عرش پروردگار ترا برمیدارند.

۱۸- در آن روز (برای محاسبه بر خدا) عرضه میشوید هیچ پوشیده ای از (کردار و گفتار) شما پنهان نماند.

۱۹- و امّا آنکه نامه عمل او را بدست راستش داده اند پس گوید بیائید نامه مرا بخوانید.

۲۰- من بیقین دانستم

که حساب خویش را بیننده ام.

۲۱- پس آن کس در زندگانی پسندیده است.

۲۲- در بهشتی بلند مرتبه.

۲۳- میوه های آن (بخورندگان) نزدیکست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۶۶

۲۴- (به بهشتیان گویند) بپاداش اعمالی که در ایّام گذشته پیش فرستاده اید بخورید و بیاشامید بر شما گوارا باد.

قرائت: ... ص : ۲۶۶

ابن کثیر در روایت قواس (و تعیها) بسکون عین در حالی که اختلاس میان کسره و سکون است خواند. و بقیّه از قاریان بکسر عین خوانده اند.

حمزه و کسایی (لا یخفی) بیاء و دیگران (لا تخفی) با تاء قرائت کردند

دلیل: ... ص : ۲۶۶

دلیل در سکون عین از (تعیها) اینست که حرف مضارعه تاء را با ما بعد آن بمنزله (فخذ) قرار داده است. پس عین را ساکن گردانیده برای اینکه حرف مضارع از فعل جدا نمیشود پس مثل گفته تو فهو و فهی و یا و تا در قول او لا یخفی نیکوست.

شرح لغات: ... ص : ۲۶۶

الجاریه: یعنی کشتی که از شأنش اینست که در آب جاری باشد.

و الجاریه: زن جوان است بعلّت اینکه در قیافه آن آب جوانی، و شادابی جریان دارد.

واعیه: از وعاء بمعنی ظرف است میگویند: وعیت العلم واعیه وعیا یعنی علم را ضبط و در ظرف دل و سرم حفظ کردم. حفظ میکنم. حفظ کردنی.

و اوعیت المتاع: آن را در ظرف قرار دادم گوید:

اذا لم تکن حافظا واعیا فجمعک للکتب لا ینفع

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۶۷

هر گاه تو حافظه و ضابطه نداشته باشی که مطالب علمی در آن ظرف را حفظ و ضبط کنی. پس جمع کردن تو کتابها را سودی نمیبخشد.

شاهد این بیت در کلمه (واعیا) هست که بمعنی ظرف حفظ آمده است.

الدّک: بمعنی بسط و وسعت است و از آنست دکّان. و اندک سنام البعیر هر گاه کوهان شتر بر پشت آن گسترش یابد.

الارجاء: بمعنای نواحی و اطراف است مفرد آن رجا بدون مد و تثنیه آن رجوان.

هاؤم: امر بجماعت و بمنزله هاکم بمفرد می گویی هاء یا رجل و به دو تا هاؤما یا رجلان و بجماعت می گویی هاؤم یا رجال و بزن می گویی هاء یا امرأه به کسر همزه (که بعد از آن یائی نیست) و بدو زن می گویی هاؤما و بزنها می گویی هاؤّن و این

لغت اهل حجاز است.

و تمیم و قیس میگویند: هاء یا رجل مانند قول اهل حجاز و برای دو تا هاءا و برای جماعت هاؤا و بزن هائی و جماعت زنان هاؤنّ و بعضی از عربها جای همزه کاف قرار داده پس میگوید: هاك، هاكما، هاكم، هاك هاكما هاكنّ. و معنایش بگیر و بخور است. امر میشود ولی نهی نمیشود.

و کسایی بر هاؤم وقف کرده ابتداء کرده به (اقروا کتابیه) بخوان کتاب خود را و او گوید که فعل اوّل هاؤم عمل نمیکند بلکه عمل برای فعل اقروا دوّم است.

و الراضیه المرضیه: خشنود و پسندیده بر وزن فاعله بمعنای مفعول است برای اینکه آن در معنی صاحب رضایت و خشنودی است مثل اینکه گفته میشود لابن بصاحب لبن و تامر بصاحب تمر.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۶۸

نابغه شاعر گوید:

کلینی لهم یا أمیمه ناصب و لیل اقاسیه بطیّ الکواکب

ای امیمه مرا واگذار بابتلاء و غصّه صاحب دشمنی و عداوت و شبی که به سیر کردن ستارگان سخت میگذرانم. شاهد این بیت کلمه ناصب است که بمعنی ذو نصب آمده.

یعنی صاحب نصب پس مثل اینکه باامیمه عیش و خوشی داده شد تا خشنود شود برای او بمنزله طالبه و خواهان عیش و خوشی بود چنانچه شهوت بمنزله طالبه است برای مشتهی و صاحب اشتها.

و بعضی گفته اند: آن مانند لیل نائم شب خوابیده.

و سرّ کاتم: راز مکتوم و حفظ شده و ماء دافق: آب جهنده بر صورت مبالغه در صفت که اشتباه در معنی نباشد است.

القطوف: جمع قطف و آن چیزیست که میوه جات را جمع میکند. و قطف بفتح مصدر است.

اعراب: ... ص : ۲۶۸

کتابیه

مفعول اقرأوا. است برای اینکه در کنار او قُطُوفُها دانِيَةٌ در محلّ جرّ است بجهت اینکه صفت جنّت میباشد.

مقصود و تفسیر: ... ص : ۲۶۸

سپس خداوند سبحان قصّه نوح علیه السّلام را بیان کرد و فرمود:

إِنَّا لَمَّا طَغَى الْماءُ ما هنگامی که آب طغیان کرد یعنی تجاوز از حدّ معروف نمود تا زمین آنکه و آنچه بر آن بود غرق و هلاك نمود مگر آنکه را خدا نجات آنها

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۶۹

را خواست.

حَمَلْناكُمْ فِي الْجارِيَةِ ابن عبّاس و ابن زید گویند: یعنی پدران شما را در کشتی سوار نمودیم.

لِنَجْعَلَها لَكُمْ تَذْكِرَةً

یعنی هر آینه این کاری را که ما کردیم از غرق کردن قوم نوح و نجات افرادی که سوار کردیم. عبرت برای شما قرار دادیم و اندرزی که بسبب آن یاد کنید نعمتهای خدای تعالی را و شکر او را بر آن نعمتها بجا آورید و درباره آن اندیشه کنید پس بشناسید کمال قدرت و حکمت او را.

تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ

ابن عبّاس و قتاده گویند: یعنی حفظ کند آن را گوشهای نگهدار ما آنچه که از نزد خدا آمده است.

قتاده گوید: یعنی گوش شنوایی که قابل باشد آنچه شنیده است فرّاء گوید: برای اینکه هر گوشی آن را حفظ کند پس موعظه ای برای، هر کس که بعد میآید باشد.

طبری باسنادش از مکحول روایت کرد، که وقتی این آیه نازل شد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود بار خدایا آن را گوش علی علیه السّلام قرار بده. سپس علی علیه السّلام فرمود: نشنیدم از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم چیزی را که فراموش کنم یا فراموش

کرده باشم.

و نیز باسنادش از عکرمه از بریده اسلمی روایت کرده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بعلی علیه السّلام فرمود: ای علی بدرستی که خدای تعالی مرا امر کرده که تو را نزدیک نمایم و دور نسازم و اینکه تو را تعلیم نمایم و بیاموزم و حفظ نمایی و شایسته است بر خدای تعالی اینکه تو را حافظ قرار دهد پس نازل شد. وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ

. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۷۰

(ابو علی) گوید: مرا خبر داد بخطی که مفید ابو الوفاء عبد الجبارین عبد اللَّه بن علی رازی بمن نوشته بود. گفت: حدیث کرد مرا شیخ سعید ابو جعفر محمّد بن الحسن بن علی طوسی و رئیس ابو الجوائز حسن بن علی بن محمّد کاتب و شیخ ابو عبد اللَّه حسن بن احمد بن حبیب فارسی همگی گفتند: ما را حدیث کرد ابو بکر محمّد بن احمد بن محمّد مفید جرجانی گفت شنیدم ابو عمرو عثمان بن خطّاب معمّر معروف بابی الدّنیا اصبح (سر شکسته) گفت شنیدم علیّ بن ابی طالب علیه السّلام میفرمود: وقتی نازل شد وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ

پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: از خدای عزّ و جل خواستم که آن را گوش تو قرار دهد ای علی.

فَإِذا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ واحِدَةٌ پس هر گاه در صور دمیده شد یک دمیدن عطاء گوید: و آن نفخه و دمیدن اوّل است. مقاتل- و کلبی گویند: آن دمیدن و نفخه آخر است.

وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ یعنی زمین و کوه ها از جاههای خودشان برداشته شدند.

فَدُكَّتا دَكَّةً واحِدَةً یعنی شکسته شدن

یک شکستنی که دوّمی ندارد تا اینکه آنچه بر زمین است مساوی شود مانند جلد کشیده شده صاف.

و بعضی گفته اند: بعضی از کوه ها به بعضی دیگر زده میشود، تا اینکه کوه ها قطعه قطعه شده و بادها آن را پراکنده نموده و زمین تنها میماند که در آن نه کوهی و نه تلّی است بلکه یک قطعه مسطّح و مساوی صاف خواهد بود. و البتّه گفت (دکتا) برای اینکه زمین را یک جمله را قرار داده و کوه ها را یک جمله قرار داده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۷۱

فَیَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْواقِعَهُ یعنی قیامت قیام کرد.

وَ انْشَقَّتِ السَّماءُ یعنی پاره ای از آسمان از قسمت دیگر شکافته شد فَهِیَ یَوْمَئِذٍ واهِیَهٌ یعنی در آن روز سخت ناتوان و سست است به شکستن اساس و پایه آن.

و بعضی گفته اند: که آسمان بعد از صلابت و سختیش منشق و شکافته، پاره پاره میشود پس در سستی مانند پشم میشود.

وَ الْمَلَکُ عَلی أَرْجائِها حسن و قتاده گویند. یعنی بر اطراف و نواحی آن. و ملک نامیست که به یکی و جمع گفته میشود. و آسمان مکان فرشتگانست. پس هر گاه آسمان سست شد فرشتگان در اطراف آن قرار میگیرند.

و بعضی گفته اند: که فرشتگان در این روز در کناره های آسمان منتظر هستند که درباره اهل آتش چه امر میشود از سوق دادن و راندن ایشان به سوی آتش. و در اهل بهشت (چه دستوری میرسد از درود و اکرام کردن ایشان در بهشت).

وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ و برمیدارد عرش پروردگارت را بالای ایشان. یعنی بالای خلایق.

(یَوْمَئِذٍ) یعنی روز قیامت.

(ثَمانِیَهٌ) ابن زید گوید: هشت نفر

از فرشتگان. و این مطلب از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده که ایشان در امروز چهار نفرند پس هر گاه روز قیامت شد آنها را تأیید کند بچهار نفر دیگر، پس هشت نفر میشوند ابن عبّاس گوید: هشت صف از فرشتگان که عدد آنها را نمیداند مگر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۷۲

خدای تعالی.

یَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ در این روز قیامت ای گروه مکلّفین عرض کرده شوید لا تَخْفی مِنْکُمْ خافِیَةٌ پوشیده نماند از شما پوشیده ای یعنی خود پوشیده یا فعلی که در خفا و پنهانی شده.

و بعضی گفته اند: خافیه مصدر است یعنی پوشیده و نهان هیچکس از ابن مسعود و قتاده در خبری روایت شده که سه مرتبه عرض کرده میشوند.

در دو مرتبه عذر و جدال خواهد بود و در مرتبه سوّم پرونده ها در دستها پرواز میکند. پس بعضی بدست راست و برخی بدست چپ خواهند گرفت و این عرضه خلق بخدا نیست که بداند از حال ایشان چیزی که ندانسته زیرا البته خداوند که عزیز است نامش عالم و دانای بذات است میداند تمام، آنچه از ایشان سر زده و لیکن این برای اینست که بمردم ظاهر شود، سپس خداوند سبحان تقسیم فرمود حال مکلّفین را در این روز و فرمود:

فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ فَیَقُولُ پس امّا کسی که کتابش به دست راستش داده شود. پس میگوید: به اهل قیامت (هاؤُمُ) یعنی بیائید اقْرَؤُا کِتابِیَهْ بخوانید کتاب مرا و البتّه از روی خوشحالی میگوید بیائید:

پرونده عمل مرا بخوانید زیرا علم دارد که در آن نیست مگر عبادت و طاعت پروردگار و برای همین شرم نمیکند که دیگری

در پرونده او نگاه کند. و اهل لغت میگویند: معنای (هاؤم) بگیرید است.

إِنِّی ظَنَنْتُ یعنی من در دنیا دانستم و یقین داشتم.

أَنِّی مُلاقٍ حِسابِیَهْ که من حساب خود را خواهم دید. و هاء برای ترتیب و نظم رؤس آیات است و آن هاء استراحت است. و مقصود اینست که

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۷۳

در دنیا یقین داشتم به اینکه البتّه من در روز قیامت حساب خود را خواهم دید دانا بودم که پاداش داده میشوم بر طاعت بثواب و بر معصیت بعقاب پس بودم که عمل میکردم برای اینکه باین ثواب برسم.

فَهُوَ فِی عِیشَةٍ راضِیَةٍ پس او در زندگی خوشی خواهد بود. یعنی در حالی از عیش خوشی که خشنود است از آن به اینکه بثواب رسیده، و از عقاب ایمن گردیده است.

فِی جَنَّةٍ عالِیَةٍ در بهشتی عالی یعنی بلند مرتبه و مکان.

قُطُوفُها دانِیَةٌ یعنی میوه های آن نزدیک افرادیست که آن را میخورند براء بن عازب گوید: در بهشت مردم خوابیده و از میوه تناول میکنند و در خبری از عطاء بن یسار از سلمان روایت شده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: هیچکس از شما داخل بهشت نمیشود مگر با جواز که در آن نوشته است:

بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم. این کتاب از خدا بفلانی فرزند فلانی است. داخل کنید او را به بهشت بلندی که میوه های آن نزدیک و دست رس است.

یعنی دستشان را خالی برنمیگرداند از میوه های آن نه دوری و نه خاری که دستشان را صدمه زند.

کُلُوا وَ اشْرَبُوا بایشان گفته میشود که بخورید و بیاشامید، در بهشت.

هَنِیئاً بِما أَسْلَفْتُمْ گوارا باد بر شما به آنچه مقدّم

داشتید از اعمال صالحتان.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۷۴

فِي الْأَيّامِ الْخالِيَةِ در روزهای گذشته. یعنی روزهای دنیا.

و مقصود بقول خدا (هنیئا) اینست که در آن ایذاء و اذیّتی نیست و محتاج نمیشود در آن که زیادی آن را به وسیله غایط و بول بیرون نماید.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۷۵

[سوره الحاقه (۶۹): آيات ۲۵ تا ۳۷] ... ص : ۲۷۵

اشاره

وَ أَمّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِشِمالِهِ فَيَقُولُ يا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتابِيَهْ (۲۵) وَ لَمْ أَدْرِ ما حِسابِيَهْ (۲۶) يا لَيْتَها كانَتِ الْقاضِيَةَ (۲۷) ما أَغْنى عَنِّي مالِيَهْ (۲۸) هَلَكَ عَنِّي سُلْطانِيَهْ (۲۹)

خُذُوهُ فَغُلُّوهُ (۳۰) ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ (۳۱) ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُها سَبْعُونَ ذِراعاً فَاسْلُكُوهُ (۳۲) إِنَّهُ كانَ لا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ (۳۳) وَ لا يَحُضُّ عَلى طَعامِ الْمِسْكِينِ (۳۴)

فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هاهُنا حَمِيمٌ (۳۵) وَ لا طَعامٌ إِلاّ مِنْ غِسْلِينٍ (۳۶) لا يَأْكُلُهُ إِلاَّ الْخاطِؤُنَ (۳۷)

ترجمه: ... ص : ۲۷۵

۲۵- و امّا آن کس که نامه اعمالش را بدست چپش داده اند پس گوید کاشکی نامه اعمال مرا بمن ندادندی.

۲۶- و کاشکی ندانستمی حساب من چیست.

۲۷- ای کاشکی آن مرگ اوّل حکم کننده (بفنای ابدی من) بودی

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۷۶

(که دیگر هرگز زنده نشدمی).

۲۸- مال من (عذاب را) از من دفع نکرد.

۲۹- فرمانروائیم از من برفت.

۳۰- (بفرشتگان گویند) او را بگیرید و در غلش کشید.

۳۱- سپس او را در آتش بزرگ در آورید.

۳۲- سپس او را بزنجیری که درازایش هفتاد ذرع است درآورید.

۳۳- زیرا که او (در دنیا) بخدای بزرگ ایمان نمی آورد.

۳۴- و (مردم را) بطعام دادن تهیدست و فقیر ترغیب نمیکرد.

۳۵- پس امروز در اینجا برای او دوستی نیست.

۳۶- و نه طعامی مگر از چرک و کثافت دوزخیان.

۳۷- آن را جز خطاکاران (که بسوی باطل میروند) نمیخورند.

لغت: ... ص : ۲۷۶

القاضیه: آنکه بسبب میرانیدن جدایی میاندازد هر گاه کسی مرد میگویند فلانی قضی و اصل آن جدا کردن بریدن کار است و از آنست قضاوت حاکم و از آنست قضاء و حکم الهی و آن در اخبار چیزی میباشد که بنا بر قطع باشد.

التصلیه: لازم بودن آتش است و از آنست اصطلاء نشستن نزدیک آتش.

الجحیم: آتش بزرگ و زیاد.

السّلسله: حلقه های منظّم شده ای که هر حلقه ی در حلقه دیگری باشد و میگویند سخنش مسلسل است هر گاه چیزی از کلامش بستگی بدیگری ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۷۷

از آن داشته باشد. و تسلسل چیز، آن وقتیست که مستمرّ باشد بر متوالی بودن چیزی بر چیزی.

و ذرع الثوب یذرعه ذرعا از ذراع گرفته شده.

الغسلین: چرک و کثافتی که

از بدنهای اهل آتش جاری میشود و بر وزن فعلین از مادّه غسل است.

اعراب: ... ص : ۲۷۷

قول خدا. کتابیه و حسابیه و مالیه و سلطانیه، زجاج گوید جهت اینکه بر این هاء وقف میشود و وصل نمیگردد برای اینست که آنها داخل بر این نامها شده اند بر وقف و البتّه قومی آنها در وصل حذف نموده اند و من دوست ندارم مخالفت قرآن کریم را و دوست ندارم که بخوانم در وصل هاءات را ثابت گذارم و این رؤس آیات است، پس بهتر اینست که باین هاءات وقف شود و هم چنین است قول خدا.

(ماهیه) فلیس له الیوم ها هنا حمیم جار و مجرور (له) خبر (لیس) است تا اینکه صحیح باشد قول خدا. وَ لا طَعامٌ، یعنی و نه برای او طعامی است، و هاهنا خبر نیست برای اینکه تقدیرش اینست و لا طعام هاهنا الّا من غسلین. و این ممکن نیست زیرا در اینجا طعامی خبر غسلین است، و (الیوم) هم خبر نیست برای اینکه حمیم جثّه است و ظرف زمان خبر از جثّه نمیشود.

مقصود و تفسیر: ... ص : ۲۷۷

سپس خداوند سبحان یاد نمود حال اهل آتش را و فرمود: وَ أَمَّا مَنْ

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۷۸

أُوتِیَ

و امّا آن کس که داده شد یعنی عطا شد باو (کِتابَهُ) پرونده ای که آن نامه اعمال اوست بِشِمالِهِ فَیَقُولُ یا لَیْتَنِی لَمْ أُوتَ کِتابِیَهْ بدست چپ او، پس میگوید ای کاش کتاب من بمن داده نشده بود یعنی آرزو میکرد که کاش باو داده نشده بود برای آنچه که میبینید در آن از اعمال قبیحه ای که صورتش سیاه میشود از خجالت.

وَ لَمْ أَدْرِ ما حِسابِیَهْ یعنی و نمیدانم حساب من چیست برای اینکه نتیجه و حاصلی در این حساب

برای او نیست و جز این نیست که تمام آن پرونده بر علیه و زیان اوست.

یا لَيْتَها كانَتِ الْقاضِيَةَ هاء در ليتها كنايه از حالتيست كه ايشان در آن هستند.

و بعضی گفته اند: آن هاء كنايه از مرگ اوّل است. و القاضيه قطع كننده حياه و زندگيست، يعنى اى كاش مرگ اوّلى كه ما را فرا گرفت و مرديم بعد از آن زنده نميشديم. فرّاء گويد: آرزو ميكند دوام مرگ و اينكه براى حساب زنده و برانگيخته نشود.

قتاده گويد: آرزوى مرگ ميكند در حالى كه در دنيا نزد او چيزى مكروه تر از مرگ نبود.

ما أَغْنى عَنِّي مالِيَهْ يعنى مال من دفاع نكرد چيزى از عذاب خدا را از من.

و بعضى گفته اند: يعنى من همّت و كوشش خود را در دنيا منحصر بر تحصيل مال كردم كه از من مصيبتى و بلائى را برطرف كند. پس امروز سودى براى من ندارد.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۷۹

هَلَكَ عَنِّي سُلْطانِيَهْ ابن عبّاس و مجاهد گويند: حجّت و دليل من يعنى گم شد از من آنچه من آن را حجّت خود معتقد بودم.

و بعضى گفته اند: يعنى هلاك و نابود شد از من تسلّط و امر و نهى من در دنيا بر آنچه من بر آنها مسلّط بودم. پس ديگر امر و نهى براى من نيست.

سپس خداوند سبحان خبر داده كه بفرشتگان ميگويند.

خُذُوهُ فَغُلُّوهُ يعنى او را محكم بغل به بنديد و غل اينست كه، يک دست و پاى او را بگردنش بجامعه به بندند.

ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ يعنى او را در آتش بزرگ دوزخ بياندازيد و آتش را بر او ملزم داريد.

ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُها آن

گـاه در زنجیری کـه طـولش سَـبْعُونَ ذِراعـاً فَاسْـلُكُوهُ یعنی او را در آن زنجیری که هفتـاد ذرع درازیش هست قرار دهیـد زیرا گردنش را در آن گرفته سپس میکشند.

ضحّاک گویـد: جز این نیست که داخل کنند در دهانش و از دبرش بیرون آورند. پس بنا بر این معنایش چنین میباشد. سـپس زنجیر را ببندید در او پس وارونه شده چنان که میگویند: ادخلت القلنسوه فی رأسی. قلنسوه را در سرم گذاردم.

اعشـی گوید. اذا ما السّراب ارتدی بالأکم هر گاه سراب نبود (آب نما) من بلندیهای زمین را میپوشانم و لکن این وارونه است. یعنی من بلندیهای زمین را با سراب میپوشانم.

نوف بکالی گوید:

هر ذراعی هفتـاد بـاع است و بـاع دورتر است از میـان تو و بین مکّه و او در رحبه کوفه بود. حسن گویـد: خـدا دانـاتر است به اینکه آن کدام

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۸۰

ذراع است.

سوید بن نجیح گوید: تمام اهل آتش در این سلسله هستند و اگر حلقه ای از آن را بر کوه گذارند آن کوه از حرارت آن آب شود. سپس خداوند سبحان فرمود:

إِنَّهُ کانَ لا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِیمِ زیرا او ایمان نیاورد بخـدایی که بزرگ است شأن او یعنی در دار تکلیف موحّـد بخدا نبود و او را تصدیق نکرد.

وَ لا یَحُضُّ عَلی طَعـامِ الْمِسْـکِینِ و مردم را به طعـام دادن فقیر ترغیب نمیکرد. و مسـکین نیازمنـد بینـوا است. یعنی منـع میکرد زکات و حقوق واجبه را از مستمندان.

فَلَیْسَ لَهُ الْیَوْمَ هاهُنا حَمِیمٌ پس برای او در این روز دوستی یعنی رفیقی سودمند بحال او باشد نیست.

وَ لا طَعامٌ یعنی و برای او در این

روز طعامی نیست.

إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ و آن چرك و خون اهـل آتش و چيزيست كه از اهـل آتش جارى ميشود. پس طعام چيزيست كه براى خوردن آمـاده شـده باشـد و براى همين خـاك را طعام انسان نميگوينـد. پس چون چرك و خون آماده براى خوراك اهل آتش شـده براى آنها طعام ميباشد.

و بعضـى گفته اند: اهل آتش چندين طبقه و گروهند. بعضى از ايشان طعامش غسلين است و برخى از آنها طعامش زقّوم است و گروهى از آنها طعامش ضريع است زيرا در جاى ديگر فرموده نيست براى ايشان طعامى مگر از ضريع.

قطر گويد: ممكن است ضريع همان غسلين باشد. پس از آن به دو

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۸۱

عبارت تعبير شده.

و برخى گفته اند: ممكن است مقصود اين باشد. نيست براى ايشان طعامى مگر از ضريع و شرابى مگر از غسلين چنان كه شاعر گويد:

علقتها تبنا و ماء باردا

آويختم بر آن ناقه كاهى و آب سردى. شاهد اين بيت تبن است براى طعام و آب سرد است براى نوشيدن.

لا يَأْكُلُهُ يعنى نميخورند غسلين را.

إِلَّا الْخاطِؤُنَ مگر خطا كاران و آنها افرادى هسـتند كه از طريق حقّ تجاوز كردنـد عمدا. و فرق ميان خاطى و مخطى اينست كه مخطى گاهى، بدون عمد و تعمّد خطا و اشـتباه ميكند و خطاكار آن گنه كاريست كه از روى عمد خطا نموده و از راه مستقيم هم تجاوز نموده است.

امرؤا لقيس گويد:

يا لهف هند اذ خطئن كاهلا القاتلين الملك الحلا حلا

اى تأثّر و تأسف براى هند كه لشكرش خطا كردند بنو كاهل كشندگان ملك حلاحل را. شاهد اين بيت كلمه اذ

خطئن است که خطاء عمدی است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۸۲

[سوره الحاقه (۶۹): آیات ۳۸ تا ۵۲] ... ص : ۲۸۲

اشاره

فَلا أُقْسِمُ بِما تُبْصِرُونَ (۳۸) وَ ما لا تُبْصِرُونَ (۳۹) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۴۰) وَ ما هُوَ بِقَوْلِ شاعِرٍ قَلِيلًا ما تُؤْمِنُونَ (۴۱) وَ لا بِقَوْلِ كاهِنٍ قَلِيلًا ما تَذَكَّرُونَ (۴۲)

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ (۴۳) وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيلِ (۴۴) لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ (۴۵) ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ (۴۶) فَما مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حاجِزِينَ (۴۷)

وَ إِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ (۴۸) وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ (۴۹) وَ إِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكافِرِينَ (۵۰) وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ (۵۱) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۵۲)

ترجمه: ... ص : ۲۸۲

۳۸- سوگند یاد میکنم بآنچه می بینید.

۳۹- و آنچه نمی بینید.

۴۰- بطور مسلّم قرآن گفتار فرستاده ای بزرگوار است.

۴۱- و قرآن گفتار شاعری (کسی که هر چه بخیال او آمد تعبیر آن به الفاظ کند) نیست (چنانچه ابو جهل میگوید) اندکی تصدیق میکنید.

۴۲- و نه گفتار کسی که بوسیله جنّ خبر از غیب میدهد (چنانچه عقبه ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۸۳

ابن ابی معیط گمان میبرد) اندکی پند میگیرید.

۴۳- قرآن نازل شده از پروردگار عالمیانست.

۴۴- و اگر محمّد (ص) پاره ای سخنان را بما ببندد (چنانچه شما گمان می برید.

۴۵- البتّه از او دست راستش را بگیریم.

۴۶- سپس از او رگی را که از دل او تا بگردن رسیده ببریم.

۴۷- سپس هیچیک از شما از (بریدن آن رگ و هلاکت) او منع کننده نیست.

۴۸- و بطور مسلّم قرآن برای پرهیزکاران پندیست.

۴۹- و ما جدا میدانیم که برخی از شما تکذیب کنندگان (قرآن) هستید ۵۰- و قطعا قرآن برای ناگرویدگان (کافرها) مایه حسرت است.

۵۱- و حقّا قرآن درست است که تردیدی در آن راه نیست.

۵۲- پس بنام پروردگارت که بس بزرگست

تسبیح گوی.

قرائت: ... ص : ۲۸۳

ابن کثیر و ابن عامر و یعقوب و سهل (یؤمنون و یذکرون) با یاء کنایه از کفّار خوانده اند و دیگران از قاریان با تاء خطاب بایشان و هر دو قرائت نیکو است.

لغت: ... ص : ۲۸۳

الوتین: ریشه ها و رگ قلب است و هر گاه قطع شود انسان میمیرد.

شماخ بن ضرار گوید:

اذا بلّغتنی و حملت رحلی عرابه فاشرقی بدم الوتین

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۸۴

هر گاه ای شتر تو مرا و بارم را بعرابه (مردی از انصار) رسانیدی تو را من نحر میکنم پس بخون رگ قلبت سرخ رنگ میشوی شاهد این بیت، (وتین) است که رگ دل باشد.

اعراب: ... ص : ۲۸۴

قلیلا در دو موضوع صفت مصدری محذوف و ما زایده است و تقدیرش- ایمانا قلیلا تؤمنون و تذکرا قلیلا تذکرون است. و ممکن است صفت برای ظرف محذوف باشد. یعنی: وقتا قلیلا تؤمنون و وقتا قلیلا تذکرون باشد و ممکن است ما مصدریّه. و تقدیرش قلیلا ایمانکم و قلیلا تذکرکم و (ما) در موضع دفع باشد بقلیلا.

و قول خدا (مِنْ أَحَدٍ) در محلّ رفع است برای اینکه آن اسم ما است و من زایده است برای تأکید نفی. تقدیرش. اینست: فما منکم احد، و اصلش فما احد منکم بوده. پس منکم در محلّ رفع است برای صفت بودن آن بر موضع یا در محلّ جرّ بر لفظ. پس چون موصوف مقدّم شد در محلّ نصب قرار گرفت بنا بر حالیت.

حاجزین: منصوب است به اینکه آن خبر ما باشد و قول او منکم عمل (ما) را باطل نمیکنند اگر فاصله بین آنها واقع شده برای اینکه آن ظرف است، و فاصله بسبب ظرف در این باب فصل نیست.

ابو علی گوید: اگر «منکم» را مستقر قرار دادی (حاجزین) صفت (احد) خواهد بود و اگر (منکم) را غیر مستقر قرار دادی (حاجزین) خبر ما خواهد بود. و بنا بر

دو وجه پس قول او (حاجزين) حمل بر معنى خواهد بود.

ميگويم: در بيان آن اينكه اگر در (منكم) ضميرى براى (احد) باشد

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۸۵

و خبرش بر آن مقدّم باشد پس (حاجزين) صفه (احد) خواهد بود، و تقديرش چنين است (ما منكم قوم حاجزون عنه) و (ما) در اينجا بنا بر لغت غير تميم نيز عامل نيست. و (حاجزين) مجرور خواهد بود براى حمل كردن آن بر لفظ و غير مستقر بودن آن يا آن بنا بر چيزيست كه جلوتر آن را ياد كرديم.

(از اينكه صفت (احد) و يا خبر (ما) باشد).

مقصود و تفسير: ... ص : ۲۸۵

سپس خداوند سبحان ما تقدّم را تأكيد نموده و فرمود فَلا أُقْسِمُ، بِما تُبْصِرُونَ وَ ما لا تُبْصِرُونَ پس سوگند بآنچه ميبينيد و آنچه نميبينيد.

در بيان اين آيه چند وجه گفته شده:

۱- اينكه قول خدا. (لا) رد باشد سخن مشركان را پس مثل اين است كه گويد امر آن طور مشركان ميگويند نيست. سوگند ياد كرده بتمام چيزهاى ديده شده و ديده نشده و در آن داخل ميشود تمام مكوّنات و موجودات- محسوس و غير محسوس (از فرّاء و قتاده).

۲- اينكه لا زايده و براى تأكيد باشد و تقديرش اين باشد پس سوگند ميخورم بآنچه ميبينيد و آنچه نميبينيد.

۳- اينكه آن نفى قسم باشد و معنايش اين باشد محتاج بقسم نيست براى روشن بودن امر در اينكه آن هر آينه سخن فرستاده بزرگواريست پس آن ظاهرتر از اينست كه محتاج باشد در اثباتش بقسم (از ابو مسلم).

۴- اينكه آن مانند سخن گوينده باشد لا و اللَّه نميكنم اين كار را و يا لا و و

اللَّه البتّه این کار را خواهم کرد.

جبائی گوید: البتّه اراده کرده که سوگند بچیزهای آفریده شده دیده

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۸۶

شده و دیده نشده نمیخورد، فقط قسم میخورد به پروردگار آنها برای اینکه سوگند جایز نیست مگر بخدا.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ مسلّما آن هر آينه سخن فرستاده بزرگواريست گويد آن حقيقه قول خدا است و البتّه فرشته و جبرائيل و پيامبر حكايت ميكننـد اين را از خداى تعالى و جز اين نيست كه اسنادش بايشان از جهت اين است كه شنيده ميشود از ايشان كلامشان. پس چون آن حكايت كلام خدا است گفته شده آن حقيقه كلام خداست در عرف.

جبائی گوید: رسول کریم جبرائیل است و کریم آنست که جامع صفات خوب باشد.

وَ ما هُوَ بِقَوْلِ شاعِرٍ قَلِيلًا ما تُؤْمِنُونَ وَ لا بِقَوْلِ كاهِنٍ قَلِيلًا ما تَذَكَّرُونَ آن سخن شاعر نيست اندك و كم است كه ايمان بياوريد و نه سخن كاهن و جادوگر هم نيست اندكست كه متذكّر شويد.

قول شاعر آنست که آن را تألیف کنـد بوزنی و آن را با قافیه قرار دهـد و برای آن معنی باشـد. و قول کاهن آنست که مسجّع است و آن کلامیست با تکلّف و زحمت که آن را بمعنایی که شبیه آنست منضمّ شود.

خداوند سبحان قرآن را از شـعر و کهانت پاک کرده و از هر دوی آنها محفوظش داشـته و البتّه از شـعر منعش کرده و پاکش نموده برای اینست که حـال شـعر غالبا اینست که دعوت به هوی نموده و انگیزه شـهوت میکنـد و پیامبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فقط حکمتهایی میآورد که عقل دعوت

بآن میکند، برای نیازی که هست بر عمل بر آن و هدایت یافتن بسبب آن.

و نیز خداوند سبحان قرآن را منع کرد از قول شعر و شاعرانه، برای

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۸۷

دلالت کردن بر اینکه قرآن صفت کلام معتاد و معمول بین مردم نیست، و آن شعر نیست بلکه آن صنفی از کلام و خارج از انواع سخنان معتاده و معموله است. و هر گاه دور بود از آنچه عادت بر آن جاری شده در تألیف کلام پس این دلالتش بیشتر است بر اعجاز قرآن.

و قول خدا: قَلِيلًا ما تُؤْمِنُونَ. معنایش اینست که شما باور نمیکنید که قرآن از نزد خداست. و اراده کرده بقلیل نفی ایمان کلّی آنها، چنان که می گویی بکسی که تو را دیدن نمیکند قل ما تأتینا بگو نمی آیی نزد ما و قصد تو اینست که اصلا پیش ما نمی آیی. پس معنای لا تؤمنون به و لا تتذکرون و لا تتفکّرون ایمان بآن نمیآورید و متذکّر نمیشوید و فکر و اندیشه نمیکنید پس بدانید معجزه را و فرق بگذارید میان آن و شعر و کهانت.

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ بیان فرمود که آن نازل شده از نزد خدا است بر زیان جبرئیل تا اینکه خیال نشود که آن کلام جبرئیل است.

گر چه قرآن از لب پیغمبر است هر که گوید حق نگفته کافر است

وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا اگر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله ببندد بر ما بَعْضَ- الْأَقاوِيلِ یعنی دروغی بر ما نسبت دهد و چیزی که ما نگفتیم از خود درآورده و بما نسبت دهد یعنی اگر سخنی بتکلّف و زحمت از

پیش خودش بگوید.

لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ابن جرير گويد: يعنى از دست راستش بر طريق ذلّت و خوارى ميگيريم. چنانچه سلطانى ميگويد:

اى غلام بگير از دستش پس آن را بطور اهانت و سبكى و خوارى خواهد گرفت.

حسن و ابى مسلم گويند: يعنى هر آينه دست راستش را قطع خواهيم

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۸۸

نمود، پس بنا بر اين باء زايده خواهد بود يعنى هر آينه دست راست او را خواهيم بريد.

فرّاء و مبرّد و زجاج گويند: هر آينه او را با قوّه و نيرو خواهيم گرفت يعنى و ما او را خواهيم گرفت و ما قدرت بر گرفتن او داريم و مالك او هستيم. و البتّه يمين را جاى قوت و قدرت قرار داده براى اينست كه نيروى هر چيزى در دستهاى او است (از ابن قتيبه).

ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ يعنى و لكن ما قطع ميكنيم از او رگ دل او را و او را هلاك مينمائيم «۱».

مجاهد و قتاده گفته اند: كه وتين رگيست در قلب كه متّصل به پشت است و بعضى گفته آن ريسمان قلب است.

فَما مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حاجِزِينَ يعنى پس نيست كسى از شما كه ما را از او منع كند و مقصود اينست كه او تكليف دروغ بخاطر شما نميكند با علمش به اينكه اگر او اين تكليف را نمايد هر آينه ما عقوبتش نمائيم آن گاه شما قدرت نداريد

---

(۱) اين عبارت است از دليل لطفى كه اهل كلام بآن استدلال نمودند بر نبوّت. و اگر گفته شود. پس چطور جماعتى از مدّعيان پيغمبرى دروغى، ادّعا كردند و خدا آنها را دفع نكرد و

رگ دل آنها را قطع نكرد. گوئيم براى اينكه آنها دعوت خود را مقرون باعجاز نكردند كه آنها را تأييد كند تا موجب گمراهى مردم باشد. آن گاه آنها ادّعا ميكردند اباطيل را كه عقل حكم ببطلان آنها ميكند مثل دعوت شرك و عبادت اصنام. و امّا پيامبرى كه نباشد در او چيزى كه موجب تنفّر مردم از او شود و كلامى آورد كه بحدّ اعجاز برسد و دعوت بتوحيد و مكارم اخلاق كند و بشارت پيامبران پيشين منطبق با او شود و تصرّف در كاينات هم بكند اگر دروغگو باشد بر خداست كه او را تكذيب نموده و او را قطع نمايد (مترجم)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۸۹

بر دفع عقوبت ما از او. سپس ياد كرد خداوند سبحان كه قرآن چيست و فرمود وَ إِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ يعنى و آن موعظه است براى كسى كه بترسد عقاب خدا را بسبب فرمان و اطاعت او.

وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ و ما هر آينه ميدانيم كه از شما هستند:

تكذيب كنندگان بقرآن يعنى ما دانستيم كه بعضى از شما تكذيب ميكند قرآن را. اشاره فرمود: كه بعضى از ايشان تصديق ميكنند قرآن را و بعضى هم تكذيب مينمايند.

وَ إِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكافِرِينَ يعنى اين قرآن در روز قيامت حسرت است بر ايشان براى اينكه در دنيا عمل بقرآن نكردند.

وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ يعنى و البتّه قرآن براى متّقين و پرهيزكاران، هر آينه حقّ و يقين است و حقّ همان يقين است و فقط آن را اضافه بخودش نمود چنان كه ميگويند مسجد جامع و دار الآخره و بارحه الاولى و يوم الخميس

و مانند آن پس اضافه میشود چیز بخودش هر گاه لفظش مختلف شد.

و بعضی گفته اند: حقّ آنست که معتقد او باشد بر آنچه اعتقاد نمود و یقین آنست که شبهه ای در آن نباشد.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ این خطاب به پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم است و مقصود بآن تمام مکلّفین میباشد. و معنایش اینست که خدای سبحان را تنزیه و پاک نموده از آنچه بر او جایز نیست از صفات. و عظیم آن بزرگیست که شأن غیرش در مقابل شأن او کوچک است و هر چیزی برای عظمت و سلطنت او ذلیل و ناچیز است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۹۰

سوره معارج ... ص : ۲۹۰

اشاره

مکّی است حسن گوید: این سوره مکّیست مگر آیه. وَ الَّذِينَ فِي أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ. که در مدینه نازل شده است.

عدد آیات آن: ... ص : ۲۹۰

چهل و چهار آیه است از نظر غیر شامی و چهل و سه آیه است از نظر شامی.

اختلاف در آیه. أَلْفَ سَنَةٍ. است که از نظر غیر شامی یک آیه است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۹۱

فضیلت این سوره: ... ص : ۲۹۱

ابی بن کعب از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم. گوید: پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: و کسی که قرائت کند. سَأَلَ سائِلٌ. را خداوند باو عطا کند ثواب کسانی که رعایت امانت و عهدشان نموده و ثواب کسانی که نمازشان را محافظت نموده اند.

و جابر از ابی جعفر حضرت باقر علیه السّلام روایت نموده که فرمود هر که قرائت این سوره را ادامه دهد خداوند در روز قیامت از گناه عملش- نمی پرسد و او را در بهشت با محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم ساکن نماید.

توضیح:

چون خداوند سوره الحاقه را پایان داد بوعید کفّار این سوره را افتتاح نمود بمانند آن و فرمود: ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۹۲

[سوره المعارج (۷۰): آیات ۱ تا ۱۰] ... ص : ۲۹۲

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ (۱) لِلْكافِرينَ لَيْسَ لَهُ دافِعٌ (۲) مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعارِجِ (۳) تَعْرُجُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (۴)

فَاصْبِرْ صَبْراً جَمِيلًا (۵) إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً (۶) وَ نَراهُ قَرِيباً (۷) يَوْمَ تَكُونُ السَّماءُ كَالْمُهْلِ (۸) وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ (۹)

وَ لا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً (۱۰)

ترجمه: ... ص : ۲۹۲

بنام خداوند بخشاینده مهربان.

۱- خواهنده ای عذابی که بر کافران فرود آینده است بدعا درخواست کرد یا پرسش کننده ای از عذابی که واقع شدنی است پرسید (که آن شکنجه از آن کیست پیغمبر (ص) فرمود).

۲- برای کافرانست و آن عذاب را بازدارنده ای نیست.

۳- از طرف خدایی که صاحب درجه های بلند است.

۴- فرشتگان و روح در روزی که اندازه آن (بسالهای دنیا) پنجاه

هزار سالست بسوی (محلّ فرمان) او بالا میروند.

۵- پس (بر تکذیب کافران) شکیبایی کن شکیبایی نیکو.

۶- البتّه کافران روز رستاخیز (یا شکنجه) را دور میبینند.

۷- و ما آن را نزدیک میبینیم.

۸- و روزی که آسمان چون قلعی (یا روغن) گداخته شود.

۹- و کوه ها چون پشم حلّاجی شده بگردد.

۱۰- و خویش از احوال خویش نپرسد.

قرائت: ... ص : ۲۹۳

اهل مـدینه و ابن عامر (سأل) بـدون همزه قرائت کرده انـد و دیگران با همزه. کسایی یعرج با یاء خوانـده و دیگران با تاء تعرج قرائت کرده انـد ابن کثیر در روایت بزی و عـاصم در روایت برجمی از ابی بکر و لا یسأل بضمّ یاء و دیگران لا یسأل بفتـح یاء خوانده اند.

دلیل: ... ص : ۲۹۳

ابو علی گویـد: کسـی که سـال قرائت کرده الف را منقلب از واوی که آن عین الفعـل استماننـد قـال و خـاف قرار داده و ابو عثمان از ابی زید حکایت کرد که او شنیده از کسی که میگفت هما یتساولان.

پس هر که گویـد (سال) بر این لغت گرفته. و کسـی که (سأل) خوانـده پس همزه را عین الفعل قرار داده. پس اگر مؤکّد کند گوید (سال) و اگر مخفّف نماید قرار دهد آن را میان الف و همزه برای آنچه شاعر گوید:

سألت هذيل رسول اللَّه فاحشه ضلّت هذيل بما قالت و لم تصب

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۹۴

پرسـید هـذیل از رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله عمل زشتی را، گمراه است هذیل بآنچه که گفته و کار درستی نکرده است. شاهد در این بیت کلمه سألت که میان همزه و الف خوانده شده.

و ممکن است در آن دو وجه باشد. و تمام قاریان اتّفاق دارند بر همزه داشتن سائل برای اینکه آن از دو صورت خالی نیست یا از یتساولاـن است یـا از لغت دیگر. پس اگر از اوّل باشـد در آن نیست مگر همزه چنـان که در قائـل و خائف است برای اینکه عین الفعل هر گاه در فعل معتل شد در اسم فاعل هم

معتل میشود و اعتلال آن هم بحذف نمیشود برای اشـتباه پس منقلب به همزه میشود و اگر در لغت کسی باشد که همزه میداند پس در آن نیست مگر همزه چنـانچه در ثائر میباشـد مگر اینکه تو بخواهی تخفیف بـدهی همزه را پس آن را بین الف و همزه قرار دهی و همین طور در وجه و صورت دیگری و امّیا یعرج و تعرج پس یاء و تاء در آن دو نیکوست و کسـی که ضمّ داده و لا یسئل حمیم حمیما را پس مقصود خدا داناتر است که دوستی از دوستش پرسیده نمیشود تا بداند شأن او را از جهت خودش چنانچه شـناخته میشود خبر صدیق از ناحیه خودش و نزدیک از نزدیکش پس هر گاه چنین بود پس وقتی فعل بنا بر فاعل شـد می گویی سئلت زیدا عن حمیمه پرسیدم زید را از دوستش و گاهی جار حذف میشود پس فعل میرسد باسمی که مجرور بود، قبل از حذف جار پس منصوب میشود به اینکه مفعول اسـمیست که فعل مبنی للمفعول باو اسناد داده شده است. پس بنا بر این منصوب میشود گفته او حمیما. و دلیل بر این معنی قول خداست:

یُبَصَّرُونَهُمْ یعنی دوست دوست را می بینـد. می گویی (بصـرت به) یعنی دیـدم او را پس هر گـاه عین الفعـل را دو برابر کردی فاعل مفعول میشود

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۹۵

پس می گـویی (بصّـِرنی زیـد بکـذا) زیـد مرا چنین دیـد. پس هر گـاه بـاء که حرف جرّ است از کـذا حـذف شود می گویی: بصّرنی زید کذا. مرا زید چنین دید پس هر گاه فعل را برای مفعول به بنا

کردی و حرف جرّ را حذف کردی گویی بصّرت زیدا. پس بنا بر این قول خدا. یبصّرونهم. پس هر گاه دیدند ایشان را محتاج به تعریف حال دوست از دوست نشوند. فقط جمع شده.

پس گفته شده یبصرونهم برای اینکه حمیم گر چه در لفظ مفرد است پس مقصود بآن کثرت و جمع است. دلالت کند تو را بر این قول خدا. فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم. پس نیست برای ما شفیعانی و نه دوست صادقی.

و کسی که قرائت کرده. و لا یسأل حمیم حمیما. پس مقصود اینست:

نمی پرسد دوستی از دوستش در این روز بعلّت اینکه غافل میشود از دوست خود و مشغول بخود میشود چنان که فرمود: يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ. روزی که برادر از برادر فرار میکند تا آنجا که فرمود: لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ. برای هر یک از ایشان در آن روز یک نحو گرفتاریست که آن را بی نیاز از دیگران میکند.

لغت: ... ص : ۲۹۵

المعارج: مواضع عروج و آن بالا رفتن از مرتبه بعد از مرتبه دیگر است. و از آنست اعرج برای بلند کردن یک پای از دیگری.

المهل: زجاج گوید آن جرم و کثافت روغن زیتونست. و بعضی گفته اند: آن مس آب شده است و حمل کردن بملایمت و نرمی از امهله، امهال میباشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۹۶

العهن: پشم زده است.

الحمیم: آنست که نسبش نزدیک بدوست و صاحبش باشد و اصل او از قرب و نزدیکی است.

احمّ اللّه ذلک من لقاء احاد احاد فی شهر الحلال

خدا نزدیک گرداند این را که با دشمنان در ماه حلال محاربه و جنگ کنم.

شاهد

این بیت احمّ اللّه که بمعنای قرب و نزدیک شدن است.

اعراب: ... ص : ۲۹۶

باء بعـذاب متعلّق بسأل است بجهت اینکه معنایش اینست دعا- داع بعـذاب. خواهنده ای خواست عذاب را. و بعضـی گفته اند: که باء بمعنی عن میباشد و تقدیرش اینست سؤال کننده ای سؤال کرد از عذاب گوید:

دع المعمّر لا تسأل بمصرعه و اسأل بمصقله الکبری ما فعلا

واگذار معمّر را و نه پرس از محلّ افتادنش و بپرس از مصـقله بکری که چه شده است شاهد این بیت: بمصرعه و بمصقله است که باء در هر دو بمعنی عن یعنی از اسـتعمال شـده اراده میکنـد از مصـرع او، و از مصـقله، و لام در قول خدای تعالی للکافرین بمعنی علی و متعلّق بواقع است یعنی واقع است بر کافرین و بعضـی گفته انـد: که آن متعلّق بمحذوف پس صـفت برای سائل و تقدیرش این است: سأل سائل کائن للکافرین. یعنی سؤال کرد:

پرسنده ای که او از کافرین بود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۹۷

مقصود و تفسیر: ... ص : ۲۹۷

اشاره

سَأَلَ سائِلٌ بِعَـذابٍ واقِعٍ مجاهـد گویـد: که این سائل آنست که گفت بار خـدایا اگر این مطلب (تعیین و نصب پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم علیّ بن ابی طـالب علیه السّـلام را بخلافـت) حـقّ و از نزد تو است ... و او نظر ابن حـارث بن کلـده بود پس معنـایش اینست دعـا کننـده ای دعا کرده بر علیه و ضـرر خودش از عـذاب واقع در حالی که شـتاب کرد بر آن عـذاب و حال آنکه آن حتما بایشان واقع خواهد شد.

و حسن گوید: مشرکان سؤال کردند و گفتند: این عذابی که ای محمّد تذکّر میدهی برای کیست. پس جواب آمد که آن:

لِلْکافِرینَ لَیْسَ لَهُ دافِعٌ برای کافرین است که دافعی

برای آن نیست.

جبائی گوید: نفرین کرد نفرین کننده ای درباره عذاب کافرها و آن پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله بود و باء در بعذاب. زاید و برای تأکید است چنانچه در قول خدا: وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ زایده است. و تقدیرش اینست درخواست کرد سائلی عذاب واقع را.

و بعضی گفته اند: آن بمعنای عن میباشد. و بر همین قول است تأویل گفته حسن برای اینکه ایشان پرسیدند: از عذاب که آن برای کیست؟

و بعضی گفته اند: باء برای تعدّی است. یعنی به نازل کردن عذاب و بر آنست تأویل گفته مجاهد.

و بعضی گفته اند: که معنای سَأَلَ سائِلٌ بر قرائت کسی که بالف قرائت کرده از سأل یسیل سیلا. و تقدیرش اینست سال سیل سائل جاری شد سیل

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۲۹۸

پرسنده از عذاب واقع.

ابن زید گوید: سائل نام یک وادیست در جهنّم باین نام موسوم شده برای اینکه سیل عذاب از آنجاست.

و خبر داد مرا سید ابو الحمد گفت حدیث کرد ما را حاکم ابو القاسم- حسکانی گفت حدیث کرد ما را ابو عبد اللَّه شیرازی گوید حدیث کرد ما را ابو بکر جرجانی گفت حدیث کرد ما را ابو احمد بصری گفت حدیث کرد ما را محمّد بن سهل گوید: حدیث کرد ما را زید بن اسماعیل مولی الانصاری گوید حدیث کرد ما را محمّد بن ایّوب واسطی گوید: حدیث کرد ما را سفیان بن عیینه، از جعفر بن محمّد الصّادق از پدرانش علیهم السّلام که چون پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم علی علیه السّلام است را در روز غدیر خم منصوب بخلافت کرد و فرمود:

من

کنت مولاه فعلّی مولاه

. هر که من مولای اویم. پس علی مولای اوست. و این در عالم پراکنده و بگوش همه رسید. نعمان بن حرث فهری وارد بر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم گردید و گفت ما را امر نمودی که شهادت بر توحید و یکتایی خدا داده و بگوئیم لا اله الّا اللَّه و اینکه تو پیامبری ما هم اطاعت کردیم. پس ما را فرمان جهاد و حج و روزه و نماز و زکاه دادید ما پذیرفتیم آن گاه راضی نشدی تا این جوان را تعیین بخلافت و وصایت خود نمودی و گفتی: من کنت مولاه فعلّی مولاه پس این کار از ناحیه تو است یا از طرف خداست.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: قسم بخدایی که جز او خدایی نیست. این کار از طرف خدا و امر اوست پس نعمان بن حرث پشت بر پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم کرده و میگفت: بار خدایا اگر این کار حقّ و از طرف تو است پس ببار بر ما سنگی از آسمان. پس خداوند سنگی بر سر او زد و او را

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: **۲۹۹**

کشت و نازل فرمود: سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ تا آخر لَیْسَ لَهُ دافِعٌ.

مِنَ اللَّهِ ذِی الْمَعارِجِ یعنی نیست برای عذاب خدا دافعی از عذاب خدا.

و بعضی گفته اند: یعنی عذاب برای کافرها از خدا واقع خواهد بود مقصود اینکه وقوع عذاب از خداست و ذی المعارج صفت خدای سبحان، است.

در معنای ذی المعارج چند وجه و معنی در ذی المعارج گفته است.

۱- قتاده و جبائی

گوینـد: صاحب نعمتهای بلند و درجاتی که در بهشت به پیامبران و اولیاء عطاء میفرماید برای اینکه منزل های بلند، و با شـکوه و درجه ها و رتبه های عالی بایشان میدهد.

۲- ابن عبّاس و مجاهد گویند: آن مواضع و موارد بالا رفتن فرشـتگان است بآسمان. کلبی گوید: صاحب آسمانها که فرشته ها در آن بالا میروند.

۳- یعنی صاحب فرشـتگان یعنی مالک فرشـتگانی که بآسمانها بالا میروند و از آنست شب معراج که پیغمبر (ص) در آن شب بآسمان بالا رفت.

تَعْرُجُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ یعنی فرشـتگان بالا میرونـد و نیز روح که جبرئیل است با ایشان بالا میرود. او را از میان فرشـتگان برای شرافتش ممتاز بذکر فرمود.

(إِلَيْهِ) یعنی بسوی محلّی که برای هیچکس غیر از او در آن حکم، و نفوذی نیست. قرار داد خـدای سـبحان. بالاـ رفتن ایشان را باین محلّ عروج

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۰۰

بسـوی خـودش ماننـد گفتـار ابراهیم علیه السّـلام. إِنِّي ذاهِبٌ إِلى رَبِّي یعنی من رونـده هسـتم بمحلّی که پروردگـارم وعـده ام فرموده.

فِي يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ در روزی که مدّتش پنجاه هزار سال است. بزرگان در معنای آن اختلاف کرده اند.

گفتار دانشمندان درباره این آیه ... ص : ۳۰۰

مجاهد گوید: بالا میروند فرشـتگان بجایی که خداوند ایشان را امر بآن میکند در روزی که مقدارش از عروج غیر ایشان پنجاه هزار سـال است. و این از پـائین ترین زمین ها تا بالای آسـمان هفتم است و قول خـدا در سوره سـجده در روزی که مقـدارش هزار سـالست آن ما بین آسـمان دنیا و زمین است در بالا رفتن و پائین آمـدن. پانصـد سال در بالا رفتن و پانصـد سال در پائین آمدن و مقصود اینست

که اگر آدمیان به پیمودن این مقداری که فرشتگان در یک روز می پیمایند شدند هر آینه آن را در مدّت هزار سال خواهند پیمود.

جبائی گوید: البتّه مقصود روز قیامت است و اینکه در آن روز کارهایی میکند و میان بندگان قضاوت مینماید که اگر در دنیا میکرد مقدارش پنجاه هزار سال بود. و آن گفته قتاده و عکرمه است.

و ابو سعید خدری روایت کرده که بپیغمبر صلّی اللّه علیه و آله گفته شد ای رسول خدا (ص) چقدر طولانی است این روز، فرمود: قسم بخدایی که جان محمّد در دست اوست هر آینه برای مؤمن سبک میشود تا اینکه میشود بر او از نماز واجبی که در دنیا میخواند سبک تر و کوتاه تر.

و از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت شده که فرمود: اگر غیر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۰۱

خدا کسی متولّی حساب شود هر آینه پنجاه هزار سال در آن توقّف کنند از پیش از آنکه احسابشان راحت شوند. و خداوند سبحان در یک ساعت از حساب بندگان فارغ شود.

و باز از آن حضرت روایت شده که فرمود: این روز بنیمه نمیرسد که اهل بهشت در بهشت و اهل دوزخ در آتش منزل میکنند.

و بعضی گفته اند: که اوّل فرود آمدن فرشتگان در دنیا و امر و نهی او و داوری آنها میان مردمان تا آخر بالا رفتنشان بآسمان پنجاه هزار سال است و آن قیامت است. پس مقدار عمر دنیا پنجاه هزار سال است معلوم نیست، چقدر گذشته و چه قدر باقی مانده است. و فقط خدا میداند آن را.

زجاج گوید: ممکن است که قول خدا. فِي يَوْمٍ. صله

«واقع» باشـد. پس معنا بوده باشـد سؤال کرد سائلی از عذاب واقع در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است و این عذاب در روز قیامت واقع میشود.

(فَاصْبِرْ) صبر کن شکیبا باش ای محمّد. بر تکذیب کردن ایشان تو را صَبْراً جَمِیلًا شکیبایی نیکو که در آن جزع و شکایتی بر آنچه قیاس میکنی نباشد.

إِنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعِیداً وَ نَراهُ قَرِیباً البتّه ایشان روز قیامت را دور میبینند ولی ما آن را نزدیک میبینیم.

خداونـد سـبحان خبر داد به اینکه او میداند آمـدن روز قیـامت و حلول عقـاب را در این نزدیکی به کافرهـا. ولی کفّـار خیـال میکنند آن دور است برای اینکه معتقد به صحّت آن نیستند و هر آنچه آمدنی باشد آن نزدیک خواهد بود.

پس رؤیت اوّل (یرونه) بمعنای گمان و خیال است و رؤیت دوّم وَ

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۰۲

نَراهُ

بمعنای علم است سپس خداوند سبحان خبر داد به اینکه چه وقت عذاب بر کفّار واقع میشود. پس فرمود:

یَوْمَ تَکُونُ السَّماءُ کَالْمُهْلِ روزی که آسمان بقول ابن عبّاس ماننـد دردی روغن زیتون و بقول عطاء مثل مس گداخته و بگفته حسن مانند نقره آب شده و بقول ابی مسلم مثل سرب آب شده است.

وَ تَکُونُ الْجِبالُ، کَالْعِهْنِ و کوه ها مانند پشم رنگ شده و به گفته مقاتل مثل پشم زده شده و بقول حسن مانند پشم سرخ است مقصود این است که کوه ها بعـد از سـختی و صـلابت نرم و ملایم و بعـد از اجتماع پراکنـده میشوند. حسن گوید: کوه ها اوّل مثل پشته و تپّه ای از ریگ میشود. سپس مانند پنبه و پشم حلّاجی شده میگردد آن

گاه ذرّات پراکنده شده و نابود میشود وَ لا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً روزى كه دوست از دوست خود رفيق از رفيق خود جويا نميشود. بقول مجاهد هر انسانى در آن روز مشغول بخود، و از ديگرى غافل است.

و بگفته حسن دوستى از دوستش نمى پرسد كه گناهان او را متحمّل شود براى اينكه در آخرت از او مأيوس است.

اخفش گويد: حميم كسيست كه انسانى محبّت و مهر مخصوص باو بورزد از خويشان و ارحام نزديك باشد و يا دور باشد. و حامه بمعنى خاصّه است.

و بعضى گفته اند: معناى آيه مذكور لا يَسْئَلُ حَمِيمٌ ... اينست كه در آن روز احتياجى بسؤال نيست.

بعلّت اينكه براى هر كدام از آنان علامت و نشانه مخصوصى است، كه بآن شناخته ميشود. پس علامت كافرها سياهى صورت و كبودى چشم، و

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۰۳

علامت مؤمنان زيبايى و بشّاشى رنگ و سفيدى چهره است. «۱»

---

(۱) مانند قول خدا در سوره الرّحمن. فَيَوْمَئِذٍ لا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لا جَانٌّ. پس در اين روز از گناه آدميان و جنّيان پرسيده نميشود (چرا) زيرا در آيه بعد جواب داده:

يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيماهُمْ ... گناهكاران از سيما و چهره و پيشانى آنها شناخته ميشوند. در بعضى روايات اهل بيت عليهم السّلام است: كه در پيشانى آنان بخط خوانا نوشته شده:

هذا الشّارب و هذا الزّانى و هذا السّارق

. اين دزد و اين زناكار و آن ميگسار است ... (مترجم)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۰۴

[سوره المعارج (۷۰): آيات ۱۱ تا ۳۵] ... ص : ۳۰۴

اشاره

يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِى مِنْ عَذابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ (۱۱) وَ صاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ (۱۲) وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِى تُؤْوِيهِ (۱۳)

وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً ثُمَّ یُنْجِیهِ (۱۴) کَلَّا إِنَّها لَظی (۱۵)

نَزَّاعَةً لِلشَّوی (۱۶) تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّی (۱۷) وَ جَمَعَ فَأَوْعی (۱۸) إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً (۱۹) إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً (۲۰)

وَ إِذا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعاً (۲۱) إِلَّا الْمُصَلِّینَ (۲۲) الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ (۲۳) وَ الَّذِینَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ (۲۴) لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ (۲۵)

وَ الَّذِینَ یُصَدِّقُونَ بِیَوْمِ الدِّینِ (۲۶) وَ الَّذِینَ هُمْ مِنْ عَذابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۲۷) إِنَّ عَذابَ رَبِّهِمْ غَیْرُ مَأْمُونٍ (۲۸) وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ (۲۹) إِلَّا عَلی أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ (۳۰)

فَمَنِ ابْتَغی وَراءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ العادُونَ (۳۱) وَ الَّذِینَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ (۳۲) وَ الَّذِینَ هُمْ بِشَهاداتِهِمْ قائِمُونَ (۳۳) وَ الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ (۳۴) أُولئِکَ فِی جَنَّاتٍ مُکْرَمُونَ (۳۵)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۰۵

ترجمه: ... ص: ۳۰۵

۱۱- در حالی که خویشاوندان همدیگر را می شناسند گناهکار دوست میدارد که از عذاب آن روز پسرانش.

۱۲- و همسرش و برادرش را.

۱۳- و خویشاوندانی که او را جای داده اند.

۱۴- و آنچه در زمین است همگان را فدا دهد سپس خدا او را نجات بخشد.

۱۵- نه چنانست (که خدا او را از عذاب برهاند) براستی که آتش دوزخ سوزانست.

۱۶- کننده پوست (یا جدا کننده اطراف) است.

۱۷- آتشی را که بحقّ پشت کرده و از (فرمان) سرپیچی کرده، میخواند.

۱۸- و (مال دنیا را) گرد آورده پس نگاهداشته.

۱۹- البتّه آدمی بس حریص آفریده شده.

۲۰- چون او را فقری رسد بس جزع کننده است.

۲۱- و چون باو مالی رسد بس منع کننده است.

۲۲- مگر نماز گذارندگان.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن،

ج ۲۵، ص: ۳۰۶

۲۳- آنان که بر نماز خویش مداومت میکنند.

۲۴- و آنان که در اموالشان بهره ای معلوم است.

۲۵- برای فقیر خواهنده و تهیدستان محروم.

۲۶- و آنان که روز رستاخیز را تصدیق میکنند.

۲۷- و آنان که از عذاب پروردگارشان هراسانند.

۲۸- زیرا که از عذاب پروردگارشان ایمن نتوانند بود.

۲۹- و آنان که عورتهای خویش را نگاهدارنده اند.

۳۰- جز در مورد همسرانشان یا کنیزانی که ایشان مالک شده اند که ایشان ملامت کردگان نیستند.

۳۱- و هر که غیر آنچه گفته شد طلب کند پس آن گروه خود تجاوزگرانند ۳۲- و آنان که سپرده ها و پیمانهای خویش را رعایت کنندگانند.

۳۳- و آنان که بگواهیهای خویش قیام کنندگانند.

۳۴- و آنان که بر نماز خویش محافظت کنندگانند.

۳۵- آن گروه (که اوصافشان بیان شد) در بهشت ها گرامی شدگانند

قرائت: ... ص : ۳۰۶

حفص. نزّاعه. بنصب قرائت کرده، و دیگران برفع خوانده اند. ابن کثیر (لامانتهم) بدون الف و دیگران. لاماناتهم. جمع خوانده. و حفص و یعقوب و سهل. بشهاداتهم بنا بر جمع خوانده و ما بقی بشهادتهم- خوانده و تمام قاری ها. علی صلوتهم. را مفرد قرائت کرده اند.

دلیل: ... ص : ۳۰۶

ابو علی گوید: کسی که قرائت کرده. إِنَّها لَظى ، نَزَّاعَةً لِلشَّوى . پس

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۰۷

رفع نزاعه جایز است. چنانچه جایز است در قول تو هذا زید منطلق و هذا بعلی شیخ. این زید رفتنی و این شوهر من پیر و کهنسال است.

و کسی که نصب داده پس بنا بر دو وجه است: ۱- اینکه حال باشد.

۲- اینکه حمل بر فعل شود. پس حمل آن بر حال بعید است برای اینکه در کلام چیزی نیست عمل در حال کند.

پس اگر بگویی البتّه در قول خدا. لظی. معنی تلظّی و تلهّب است.

پس بتحقیق که این درست نیست برای اینکه کلمه لظی معرفه است و حال را نصب نمیدهد. آیا نمی بینی که آنچه استعمال شده استعمال اسماء از اسم فاعل یا مصدر این قسم عمل نکرده از جهتی که جاری مجرای اسماء است.

پس سزاوار است که اسم معرفه عمل آن را انجام ندهد. و دلالت میکند تو را بر معرفه بودن لظی و علم بودن آن. به اینکه تنوین ملحق بآن نمیشود پس هر گاه چنین بود حال از آن نصب داده نشود. پس اگر با معرفه بودن آن را حال قراردادی بشدّت تلظّی و التهاب معروف گردید جایز است به این معنای حادث در علم منصوب باشد. و بنا بر این قول خدای تعالی:

وَ هُوَ اللَّهُ

فِي السَّماواتِ وَ فِي الْأَرْضِ معلّق كرده ظرف را بآنچه اسم بر آن دلالت كند از تدبير و الطاف، پس اگر حال معلّق بمعناى حادث در علم شود چنانچه ظرف معلّق شد بچيزى كه اسم بر آن دلالت كند از تدبير، و الطاف ممتنع نيست. بعلّت اينكه حال مانند ظرف است در تعلّقش بمعنا مثل تعلّق ظرف بمعنى و اين وجهى است.

و اگر نزاعه معلّق شده باشد بفعل مضمرى مثل اعنيها نزاعه للشّوى، نيز ممتنع نيست. ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۰۸

و امّا قول خدا. لاماناتهم بنا بر مفرد گر چه مضاف بجماعت است و براى هر يك از آنها امانت است، پس براى اينست كه امانت مصدر است و بر تمام جنس واقع ميشود و شامل ميشود جميع را.

و كسى كه اماناتهم. جمع خوانده براى اختلاف امانتها و بسيارى اقسام آنست. پس شبيه شده، باين جهت اسمايى را كه جنس نيست و سخن در شهادت و شهادات مانند سخن در امانت و امانات است.

لغت: ... ص : ۳۰۸

المودّه: مشترك ميان تمنّى و محبّت است. گفته ميشود وددت الشّى ء يعنى تمنيته آرزو كردم آن را. و وددته احببته. دوست داشتم وى را.

اودّ: در تمنّى و محبّت استعمال ميشود.

الافتداء: فديه و فدا دادنست. قبول ضرر كردن از چيز به بدل دادن از آن چيز.

الفضيله: جماعت جدا شده از جمله قبيله است به برگشت آن از ابوّه عامّه بابوّه خاصّه.

لظى: نامى از نامهاى دوزخ از برافروختگى گرفته شده.

النزاعه: چيزيست كه نزعش بسيار باشد و آن كندن با شدّت است.

الاقتلاع: گرفتن بشدّت اعتماد است.

الشّوى: پوست سر است مفرد آن شوات است.

اعشى گويد:

قالت قتيله ماله قد جللت

شیبا شواته

قتیله گوید: چیست برای او که پیری و سالخوردگی موی سرش را سفید

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۰۹

کرده است شاهد در این بیت شواته است که بمعنای پوست و موی سر آمده است.

شوی: کناره و اطراف و ما سوای مقتل شاه رگ از هر حیوانی است.

گفته میشود: رماه فاشواه یعنی بغیر گلویش اصابت کرد.

و رمی فاصمی: یعنی بگلو و شاه رگش اصابت کرد. و الشّوی نیز مال پست و بی ارزش است.

الهلوع: حرص فراوان و جزع بسیار است.

الاشفاق: رقت قلب و نازک دلی از تحمّل چیزیست که میترسد از کارها و هر گاه دل سخت شد رقّت باطل و نابود میشود.

العادی: بمعنای خارج از حقّ است گفته میشود عدا فلان هر گاه خارج شود و عدا فی مشیه: هر گاه تند رود و آن اصل معنی است.

و العادی: ظالم است بسرعت کردن بظلم.

اعراب: ... ص : ۳۰۹

ممکن است عامل در ظرف از قول خدا يَوْمَ تَكُونُ السَّماءُ كَالْمُهْلِ قول خدا. يُبَصَّرُونَهُمْ باشد و قول خدا. يَوَدُّ الْمُجْرِمُ. ممکن است کلام مستأنفه باشد و ممکن است که در محلّ جرّ بدل از تَكُونُ السَّماءُ كَالْمُهْلِ باشد. هلوعا إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً و جزوعا. إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً. و منوعا إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً. منصوب بر حالیّت است. و تقدير اينست:

خلق هلوعا، جزوعا اذا مسّه الشّر، منوعا، اذا مسّه الخير.

المصلّين: منصوب بر استثناء و قول خدا إِلَّا عَلى أَزْواجِهِمْ است.

زجاج گوید: البتّه این (علی) حمل بر معنی شده و تقدیرش فانّهم

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۱۰

يلامون على غير ازواجهم است.

و بر این دلالت میکند قول خدا. فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ.

و بعضی گفته اند:

مگر ازواجشان. الّا من ازواجهم. پس علی بمعنای من است.

تفسیر: ... ص : ۳۱۰

چون خداوند سبحان قیامت را تعریف نمود و خبر داد که در آن روز دوست از دوست نمی پرسد برای گرفتاری خودش. فرمود: يُبَصَّرُونَهُمْ قتاده و ابن عبّاس گوید: ساعتی یعنی کافرها میشناسند همدیگر را، سپس معارفه نمیکنند و برخی از بعض دیگر فرار میکنند.

مجاهد گوید: مؤمنان میشناسند ایشان را یعنی مؤمن دشمنانش را در عذاب میبیند پس خوشحال شده و بایشان دشنام میدهد.

و بعضی گفته اند: پیروان گمراهی رؤسا و رهبران گمراه کن خود را میشناسند.

و بعضی گفته اند: که ضمیر بملائکه و فرشتگان برمیگردد و ذکرشان گذشت. یعنی فرشتگان ایشان را میشناسند پس ایشان را میرانند گروهی را به سوی بهشت و گروهی را بسوی دوزخ.

يَوَدُّ الْمُجْرِمُ یعنی آرزو میکند گنهکار.

لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ یعنی آرزو میکند سلامتی خود را از عذاب نازل باو بتسلیم کردن هر که بزرگوار و گرامی است بر او از فرزندانش آنهایی که ایشان عزیزترین مردمند بر او.

وَ صاحِبَتِهِ یعنی و همسری که برای او آرامش و چه بسا او را بر پدر و مادرش اختیار کرده و برتری میداد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۱۱

وَ أَخِيهِ برادری که در دنیا یار و یاور او بود.

وَ فَصِيلَتِهِ یعنی و فامیلش.

الَّتِي تُؤْوِيهِ آن چنان فامیلی که او را در سختیها پناه داده، و در نسب بآنها پناه میبرد.

وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً یعنی و هر که در روی زمین است. آرزو میکند که همه این چیزها را فداء دهد.

ثُمَّ يُنْجِيهِ آن گاه این فداء او را نجات بخشد.

(كَلَّا) نه چنانست که این فداء

منجی و نجات بخش او باشد. زجاج گوید: کلّا ردع و تنبیه یعنی هیچ کس از این گروه برنمیگردد. تا مرتدع شوند و متنبّه گردند.

إِنَّها لَظی یعنی آن جهنّم و دوزخ است یا آن داستان لظی نزاعه للشّوی و موسوم بلظّی شده جهنّم برای اینکه آن مشتعل و بر افروخته بر اهل آتش است. و بنا بر گفته بعضی لظی یکی از نامهای دوزخ و بنا بر گفته دیگری درکه و طبقه دوّم آنست. و آن:

نَزَّاعَةً لِلشَّوی مقاتل گوید: کننده اطراف و اعضاء بدن است پس گوشت و پوستی را نمیگذارد مگر اینکه میسوزاند.

ابن عبّاس گوید: پوست و قبّه سر (جمجمه) را میگذارد.

ضحّاک گوید: پوست و گوشت را از استخوان کنده و جدا میکند، کلبی گوید: یعنی تمام مغز را میخورد سپس برمیگردد همانطور که بوده است.

ابو صالح گوید: الشّوی: گوشت ساق است، سعید بن جبیر گوید:

عصب رگ و پاشنه پاست. ابو العالیه گوید: زیبایی صورت است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۱۲

تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّی قتاده گوید: آتش بسوی خودش میخواند کسی را که ادبار از ایمان نموده و اعراض از طاعت خدا و رسول نماید و مقصود اینست که این آتش کافری را رها نمیکند پس مثل آنست که کافرها را میخواند پس آنها از روی کراهت و ناراحتی اجابت میکنند.

و بعضی گفته اند: البتّه خدای تعالی آتش را بزبان میآورد تا کافرها را بسوی خود بخواند.

جبائی گوید: یعنی زبانیه آتش میخواند کسی را که پشت نموده و اعراض از حقّ کرده پس خدای سبحان دعوت زبانیه را دعوت از آتش قرار داده است.

و بعضی گفته اند: میخواند یعنی عذاب

میکند. مبرّد این را از خلیل، روایت کرده گوید: میگویند خدا تو را خواند یعنی عذاب نمود تو را.

وَ جَمَعَ مال را فَأَوْعی یعنی آن مال را در بانگ یا صندوق نگاه داشته و صرف در طاعت خدا نمیکند. زکاتش را نمیدهد. بوسیله آن صله رحم نمی نماید.

و بعضی گفته اند: از مسیر باطل و حرام جمع و از صرف کردن در راه حقّ منع میکند.

إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً البتّه انسان حریص خلق شد، یعنی بخیل ممسک که از شدّت و بسیاری حرص جزع میکند. اهل بیان گفته اند:

تفسیر این آیه در آیه بعد است.

إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً یعنی هر گاه نادار شود و تهیدست گردد خودداری و صبر نکند. و هر گاه ثروتمند و توانگر گردد-

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۱۳

از احسان بمردم خودداری کند. سپس خداوند سبحان جدا و استثناء کرده و فرمود:

إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ دائِمُونَ مگر نمازگزارانی که پیوسته در نماز هستند و مرتّبا آن را بجا آورده و ترک نمیکنند و درباره اداء آن در وقتش کوتاهی نمی نمایند.

از حضرت باقر علیه السّلام روایت شده که این درباره نوافل و نمازهای مستحبّه روزانه است. «۱»

وَ الَّذِينَ هُمْ عَلى صَلَواتِهِمْ يُحافِظُونَ (که در سوره مبارکه مؤمنانست در نمازهای واجب است).

عقبه بن عامر و زجاج گویند: ایشان افرادی هستند که صورت و چهره خود را از قبله برنمیگردانند.

وَ الَّذِينَ فِي أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ و آن کسانی که در مالشان حقّ معلوم و معیّن برای اهل سؤال و بینوای آبرومند است، که سؤال نمیکند. و مقصود زکاه واجب است. و سائل آن

مستمندیست که سؤال میکند و محروم آن فقیر عفیف و آبرومندیست که اظهار حاجت نمیکند. و در سابق تفسیرش گذشت.

از حضرت ابی عبد اللَّه صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: حق

---

(۱) بابا طاهر گوید:

خوشا آنان که اللَّه یارشان بی که حمد و قل هو اللَّه کارشان بی

خوشا آنان که دائم در نمازند بهشت جاودان مأوایشان بی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۱۴

معلوم زکات نیست، آن چیزیست که از مالت بیرون میکنی اگر خواستی روز جمعه و اگر خواستی هر روز باهلش میرسانی و برای هر صاحب فضلی فضیلت است و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود: حق معلوم آنست که صله رحم بنزدیکانت داده و هر کس تو را محروم داشت عطا کنی و بر دشمنانت تصدّق نمایی.

وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ و آن کسانی که روز قیامت را تصدیق نموده و ایمان دارند به اینکه روز پاداش و حساب حقّ و شکّی در آن نمیکنند.

وَ الَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ و آنهایی که از عذاب و شکنجه پروردگارشان ترسناکند.

إِنَّ عَذابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ البتّه عذاب پروردگارشان مأمون نیست که به گناهکاران واقع شود.

و بعضی گفته اند: یعنی میترسند که حسناتشان قبول نشود، و به گناهانشان مؤاخذه شوند.

و بعضی گفته اند: در امان نیستند برای اینکه مکلّف نمیداناند، آیا واجب را آن طور که خدا امر کرده ادا کرده و آیا منتهی از منعی که شده بود شده یا نه و اگر تقدیر و فرض کرده بودیم که انسانی میدانست این را از خود هر آینه مطمئن و مأمون بود.

وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ إِلَّا

عَلى أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ و آن كسانى كه عورتهاى خود را حفظ ميكنند مگر بر همسران يا آنچه و آنكه را مالك آن هستند چون كنيزان خريده شده. يعنى آنهايى كه عورتهاى خود را از هر زناشويى از هر جهت و سببى حفظ ميكنند مگر بر همسرانشان «۱» يا كنيزانى كه

---

(۱) ما در سوره مؤمنون گفتيم كه متعه و زناشويى موقّت و صيغه داخل

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۱۵

بواسطه خريدارى ملك آنهاست.

فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ پس آنها ملامت زده نيستند بر حفظ نكردن عورتشان از ايشان.

فَمَنِ ابْتَغى وَراءَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ العادُونَ پس آنهايى كه جستجو ميكنند غير از آنچه خدا برايشان از عورتها مباح كرده پس ايشان آنهايى هستند كه تجاوز از حدود الهى نموده و از آنچه خدا برايشان مباح كرد بيرون رفته اند. و معناى وَراءَ ذلِكَ آنست كه از حدّش بيرون رود از هر جهتى باشد.

وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ و آنهايى كه بامانهايشان و و پيمانشان رعايت ميكنند يعنى حفظ ميكنند. و امانت آنست كه انسانى بر حفظ آن امين ميشود مانند وصيّت ها وديعه ها و حكومت ها و مانند آن.

(در زناشويى است و آن باتّفاق مسلمين حلال است. پس در زمان حلّيت داخل در زوجه و عيال است اگر چه با زناشويى دائمى در احكام- مخصوصى مانند نفقه و ميراث و طلاق و حق هم خوابگى و لعان و ظهار و بعضى ديگر شركت نداشته باشد.

و علماء اسلامى بعد از حلال بودنش در حرمتش اختلاف كرده اند. و مذهب ما شيعه بنا بر حلّيت آنست و آن قول ابن عبّاس و ابن مسعود است

و اشکالی که بعضی بر ما کرده اند اینست که تمتّع و کامیابی از دختر بکر و دوشیزه منشأ نزاع شده و آن خلاف مصلحت مردم است. پاسخ داده شده که نکاح و زناشویی با دختر بکر و دوشیزه بدست ولّی پدر و پدر پدر اوست گرچه برای او بهتر است که دخترش را شوهر ندهد مگر برضای او و روایاتی که در احادیث ما وارد شده که زن در امر خودش مستقل است ردّ قول کسیست که میگوید زن در زناشویی مطلقا محجور و ممنوع و از خود اختیار ندارد و ایشان بیشتر سنّیانند پس ایشان تجویز میکنند برای زنها تمام معاملات را مگر نکاح را حتّی اگر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۱۶

و بعضی گفته اند: امانت و آن چیزیست که خدا بر بندگانش پیمان گرفته از تصدیق بآنچه بر ایشان واجب نموده و عمل بر آنچه بر ایشان عمل به آن واجب شده است.

وَ الَّذِينَ هُمْ بِشَهاداتِهِمْ قائِمُونَ و آنهایی که ایشان بشهاداتشان ایستاده و استوار هستند. یعنی شهادتی که اداء و اقامه آن بر آنها لازم شده است مینمایند.

و شهادت خبر دادن بچیزیست که آن را مشاهده کرده و دیده و این گاهی از دیدن و مشاهده کردن خبر دهنده حاصل میشود، و گاهی از مشاهده چیزی که بآن میخواند میشود.

وَ الَّذِينَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ يُحافِظُونَ و آنهایی که حفظ میکنند اوقات و ارکان آن را پس بتمامه آن را اداء کرده و چیزی از آن را ضایع نمیکنند.

محمّد بن فضل از حضرت ابی الحسن علیه السّلام روایت نموده که فرمود ایشان اصحاب پنجاه نماز از شیعیان ما میباشند.

زراره از

حضرت ابى جعفر باقر عليه السّلام روايت نموده كه فرمود اين واجب را هر كس در وقت آن بجا آورد و عارف بحقّ آن باشد كه غير آن را بر آن

(براى او نزديكى نباشد چون پدر و جدّ و برادر گرچه چندين بار هم شوهر كرده باشد بر او واجب است كه خود را بحاكم معرّفى كند تا او را بهر كس كه مايل است نكاح كند و امّا آنكه نكاح دخترها را بدون ولى تجويز كرده ناچار است كه رشد دختر را شرط كند و او هر گاه رشيده بود غالبا راضى نميشود كه به صيغه سرمايه دخترى او از بين رود و ازاله بكارت او شود و اگر بدون رضايت او باشد و رشيده هم نباشد عقدش باطل است. (مترجم)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ٢۵، ص: ٣١٧

ترجيح ندهد براى او نوشته شود بسبب آن برائت آزادى از آتش كه عذاب نشود. و كسى كه آن را در غير وقتش بخواند و غير آن را بر آن مقدّم بدارد، پس كار بر خداست اگر خواست او را ببخشد و اگر خواست عذاب نمايد.

أُولئِكَ و آن گروه كه متّصف و موصوف باين صفات هستند فِي جَنَّاتٍ در باغهاى بهشت كه درختها آن را پوشانيده است (مُكْرَمُونَ) گرامى داشته شده و مورد تجليل و تعظيم هستند بآنچه را كه از ثواب بايشان مينمايند.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ٢۵، ص: ٣١٨

[سوره المعارج (٧٠): آيات ٣۶ تا ۴۴] ... ص : ٣١٨

اشاره

فَما لِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ (٣۶) عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمالِ عِزِينَ (٣٧) أَ يَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ (٣٨) كَلَّا إِنَّا خَلَقْناهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ (٣٩) فَلا

أَقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ إِنَّا لَقادِرُونَ (۴۰)

عَلى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْراً مِنْهُمْ وَ ما نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۴۱) فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتَّى يُلاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِى يُوعَدُونَ (۴۲) يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْداثِ سِراعاً كَأَنَّهُمْ إِلى نُصُبٍ يُوفِضُونَ (۴۳) خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذلِكَ الْيَوْمُ الَّذِى كانُوا يُوعَدُونَ (۴۴)

ترجمه: ... ص : ۳۱۸

۳۶- پس چه بر این کار داشت آنان را که کافر شدند که (با تمسخر) به جانبت میشتابند.

۳۷- و از راست و چپ باز پراکنده میشوند.

۳۸- آیا طمع دارند که در بهشت با ناز و نعمت داخل شوند.

۳۹- هرگز این نشود که آنها را از چه (نطفه پستی) که میدانند آفریدیم ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۱۹

۴۰- چنین سوگند بخدای مشرق و مغربهای عالم که ما توانا هستیم ۴۱- که بجای آنها خلقی بهتر از آنها بیافرینیم و هرگز کسی بقدرت بر ما سبقت نخواهد یافت.

۴۲- پس تو ای رسول آنها را بفکر و ضلالت خود بگذار که به بازیچه دنیا دل بازند تا روزی که وعده عذاب آنهاست روبرو شوند.

۴۳- آن روزی که بسرعت سر از قبرها برآورده و بسوی بتها و نتیجه پرستش غیر خدا میشتابند.

۴۴- در حالی که چشمشان (از هول و وحشت قیامت) بخواری فرو افتاده و ذلّت کفر و عصیان بر آنها احاطه کرده این همان روزیست که (رسولان حقّ) بآنها وعده دادند.

قرائت: ... ص : ۳۱۹

ابن عامر و حفص و سهل (الی نصب) با دو ضمّه قرائت کرده و دیگران (الی نصب) با فتح نون و سکون صاد خوانده اند.

دلیل: ... ص : ۳۱۹

ابو علی گوید: ممکن است نصب جمع نصب مانند سقف و سقف و ورد و ورد باشد و کسی که سنگین دانسته گفته نصب بمنزله (اسد) است و ممکن است نصب و نصب دو لغت مانند ضعف و ضعف و مانند آن باشد و ثقیل مثل شغل و شغل و طنب و طنب باشد.

لغت: ... ص : ۳۱۹

زجاج گوید: مهطع آنست که بدیده اش اقبال بر چیزی کند و چشمش را

از آن برنگرداند و این از نظر دشمن است. ابو عبیده گوید: اهطاع اسراع و شتاب کردن است.

عزین: جماعاتی هستند در پراکندگی و جدایی. مفرد ایشان عزه است و جز این نیست که با واو و نون جمع شده برای اینکه آن عوض است مانند سنه و سنون و اصل عزّه عزوه از عزاه یعزوه بود هر گاه اضافه بغیرش شود پس هر جماعت از این جماعتها اضافه بدیگریست.

راعی گوید:

أ خلیفه الرّحمن انّ عشیرتی امسی سوامهم عزین فلو لا

ای خلیفه خدا البتّه عشیره و قبیله من شام کرد در حالی که جماعات و گلّه ها مواشی آنها فرار کردند شاهد در این بیت کلمه عزین است که بمعنای جماعات پراکنده آمده.

عنتر گوید:

و قرن قد ترکت لدی مکر علیه الطّیر کالعصب العزینا

و قرینی که آن را رها نمودم در میدان جنگ که پرنده بر جنازه آنها چون قومی پراکنده بود شاهد در این بیت کلمه (عزینا) است که قوم و جماعت پراکنده است.

و بعضی گفته اند: که محذوف از عزه هاء است و اصل آن عزهه از عزهاه و آن بمعنای کناره گیری از زنها و بازی کردن با

آنها است.

اخوص گوید:

اذا كنت عزهاه عن اللّهو و الصّبى فكن حجرا من يابس الصّخر جلمدا

هر گاه تو خواهان آميزش و خوشى و عيش با زنها نباشى پس سنگى

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۲۱

از صخره ها و قلبه سنگ هاى خشك باش شاهد اين بيت كلمه عزهاه است كه بمعناى بى ميلى بآميزش و جماع و ملاعبه با زن آمده.

و از ابى هريره روايت شده كه گفت: پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله باتّفاق اصحابش بيرون رفتند و ايشان حلقه حلقه و دسته دسته پراكنده بودند پس فرمود: براى چى ميبينم كه شما جماعات پراكنده هستيد.

الاجداث: جمع جدث و آن به معنى قبور و مفرد آن قبر است.

الايفاض: يعنى شتاب كردن.

النّصب: بتى بود كه آن را پرستش ميكردند.

اعشى گويد:

و ذا النصب المنصوب لا تنسكنّه لعاقبه و اللَّه ربّك فاعبدا

و اين بتى كه مقابل خود قرار داده ايد جدّا پرستش نكنيد براى پايان كارتان و خدايى را كه پروردگار توست عبادت نما شاهد اين كلمه نصب است كه بمعناى بت و صنم ميباشد.

اعراب: ... ص : ۳۲۱

فَما لِ الَّذِينَ كَفَرُوا. ما مرفوع است براى مبتداء بودن و لام خبر آن و در آنست ضمير آن. (و قبلك) در محلّ حال از كفروا يا حال است از مجرور كه:

(للّذين) باشد. بنا بر تقدير فما لهم ثابتين قبلك.

مهطعين حال از ضمير در قبلك است و ممكن است در قبلك كه ظرف باشد براى لام و آن ظرف براى مهطعين باشد و ممكن است كه مهطعين حال بعد از حال و عَنِ الْيَمِينِ. متعلّق بآن باشد و عزين حال بعد از حال باشد و ممكن است كه

عن اليمين متعلّق بعزين باشد و معنايش جمع شدگان، از

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۲۲

راست و چپ باشد.

كَأَنَّهُمْ إِلى نُصُبٍ يُوفِضُونَ اين جمله منصوب بر حاليّت از قول خدا سراعا خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ حال است از ضمير در يوفضون.

تفسير: ... ص : ۳۲۲

سپس خداوند بر طريق انكار بر كافرها فرمود:

فَما لِ الَّذِينَ كَفَرُوا يعنى چه چيز است براى آنهايى كه كافر بتوحيد و يكتايى خدا شدند. مقصود چه موجب شد و چه آنها را واداشت بر آنچه كه كردند.

(قِبَلَكَ) يعنى نزد تو اى محمّد، (مُهْطِعِينَ) ابو عبيده گويد يعنى شتاب كنندگان بسوى تو. و بگفته حسن وارد شوندگان و بگفته بعضى- آنهايى كه بديده عداوت و دشمنى بتو نگاه ميكنند. و مقصود بالّذين كفروا در اينجا منافقانند.

عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمالِ يعنى از راست و چپ تو (عِزِينَ) يعنى جمعيتهاى پراكنده گروه گروه. دسته دسته.

أَ يَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ آيا طمع ميكند هر يك از ايشان از گروه منافقان أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ به اينكه داخل ناز و نعمت بهشت شود مانند آنهايى كه تعريفشان جلو گذشت و البته اين جمله را فرمود. براى اينست كه آنها ميگفتند اگر امر چنانست كه محمّد گفته پس براى ما در آخرت در نزد خدا بالاتر است از آنچه براى مؤمنانست چنان كه در دنيا بما بيش از آنها داده است.

(كَلَّا) نه چنين نيست و آنها داخل بهشت نميشوند.

إِنَّا خَلَقْناهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ حسن گويد: يعنى از نطفه پست يعنى

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۲۳

كسى كه از اين آب گنديده پست است چگونه خودبخود موجب بهشت شود.

جز اين نيست كه بسبب

اعمال صالحه بهشتی گردد.

خداوند سبحان. آگاهی داد که همه مردم بر یک اصل و ریشه اند و تفاوتی و امتیازی ندارند مگر بسبب ایمان و عبادت.

و تحقیق مطلب اینست که ما ایشان را از آب گندیده متعفّن و نجاستها آفریدیم پس چگونه و چطور داخل بهشت شوند در حالی که ایمان بمن نیاورده و پیامبر مرا تصدیق نکرده اند.

و بعضی گفته اند: مقصود اینست که ما ایشان را آفریدیم از جنسی که میدانند یا از موجود و خلقی که میدانند و میفهمند و حجّت ایشان را ملزم میکند و نیافریدیم از جنسی که فهم ندارند چون چهارپایان و پرندگان.

و بعضی گفته اند: معنایش اینست که ما ایشان را آفریدیم از جهتی که ثواب و عقاب و تکلیف طاعات را برای درک ثواب میدانند. چنان که گوینده میگوید: غضب کردم بر تو از آنچه میدانی. برای خاطر آنچه میدانی.

اعشی گوید:

أ ازمعت من آل لیلی ابتکارا و شطّت علی ذی هوی أن تزارا

برای آل لیلی معشوقه ام لیلی دور شد از من و بعید است که من بتوانم صبحگاهان وی را زیارت و دیدار نمایم.

شاهد این بیت کلمه من آل لیلی است که بمعنای من اجل آل لیلی آمده و دلیل بر این قول او. و شطّت علی ذی است که آن معشوقه دور نشد از نزد ایشان بلکه البتّه از برای خاطر ایشان که بسوی ایشان رود دور شود.

فَلا أُقْسِمُ در سوره الحاقّه تفسیرش گذشت بِرَبِّ الْمَشارِقِ، وَ

الْمَغارِبِ

ابن عبّاس گوید: یعنی مشرقهای خورشید و مغربهای آن چون برای خورشید ۳۶۰ محلّ طلوع و اشراق است برای هر روز

مطلع و اشراقست برای هر روز مطلع و مشرقی است که دیگر تا سال آینده بآن برنمیگردد «۱».

إِنَّا لَقادِرُونَ عَلى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْراً مِنْهُمْ این پاسخ قسم است یعنی ما قادر و توانا هستیم که آنها را هلاك كنيم و قوم ديگرى بدل آنها بیاوریم که بهتر از ایشان باشد.

وَ ما نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ این عطف بر جواب قسم است یعنی این گروه کفّار فوت نمیشوند. به اینکه آنها جلو بیفتند که عذاب بآنها نرسد. پس، ایشان سبقت گیرنده نیستند و عقاب هم از ایشان پیشی نگرفته است. و تقدیر این است: و ما نحن بمسبوقین. یفوت عقابنا ایّاهم فانّهم لو سبقوا عقابنا لسبقونا یعنی و ما نیستیم کسی که بر ما سبقت گرفته باشند که عقاب ما از ایشان فوت شود. برای اینکه اگر آنها سبقت از عقاب ما میگرفتند هر آینه از ما سبقت گرفته بودند. و بگفته ابی مسلم ما مغلوب نیستیم.

---

(۱) ممکن است که ابن عبّاس خودش متوجّه باین دقایق نشده باشد برای فطانت و زیرکیش و یا از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام آموخته باشد و یا هر دو عامل او را دانا نموده باشد و با این مطلب لازم است کلام او را مقیّد، نمود برای اینکه مطلع خورشید بسمت شمال میل میکند از اوّل جدی تا اوّل سرطان آن گاه از اوّل سرطان تا اوّل جدی بسمت جنوب برمیگردد، پس هر شش ماهی بر مشرقهای شش ماه گذشته مرور و سیر میکند تا شش ماه دیگر عود بآن نمیکند. پس شایسته است به شش ماه آینده مراد باشد نه به سال آینده. (شعرانی) [...]

تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۲۵

فَذَرْهُمْ یَخُوضُوا واگذار آنها را که در باطلشان فرو روند.

وَ یَلْعَبُوا و بازی کنند. پس البتّه وبال این بخود آنها برمیگردد.

حَتَّی یُلاقُوا یَوْمَهُمُ الَّذِی یُوعَدُونَ یعنی روز قیامت یَوْمَ یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْداثِ روزی که از قبورشان بیرون میآیند (سِراعاً) یعنی با سرعت برای شدت راندن ایشان.

کَأَنَّهُمْ إِلی نُصُبٍ یُوفِضُونَ جبائی و ابی مسلم گویند. یعنی گویا ایشان کوشش و شتاب میکنند بسوی پرچمی که برایشان زده شده و بگفته ابن عبّاس و قتاده. گویا ایشان بسوی بت هایشان سعی میکنند که بآنها تقرّب جویند. خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ یعنی خوار و سرشکسته اند از هول آن روز نمیتوانند نگاه کنند.

تَرْهَقُهُمْ خواری آنها را فرو میگیرد.

ذلِکَ الْیَوْمُ الَّذِی این همان روزیست که توصیف شد.

کانُوا یُوعَدُونَ در دنیا دار تکلیف آن را وعده میدانند و آنها آن را باور نکرده و انکار میکردند اکنون در این حال آن را مشاهده میکنند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۲۶

سوره نوح علیه السّلام ... ص : ۳۲۶

اشاره

مکّی است

عدد آیات آن: ... ص : ۳۲۶

بیست و هشت آیه کوفی بیست و نه آیه بصری و شامی و سی آیه از نظر دیگرانست.

اختلاف آیات: ... ص : ۳۲۶

در چهار آیه است ۱- سواعا ۲- فَأُدْخِلُوا ناراً و هر دوی آن از نظر غیر کوفیّین ۳- و نسرا از نظر کوفی و مدنی ۴- اخیر (أَضَلُّوا کَثِیراً) مکّی، و مدنی اوّل.

فضیلت آن: ... ص : ۳۲۶

ابی بن کعب از پیـامبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم روایت نموده که فرمود ترجمه مجمع البیـان فی تفسـیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۲۷

هر کس سوره نوح را قرائت کند از مؤمنان خواهد بود که دعوت نوح علیه- السّلام را دریافته است.

حضـرت ابا عبـد اللَّه صادق علیه السّـلام فرمود: کسـی که ایمان بخدا و روز قیامت دارد و کتاب او را میخواند پس ترک نکند تلاوت و قرائت سوره نوح را پس هر بنـده ای که آن را از روی یقین و تأمّل در نماز واجب یا نافله اش قرائت کنـد خداوند او را در منـازل ابرار ساکن نموده و باو سه باغ با بهشـتش عطا کنـد و این کرامتی است از خـدا بر او، و نیز او را دویست حوریّه و چهار هزار زن شوی ندیده تزویج فرماید انشاء اللَّه تعالی.

توضیـح- ارتباط این سوره با سوره قبل چون خداونـد سـبحان سوره معارج را بوعید و تهدید اهل تکذیب پایان داد. این سوره را بـذکر قصّه نوح و قومش و آنچه در نتیجه تکـذیبشان بآنهـا رسـید و تسـلیت برای پیـامبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم. افتتاح نموده. و فرمود:

[سوره نوح (۷۱): آیات ۱ تا ۱۴] ... ص : ۳۲۷

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَرْسَلْنا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (۱) قالَ يا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۲) أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ وَ أَطِيعُونِ (۳) يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذا جاءَ لا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴)

قالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلاً وَ نَهاراً (۵) فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعائِي إِلاَّ فِراراً (۶) وَ إِنِّي كُلَّما دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ

جَعَلُوا أَصابِعَهُمْ فِي آذانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِيابَهُمْ وَ أَصَرُّوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْباراً (٧) ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهاراً (٨) ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْراراً (٩)

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كانَ غَفَّاراً (١٠) يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً (١١) وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهاراً (١٢) ما لَكُمْ لا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقاراً (١٣) وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْواراً (١٤)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۲۹

ترجمه: ... ص : ۳۲۹

بنام خداوند بخشاینده مهربان.

۱- البتّه ما نوح علیه السّلام را بسوی قومش برسالت فرستادیم (و امر کردیم) که قوم را باندرز و پند بترسان پیش از آنکه بر آنان عذاب دردناك فرا رسد.

۲- نوح بامر حقّ آمد و گفت ای قوم من برای شما رسولی (مهربان) هستم که شما را با بیانی روشن از عذاب قهر خدا میترسانم.

۳- (و از خیرخواهی میگویم) که خدا را بیکتایی بپرستید.

۴- و پرهیزکار باشید و مرا پیروی کنید تا خدا بلطف و کرم از گناهان شما درگذرد و اجلتان را تا وقت معیّن بتأخیر افکند که اجل الهی چون وقتش فرا رسد اگر بدانید دگر هیچ تأخیر نیفتد.

۵- (قوم نوح نگرویدند) پس نوح گفت بار الها من آنچه قوم خود را شب و روز دعوت کردم.

۶- دعوتم و نصیحتم جز بر فرار و اعراض آنها نیفزود.

۷- و هر چه آنان را بمغفرت و آمرزش تو خواندم انگشت بر گوش نهادند و جامه برخسار افکندند و بر کفر اصرار و لجاج ورزیدند و سخت راه تکبّر و نخوت پیمودند.

۸- باز هم آنها را بصدای بلند دعوت کردم.

۹- و آن گاه آنها را آشکارا خواندم و در خلوت

و پنهانی تبلیغ نمودم (به هیچ وجه اثر نکرد).

۱۰- باز گفتم ای مردم بدرگاه خدا (توبه کنید) و آمرزش طلبید که

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۳۰

او بسیار خدای آمرزنده است.

۱۱- تا باران آسمان را بر شما فراوان نازل کند.

۱۲- و شما را بمال بسیار و پسران متعدّد مدد فرماید و باغهای خرّم و نهرهای جاری بشما عطا کند.

۱۳- چرا شما مردم خدای را بعظمت و وقار یاد نمیکنید.

۱۴- و حال آنکه او شما را بانواع خلقت و اطوار گوناگون بیافرید.

لغت: ... ص: ۳۳۰

الاستفشاء: طلب تفشّی و پوشش است.

الاصرار: اقامه و پایداری و تصمیم بر کار است.

المدرار: بسیار ریزش باران است.

الامداد: ایجاد دوّم است باولی بر نظام خلقت حالی بعد از حال گفته میشود. امدّه بکذا او را چنین کمک و مدد نمودم. و مدّ النّهر بالا آمدن نهر است.

الاموال: جمع مال و آن در نزد عرب شتر است. و اصل وقار و ثبوت و چیزیست که بسبب آن چیز از حلم و شکیبایی که منع میکند با آن پارگی و خوف را بزرگ میشود.

ابو ذویب گوید:

اذ السّعه النّحل لم یرج لسعها و خالفها فی بیت نوب عواسل

هر گاه مگس و زنبور عسل گزید باکی و ترسی از گزیدن او نیست و بجا گذارد در کندوی عسل عسلهایی- شاهد این بیت لم یرج است که بمعنای خوف آمده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۳۱

اعراب: ... ص : ۳۳۱

أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَکَ. در محلّ نصب است بارسلنا. برای اینکه اصل بان انـذر قومک بوده و چون باء ساقط شده فعل افضاء و جمله مصدریّه در محلّ نصب واقع شده. و بعضی گفته اند: که محلّ آن جرّ است اگر چه باء ساقط شده باشد و بیانش در سابق گذشت.

و ممکن است که این انّ مفسّره بمعنی ای باشد. و جهارا مصدر و در محلّ حال واقع شده یعنی خواندم آنها را آشکارا و بصدای بلند بسوی توحید و یکتاپرستی. و قول خدا «مدرارا» منصوب بر حالیّت است لا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقاراً. جمله نیز در محل حال است و عامل در حال ضمیریست که در ما لکم است از معنای فعل. وقارا منصوب است به اینکه مفعول ترجون است.

تفسیر ... ص : ۳۳۱

خداوند سبحان از خود خبر داده و فرمود: إِنَّا أَرْسَلْنا یعنی ما بر انگیختیم (نُوحاً) برسالت.

إِلی قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَکَ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ بسوی قومش که بترسان قوم خود را قبل از آنکه بیاید ایشان را عذاب دردناک یعنی فرستادیم ما نوح را که ایشان را اگر ایمان نیاوردند بترسانند از عذاب.

حسن گوید: امر فرمود او را که ایشان را از عذاب دنیا پیش از عذاب آخرت بترساند. سپس حکایت نمود که نوح آنچه خدا فرمانش داده بود امتثال کرد به اینکه گفت یا قَوْمِ آنها را بخود نسبت داد پس مثل اینکه فرمود شما فامیل و خویشان من هستید آنچه شما را ناراحت کند و برای شما بد باشد مرا ناراحت میکند. خلاصه خوشی شما خوشی من و بدی شما بدی من است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۳۲

إِنِّی

لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ يعنى من براى شما ترساننده و بيان كنند دليلهايى در وعيد و بيان كننده دين و توحيدم.

اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ يعنى خدا را بيكتايى بپرستيد و چيزى را شريك او قرار ندهيد و از معصيت او بپرهيزيد.

وَ أَطِيعُونِ و اطاعت كنيد در آنچه خدا شما را بآن فرمان داده به علّت اينكه طاعت من مقرون بطاعت خدا و طاعت خدا بر شما واجب است براى نعمتهاى پيشينى كه نعمت هيچ منعمى با آن برابرى نميكند.

يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ يعنى اگر شما خدا را پرستيده و پرهيزكارى نموديد ميآمرزد گناهان شما را و (من) زايده است.

و بعضى گفته اند: كه من در اينجا براى تبعيض است و مقصود اين است ميآمرزد براى شما بعضى از گناهان گذشته شما را كه اضافه بشما ميشود و چون گناهانى كه بعدها انجام ميدهيد جايز نيست مطلقا وعده. آمرزش داده شود براى اينكه در آنست واگذارى باعمال زشت. و خداوند سبحان مقيّد نمود. اين قيد را مِنْ ذُنُوبِكُمْ.

وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى و تأخير ميانـدازد شـما را تـا اجل نامبرده شـده و در اين دلالت است بر ثبوت دو اجل براى اينكه شرط كرد در وعـده أَجَلٍ مُسَمًّى عبادت پروردگار و پرهيزگاريرا. پس چون خـدا را نپرستيدند و پرهيز كارى نكردند مبتلاء و گرفتار شوند بعذاب و بيچارگى پيش از دورترين اجل (كه همان اجل مسمّى باشد) باجل نزديك. إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ يعنى اجل دور و آخرين اجل.

إِذا جاءَ لا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ هر گاه آخرين اجل آمد تأخير نيفتد اگر ميدانستيد.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۳۳

حسن گويد: يعنى باجل خدا كه

روز قیامت است روز قیامت را اجل قرار داد برای بعث و انگیزش. و ممکن است این حکایت از قول نوح علیه- السّلام بقومش باشد. و ممکن است که اخبار خداوند سبحان از خود باشد.

(قالَ) نوح گفت رَبِّ إِنِّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلًا وَ نَهاراً پروردگارا البتّه من شب و روز قوم خود را بسوی عبادت تو و ترک شریکانی غیر از تو و اقرار بپیامبری خود خواندم.

فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعائِی إِلَّا فِراراً یعنی نیفزودند بدعوت من مگر فرار از پذیرفتن و دوری کردن و پشت نمودن.

و کفر ایشان را در موقع دعوت نوح علیه السّلام زیادی در کفر نامید برای اینکه ایشان بر کفر و گمراهی بودند و چون نوح علیه السّلام آنها را دعوت کرد که کفر را ترک نموده و اقرار باو نمایند و قبول نکردند. پس به این دعوت کافر شدند و این زیادی در کفر آنها بود برای اینکه زیادی اضافه چیز است بمقداری که حاصل بوده است. و اگر همه در وقت حاصل باشد برای یکی بر دیگری زیادتی نیست.

وَ إِنِّی کُلَّما دَعَوْتُهُمْ و من هر گاه ایشان را باخلاص عبادت خواندم که گناهانشان را ببخشی.

جَعَلُوا أَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ انگشتانشان را در گوشهایشان قرار میدادند تا سخن و دعوت مرا نشنوند.

وَ اسْتَغْشَوْا ثِیابَهُمْ یعنی صورتشان را پوشیده که مرا نبینند وَ أَصَرُّوا یعنی بر کفرشان ادامه میدادند.

وَ اسْتَکْبَرُوا اسْتِکْباراً یعنی تکبر ورزیده و از قبولی حقّ سرپیچی میکردند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۳۴

و اصرار اقامه و پایداری بر امر است بقصد و تصمیم ماندن بر آن. و چون آنها عازم و مصمّم بر کفر خویش

بودند اصرار كنندگان بر كفر شدند.

قتاده گويد: بعضى از مردان آنها پسرش را نزد نوح عليه السّلام برده و باو ميگفت پسرم از اين مرد دورى كن و بترس، مبادا كه تو را فريب دهد پدر من مرا كه مانند تو جوانى بودم پيش اين آورده و همين طور كه من تو را از او حذر ميدهم پدرم هم مرا از وى حذر ميداد.

ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهاراً ابن عبّاس گويد: يعنى با صداى بلند آنها را دعوت ميكردم و بگفته بعضى بطور آشكارايى كه ميديدند همديگر را نه مخفيانه و پنهانى.

ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْراراً آن گاه آنها را در ظاهر و نهان دعوت كردم.

و بعضى گفته اند: يعنى جماعتى را در ظاهر و آشكارا دعوت كرده و عدّه اى را در پنهانى سپس آنهايى را كه مخفيانه دعوت كرده بودم علنا خواندم و كسانى را كه در ظاهر دعوت كرده بودم هم خواندم. مقصود من در دعوتم هر گونه درى را زدم و با ايشان كمال مهربانى را نمودم ولى آنها مرا اجابت نكردند.

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ گفتم از خدا آمرزش بر كفرتان و گناهانتان بطلبيد.

إِنَّهُ كانَ غَفَّاراً او آمرزنده است مر هر كسى را كه از او طلب آمرزش كند پس وقتى شما از كفرتان برگشتيد و او را اطاعت نموديد.

يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً بر شما باران فراوان نازل كند بارانى كه ريزش آن بسيار باشد.

و بعضى گفته اند: كه قوم نوح مبتلا بقحطى و خشكسالى شدند و

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۳۵

براى همين آنها را ترغيب فرمود كه اگر استغفار كنيد با ايمان و رجوع بخدا بمال و

اولاد شما را مدد خواهم نمود.

شعبی گوید: در زمان عمر بن خطّاب باران قحط شد. پس عمر بر منبر رفت تا استسقاء کند و طلب باران نماید پس عمر جز استغفار ذکری نگفت تا از منبر بزیر آمد و چون پائین آمد باو گفته شد ما از تو نشنیدیم که طلب باران کنی گفت من باران خواستم. بچیزی که تحریک کند آسمان را که بسبب آن باران میبارد «۱» آن گاه این آیه را قرائت کرد.

وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ عطاء گوید: یعنی مال و پسرانتان زیاد شود.

وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ برای شما در دنیا بوستانها و باغها قرار میدهد.

وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهاراً و برای شما نهرهای روان قرار میدهد، که باغهای خود را بوسیله آن آبیاری کنید.

---

(۱) در حکایت شعبی اشکال و تأمّل است. زیرا بنا بر نقل خود اهل سنّت که مرحوم علّامه مجاهد امینی در جلد ششم الغدیر نقل کرده عمر ابدا علم و شعوری بمطالب ساده و عادی نداشت و خودش اقرار میکرد و فریاد میزد کلّ النّاس افقه من عمر. همه مردم از عمر داناترند و معنای و فاکهه و ابّا را وقتی از او پرسیدند ندانست تا چه رسد به اینکه وارد معقولات و یا معارف شود. شعبی سنّی خواسته است با جعل این خبر فضیلتی برای عمر ذکر کند. و در این حکایت تحریف کرده و تمام را یاد نکرده که وقتی در مدینه باران نبارید مردم نزد عمر آمده و از او خواستند بر ایشان استسقاء کند وی بر منبر رفت و چون چیزی بلد نبود استغفار کرده و پائین آمد و بمردم گفت باید متوسّل

بخانـدان رسـالت شويم پس باتّفـاق عبّاس عموى پيغمبر (ص) در خانه حضـرت على بن ابى طالب امير المؤمنين عليه السّلام- آمـده و طلب بـاران كرد. آن حضـرت دعـا نمود و خـداى عزّ و جلّ بـدعاء آن حضـرت باران باريـد و مردم را از قحطى باران نجات داد. (مترجم)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۳۶

قتاده گويـد: حضـرت نوح عليه السّلام ميـدانست كه آنها حريص بر دنيا هسـتند فرمود: بيائيد بسوى طاعت خدا كه در آنست درك و يافتن، دنيا و آخرت.

ربيع بن صبيح روايت نموده كه مردى نزد حسن آمد. پس باو شـكايت از خشـكى سال و قحطى باران نمود. باو گفت استغفار كن بخـدا و ديگرى آمـد و از فقر بـاو شـكايت كرد. باو هم گفت اسـتغفار كن سوّمى آمـد و گفت دعا كن خـدا پسـرى بمن روزى نمايد. پس باو گفت استغفار كن.

پس مـا بـاو گفتيم مردانى نزد تو آمـده و شـكايتهاى گونـاگونى در قحطى و تهيـدستى و بى فرزنـدى نمودنـد همه آنها را امر كردى كه اسـتغفار كننـد گفت من اين مطلب را از خودم نگفتم بلكه از قول خـداى تعالى در قصّه نوح عليه السّلام فرا گرفتم كه بقومش ميگفت. اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كانَ غَفَّاراً تا آخر كلامش.

(مـترجم گويـد) خـدا رحمت كنـد ابو على را كه روايت فوق را از ربيع بن صبيـح از حسن نقـل كرده ولى بيـان نكرده كه اين كدام حسن است حضرت حسن مجتبى عليه السّلام و يا حضرت حسن عسكرى عليه السّلام و يا حسن ديگر است).

على بن مهزيار «۱» از حماد بن عيسى از محمّد بن يوسف از پدرش

---

(۱) على بن

مهزیار اهوازی از متشرّفین و افرادیست که بفیض زیارت و لقاء حضرت ولیّ عصر صاحب الزّمان عجّل اللّه فرجه الشّریف در اوائل غیبت کبری نائل شده و شرح ملاقات او را شیخ صدوق در اکمال الدّین و شیخ طوسی در کتاب غیبه و علّامه مجلسی در جلد ۱۳ بحار الانوار، و حاجی نوری در نجم الثّاقب و حقیر در تحفه قدسی در علائم ظهور یاد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۳۷

روایت نمود که گفت مردی از ابی جعفر حضرت جواد الأئمّه علیهم السّلام پرسید و من در خدمت آن حضرت بودم و گفت فدایت شوم من مال فراوان دارم و مرا فرزندی نیست آیا برای من چاره ای هست.

فرمود: آری در آخر هر شب تا مدّت یک سال صد مرتبه استغفار کن، و اگر در شب یادت رفت در روز قضاء آن را بگو. زیرا خداوند تبارک و تعالی میفرماید. اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ تا آخر آیه.

(نموده ام و خلاصه آن اینست که آن بزرگوار ۱۹ سال متوالیا بعشق و شوق زیارت آن حضرت از اهواز شدّ رحال کرد. و پرسان پرسان در همه بلاد بمکّه مشرّف شد که شاید در آنجا باین فیض برسد و در آن مدّت موفّق نشد تا سال بیستم که مأیوس و میخواست دیگر نرود ولی شبی خواب دید که باو گفتند مأیوس نباش برو بمکّه که در این سال ان شاء اللّه به هدف خواهی رسید. پس عازم حرکت شد با چند نفر از دوستان و در راه با خود زمزمه داشت و اشک شوق ریخته و با زبانحال میگفت.

ای دلستان بجسم دو عالم روان تویی آینه جمال

نما جان جان تویی

گاهی بغمزه دل بربایی نهان شوی گاهی عیان شوی و گهی لا مکان تویی

خورشید ذرّه ای است در ارض و سمای تو خورشید و ماه و انجم هر آسمان تویی

یوسف اگر که شهره آفاق شد به حسن در مصر شد عزیز ولی جاودان تویی

محراب ابرویت شده معراج عاشقان جانا مراد عاشق پیر و جوان تویی

چون مشتری شدم ز پی زهره در سما دیدم بهر سما مه نه آسمان تویی

عیسی اگر که سیر عوالم کند مدام در هر عوالمی که بود حکمران تویی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۳۸

سپس حضرت نوح علیه السّلام بر طریق توبیخ فرمود: ما لَکُمْ برای چی ای گروه کفّار.

لا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقاراً یعنی نمیترسید عظمت و بزرگی خدا را، پس وقار عظمت و بزرگیست. و وقار اسمی از توقیر است که آن تعظیم باشد و الرّجاء در اینجا بمعنای خوف است.

ابن عبّاس و مجاهد گویند: معنا اینست. تعظیم نمیکنند خدا را حقّ عظمت پس او را شناخته و اطاعت نمایند و بگفته قتاده معنایش اینست چرا نمیترسید برای خدا عاقبتی را یعنی طمع ندارید در عاقبت، برای عظمت خدای تعالی.

و در روایت دیگر از ابن عبّاس. یعنی برای چه از عذاب خدا نمیترسید و امید ثواب او را ندارید.

زجاج گوید: چرا امید ندارید برای خدا عاقبت ایمان را تا او را به یکتایی به پرستید. و بگفته ابی مسلم چرا اعتقاد ندارید اثباتی برای خدا.

وَ قَدْ خَلَقَکُمْ أَطْواراً ابن عبّاس و مجاهد و قتاده گویند: یعنی ایجاد کرد شما را اوّل نطفه و

بعد طور دیگری علقه آن گاه مضغه سپس عظام یعنی

(در آن سفر براهنمایی یکی از خواص حواریین و ملازمین حضرت بقیّه اللّٰه الاعظم روحی له الفداء در کوه های نزدیک طائف بفیض دیدار و و زیارت آن حضرت رسید و سه شبانه روز میهمان آن حضرت بوده و بعد به امر حضرتش مراجعت بوطن و پیامی از آن حضرت بدوستانش آورده که فرموده بودند بشیعیان و دوستانم سلام مرا رسانیده و بگو برای فرجم دعا کنند و جدّا از خدا ظهورم را بخواهند. اللّهمّ عجّل فرجه و سهّل مخرجه.

(مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۳۹

استخوان آن گاه استخوان را لباسی از گوشت پوشید سپس ایجاد خلق دیگری کرد و برای او مو رویانید و صورتش را تکمیل نمود و بگفته بعضی اطوارا یعنی احوالا حالا بعد از حال و بگفته بعضی اوّل کودکی بعد جوانی، سپس پیری و بگفته برخی دیگر مختلف در صفات توانگران و بینوایان و زمین گیران و تندرستان و درازان و کوتاهان و آیه احتمال تمام اقسام را دارد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۴۰

[سوره نوح (۷۱): آیات ۱۵ تا ۲۸] ... ص : ۳۴۰

اشاره

أَ لَمْ تَرَوْا کَیْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَماواتٍ طِباقاً (۱۵) وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِیهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِراجاً (۱۶) وَ اللَّهُ أَنْبَتَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَباتاً (۱۷) ثُمَّ یُعِیدُکُمْ فِیها وَ یُخْرِجُکُمْ إِخْراجاً (۱۸) وَ اللَّهُ جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ بِساطاً (۱۹)

لِتَسْلُکُوا مِنْها سُبُلًا فِجاجاً (۲۰) قالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِی وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ یَزِدْهُ مالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلَّا خَساراً (۲۱) وَ مَکَرُوا مَکْراً کُبَّاراً (۲۲) وَ قالُوا لا تَذَرُنَّ آلِهَتَکُمْ وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سُواعاً وَ

لا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً (۲۳) وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ لا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلالاً (۲۴)

مِمَّا خَطِيئاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا ناراً فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصاراً (۲۵) وَ قالَ نُوحٌ رَبِّ لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرِينَ دَيَّاراً (۲۶) إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبادَكَ وَ لا يَلِدُوا إِلَّا فاجِراً كَفَّاراً (۲۷) رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِناً وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ لا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَباراً (۲۸)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۴۱

ترجمه: ... ص : ۳۴۱

۱۵- آیا ندید که خدا چگونه هفت آسمان را بطبقاتی (محکم) خلق کرد.

۱۶- و در آن آسمانها ماه شب را فروغی تابان و خورشید روز را چراغی فروزان ساخت.

۱۷- و خدا شما را مانند نباتات و گیاهان (مختلف) از زمین برویانید ۱۸- آن گاه بار دیگر (پس از مرگ) بزمین بازگردانید و دیگر بار هم شما را از خاک برانگیزد.

۱۹- و زمین را برای شما چون بساط بگسترانید.

۲۰- تا در زمین راههای مختلف به پیمایید.

۲۱- نوح گفت پروردگارا (با این همه تبلیغ رسالت و اتمام حجّت باز) این قوم، مخالفت کردند و پیرو کسی شدند که او خود مال و فرزندش هم جز بر زیانش نیفزود.

۲۲- و بر ضدّ من بزرگترین مکر و حیله بکار بردند.

۲۳- و خلاصه قوم نوح گفتند هرگز خدایان خود را رها نکنید و بخصوص دست از پرستش (این پنج بت) (۱) ودّ (۲) سواع (۳) یغوث (۴) یعوق (۵) نسر هرگز برندارید.

۲۴- و آنها بسیاری از خلق را گمراه کردند (نوح در حقّ مشرکان نفرین کرد که خدایا) تو ستمکاران را هیچ چیز بر ضلالت و

عذاب ایشان میفزای.

۲۵- و آن قوم از کثرت کفر و گناه عاقبت بدریا غرق شدند و بآتش

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۴۲

دوزخ درافتادند و جز خدا بر خود هیچ یار و یاوری نیافتند.

۲۶- و نوح عرض کرد پروردگارا تو هم این کافران را هلاک کن و از آنها (دیّاری) بروی زمین باقی مگذار.

۲۷- اگر از آنها هر که را باقی گذاری بندگان پاک با ایمانت را گمراه میکنند و فرزندی هم جز بدکار و کافر از آنها بظهور نمیرسد.

۲۸- و بارالها مرا و پدر و مادر من و هر که با ایمان بخانه من داخل شود و همه مردان و زنان با ایمان عالم را ببخش و بیامرز و ستمکاران را جز بر هلاک و عذابشان میفزای.

قرائت: ... ص : ۳۴۲

اهل مدینه. ودّا، با ضمّه قرائت کرده و دیگران با فتح. ودّا.)

خوانده اند. ابو عمرو. ممّا خطایاهم خوانده و ما بقی از قاریان، ممّا خطیئاتهم با تاء و مد و همزه خوانده. و ما در سوره مریم اختلاف در ولده را یاد کردیم «۱».

دلیل: ... ص : ۳۴۲

ابو عبیده گوید: گمان کرده اند که (ودّا) صنم و بتی برای قبیله از بنی کلیب بوده و حکایت کرده که آن را بفتح خوانده اند گوید: شنیدم گفته شاعرشان را.

فحیّاک ودّا من هداک لفتیه و خوض باعلی ذی طواله هجّد

---

(۱) ابن عامر و عاصم و نافع ولده بفتح واو و لام خوانده و دیگران بضمّه واو و سکون لام لولده قرائت کرده اند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۴۳

«ودّا» تو را زنده و جاوید دارد که هدایت کردی این جماعت را و بتو پاداش این راهنمایی را به بالاترین فضیلت عطا نماید. شاهد این بیت کلمه ودّ است که مفتوح خوانده اند.

ابو الحسن گويد: اهل مدينه واو ودّا را ضمّه داده اند و شايد، لغتى در اسم صنم باشد و شنيدم اين شعر را:

حيّاك ودّ فانّا لا يحلّ لنا لهو النّساء و انّ الدّين قد عزما

ودّ تو را زنده دارد. براى ما بازى كردن زنها حلال نيست و البتّه دين ما را مصمّم اين كار نموده است شاهد اين بيت ودّ است كه واوش مضموم ميباشد.

و خطاياهم جمع تكسير و شكسته و خطيئات جمع تصحيح و ما زايده مانند آنست كه در قول خدا فبما رحمه من اللّه و فبما نقضهم ميثاقهم است.

شرح لغات: ... ص : ۳۴۳

الفجاج: راه هاى وسيع پراكنده مفردش فج، و بعضى گفته فجّ راه رفتن ميان دو كوه (يعنى درّه) است.

السّواع: در اينجا صنم و در غير اين مورد ساعتى از شب است و مثل آنست سعواء.

الكبار: كبير و بزرگ حسابى است. ميگويند كبير و كبار و كبّار و مانند آنست عجيب و عجاب و عجّاب و حسن و حسان

و حسّان. روایت شده که عربی شنید پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله میخواند و مکروا مکرا کبارا.

گفت ای محمّد چه اندازه خدای تو فصیح است. و این از ظلم و نادانی اعراب است برای اینکه خدای تعالی موصوف بفصاحت نمیشود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۴۴

دیّار: از باب فیعال از مادّه دوران و مثل آنست قیام و اصل آن قیوام و دیوار است. پس واو قلب بیاء و یکی در دیگری ادغام شده است زجاج گوید: ما بالدار دیّار یعنی هیچکس در خانه نیست که در زمین دور بزند و بگردد. شاعر گوید:

و ما بنالی اذا ما کنت جارتنا ان لا یجاورنا الّاک، دیّار

هر گاه تو همسایه ما نباشی بنا نیست برای من که دیّاری واحدی جز تو مجاور من باشد. یعنی الّا ایّاک. مگر تو پس بجهت ضرورت شعری کاف متّصل الّاک در محلّ منفصل الّا ایاک قرار داده شده و شاهد این بیت کلمه دیّار است «۱».

طباقا: منصوب بر یکی از دو وجه است:

۱- اینکه بر تقدیر خلقهنّ طباقا باشد. آفرید آسمانها را در حالی که طبقه فوق طبقه اند.

۲- اینکه صفت برای سبع باشد. یعنی هفت آسمانی که این صفت دارد صاحب طبقه طبقه است.

نباتا- مصدر فعل محذوف است. تقدیرش اینست انبتکم فنبتم نباتا رویانید شما را پس شما روئیده شدید نبات و روئیدنی. زجاج گوید: آن حمل بر معنی شده برای اینکه معنایش انبتکم جعلکم تنبتون نباتا است و ما. از قول خدا فما خطیئاتهم زاید برای تأکید کلام است.

---

(۱) مانند این بیت:

نیست در خانه دلم جز یار لیس فی الدّار غیره دیّار

(مترجم)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۴۵

تفسير: ... ص : ۳۴۵

اشاره

سپس خداوند سبحان اهل تكليف را براى آگاهيدن آنها توحيد خدا را مخاطب نموده و فرمود:

أَ لَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَماواتٍ طِباقاً آيا نديديد چگونه خدا آفريد هفت آسمان را طبقه اى بعد از طبقه يعنى يكى را مانند قبه بالاى ديگرى قرار داده.

وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً و قرار داده ماه در شب در آسمان، نور روشنايى فروزنده. در اين چند وجه گفته اند.

۱- ابن عبّاس گويد: يعنى ماه را در آسمانها و زمين نور قرار داد گويد روشن ميكند پشتش آنچه از آسمانها در آن سمت قرار دارد و رويش روشن ميكند اهل زمين را و همين طور است خورشيد.

۲- اينكه فيهنّ بمعناى معهنّ باشد. يعنى قرار داد خورشيد را با خلق آسمانها نورى براى اهل زمين.

۳- اينكه فيهنّ بمعنى فى حيّزهنّ در ظرف و مكان آنها گر چه ماه در يكى از آسمانها باشد چنانچه مى گويى. انّ فى هذه الدّور لبئرا. البتّه در اين خانه ها چاه آبى است اگر چه چاه در يكى از آنها باشد. براى اينكه بودن در يكى از آنها بودن در تمام آنهاست و چنانچه مى گويى آمدم بنى تميم را و حال آنكه فقط نزد بعضى از آنها آمدى.

وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِراجاً يعنى خورشيد را چراغ فروزان قرار داد براى اهل زمين. پس چون در خورشيد نور براى روشنايى قرار داده شده آن چراغ عالم است چنانچه مصباح چراغ انسانست.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۴۶

وَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَباتاً مقصود اوّل و اساس خلقت آدم است و آدم از زمين آفريده شده

و مردم همه فرزنـدان آدم هسـتند و این مثل قول خـداست. وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالًا کَثِیراً وَ نِساءً. و از آدم و حوّاء ایجاد کرد و تولید نمود مردان و زنان بسیاری.

و بعضـی گفته انـد: یعنی خداونـد ایجاد کرد همه مخلوق و یا آدم را بتغـذیه کردن آنچه زمین رویانیده و در آن نمو میکند. و بعضی گفته اند یعنی شما را از زمین میرویاند بعد از کوچکی به بزرگی و به بلندی و درازی بعد از کوتاهی.

ثُمَّ یُعِیدُکُمْ فِیها سپس شما را برمیگرداند در زمین به صورت مردگان.

وَ یُخْرِجُکُمْ و در روز قیامت زنده بیرون میآورد شما را (إِخْراجاً) بیرون آوردنی و این مصدر را برای تأکید آورد.

وَ اللَّهُ جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ بِساطاً و خداوند زمین را برای شـما- مبسوط و وسیع قرار داد که بتوانید بر آن راه روید و در آن مستقرّ و ثابت باشید. سپس بیان کرد که چنان قرار داد که:

لِتَسْلُکُوا مِنْها سُبُلًا فِجاجاً تا راه های وسیع از آن را به پیمایید:

یعنی راه های گشاد را.

ابن عبّاس گویـد: تـا راه های گوناگون و بگفته بعضـی «سبلا فی الصّحاری «صـحرا نوردی» و فجاجا فی الجبال» کوه نوردی کنید.

و البته خداوند اقسام نعمتهای ذکر شده را شـمرده برای امتحان بر خلقش و تنبیه کردن ایشان بر اینکه حضرتش مستحقّ عبادت خالص از

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۴۷

هر شایبه شرک و ریاء است و راهنمایی کنـد آنها را که خـدا عالم به مصالـح ایشان و مدبّر آنهاست بر آنچه حکمتش اقتضاء کند پس بر مردم واجبست که این نعمتهای بزرگ را بکفر و انکار مقابله نکنند. سپس برگشت خداوند سبحان بقصّه نوح علیه

السّلام بقولش.

قالَ نُوحٌ بر طریق دعا نوح علیه السّلام گفت رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِی پروردگارا ایشان (قوم من) در آنچه من آنها را امر و نهی نمودم عصیان من نمودند.

وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ یَزِدْهُ مالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلَّا خَساراً پیروی کردند کسی را که مال و فرزندانش جز خسارت و زیان چیزی نیفزود. یعنی پیروی از ثروتمندان و توانگران قومشان نمودند برای مغرور شدن بمال و فرزندان آنها که خدا داده بود. پس آنها گفتند اگر نوح فرستاده و پیامبر خدا بود هر آینه برای او ثروت و توانگری و دهات و فرزندان بود. و ولده بضمّه واو و فتحه آن و ولد جماعت از اولاد است و ولد واحد مفرد آنست، و بعضی گفته اند ولد بضمّ و ولد به فتح در معنی یکسان است. و خسار. هلاکت است برفتن سرمایه.

و بعضی گفته اند: یعنی پیروی کردند تهیدستان و مردمان پشت بزرگان و رئیسهای خود را که نیفزود مال و اولادشان مگر هلاکت در دنیا و عقوبت در آخرت را.

وَ مَکَرُوا و مکر کردن در دین خدا مَکْراً کُبّاراً حسن گوید مگر بزرگی را. ابن عبّاس گوید یعنی گفتند سخن بزرگ.

ضحّاک گوید: جرئت کردند بر خدا و تکذیب نمودند پیامبران او را.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۴۸

و بعضی گفته اند: مکرشان تحریک کردن توانگران بود اراذل و اوباش را بر کشتن حضرت نوح علیه السّلام.

وَ قالُوا لا تَذَرُنَّ آلِهَتَکُمْ گفتند ترک نکنید عبادت بتهای خود را سپس بجهت تعظیم امتیاز دادند چند بت معروف خود را بعد از آنکه داخل در بتهایشان بود و گفتند.

وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سُواعاً وَ لا

یَغُوثَ وَ یَعُوقَ وَ نَسْراً البتّه ترک نکنید پرستش (۱) ودّا (۲) سواع (۳) یغوث (۴) یعوق (۵) نسر را.

ابن عبّاس و قتاده گویند: این نامهای بتهایی بود که میپرستیدند سپس بعد از آنها عرب آنها را عبادت نمودند.

ریشه بت پرستی در عالم ... ص : ۳۴۸

محمّد بن کعب گوید: اینها نامهای مردم صالح و شایسته ای بود که بین آدم و نوح علیهما السّلام بودند. پس بعد از ایشان قومی زندگی کردند که روش آنها را در عبادت اتّخاذ کرده بودند پس شیطان بایشان گفت اگر تصویر آنها را بکشید و در مقابل خود مانند (تابلویی) قرار دهید شما را تشویق و نشاط بیشتر در عبادت دهند.

پس آنها تمثال و تصویر آنها را کشیده و خورسند بودند تا بعد از ایشان که مردم دیگر آمدند شیطان لعین بآنها گفت. مردمی که قبل از شما بودند. اینها را می پرستیدند. پس آنها فریب خورده و عبادت کردند.

آنها را و این بود ریشه و اساس بت پرستی.

و بعضی گفته اند: که نوح علیه السّلام در کوه هندوستان حفاظت میکرد جسد حضرت آدم علیه السّلام را و مانع بود میان آن جسد و کافرها که

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۴۹

مبادا دور قبرش طواف کنند. پس شیطان بآنها گفت. اینها بر شما افتخار و مباهات میکنند و خیال مینمایند که تنها آنها اولاد آدم هستند و شما نیستید و او نیست مگر جسدی و پیکری و من برای شما مثل آن را تصویر میکنم که شما دور آن بگردید و طواف کنید پس پنج بت تراشید و آنها را، بر پرستش آن بتها واداشت و آنها ودّ. و سواع. و یعوق. و یغوث

و نسر بود. پس چون طوفان نوح علیه السّلام شد این بتها را طوفان دفن نموده و خاک بر آنها انباشت پس پیوسته مدفون بودند تا شیطان آنها را برای مشرکین عرب بیرون آورد.

ریشه بت پرستی عرب ... ص : ۳۴۹

پس قبیله قضاعه. ودّ را اختیار کرد و آن را در دومه الجندل گذارده و عبادت نمودند. آن گاه بتوارث فرزندان اکابر آنها پس اکابر بعد تا به دست بنی کلیب افتاد و اسلام آمد و آن نزد ایشان بود و تیره ای از قبیله طیّ یغوث را گرفته پس بدست بنی مراد افتاد. پس زمانی پرستیدند آن را سپس بنی ناجیه تصمیم گرفتند که آن را از دست آنها بیرون آورند پس آن را برداشته و به قبیله بنی حارث بن کعب گریخته و پناه آوردند. و امّا یعوق. پس آنها را قبیله کهلان گرفته و بتوارث در میان آنها پسران بزرگتر پس بزرگتر داشتند تا در دست همدان (قبیله ای در یمن) گردید امّا نسر پس برای قبیله خثعم بود که آن را میپرستیدند. و امّا بت سواع ابن عبّاس گوید: پس برای آل ذی کلاع بود و آنها آن را عبادت میکردند.

عطاء و قتاده گفته اند: که بت های قوم نوح علیه السّلام بدست

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۵۰

عرب افتاد. پس بت ودّ در دومه الجندل «۱» و بت سواع نصیب گروهی از قبیله هذیل و بت یغوث معبود بنی غطیف تیره ای از قبیله مراد (که ابن ملجم مرادی لعنه اللّه از آنهاست) گردید و بت یعوق مخصوص همدان یمن شد و بت نسر خدای آل ذی کلاع از قبیله حمیر شد و بت لات متعلّق به

قبیله ثقیف شد.

و امّا بت عزّی «۲» مخصوص بنی سلیم و غطفان و چشم و نضر و سعد

---

(۱) دومه الجندل نام شهریست قدیمی از بلاد سوریا که در آن حوادث تاریخی رخ داده از جمله قصّه معروف حکمیت که در آنجا عمرو بن عاص لعنه اللّٰه از طرف معاویه علیه الهاویه و ابو موسی اشعری سفیه از طرف حضرت علی امیر المؤمنین علیه السّلام بانتخاب و اصرار مردم کوفه اجتماع نموده تا شوری برای حکومت مسلمین کنند و عمرو بن عاص شیطان ابو موسی خر را فریفته که او حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام را از خلافت مسلّم خلع و وی هم معاویه لعین را که دعوی خلافت و خونخواهی عثمان را داشت بر کنار زند. پس ابو موسی بتعارفات عمرو بن عاص گول خورده و رفت بر منبر و گفت مردم چنانچه من انگشتری خود را از دستم بیرون نمودم علی علیه السّلام را از خلافت بیرون و خلع نمودم و آمد پائین بانتظار اینکه عمرو بن عاص هم معاویه را کنار زند ولی عمرو عاص زرنگ مکّار حیله گر بمنبر رفت و پس از چیدن مقدّماتی گفت ابو موسی صاحب خود را لایق این منصب ندید و او را خلع کرد و من چون معاویه را برای این کار شایسته میبینم پس او را نصب و تعیین برای خلافت و زمامداری کردم. و از منبر پائین آمد و ظلمهایی که تا ظهور حضرت مهدی عجّل اللّٰه فرجه الشّریف، پایان نیابد. شروع شد.

(۲) ابو سفیان لعنه اللّٰه پیشوای مشرکین عرب این بت را در جنگ احد برای ترغیب مشرکین بجنگ مسلمین آورده و

فریاد میزد ان لنا العزی و لا عزّی لکم. برای ما بت عزّی است و برای شما نیست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۵۱

ابن بکر شـد. و امّـا بت منات برای قبیله قدیـد بود. و امّا بت اساف و نائله مورد پرسـتش اهل مکّه قرار گرفت. بت اساف را در کنار حجر الاسود گـذارده و بت نائله را در نزدیکی رکن یمانی و بت هبل را که هجـده گز و ذراع و بزرگترین بت عرب بود. در بالای کعبه نصب کردند.

چهره بت های مردم عرب ... ص : ۳۵۱

واقدی گوید: بت ودّ بصورت مرد و بت سواع بصورت زنی، و بت یغوث بر صورت شـیر و بت یعوق بصورت اسب و بت نسر بهیکل عقاب پرنده لاشه خور بود.

وَ قَدْ أَضَـلُّوا کَثِیراً و البتّه بسـیاری را گمراه کردند یعنی بسـیاری از مردم بسـبب پرسـتش آنها گمراه شدند و مانند آنست. رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ. پروردگارا آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند.

مقاتل و ابی مسـلم گوید: گمراه کردند بزرگان آنان بسـیاری از مردم را و بنا بر این ضـمیر در اضـلّوا برمیگردد به بزرگان قوم نوح.

وَ لا تَزِدِ الظَّالِمِینَ إِلَّا ضَـلالًا و سـتمکاران را نیفزاید مگر گمراهی یعنی هلاکت چنانچه در آیه إِنَّ الْمُجْرِمِینَ فِی ضَـلالٍ وَ سُـعُرٍ. البتّه گنهکاران در گمراهی و هلاکتند. و بگفته بعضی یعنی مگر آزمایش بمال و فرزند

(پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود بسربازان مسلمین در پاسخ شعار دهید.

اللَّه مولانا و لا مولی لکم

. خدا یار و یاور و مولای ماست و برای شما مولی و یاوری نیست. این شعار بت عزّا را سرنگون و مردم حجاز و مشرکین را

فراری نمود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۵۲

و بگفته برخی مگر برفتن و دور شدن از بهشت و ثواب.

بلخی گوید: نیفزود ایشان را مگر ممنوع شدن از طاعت، و این عقوبت ایشان بود بر کفرشان. زیرا وقتی ایشان گمراه شدند. مستحقّ محروم شدن از الطاف شدند که درباره مؤمنین میفرمود: که از اطاعت کردن و امتثال و فرمان خدا نمودن ایشان خدا را.

و جایز نیست که بایشان لطف و محبّت شود بسبب گمراهی ایشان از حق و ایمان برای اینکه این در شأن خدای حکیم (تعالی اللَّه عن ذلک) نیست.

مِمَّا خَطِيئاتِهِمْ أُغْرِقُوا از جهت گناهانشان غرق و هلاک شدند و ما از ممّا. زایده است و تقدیرش اینست. از برای آنچه خطاها و گناهان بزرگی که مرتکب شدند. غرق گردیدند.

فَأُدْخِلُوا ناراً پس داخل آتش شدند بعد از این تا در آن معذّب و کیفر شوند.

فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصاراً یعنی هیچکس را نیافتند، که ایشان را از عذاب خدا منع نماید. و جز این نیست که خداوند سبحان به صیغه ها و الفاظ ماضی و گذشته در معنای استقبال آورده برای راستی و حتمی بودن وعده بآن «۱».

ضحّاک گوید: اغرقوا. غرق شدند و داخل در آتش شدند در دنیا

---

(۱) مثل إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ که بصیغه ماضی آمده و برای تأکید آن فرمود: لیس لوقعتها کاذبه.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۵۳

در یک حال. قوم نوح از طرفی غرق میشدند و از طرف دیگر میسوختند در آتش.

ابن انباری در این باره سروده:

الخلق مجتمع طورا و مفترق و الحادثات فنون ذات اطوار

مردم طرزی گرد هم و بطوری

پراکنده اند و حوادث و رویدادها اقسام و طورهای گوناگون است.

لا تعجبنّ لاضداد اذا اجتمعت فاللّه یجمع بین الماء و النّار

البتّه تعجّب نکن برای چیزهایی که ضدّ یکدیگرند هر گاه جمع شدند. پس خداوند تعالی میان آب و آتش جمع میکند شاهد این دو بیت در جمع و تفریق مردم و اجتماع آب و آتش است «۱».

وَ قالَ نُوحٌ رَبِّ لا تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْکافِرِینَ دَیَّاراً نوح علیه السّلام گفت پروردگارا بر روی زمین احدی از کفّار باقی مگذار. یعنی هیچکس از ایشان زنده نگذار مگر اینکه هلاکش کنی.

قتاده گوید: حضرت نوح علیه السّلام نفرین بر آنها نکرد مگر اینکه بر او نازل شد که جز آنان که ایمان آورده اند دیگر هرگز کسی از قومش ایمان نیاورد. و برای همین گفت.

إِنَّکَ إِنْ تَذَرْهُمْ یُضِلُّوا عِبادَکَ البتّه اگر ایشان را باقی گذاری بندگان تو را گمراه کنند یعنی اگر ایشان را رها کردی و هلاکشان نکردی به سبب تبلیغات سوء و دعوت بخلاف بندگانت را از دین گمراه کنند.

---

(۱) در حدیث معراج است که پیغمبر (ص) فرمود در آسمان فرشته ای دیدم نصفش از یخ و نصفش از آتش بود و دعا میکرد و میگفت ای خدایی که میان آتش و یخ را تألیف داده ای دلهای بندگان مؤمن را با هم الفت بده (مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۵۴

وَ لا یَلِدُوا إِلَّا فاجِراً کَفَّاراً و آنها اگر ماندند تولید نکنند مگر گنهکار کافر. حضرت نوح علیه السّلام از خود علم غیب نداشت و چون خدا به او افاضه فرمود دانست که از آنها جز کافر و گنهکار بوجود نیاید و

مقصود اینست تولید نمیکنند مگر که در موقع بلوغشان کافرند. برای اینکه کسی که کفر از او سر نزده مذمّت بکفر نمیشود.

مقاتل و عطاء و ربیع گفته اند: نوح علیه السّلام این جمله را گفت برای این بود که خدای تعالی هر چه مؤمن بود از اصلاب بیرون آورد، و رحم زنان آنها از زایمان عقیم و نازا شد و چهل سال قبل از عذاب و آمدن طوفان کمر مردان آنها خشک و بی نطفه شد. و خداوند تعالی نوح علیه السّلام را خبر داد به اینکه ایشان ایمان نمیآورند و تولید مؤمن هم نمی کنند پس در این هنگام بر ایشان نفرین نمود. پس خداوند دعاء او را اجابت نمود و تمام آنها را هلاک کرد و در موقع عذاب کودکی در میان آنها نبود آن گاه برای خود و مؤمنین و مؤمنات دعا نموده و گفت: رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوالِدَيَّ پروردگارا بیامرز مرا و پدر و مادرم را و نام پدرش کمک بن متوشلخ و نام مادرش سمحاء دختر انوش و هر دو مؤمن بودند و بعضی گفته اند مقصودش آدم و حوّاء بود.

وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِناً و هر کس که داخل خانه من میشود و مؤمن باشد بیامرز.

ضحّاک گوید: یعنی داخل مسجد من شود و بگفته بعضی داخل کشتی من شود و بگفته بعضی مقصودش بیت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله بوده وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ و بیامرز عموم مؤمنین و مؤمنات را و بگفته کلبی از امّت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۵۵

وَ لا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَباراً

و نیفزای ستمکاران را مگر هلاکت و نابودی اهل التّحقیق گفته اند: که حضرت نوح علیه السّلام دو دعا کرد یک دعا و نفرین برای کافرها و یک دعا برای مؤمنان. پس خدا دعا و نفرین او را بر کافرها مستجاب کرد. پس هر کس که از ایشان بر روی زمین بود هلاک شد. و ما امیدواریم که دعاء او برای مؤمنین هم مستجاب شود و ایشان را بیامرزد «آمین یا ربّ العالمین»

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۵۶

سوره جنّ ... ص : ۳۵۶

اشاره

مکّی است عدد آیات آن بیست و هشت است.

فضیلت این سوره: ... ص : ۳۵۶

ابی بن کعب از پیغمبر (ص) روایت کرده که فرمود: کسی که سوره جنّ را قرائت کند، خداوند بعدد هر جنّ و شیطانی که پیغمبر (ص) را تصدیق و یا تکذیب کرده ثواب بنده آزاد کردن باو عطا فرماید.

حنان بن سدیر از حضرت ابی عبد اللَّه صادق علیه السّلام روایت نمود که فرمود: کسی که زیاد سوره قل اوحی را تلاوت کند. در دنیا چیزی از چشم زد جنّ و جادوی آنها و مکر و آزار آنها باو نرسد و با حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۵۷

آله خواهد بود.

و میگوید: پروردگارا با بودن پیغمبر و خاندانش بدلی نمیخواهم، و مقامی را با داشتن درجه ام نمیطلبم.

توضیح وجه ارتباط این سوره با سوره قبل چون خدا در سوره نوح علیه السّلام پیروی قومش از بزرگانشان را مقدّم داشت در این سوره پیروی جنّ را از پیغمبر ما صلّی اللَّه علیه و آله بیان فرمود تا معلوم شود فرق میان کسی که در بیعتش منفعت کرده و بین کسی که در بیعتش زیان نموده است. چیست؟

[سوره الجن (۷۲): آیات ۱ تا ۱۰] ... ص : ۳۵۷

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقالُوا إِنَّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً (۱) يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنا أَحَداً (۲) وَ أَنَّهُ تَعالى جَدُّ رَبِّنا مَا اتَّخَذَ صاحِبَةً وَ لا وَلَداً (۳) وَ أَنَّهُ كانَ يَقُولُ سَفِيهُنا عَلَى اللَّهِ شَطَطاً (۴)

وَ أَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِباً (۵) وَ أَنَّهُ كانَ رِجالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزادُوهُمْ رَهَقاً (۶) وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَما ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ

اللَّهُ أَحداً (٧) وَ أَنَّا لَمَسْنَا السَّماءَ فَوَجَدْناها مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَ شُهُباً (٨) وَ أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهاباً رَصَداً (٩)

وَ أَنَّا لا نَدْرِي أَ شَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً (١٠)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ٢٥، ص: ٣٥٨

ترجمه: ... ص : ٣٥٨

بنام خداوند بخشاينده مهربان.

١- اى رسول ما بگو مرا وحى رسيده كه گروهى از جنّيان آيات قرآن را استماع كرده اند و پس از شنيدن گفته اند كه ما از قرآن آيات عجيبى ميشنويم.

٢- اين قرآن خلق را براه خير و صلاح هدايت ميكند بدين سبب ما بآن ايمان آورده و ديگر هرگز بخداى خود مشرك نخواهيم شد.

٣- و همانا بلند مرتبه است شأن و اقتدار پروردگار ما و همسر و فرزندى هرگز نگرفته است.

۴- و البتّه سفيهان و بى خردان ما بخدا دروغ بستند (كه به او فرزندى مسيح و عزيز و فرشتگان را نسبت دادند).

۵- و ما چنين مى پنداشتيم كه هرگز هيچ قومى از جنّ و انس بر خداى متعال دروغ و افتراء نخواهد گفت.

۶- و همانا مردانى كه از نوع بشرند بمردانى از گروه جنّ پناه مى بردند

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ٢٥، ص: ٣٥٩

بر غرور و جهالتشان سخت مى افزودند.

٧- و آنها هم مانند شما آدميان گروهى كافر شده و گمان كردند كه خدا احدى را در قيامت زنده نخواهد كرد.

٨- و جنّيان گفتند (ما از اين پيش) بآسمان برميشديم (تا اسرار روحى را اشراق كنيم) ليكن يافتيم كه در آنها فرشته نگهبان با قدرت و تير شهاب آتشبار فراوان و بسيار است.

٩- و ما (پيش از شنيدن قرآن)

در کمین شـنیدن سـخنان آسمانی و اسرار وحی می نشستیم امّا اینکه هر که از اسرار وحی الهی سخنی بخواهد شنید تیر شهاب (و آتش قهر) در کمینگاه اوست.

۱۰- و ما هنوز نمیـدانیم که آیا عاقبت بمردم زمین (با این مذاهب) شـرّ و فساد خواسـته اند یا که خدای آنها که بر آنان (قرآن فرستاده) خیر و صلاح آنها را منظور نموده است.

قرائت: ... ص : ۳۵۹

ابو جعفر: قل اوحی الی انه اسـتمع را بفتح الف خوانده و قاریان با او اختلاف نکردند سـپس در آیه سوّم و انّه تعالی بفتح و در چهارم. و انه کان یقول بفتح و در آیه ششم و انه کان رجال نیز بفتح و در ما بقی خبر وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا. و أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ و انّه لما قام. بکسر قرائت کرده. و راویان از او روایت کردند که هر چه مربوط و برگشتش بوحی است. آن مفتوح است و هر چه از قـول و گفتـه جنّ بـوده مکسـور است. و این قـول در قرائت او مسـتقیم و درست نیست. و ممکن است که خلـل و نقصـانی در روایت او باشد.

و ابن عامر و اهل کوفه غیر از ابی بکر از قول خدای تعالی انه تعالی تا ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۶۰

قول او وَ أَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ بفتح. خوانده و ما بقی را تماما بکسـر خوانده مگر آیه وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا. و انّ المساجد را که نیز این دو آیه را بفتح و اختلاف در فتح آن نکردند و نافع و عاصم بروایت ابی بکر، و انّه لما سـمعنا را بکسـر و دیگران به فتح قرائت کرده.

و یعقوب ان لن تقول را به تشدید واو و فتح قاف و واو (ان لن تقول) خوانده و از جحدری و حسن هم همین روایت شد، و دیگران ان لن تقول به تخفیف قرائت کرده اند. و در قرائت نادر هم جویه بن عامر. قل اوحی بر وزن فعل خوانده است.

دلیل: ... ص : ۳۶۰

ابو علی گوید: امّا قول خدا. أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا. دو وجه در آن جایز است.

۱- اینکه ان مخفّفه از انّ مثقله باشد. پس محمول بر وحی خواهد بود. مثل اینکه فرموده اوحی الی ان لو استقاموا. بمن وحی شده که اگر استقامت ورزیدند. و فاصله. لو. بین آن و بین فعل مانند فصل سین و لا است در آیه أَ فَلا یَرَوْنَ أَلَّا یَرْجِعُ و عَلِمَ أَنْ سَیَکُونُ.

۲- اینکه ان قبل از لو بمنزله لام در آیه لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ تا آیه لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ و آیه إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ پس یک مرتبه ملحق و مرتبه دیگر ساقط باشد. برای اینکه لو بمنزله فعل شرط است پس چنان که لام زاید ملحق میشود پیش از اینکه داخل بر شرط میشود همین طور این ان پیش از لو ملحق شده است.

و در معنای ان لو استقاموا علی الطّریقه دو قول گفته شده است:

۱- اگر مستقیم بودند بر طریق و روش هدایت.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۶۱

۲- اگر استقامت بر راه کفر داشتند.

و بر قول اوّل استدلال شد بقول خدای تعالی. وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَکَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ. اگر ایشان اقامه کرده بودند توراه و انجیل

و آنچه از پروردگارشان بر آنها نازل شده هر آینه میخوردند، از بالای خودشان. و قول خدا: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ- بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ. و اگر اهل دهات و شهرک ها ایمان آورده، و پرهیزکاری میکردند هر آینه برکات آسمان و زمین را بر ایشان میگشودیم، و بر قول دیگر استدلال شده. بقول خدای تعالی. وَ لَوْ لا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً لَجَعَلْنا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ. و اگر مردم همه یک امّت بودند، ما هر آینه قرار میدادیم برای کسی که کافر بخدای بخشاینده میشود برای منازلشان سقفهایی از نقره.

و امّا قول خدا. وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ. سیبویه پنداشته که مفسّرین آن را حمل بر اوحی نموده اند مثل اینکه فرموده (اوحی الی ان المساجد للّه) بمن وحی شده که مسجدها مخصوص خداست و مذهب خلیل اینست که آن محمول بر قول او. و لان المساجد للّه فلا تدعوا. چنان که قول خدا. وَ إِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ حمل شده بر و لان هذه امّتكم امّه واحده و انا ربّكم فاعبدونی. و هر آینه این امّت شما یک امّت است و من پروردگار شمایم. پس مرا پرستش و عبادت کنید یعنی برای این مرا عبادت کنید و مانند آن در گفته خلیل. لایلاف قریش است گویا اینکه گفته برای این هر آینه عبادت کنید صاحب این خانه را.

سیبویه گوید اگر انّ المساجد مکسور خوانده شود کار خوبی است و امّا قول خدا. وَ أَنَّهُ لَمَّا قامَ عَبْدُ اللَّهِ پس آن حمل بر اوحی الیّ شد. و میشود از قول خدا وحی قطع شود و استیناف

باو شود. یعنی واو استینافیه باشد، چنانچه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۶۲

سیبویه تجویز کرده قطع از اوحی را در قول خدا وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ. و بنا بر همین حمل میشود قرائت کسی که کسره داده. انّ از قول خدا وَ أَنَّهُ لَمَّا قامَ عَبْدُ اللَّهِ. و کسی که تمامی انّ و انّه را فتح داده حمل بر اوحی کرده و جایز است حمل بر غیر آنهم شود چنانچه مفسّرین حمل کرده اند وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ بر اوحی و خلیل، حمل کرده بر آنچه ما از او یاد نمودیم.

و امّا آنچه از این باب بعد از مادّه قول آمده حکایت است، چنانچه حکایت کرده قول خدا قالَ اللَّهُ إِنِّی مُنَزِّلُها عَلَیْکُمْ. و همین طور ما بعد فاء جزاء برای اینکه ما بعد فاء جزاء در محلّ ابتداء است. و برای همین سیبویه حمل کرده آیه وَ مَنْ عادَ فَیَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ. وَ مَنْ کَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ. فَمَنْ یُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا یَخافُ بر اینکه انّه ابتدائیه در آنها مضمر و پنهانست و من عاد فانه ینتقم اللّه منه و مانند این است در این سوره آیه وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ.

و کسی که لن تقول با تشدید قرائت کرده پس قول خدا کذبا را منصوب بر مصدریّت دانسته بدون حذف موصوف. و این مطلب برای اینست که ان تقوّل در معنای تکذّب پس جاری مجرای تبسمت ومیض البرق تبسّم کرد آن زن و لمعه برق خفیفی از تبسّم او ظاهر شد زیرا آن منصوب بفعل مضمر است که بر او تبسّمت یا صفت دلالت میکند. پس مثل

اینست که گفته ان لن تکذب الانس و الجنّ علی اللّه کذبا.

ابن جنیّ گوید: و کسی که دیده است که ومیض البرق بخود تبسّمت منصوب باشد برای اینست که در معنای او مضت است نیز کذبا را منصوب بخود تقوّل کرده است برای اینکه آن بمعنای کذب است. و کسی که ان لن تقوّل بر وزن تقوم خوانده پس البتّه کذبا را صفت مصدر محذوف گرفته یعنی قولا کذبا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۶۳

پس کذبا در اینجا صفت است نه مصدر چنانچه در قول خدا. وَ جاءُو عَلی قَمِیصِهِ بِدَمٍ کَذِبٍ یعنی کاذب. پس اگر کذبا را در اینجا مصدر قرار دادی نصب مفعول به بآن داده ای. یعنی لن تقول کذبا مثل قول تو که می گویی قلت حقّا و قلت شعر او خوب نیست با تقوّل. مشدّد. آن را صفت قرار دهی. یعنی تقول تقوّلا کذبا. بعلّت اینکه تقوّل نمیشود مگر کذب و دروغ پس فایده ای در آن نیست.

و کسی که احی قرائت کرده پس او از وحیت الیه بمعنای اوحیت گرفته و اصل آن وحی است. پس چون واو ضمّه داده شده ضمّه لازمی تبدیل به همزه شده و مانند آنست و اذا الرّسل اقّتت یعنی وقتت. عجاج گوید «وحی لها القرار فاستقرت» برای او الهام شد ماندن را پس مستقر گردید.

شرح لغات: ... ص : ۳۶۳

الجد: اصلش قطع است و از آنست الجد: بمعنای بزرگی، برای منتهی شدن هر بزرگی از آن برای بلندی آن بر او و از آنست الجد: پدر پدر برای منتهی شدن آن ببلندی پدر او و هر چیزی که بالای اوست بر این پسر اجداد است. و

الجد: بمعنای خطاست برای انقطاع او و بلندی شأن او و الجد: بکسر خلاف هزل و شوخی است برای انقطاع آن از سخافت و فرو مایگی و از آنست جدید. برای اینکه آن تازه پیمان است بجدا شدن در غالب کارها.

الرّهق: ملحق شدن گناه و اصلش لحوق است و از آنست راهق- الغلام وقتی که ملحق بحال مردان که بلوغ است شود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۶۴

اعشی گوید:

لا شی ء ینفعنی من دون رؤیتها هل یشتفی وامق ما لم یصب رهقا

هیچ چیز بدون دیدن آن معشوقه بحال من فایده ندارد. آیا مادامی که وامق «۱» بحال مردان نرسیده و آمیزش ننموده شفا می یابد و آرام میگیرد. یعنی از گناهی نترسد. شاهد این بیت رهقا است که بمعنای بلوغ و فتور جوانی است (رهق با فتح راء و هاء بمعنای مجامعت و آمیزش با محارم است).

حرسا- منصوب است بنا بر اینکه تمیز باشد و آن جمع حارس بمعنی نگهبان و حافظ است و ممکن است که جمع حرسی. پس مثل عربی و عرب باشد.

شدیدا. مذکّر آمده محمول بر لفظ است و ممکن است بنا بر نسبت باشد یعنی صاحب شدّت.

مقاعد: منصوب است برای اینکه ظرف مکانست.

اشراړید: مبتداء و خبر است. و البتّه نکره جایز است که از غیر تخصیص برای خاطر همزه استفهام مبتداء واقع شود. چنانچه جایز است که نکره بعد از حرف نفی (مثل لا رجل فی الدّار) مبتداء شود. زیرا هر دوی آنها افاده معنای عموم میکنند.

---

(۱) مقصود از وامق ظاهرا آن عاشق عرب و معشوقه او عذراء بوده، و اعشی میخواهد بگوید. آیا مادامی که وامق

بوصل معشوقه اش نرسد، آرام میشود و شفا می یابد. (مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۶۵

تفسیر و مقصود: ... ص : ۳۶۵

خداوند سبحان پیغمبرش محمّد صلّی اللَّه علیه و آله را امر فرمود که قومش را خبر دهد بچیزی که بآن عملی نداشتند و فرمود (قُلْ) بگو ای محمّد:

أُوحِيَ إِلَيَّ بمن وحی شده و البتّه بفعل مجهول و لفظی که فاعلش یاد نشده فرمود: بجهت بزرگداشت و احترام. و حال اینکه خداوند سبحان باو وحی فرمود و جبرئیل بر او نازل شد.

أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ «۱» یعنی گروهی از جنّیان شنیدند قرآن را. و ایشان موجودی هستند که اجسام نازکی و سبکی دارند بصورت مخصوص بخلاف انسان و فرشتگان. پس فرشته جدّا از نور آفریده شده و انسان از خاک

---

(۱) در اینجا سه بحث پیش میآید: ۱- در وجود جنّ و ماهیت آن ۲- درباره تیر شهاب که آیا قبل از اسلام بوده یا نه ۳- چگونگی منع شهاب از شیطانها و جنّیان را از استراق سمع و شنیدن صداهای روحی آسمانی امّا وجود جنّ پس معلوم است باخبار پیغمبر صادق صلوات اللَّه علیه و آله گر چه ماهیّتش معلوم نباشد و چگونگی و کیفیّت خلقت آن از آتش مضافا بر آیات و اخبار صحیحه و صادقه اینکه بعضی از افراد و انسانها و مرتاضین هستند که آنها را تسخیر نموده و استعمار میکنند، و از وجود آنان برای بعضی از امور دنیوی استفاده و از آنها کار میکشند. و این بنده حکایت بسیاری در این موضوع از موثّقین شنیده ام از جمله داستانی که ماه رجب در سال ۱۳۹۸ قمری یکی از فضلاء و نویسنده گان گرامی

حوزه علمیه قم برایم حکایت کرد از مسافرتش در سال مـذکور بهنـد، و مشاهـداتش. گفت از جاهای دیدنی هند بنارس شـهر مقـدّس هنود است و رودخـانه گنـگ که تـا حـدّ پرسـتش مورد احترام آنهاست رفتم و در آنجا از مرتاضـین هنـد پرسـیدم مرا راهنمایی بمرکز آنها نمودند بآنجا رفته و پس از معرّفی خودم به رئیس مرتاضـین که مسـلمان و عالم و از ذراری پیغمبر اسلام هستم مرا پذیرفته انواع ریاضتها شاقّه در مرتاضین دیدم و برای ما حکایت کرد که برای اختصار از

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۶۶

ذکر آنها خودداری نمودم. گفت بمربّی و رئیس مرتاضین گفتم، شما تسخیر ارواح دارید گفت تسخیر ارواح نمیشود و هر که گویـد دارم دروغ گفته بلکه تسـخیر همزاد است. گفتم تسـخیر جنّ داریـد خندید گفت این کار خیلی ساده است گفتم از این شاگردان شـما کسـی هست که تسـخیر جنّ داشته باشد. گفت آری آن شخص (و اشاره بیک مرتاض کرد) تسخیر جنّ دارد و آنکه نزدیک او نشسـته جنّ اوست. با اجازه نزد آن مرتاض رفتم و با دقّت جنّ او را نگاه میکردم و بچشم و پای او بیشتر توجّه کردم که آیـا چشـمش دراز و پایش سمّ دارد مثل حیوانات چون مشـهور است که چشم جنّ عمودی و پای او سمّ دارد. دیـدم بسـیار بد قیافه بعفریت شـباهتش بیشتر بود تا انسان امّا سمّ نداشت و چشـمش دراز نبود مشـکوک شدم آیا واقعا جنّ است و یا هندوی بد قیافه است. در این فکر بودم که مرتاض مسـخّر گفت مگر شما نمیگوئید الجنّ یتشکّل باشکال المختلفه الّا الانبیاء و الأئمّه

المعصومین علیهم السّلام. جنّ بصورتهای گوناگون مصوّر میشود و در میآید مگر بصورت پیغمبران و امامان. گفت در همین حال و فکر بودم که یک نفر تاجر از شهر لکنهو که از شهرهای مهمّ هندوستان است آمد و بآن مرتاض گفت دزدها تمامی کالاـ و هستی مرا بسرقت برده اند. برای من پیاده کن. مرتاض بزرگ گفت اگر ما بخواهیم این کار را بکنیم هر روز هزاران مراجعه سرقت و دزدی بما شود و ما از کارهای خود می مانیم. آن تاجر التماس بسیار کرد مرتاض گفت:

برای اوّل و آخر مالت را پیدا میکنم ولی بعد از این کسی درباره سرقت مراجعه نکند و بآن مرتاض مسخّر جنّ گفت بجنّت بگو مال این شخص را پیاده کند.

پس آن مرتاض رو بجنّش کرده و گفت مال این تاجر را پیدا کن گفت: تا این دستور را داد دیدم دهان آن جنّی باز شد و مانند لوله گاز برافروخته آتش از دهانش بیرون آمد که من ترسیدم بسوزم چند متری فاصله گرفتم و پس از چند دقیقه دیدم روی بمسخرش کرده و چیزی گفت. پس مسخّرش گفت میگوید مال را پیدا کردم نیاز آن را بده فورا تاجر هندی دویست روپیه هندی باو داد.

پس گفت میگوید: در فلان خیابان لکنهو. کوچه ایست انتهای آن کوچه انباریست دو در که تمام کالای تو را در آنجا پنهان کرده اند و در پی سرقت دیگری رفته اند و تو تا برگردی بلکنهو نخواهند آمد و دو روز قبل از آمدن آنها بآنجا رسیده و اموالت را از آن انبار تصرّف خواهی کرد. و این کلید آن انبار و دیدم کلیدی به [...]

ترجمه مجمع

البيان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۶۷

و جنّ از آتش بوجود آمده است. پس بعضی از جنّیان ببعضی دیگر گفتند:

إِنَّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً ما شنیدیم قرآن عجیبی و عجب چیزیست که آدمی را بشگفتی و تعجّب میآورد. برای مخفی بودن سبب آن و غیر عادی بودن مثل آن

(آن تاجر داد. من فورا متوجّه بآیه شریفه قرآن در سوره نمل شدم قالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِكَ. عفریتی از جنّیان گفت من تخت بلقیس را برایت از شهر سبا (نسام) میآورم پیش از آنکه از جایت برخیزی چون دیدم کلید انبار کالای آن مرد لکنهو را بیک لحظه از جیب دزدان هندی از آن مسافت بعیده حاضر و بدست آن شخص داد و مسافت میان شهر بنارس و شهر لکنهو کمتر از شهر سبا و شام نیست. (مترجم) امّا راجع به شهاب در سوره حجر گذشت که قبل از اسلام هم بوده است و لکن بسیاری سقوط این شهاب ها که تناثر نجوم گفته میشود کمتر اتّفاق افتاده و اگر واقع شد آن را دلیل بر حدوث امر عجیبی گرفته اند. و در موقع مبعث پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و نیز سال ۳۲۹ هجری که شیخ بزرگوار جناب علی بن محمّد سیمری وکیل چهارم ناحیه مقدّسه و جناب شیخ ابو الحسن علی بن بابویه قمّی و شیخ جلیل شیخ محمّد بن یعقوب کلینی از دنیا رفتند اتّفاق افتاد و آن سال اوّل غیبت کبرای مولای ما حضرت مهدی عجّل اللَّه فرجه الشّریف بود.

و امّا منع شهاب ها از استراق سمع شیاطین و جنّیان مسلّم است و جای شکّ و تردید

نیست و آیات عدیده قرآن بآن ناطق است و قبل از اسلام جادو- گرها و کاهنان بودند که با جنّیان رابطه داشتند و اخباری از آنها می شنیدند و خبر میدادند ولی بعد از بعثت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله شیاطین و جنّیان ممنوع از اخبار آسمانی شده و جادوگران هم محروم ماندند. (مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۶۸

و چون قرآن بتألیف و اسلوب مخصوصش از کلام عادی بیرون است و سببش هم از مردم مخفی است بدون تردید عجیب است. و نیز آن با کلام مخلوق در معنی و فصاحت و نظام مباینت دارد. احدی قدرت بر آوردن مثل آن را ندارد متضمّن اخبار پیشین و پسین است آنچه بوده و خواهد بود. خدا بر دست مردی ناخوانده درس از مردمی بیسواد جاری و ظاهر نمود. پس آن را بزرگداشته و عجب نامیدند.

يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ این قرآن دلالت و رهنمونی بر هدایت نموده، و بسوی صلاح دعوت میکند (و رشد ضدّ ضلالت و گمراهیست).

فَآمَنَّا بِهِ یعنی ما آن را تصدیق کردیم که از نزد خدا آمده وَ لَنْ نُشْرِكَ و هرگز مشرک نمیشویم بعد از این.

بِرَبِّنا أَحَداً یعنی بعد از این هیچکس را شریک پروردگارمان قرار نمی دهیم. پس عبادت متوجّه باو بلکه عبادت را خالصا برای خدای تعالی، انجام میدهیم.

و مقصود اینست که ما از خود شروع کرده و هدایت و حقّ را پذیرفتیم و شرک را ترک نمودیم و یکتایی خدا را معتقد شدیم. و در این آیه دلالت بر اینست که آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم مبعوث بجنّ و انس بودند و اینکه جنّیان

هم عاقل و مخاطب و آشنا بلغت عرب و دانا و اینکه آنها تمیز بین معجزه و غیر معجزه میدادند و اینکه ایشان رفتند بسوی قوم خود و آنها را دعوت باسلام کردند و خبر باعجاز قرآن دادند و اینکه آن کلام خداست. زیرا کلام بندگان و آدمیان تعجّب آور و شگفت انگیز نیست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۶۹

واحدی باسنادش از سعید بن جبیر «۱» از ابن عبّاس روایت کرده که گفت:

پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم جنّ را ندید و قرآن بر آنها نخواند. مگر روزی با عدّه ای از اصحابش ببازار عکّاذ رفتند. و شیاطین در آن موقع از رفتن بآسمان ممنوع و از اخبار سماوی محروم شده بودند. پس بسوی قوم خود برگشتند در

---

(۱) در این تفسیر نام شریف جناب سعید بن جبیر رضوان اللَّه تعالی علیه و نظر و قول او بسیار ذکر شده مناسب دیدم که اجمالا- او را معرّفی کنم این بزرگوار از تابعین و از شاگردان عبد اللَّه بن عبّاس مفسّر قرآن و شاگرد امیر المؤمنین علی علیه السّلام است. او را سیّد تابعین گفته اند. وی از اصحاب امام زین العابدین علیه السّلام و از اهل ولاء و محبّین خاص و خالص اهل بیت رسالت مخصوص امیر- المؤمنین علیه السّلام است.

حجّاج بن یوسف سقفی سفّاك ضحّاك وی را بجرم محبّت و دوستی علی علیه السّلام دستگیر در مکّه معظّمه نموده و در واسط بقتل رسانید. قبل از کشتنش به او گفت از علی علیه السّلام تبرّی بجوی تا آزادت کنم. گفت معاذ اللَّه حاشا و کلا و با زبانحال سرود:

من

هم مهر علی با شیر از مادر گرفتم روز اول کامدم دستور تا آخر گرفتم

جلّاد را طلبید. گفت زود گردن او را بزن. سعید تا جلّاد را دید گفت إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ. جلّاد او را مقابله قبله نشانید. سعید گفت: وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض حنیفا مسلما. توجّه نمودم بآنکه آسمان و زمین را ایجاد نمود. حجّاج گفت روی او را از قبله برگردان. جلّاد سعید را بجهت دیگر نشانید. گفت فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ. هر کجا توجّه کنید همانجا خداست چون جهت خاصّ و مکان معیّن ندارد. حجّاج دستور داد. صورت سعید را بر خاک گذارده و از قفا سر او را جدا کند جلّاد سعید را بزمین انداخت و صورت او را بر خاک گذارد. سعید خواند آیه. مِنْها خَلَقْناكُمْ وَ فِيها نُعِيدُكُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُكُمْ تارَةً أُخْرى ما شما را از خاک آفریده و در آن برگردانیده و برای روز قیامت از آن بیرون میآوریم پس جلّاد لعنتی سر مبارک سعید را جدا نموده و در مقابل حجّاج گذارد حجّاج دید سر بریده سعید بسخن آمده و با صدای فصیح گفت لا اله الّا اللّه پس حجّاج از دیدن این منظره بیهوش و پس از سه روز هلاک و بدوزخ رفت (مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۷۰

حالی که ناراحت بودند. جنّیان بآنها گفتند چه باکتانست. گفتند بین ما و اخبار آسمان حایل و مانعی واقع شده و آسمانیها بر ما تیر شهاب زده و ما را طرد میکنند. گفتند این نیست مگر اینکه تازه ای واقع شده. پس بمشرق و مغرب زمین

زدنـد تـا علّت منع ورود خود را از آسـمان کشف کننـد. پس عـدّه ای از آنهـا که بسوی تهامه و مکّه رفته بودنـد. عبورشان به پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله که در سوق عکّاذ با اصحابش نماز صبح را میخواند افتاد. پس چون قرآن را شنیدند گوش خود را فرا داده و گفتند. اینست آنچه موجب محرومیت ما شده و میان ما و اخبار سماوی حایل و مانع گردیده است.

پس بسوی قوم خود برگشـته و گفتند إِنَّا سَـمِعْنا قُرْآناً عَجَباً یَهْدِی إِلَی الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَ لَنْ نُشْرِکَ بِرَبِّنا أَحَداً پس خداوند تعالی به پیغمبرش نازل کرد. قُلْ أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ.

بخاری و مسلم نیز مانند این روایت را در دو صـحیح خود روایت کرده اند و از علقمه بن قیس روایت شده که گفت من بعبد اللَّه بن مسعود گفتم در شب جنّیان چه کس از شـما با پیغمبر (ص) بود. گفت با آن حضرت هیچکس نبود یک شب در مکّه ما او را گم کردیم. پس گفتیم حتما مشرکین حضرت را از بین برده انـد اگر ما پر داشتیم هر آینه در کوه ها و درّه های مکّه پرواز کرده و او را پیدا میکردیم.

پس دیدیم از طرف کوه حرا بسوی ما میآید از آن حضرت سؤال کردیم کجا بودید یا رسول اللَّه، ما بر شما ترسیدیم. و گفتیم ما بد شبی را گذراندیم هنگامی که شما را گم کردیم.

فرمود: مبلّغی از جنّیان رسالتی و پیامی برای من آورد و مرا فرا خواند و دعوت کرد که بر آنها قرآن بخوانم مرا برد و آثار آنها و آثار آتش آنها را بمن نشان

ترجمه

داد. پس امّا اینکه از ما کسی مصاحب آن حضرت بود. نه هیچکس در آن موقع با وی نبود.

ابی روق گوید: رسولان جنّ نه نفر بودند. ابو حمزه ثمالی گوید. بما رسیده که ایشان از شیصبان بودند که از جهت عدد از جنّ بیشتر و ایشان عموما لشکر ابلیس هستند.

و بعضی گفته اند: که آنها هفت نفر از جنّیان شهر نصیبین بودند، که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله ایشان را دید و آنها بآن حضرت ایمان آوردند، و پیامبر ایشان را بعنوان رسالت بسوی سایر جنّیان فرستاد.

وَ أَنَّهُ تَعالی جَدُّ رَبِّنا مَا اتَّخَذَ صاحِبَةً وَ لا وَلَداً و اینکه خدای تعالی پروردگار بزرگ ما است که همسر و فرزندی اتّخاذ نکرده است. ابو علی گوید اختیار ما مکسور بودن انّه است زیرا آن از قول و گفته جنّ است بقومشان و آن عطف بر قول آنها. فَقالُوا إِنَّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً. است. یعنی. و قالوا تعالی جد ربّنا. فراء گوید:

هر کس انّه خوانده (بفتح) پس تقدیرش اینست فآمنّا به و آمنّا بانّه تعالی جد ربّنا. و همین طور است انّ های بعد از آن. پس مفتوح است بوقوع ایمان بر آن حسن و مجاهد گویند: مقصود اینست که جلال و عظمت پروردگار ما بالاتر از گرفتن همسر و فرزند است (تعالی جلال ربّنا و عظمته عن اتّخاذ الصّاحبه و الولد) ابو مسلم گوید: معنایش اینست صفات خدا که مخصوص اوست بلند و بالاست و آن صفات بلندیست که برای مخلوقات او نیست. و بگفته جبائی یعنی که پروردگار ما در صفاتش جلیل و بزرگست. پس بر او صفات

اجسام و اعراض جایز نیست. و بگفته ابن عبّاس عالیست قدرت پروردگار ما و بگفته مجاهد. ذکر او عالیست و بگفته ضحّاک فعل و امرش عالیست و بگفته اخفش ملک و سلطنت-

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۷۲

پروردگار ما عالیست و بگفته قرطی نعمتهای خدا بر خلقش عالیست. و تمام این اقوال بیک معنی برمیگردد. و آن عظمت و جلال خداست بر آنچه گذشت ذکر این دو صفت خدا جلّ جلاله.

و از همین باب است گفته انس بن مالک که میگفت هر گاه مردی سوره بقره را از حفظ میخواند در چشم ما بزرگ مینمود.

ربیع بن انس گوید: خداوند تعالی نفرمود جد ربّنا بلکه جنیان از روی نادانی گفتند و خداوند چنان که گفته بودند حکایت نمود. و از حضرت ابی جعفر باقر و حضرت صادق علیه السّلام هم همین روایت شده است وَ أَنَّهُ کانَ یَقُولُ سَفِیهُنا یعنی نادان ما میگفت عَلَی اللَّهِ شَطَطاً مجاهد و قتاده گویند مقصود آنها از سفیه و نادانشان ابلیس بود. و شطط. اسراف و زیاده روی در ظلم بنفس و خروج از حقّ است. پس اقرار کردند که ابلیس در فریب دادن مردم و فریب کاری و خواندن مردم بگمراهی از حدّ گذشته است و بعضی گفته اند شطط سختی دور از حقّ و حقیقت و آن دروغ در توحید، و عدل خداست.

وَ أَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَی اللَّهِ کَذِباً اقرار کردند که ایشان گمان داشتند که هرگز هیچکس از جنّیان و آدمیان دروغ بر خدا نمی بندد در شریک گرفتن و همسر و فرزند داشتن. یعنی برای ما آنچه میگفتند از

این نوع کافی و راست بود و ما خود را بر حقّ میپنداشتیم تا قرآن را شنیدیم و حقّ برای ما روشن شد.

و این مطلب و مقاله آنها دلیل بر اینست که ایشان تقلید میکردند و مقلّد بودند تا قرآن را که حجّت خداست شنیده و حقّ برایشان روشن و از آن عقیده و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۷۳

تقلید کورکورانه برگشتند. و در این مطلب اشاره به بطلان تقلید است (در اصول دین) و وجوب پیروی از دلیل «۱» وَ أَنَّهُ كانَ رِجالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ و اینکه بودند مردانی از آدمیان که پناه میبردند بمردانی جنّیان. حسن و مجاهد و قتاده گویند. یعنی پناه برده و خود را در پناه آنها قرار میدادند و بودند مردانی از عرب که هر گاه در مسافرتشان ببیابانی در شب منزل میکردند میگفتند اعوذ بعزیز هذا الوادی من شرّ سفهاء قومه.

پناه میبرم به بزرگ این صحرا از شرّ نادانهای قومش. و این بر حسب اعتقاد آنها بود که اگر چنین کنند جنّ آنها را حفظ میکند.

مقاتل گوید: اوّل کسی که بجنّ پناه برد قومی از یمن بودند سپس بنو حنیفه پناه بردند آن گاه در میان عرب شیوع پیدا کرد.

بلخی گوید: یعنی مردانی از آدمیان بودند که پناه بمردانی، از ترس جنّ و اذیّت آنها میبردند. گوید: رجال نیست مگر آدمیان و مردم.

و اوّلی ها گویند در جنّیان هم مردان هستند مانند آنچه در آدمیان و مردمان است.

فَزادُوهُمْ رَهَقاً ابن عبّاس و قتاده گویند: یعنی افزود جنّ انس را گناهی بر گناهشان از کفر و معصیت که بر آن بودند.

مجاهد

گوید: یعنی طغیان و سرکشی و بگفته ربیع و ابن زید ترس و

---

(۱) ابو علی توضیح نداد کدام تقلید باطل است. میگویم البتّه نظر آن بزرگوار تقلید در اصول دین و عقاید است نه در فروع. بدیهی است که تقلید در فروع احکام و مسائل دین از مجتهد جامع الشّرائط بر عامی واجب و لازم است و الّا عمل او باطل و مؤاخذه خواهد شد. (مترجم)

جزع و بگفته حسن شرّ و بدی و بگفته بعضی دیگر افزود ایشان را ذلّت و ناتوانی.

زجاج گوید: ممکن است که آدمیانی که بجنّ پناه میبردند افزوده باشند جنّیان را ترس و طغیان و ضعف و ذلّت را زیرا این موجب میشد که جنّیان در میان قوم خود باین پناهندگی آدمیان طغیان بیشتر کنند پس میگفتند آدمیان و جنّیان مزاحم ما میشدند و ممکن است که جنّیان موجب فزونی طغیان آدمیان شده باشند.

وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا کَما ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ یَبْعَثَ اللَّهُ أَحَداً بعضی گفته اند:

یعنی مؤمنین جنّ بکفّارشان گفتند که کفّار آدمیانی که در عصر جاهلیت پناه به مردانی از جنّیان میبردند پنداشتند چنانچه شما ای گروه جنّیان خیال کردید که هرگز خدا بعد از موسی و عیسی پیامبری برنیانگیخته و مبعوث ننموده است و گذشته از این جنّیان با تمرّد و طغیان شان چون قرآن را شنیدند، ایمان آورده و بآن هدایت شدند. پس شما مردم عرب اولی هستید بفکر و اندیشه کردن تا ایمان آورده و هدایت شوید با اینکه پیامبر از جنس شما و زبانش زبان شما است.

حسن گوید: که این آیه با ما قبلش اعتراض از اخبار خدای

تعالی است. میگوید که جنّیان پنداشتند چنانچه شما آدمیان پنداشته اید که خدا هیچکس را روز قیامت محشور نمیکند و احدی را محاسبه نمینماید.

و قتاده گوید: یعنی هرگز خداوند احدی را برسالت مبعوث نکند آن گاه از قول جنّ حکایت کرد:

وَ أَنَّا لَمَسْنَا السَّماءَ و ما آسمان را لمس نمودیم. و بگفته جبائی یعنی ما خواستیم بآسمان بالا رویم. پس مجاز از این تعبیر به لمس نمود و بگفته ابی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۷۵

مسلم ما میخواستیم برای استراق سمع بآسمان نزدیک شویم.

فَوَجَدْناها مُلِئَتْ حَرَساً شَدِیداً پس یافتیم آسمان را پس از نگهبانان سختی از فرشتگان.

وَ شُهُباً و تقدیر اینست. که آسمان پر است از نگهبانان و پاسبانان و تیر شهاب ها. و شهب جمع شهاب و آن نوریست مانند آتش در آسمان کشیده میشود.

وَ أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ و ما بودیم که می نشستیم از نزدیک آسمان جاهایی برای گوش دادن یعنی برای استراق سمع مقصود برای ما قبلا آماده بود نشستن در جاهایی برای شنیدن. پس از آنجا میشنیدیم صدا و کلام فرشتگان را.

فَمَنْ يَسْتَمِعِ پس هر کس از ما بشنود (الْآنَ) این را يَجِدْ لَهُ شِهاباً رَصَداً مییابد که برای او تیر شهابی در کمین است. که میزند او را. و شهابا مفعول به و رصدا صفت آنست.

معمّر گوید: بزهری گفتم آیا در جاهلیّت شیاطین بسبب نجوم رانده میشدند. گفت بلی گفتم آیا دیده ای و خوانده ای آیه أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْها ...

گفت: هنگام بعثت پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله کارشان سخت شد.

بلخی گوید: تیر شهابها بدون تردید در زمانهای گذشته هم بوده اند جز اینکه آنها منع نمیکردند

بالاـ رفتن جنّیان را. پس چون پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله مبعوث گردید. بسبب آن تیر شهاب ها جنّیان ممنوع از صعود بر آسمان شدند.

وَ أَنَّا لا نَدْرِی أَ شَرٌّ أُرِیدَ بِمَنْ فِی الْأَرْضِ و ما نمیدانیم آیا به حدوث

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۷۶

راندن بسبب شهابها و پاسبانان آسمان تجویز کرده هجوم انقطاع تکلیف یا تغییر امر بتصدیق کردن پیامبری از پیامبران را.

أَمْ أَرادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً یا خدا باهل زمین اراده اصلاح و هدایت نموده است.

و بعضی گفته اند: یعنی این منع از استراق سمع بسبب شهابها، و نگهبانان آسمان معلوم نیست آیا برای عذابیست که بزودی بر اهل زمین نازل میشود. یا برای پیامبری است که مبعوث میشود و هدایت برشد و صلاح میکند. پس البتّه مثل این امر عجیب نمیشود مگر برای یکی از این دو کار و عذاب را شرّ نامید بعلّت اینکه آن زیان و ضرر دارد. و بعثت پیامبر را رشد نامید برای اینکه آن تمامش منفعت و سود مخلوق است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۷۷

[سوره الجن (۷۲): آیات ۱۱ تا ۲۰] ... ص : ۳۷۷

اشاره

وَ أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذلِكَ كُنَّا طَرائِقَ قِدَداً (۱۱) وَ أَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِی الْأَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَباً (۱۲) وَ أَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلاـ يَخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقاً (۱۳) وَ أَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولئِكَ تَحَرَّوْا رَشَداً (۱۴) وَ أَمَّا الْقاسِطُونَ فَكانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً (۱۵)

وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَهِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً (۱۶) لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذاباً صَعَداً (۱۷)

وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً (۱۸) وَ أَنَّهُ لَمَّا قامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَداً (۱۹) قُلْ إِنَّما أَدْعُوا رَبِّي وَ لا أُشْرِكُ بِهِ أَحَداً (۲۰)

ترجمه: ... ص : ۳۷۷

۱۱- و آنکه برخی از ما نیکوکارند و برخی از ما (در رتبه) فروترند از- نیکوکاران. ما هستیم دارای طریقه ها (و مذاهب) گوناگون.

۱۲- و آنکه ما دانستیم به اینکه هرگز خدا را عاجز نتوانیم کرد در زمین و هرگز او را عاجز نتوانیم کرد در حالی که گریزان باشیم.

۱۳- و آن دم که ما شنیدیم قرآن را ایمان آوردیم بآن پس هر که ایمان آورد به پروردگار خود او از کاهش پاداش کردار خود نترسد و نه از رسیدن ستمی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۷۸

به او.

۱۴- و آنکه برخی از ما مسلمانند و برخی از ما بیدادگرند. پس هر گاه اسلام آورد آن گروه اختیار کرده اند راه راست را.

۱۵- و امّا بیدادگران هیزم آتش دوزخ خواهند بود.

۱۶- و آنکه اگر پایدار شوند (آدمیان و پریان) بر راه راست بیگمان مینوشانیم بایشان آبی فراوان.

۱۷- تا بیازمائیم ایشان را در آن نعمت و هر که روی بگرداند از یاد کردن پروردگار خود در آورد خدا او را در عذابی سخت.

۱۸- و آنکه مسجدها از آن خداست پس نخوانید با خدا هیچکس را.

۱۹- و آنکه آن دم که برخاست بنده خدا (محمّد (ص) تا بخواند خدا را نزدیك بود که جنّیان بر او هجوم کنند.

۲۰- بگو فقط میخوانم (و میپرستم) پروردگار خود را و شریك نمی گیرم با خدا هیچکس را.

قرائت: ... ص : ۳۷۸

اهل عراق غیر ابی عمر و یسلکه با یاء خوانده و دیگران با نون خوانده اند و بروایت هشام بن عامر لبدا بضمّ لام قرائت کرده و ما بقی بکسر لبدا خوانده اند و ابو جعفر و عاصم و حمزه. قل انّما ادعوا. خوانده و

دیگران قال انّما قرائت کرده انـد. و در شواز، اعمش و یحیى بن وثاب لو اسـتقاموا. بضـمّه واو خوانـده و حسن و جحدرى لبّدا بتشدید. و در روایت دیگرى از جحدرى لبدا بدو ضمّه قرائت کرده اند.

ترجمه مجمع البیان فى تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۷۹

دلیل: ... ص : ۳۷۹

کسـى که یسـلکه بیاء قرائت کرده براى تقدّم ذکر غیبت در قول خدا. وَ مَنْ یُعْرِضْ عَنْ ذِکْرِ رَبِّهِ است و کسى که بنون خوانده. پس آن مانند قول خدا وَ آتَیْنا مُوسَى الْکِتابَ است بعد از قول خدا سُبْحانَ الَّذِی أَسْرى و هرگز قرائت کرد قال انّما ادعوا. پس آن نیز براى تقـدّم ذکر فعل غایب است در قول خـدا وَ أَنَّهُ لَمَّا قامَ عَبْدُ اللَّهِ. و هر که قل قرائت کرده براى اینست که بعد از آن قُلْ إِنِّی لا أَمْلِکُ و قُلْ إِنِّی لَنْ یُجِیرَنِی مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ است. و کسى که لبدا بضمّه لام خوانده. پس لبد بمعناى بسیار است از قول خدا مالًا لُبَداً. مثل اینکه گفته شده براى او بسیار است. براى سوار شدن بعضى از آن بر بعض و چسبیدن برخى از آن بر بعضى دیگر براى بسیارى آن و لبـد جمع لبـده و آن جماعت است و گاهى بملـخ فراوان لبد گفته میشود. بعضـى از بنى هذیل گفته است.

صابوا بستّه ابیات و واحده حتّى کانّ علیهم جابیا لبدا

نازل شدنـد بشـش خانه و یک منزل مثل اینکه بر آنها ملـخ فراوانى فرود آمده است شاهد این بیت لبد است که بمعناى فراوان آمده.

و جابى ملخ است که هر چیز میآید براى خوردن آن. زجاج گوید اللبده و اللبده بیک معنى است. و

کسی که بتشدید لبّدا خوانده پس او توصیف شده بر فعّل مثل جبّار و زمّل. و ممکن است جمع لا بد مانند راکع و رکع باشد و لبد از صفاتیست که بر وزن فعل آمده مثل ناقه سرخ و رجل طلق. و کسی که لو استقاموا قرائت کرده پس او تشبیه بواو جمع نموده مثل قول خدا اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ چنانچه تشبیه شده آن باین پس گفته اند. اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ و این گذشت در سوره بقره (بآنجا رجوع شود).

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۸۰

شرح لغات: ... ص : ۳۸۰

الصالح: عامل صلاحی که نیکو میشود حالش بسبب آن در دین. و امّا مصلح پس آن فاعل صلاح است که قائم میشود بسبب اوامری از امور. و برای همین خدای سبحان موصوف میشود به اینکه مصلح است (یا مصلح) و موصوف نمیشود به اینکه صالح است.

الطرائق: جمع طریقه و آن جهت مستمره مرتبه ای بعد از مرتبه دیگر است.

القدد: بمعنی قطع و جمع قده و آن مستمر بقداست در یک جهت.

الرّهق: لاحق کردن اسراف است در کار و آن ظلم و ستم است.

القاسط: بمعنای جائر و بیدادگر است و المسقط بمعنی عادل، و دادگر است. و نظیر آن التّرب بمعنای فقیر و المترب بمعنای توانگر و غنی است و اصل آن تراب است. پس اوّل مالش رفته و بخاک نشسته و چسبیده و دوّمی مترب، مالش زیاد شده تا بعدد و اندازه خاک گردیده است، و همین طور است قاسط که او عدول از حقّ نموده و مقسط که عدول بسوی حق کرده است. گوید:

قوم هم قتلوا ابن هند عنوه عمر او هم قسطوا علی النّعمان

مردمی که ایشان

کشتند عمر پسر هند را ناگهان و ایشان بودند که ستم و ظلم کردند بر نعمان و او را بامر پرویز پادشاه ایران در زیر پای فیل انداخته و هلاک کردند. شاهد این بیت قسطوا که بمعنای بیدادگری آمده است. و دیگری گفته:

قسطنا علی الاملاک فی عهد تبّع و من قبل ما اردی النفوس عقابها

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۸۱

ستم کردیم بر پادشاهان در عهد تبّع (ملک حمیر) و از جلوتر چه اندازه مردمی که زیر شکنجه آن پادشاهان هلاک شده اند شاهد این بیت نیز کلمه قسطناست که بمعنای بیدادگری است.

التّحری: عمدا رسیدن بحقّ است و اصلش طلب کردن چیزی، و قصد نمودن آنست.

امرؤ القیس گوید:

دیمه هطلاء فیها و طف طبّق الارض تحرّی و تدرّ

باران مداوم فراوانی که ابرها در آن اطراف آسمان را مطابق زمین فرا گرفته و بسیار بارندگی دارد او را میطلبد.

ماء غدق: زجاج گوید: آب بسیار. و غدق المکان یغدق غد قادر آن آب و رطوبت فراوان و آن غدق است.

امیه بن ابی الصّلت گوید:

مزاجها سلسبیل ماؤها غدق عذب المذاقه لا ملح و لا کدر

مزاج و طبیعت آن چون سلسبیل آبش فراوان خوش گوارا نه شور و نه آلوده و کثیف است. شاهد این بیت ماؤها غدق است که بمعنای بسیار و فراوانست.

الصعد: بمعنای غلیظ و دشوار و آنست که در استخوان فرو میرود و از آنست تنفس صعداء. نفس عمیق. و صعود العقبه. بالا رفتن از گردنه دشوار است.

تفسیر: ... ص: ۳۸۱

سپس خداوند سبحان در تمام حکایت جنّیانی که در موقع شنیدن قرآن

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۸۲

ایمان آوردند. فرمود: وَ أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ و آنکه بعضی از ما نیکوکارند و ایشان آنهایی هستند که عمل صالح مخلصانه انجام دادند. وَ مِنَّا دُونَ ذلِكَ ابن عبّاس و قتاده و مجاهد گوید: و برخی از ما در رتبه کمتر صالحون هستند.

كُنَّا طَرائِقَ قِدَداً ابن عبّاس و مجاهد گویند: یعنی فرقه های بسیار در مذاهب مختلفه و هواهای متفرّقه از مسلمان و کافر و صالح و پائین تر از صالح و ...

سعید بن جبیر و حسن گویند: قددا. یعنی رنگهای بسیار گوناگون و بعضی گفته اند فرقه ها و گروهای مخالف که هر گروهی مخالف و مباین با دیگری است چنانچه قدّه ها برخی میان با برخی دیگر (قدّه سرطانی با قدّه چربی مباین است).

سدی گوید: جنّیان هم مانند شما در میان شان قدریّه و مرجئه، و رافضیّه و شیعه و و و میباشد.

وَ أَنَّا ظَنَنَّا و آنکه ما دانستیم و یقین کردیم.

و أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ یعنی هرگز ما نتوانیم خدا را در روی زمین عاجز کنیم هر گاه او قصد ما نماید.

وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَباً یعنی نتوانیم هرگز او را از جهت فرار خود عاجز کنیم او هر جا باشیم ما را خواهد گرفت.

وَ أَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدى آمَنَّا و آنکه چون ما قرآن را شنیدیم ایمان آوردیم بآن. اقرار کردند به اینکه چون قرآنی که در آن هدایت است تصدیق کردند آن را. سپس گفتند.

فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ پس کسی که تصدیق کند توحید پروردگارش و او را

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۸۳

با صفاتش بشناسد فَلا يَخافُ تقدیرش اینست. پس البتّه او نمیترسد.

(بَخْساً) یعنی نقصانی را در آنچه او از

ثواب مستحقّ است وَ لا رَهَقاً یعنی و نمیترسد لحاق ظلم و فرو گرفتن مکروهی را. و مثل اینکه گفته است.

نمیترسد نقصان کم و نه زیادی را از ثواب برای اینکه پاداش و ثواب او فراوان است بنا بر تمامترین اجری که ممکن باشد.

ابن عبّاس و حسن و قتاده و ابن زید گویند. یعنی نمیترسد نقصانی از حسناتش و نه زیادی در گناهان و کیفرش. برای اینکه نقصان و رهق دشمنی است. و این حکایت از قوّه ایمان جنّ و درستی ایمانشان میکند سپس گفتند:

وَ أَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ و آنکه برخی از ما مسلمانانی هستند که وقتی خداوند سبحان ایشان را امر نمود تسلیم او شدند و امتثال کردند اوامر او را.

وَ مِنَّا الْقاسِطُونَ و اینکه بعضی از ما از طریق و راه حقّ عدول کردند فَمَنْ أَسْلَمَ پس کسی که اسلام آورد بآنچه خدا امرش نموده.

فَأُولئِكَ تَحَرَّوْا رَشَداً پس آن گروه توجّه برشد و صلاح نموده، و التماس صواب و هدایت نموده و بحقّ رسیده اند و آنها نیستند مانند مشرکین که هوا و خواسته های نفسانی و شیطانی آنها را خوانده و از راه هدایت منحرف و خارج شدند.

أَمَّا الْقاسِطُونَ

آنهایی که از راه دین و راه حقّ عدول کردندَکانُوا)

پس آنها بودند در علم و حکمت خدا.

َهَنَّمَ حَطَباً

که در آن جهنّم افکنده میشوند پس ایشان را میسوزاند چنانچه آتش هیزم را میسوزاند یا معنایش اینست که ایشان برای دوزخ هیزم هستند که با ایشان دوزخ افروخته میشود چنانچه آتش با هیزم افروخته و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۸۴

شعله ور میگردد.

وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَهِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً این

اوّل حکمی از خدای سبحان است.

ابن عبّاس و سدی گویند: یعنی اگر آدمیان و جنّیان بر طریق ایمان استقامت میورزیدند ما ایشان را مینوشانیدیم آب گوارای فراوان. مقاتل گوید:

اراده نموده باین آیه مشرکین مکّه را. یعنی اگر ایشان ایمان آورده و بر راه هدایت استقامت میداشتند ما آنها را سیراب میکردیم از آسمان بآب فراوانی و این بعد از آنی بود که هفت سال برایشان باران نبارید.

و بعضی گفته اند: اگر ایمان آورده و بر راه هدایت و راست استقامت کرده بودند، هر آینه در دنیا برایشان توسعه میدادیم و مثل بآب فراوان زده، برای اینکه تمام خوبی ها و روزی در بارانست. و این مانند قول خدای تعالی است که میفرماید: و اگر ایشان بتورات عمل کرده بودند ... تا آنجا که میفرماید:

هر آینه میخوردند از بالای سرشان و از زیر پاهایشان. و مانند قول خدا است هر آینه میگشودیم برایشان. نازل میکردیم بر آنها برکات آسمان و زمین را.

و برخی گفته اند: یعنی اگر استقامت بر راه کفر کنند. پس همه آنها کافر هستند ما به آنها مال بسیار میدهیم و برایشان وسعت خواهیم که امتحانشان در تکلیف سخت شود. و برای این فرمود:

لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ فرّاء گوید باین سبب ایشان را امتحان کنیم. و این گفته ربیع و کلبی و ثمالی و ابو مسلم و ابن مجلنی است. و دلیل آن آیه. پس چون فراموش کردند آنچه تذکّر داده شده بودن بآن گشودیم بر آنها ...

و بعضی گفته اند: یعنی با آنها معامله آزمایش کننده خواهیم کرد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۸۵

در شدّت تعبّد بتکلیف منصرف شدن از آنچه شهوات و تمایلاتشان

آنها را میخوانـد و در این آزمایش سـختی است و آن امتحان و ثواب بانـدازه دشواری صبر است در مقابله خواسـته های غریزه شهوت.

از عمر بـن خطّاب روایـت شـده کـه گفـت: در ایـن آیه دلالـت است که هر کجـا آب باشـد مـال است و هر کجـا مـال باشـد امتحانست.

سعیـد بن مسیّب و قتـاده و مقاتـل و حسن گوینـد: یعنی آزمایش میکنیم که شـکر ایشان در مقابله نعمتها چگونه است. و بهتر اینست که اسـتقامت بر طریقه حمل بر اسـتقامت در دین و ایمان باشد. برای اینکه اطلاق نمیشود مگر بر این و بجهت اینکه آن در موضع تلطّف و دعوت بایمـان و ترغیب بر طاعت است و در تفسـیر اهل بیت نبوّت و خانـدان رسالت از ابی بصـیر است که گفـت بحضـرت ابی جعفر بـاقر علیـه السّـلام گفتم قـول خـدا را. إِنَّ الَّذِینَ قـالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ- اسْـتَقامُوا البتّه آنهـایی که گفتند پروردگار ما خـداست آن گاه باین گفته اسـتقامت کردنـد فرمود: قسم بخدا آن همین مذهب و عقیده ای است که شـما بر آن هستید و اگر استقامت بر راه و طریقه حقّه (امامیّه اثنی عشریّه) نموده بودند ما آنها را از آب فراوان سیراب میکردیم.

برید عجلی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود: یعنی هر آینه ما به ایشان دانش فراوانی افاده میکردیم که آن را از امامان علیهم السّلام یاد گیرند سپس خداوند سبحان بر وجه تهدید و وعید فرمود:

وَ مَنْ یُعْرِضْ عَنْ ذِکْرِ رَبِّهِ و هر که اعراض کرد از یاد پروردگارش.

یعنی و هر که عدول کند از تفکّر در آیاتی که او را بمعرفه و شناخت خدا و توحید و اخلاص در

عبادت او میرساند و بگفته برخی هر که اعراض و عدول از طاعت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۸۶

و شکر خدا کند.

یَسْلُکْهُ عَذاباً صَعَداً یعنی او را داخل کند در عذاب و شکنجه ای سخت و دشواری که در بزرگی بالا است و البتّه. یسلکه. گفت چون قبلا طریقه را یاد کرده بود. و بعضی گفته اند: یعنی عذابی که صاحب مشقّت است.

وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً خلیل گوید تقدیرش این است. و لأنّ المساجد للّه فلا تدعوا مع اللّه احدا سوی اللّه. برای اینکه البتّه مسجدها مخصوص خداست. پس در مساجد هیچکس را جز خدا نخوانید و مقصود اینست. در اماکنی که برای عبادت و نماز بنا شده احدی را بر وجه شریک کردن در عبادت یاد نکنید. چنانچه نصاری در معبدهای خود و مشرکین در کعبه میکنند.

حسن گوید: یکی از مستحبّات در موقع دخول مساجد اینست که گفته شود. لا اله الّا اللّه لا ادعوا مع اللّه احدا.

سعید بن جبیر و زجاج و فرّاء گویند: مساجد. مواضع سجده انسانی است در نماز و آن پیشانی و دو کف دست و دو انگشت بزرگ پای و دو سر زانوست و چون آنها را خدای تعالی ایجاد کرده و بسبب آنها انعام و احسان نمود بر مردم. پس سزاوار و شایسته نیست که با آنها برای غیر خدای تعالی سجده کند.

و روایت شده که معتصم عبّاسی از حضرت ابا جعفر محمّد بن علی بن موسی الرّضا علیهم السّلام سؤال کرد از قول خدای تعالی. وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ. فرمود: آن هفت موضع سجده است «۱»

---

(۱) در بحار الانوار

مجلسی علیه الرّحمه و کتب معتبره دیگر شیعه چون

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۸۷

حسن گوید: مقصود از مساجد تمام بقعه های زمین است زیرا تمام زمین برای پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله مسجد قرار داده شده.

سعید بن جبیر ره گوید: جنّیان بپیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله گفتند ما چگونه مسجد بیائیم و بنماز شما حاضر شویم با اینکه ما از شما دور هستیم.

(مناقب ابن شهر آشوب و ارشاد مفید است. که در عصر معتصم شخصی دزدی کرد. او را گرفته و در حضور معتصم عبّاسی آورده در حالی که حضرت جواد الأئمّه علیه السّلام و علماء بزرگ اهل سنّت حاضر بودند. و دزد اقرار به سرقت خود کرد پس معتصم بعلماء گفت او را چگونه باید حدّ زد بعضی از آنها گفتند:

باید دست راستش از بالای کف برید معتصم گفت بچه دلیل گفتند بدلیل آیه تیمّم فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً چون دست در این آیه بر کف اطلاق شده، زیرا باید کف دست را بخاک زد. بعضی گفتند خیر باید از آرنج برید زیرا در آیه وضوء فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ دست بمرفق اطلاق شده بعضی دیگر گفتند خیر باید دست را از صاعد و بازو برید چون عرفا دست بهمه این عضو گفته میشود.

بحث بالا گرفت و حضرت جواد علیه السّلام ساکت بود معتصم عرض کرد یا ابا جعفر شما چه میفرمائید فرمود: اینها که گفتند. گفت شما بفرمائید و اصرار کرد حضرت فرمود همه اینها اشتباه کردند دست دزد باید از انگشتان بریده شود. گفت چرا فرمود. برای قول خدای تعالی أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلا تَدْعُوا

مَعَ اللَّهِ أَحَداً دزد مگر نبایـد بعـد از قطع دست نماز بخواند کف دست او باید در سجده بزمین آید و آن مخصوص خداست دیگری در آن حقّی ندارد. پس معتصم انگشتان دزد را برید ... و این یکی از موجبات شهادت آن حضرت گردید ...

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۸۸

پس این آیه نازل شد.

و نیز از حسن روایت شده که مساجد نماز است و آن مخصوص خدا است و مقصود اینست که عبادت را برای خدا خالص کنید و اقرار بتوحید و یکتایی او آورید و برای غیر خدا در نمازتان نصیبی و حظّی قرار ندهید.

وَ أَنَّهُ لَمَّا قامَ عَبْدُ اللَّهِ و آنکه هنگامی که بنده خاص خدا حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله میایستاد یَدْعُوهُ که خدا را بقول خودش لا ـ اله الا اللَّه خوانـده و مردم را بسوی او دعوت میکرد و قرآن میخوانـد کادُوا یَکُونُونَ عَلَیْهِ لِبَداً ابن عبّاس و ضحّاك گویند. یعنی بعضی از جنّیان سوار بر دیگران شده و ازدحام میکردند برای حرصی که بشنیدن قرآن داشتند.

سعید بن جبیر گویـد: این از گفته جنّ است به قومشان هنگامی که بسوی آنها برگشتند و مقصودشان این بود که اصحاب پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله برای شنیدن قرآن ازدحام میکردنـد. و دوست میداشتند هر یك از آنها از رفیقش به پیغمبر (ص) نزدیکتر باشد. پس بعضی بر دیگری سوار میشدند.

و بعضی گفته اند: این از جمله آن چیزیست که خدا به پیغمبرش وحی نمود از حرص جنّیان برای شنیدن قرآن.

قتاده و حسن گویند: یعنی وقتی پیغمبر (ص) قریش را بتوحید دعوت کرد نزدیک بود جمعیّت بسیاری

مزاحم آن حضرت شوند تا او را از دعوت توحید و تبلیغ رسالت بازدارند و خداوند امتناع نمود و او را یاری کرد و پیروز نمود بر هر- کس که قصد او میکرد. و بنا بر این. اوّل کلام خواهد بود.

قُلْ إِنَّما أَدْعُوا رَبِّی وَ لا أُشْرِکُ بِهِ أَحَداً بگو البتّه من میخوانم پروردگارم را بوحدانیت و یکتایی و هیچکس را شریک او قرار نمیدهم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۸۹

مقاتل گوید: و این برای اینست که آنها به پیغمبر (ص) اعتراض کردند و گفتند تو امر بزرگی آورده ای که مثل آن شنیده نشده برگرد از این کلام، و دعوتت. پس ایشان را چنین پاسخ داد و او را امر فرمود ایشان را اینطور جواب گوید پس فرمود: قُلْ إِنَّما أَدْعُوا رَبِّی. و این تأیید میکند قول حسن و قتاده را برای اینکه این مثل یک مذمّت و توبیخی است ایشان را بر این اعتراض.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۹۰

[سوره الجن (۷۲): آیات ۲۱ تا ۲۸] ... ص : ۳۹۰

اشاره

قُلْ إِنِّی لا أَمْلِکُ لَکُمْ ضَرًّا وَ لا رَشَداً (۲۱) قُلْ إِنِّی لَنْ یُجِیرَنِی مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً (۲۲) إِلاَّ بَلاغاً مِنَ اللَّهِ وَ رِسالاتِهِ وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها أَبَداً (۲۳) حَتَّی إِذا رَأَوْا ما یُوعَدُونَ فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً (۲۴) قُلْ إِنْ أَدْرِی أَ قَرِیبٌ ما تُوعَدُونَ أَمْ یَجْعَلُ لَهُ رَبِّی أَمَداً (۲۵)

عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً (۲۶) إِلاَّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً (۲۷) لِیَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاتِ

رَبِّهِمْ وَ أَحاطَ بِما لَدَيْهِمْ وَ أَحْصى كُلَّ شَيْ‏ءٍ عَدَداً (۲۸)

ترجمه: ... ص : ۳۹۰

۲۱- باز بگو من مالك خير و شرّ شما نيستم.

۲۲- باز اى پيامبر بگو ابدا كسى مرا از قهر خدا در پناه نتواند گرفت و ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۹۱

بغير از او هيچ گريزگاهى هرگز نخواهم يافت.

۲۳- تنها مأمن و پناه من ابلاغ احكام خدا و رسانيدن پيام الهى است و هر كه نافرمانى خدا و رسول او كند البتّه كيفر او آتش دوزخ است كه در آن تا ابد مخلّد است.

۲۴- تا روزى كه عذاب موعود خود را بچشم ببيند آن زمان خواهند دانست (كه تو و آنها) كدامتان يارانش ضعيف و ناتوان و سپاهش كمتر است.

۲۵- اى رسول بگو من خود ندانم كه عذاب موعود شما وقتش نزديك است يا خدا تا آن روز مدّت بسيارى قرار داده است.

۲۶- او داناى غيب عالمست و هيچكس بر عالم غيب او آگاه نيست.

۲۷- مگر آن كس كه از رسولان خود برگزيده است كه بر محافظت او- (فرشتگان را) از پيش رو و پشت سر ميفرستد (تا اسرار وحى را شياطين به سرقت گوش نربايند).

۲۸- تا بداند كه آن رسولان پيامهاى پروردگار خود را بر خلق كاملا رسانيدند و خدا بآنچه نزد رسولانست احاطه كامل دارد و بشماره هر چيز در عالم به خوبى آگاه است.

قرائت: ... ص : ۳۹۱

يعقوب ليعلم بضمّه ياء خوانده و ما بقى به ياء مفتوحه قرائت كرده اند و هر دو معنى نزديک بهم هستند.

لغت: ... ص : ۳۹۱

الملتحد: يعنى پناهنده و متمايل بيك جهت و طرف. رصد جمع

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۹۲

راصد بمعناى حافظ است.

اعراب: ... ص : ۳۹۲

بلاغا منصوب است برای اینکه بـدل از ملتحـد است. یعنی هرگز ملجئی و پناهگاهی نمی یابم مگر اینکه ابلاغ کنم آنچه را که خدا مرا ارسال بآن نموده است پس اوست ملجاء امن. و رسالاته منصوب است بعطف بر محذوف، و تقدیر اینست الّا بلاغا من اللَّه و آیاته و رسالاته. مگر رساندن از خدا آیات و رسالات او را. قول خدا. مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً. جمله من مبتداء و خبر آن تعلیق اضـعف و اقلّ است و ناصـرا منصوب بر تمیز بودن است و همین طور قول خدا عددا تمیز است و قول خدا. أَ قَرِیبٌ ما تُوعَدُونَ. اسـتفهام با آنچه در حیّز آن است تعلیق است. إِلَّا مَنِ ارْتَضـی ممکن است که من مبتداء و قول خدا فَإِنَّهُ یَسْلُکُ خبرش باشد. و ممکن است که استثناء منقطع باشد و عددا از یکی دو جهت منصوب باشد. (۱) بر معنی وَ أَحْصی کُلَّ شَیْ ءٍ در حال عدد پس بر او مخفی نمانـد سـقوط برگی از درخـت و نـه حبّـه ای و نـه تری و نه خشـکی (۲) اینکه در محـلّ مصـدر باشـد برای اینکه معنایش و عدّ کلّ شی ء عددا. از زجاج.

تفسیر و مقصود: ... ص : ۳۹۲

سپس خداوند سبحان پیغمبرش را مخاطب فرموده و گفت ای محمّد (قُلْ) بگو باهل تکلیف.

إِنِّی لا أَمْلِکُ لَکُمْ ضَرًّا وَ لا رَشَداً یعنی من قادر بر رفع ضرری از شما نیستم و نمیتوانم خیری بشما برسانم. فقط تنها قادر بر این خدای تعالی است و لیکن من پیامبرم و بر من نیست مگر تبلیغ رسالت و دعوت بدین و هدایت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۹۳

بسوی صلاح و رستگاری. و این

اعتراف و اقرار ببندگی است و اضافه حول و قوّه بخدای تعالی (لا حول و لا قوّه الّا باللّه العلیّ العظیم) آن گاه فرمود (قُلْ) بگو بایشان ای محمّد إِنِّی لَنْ یُجِیرَنِی مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ یعنی هیچکس مرا هرگز از خدا پناه نمیدهد. مقصود منع نمیکند مرا هیچکس از آنچه خدا بر من تقدیر نموده وَ لَنْ أَجِدَ و نمی یابم هرگز نیز مِنْ دُونِهِ از غیر خدا مُلْتَحَداً یعنی پناه دهنده ای که از او خواستار سلامتی شوم إِلَّا بَلاغاً مِنَ اللَّهِ.

حسن و جبائی گویند: یعنی مگر تبلیغ آیات خدا وَ رِسالاتِهِ پس او است ملجاء و منجی و پناهگاه من و برای من است در آن نجات و امنیّت.

قتاده گوید: یعنی من برای شما مالك زیان و صلاح نیستم و بر من نیست مگر رسانیدن از خدا. پس مثل اینکه گفته است مالك چیزی جز تبلیغ- وحی خدا بتوفیق و کمك خدا نیستم.

ابو مسلم گوید: قول خدا. إِلَّا بَلاغاً احتمال دو معنی دارد (۱) مگر آنچه از خدا بمن رسیده یعنی. مرا پناه نمیدهد چیزی مگر آنچه از خدا بمن آمده. پس فرقی نیست بین اینکه بگوید بلغنی کتابه و اینکه بگوید: اتانی کتابه. کتاب او بمن رسد یا کتاب او برایم آمد (۲) مگر تبلیغ آنچه بمن نازل شده و امّا قبول و ایمان با من نیست. آن وظیفه شماست.

و بعضی گفته اند: که رسالاته عطف بر بلاغ شده. پس واجب است که غیر آن باشد. پس بهتر اینست از بلاغ اراده شود رسانیدن توحید و عدل خدا و آنچه بر او جایز و آنچه بر او روا نیست. و از رسالت قصد شود آنچه

برای خاطر آن از بیان شرایع ارسال شده است.

و چون خداوند سبحان بیان فرمود: که پناهگاهی از عذاب خدا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۹۴

نیست مگر طاعت او دنبال فرمود آن را بوعید کسی که مرتکب معصیت و گناه او شده و فرمود:

وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ و کسی که مخالفت امر او در توحید نماید و مرتکب کفر و گناهان شود.

فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها أَبَداً پس البتّه برای او آتش دوزخ است که برای همیشه در آن مخلّد باشد بجهت کیفرشان بر کفر و معصیت.

حَتَّی إِذا رَأَوْا تا آن گاه که دیدند در آخرت ما یُوعَدُونَ آنچه به او وعده شده بودند از عقاب در دنیا و بگفته بعضی آن عذاب ناچاریست.

فَسَیَعْلَمُونَ پس بزودی میدانند در این موقع مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً کیست از جهت ناصر و یار ناتوانتر و کمترین سپاه باشد از جهت عدد مشرکین هستند یا مؤمنین.

و بعضی گفته اند: آیا لشگر خدا ناتوانترند یا معبود مشرکان. و البتّه گفت: مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً در حالی که در آخرت ناصری برای آنها نیست، این در پاسخ کسی است که خیال کرده اگر آخرتی باشد. پس ناصر و یاور ایشان قوی تر و بیشتر است. و در این مطلب دلالت بر این است که مقصود بقول خدا وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ کسی که عصیان خدا و رسول کند کفّار هستند که افتخار بر پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله میکردند بکثرت جماعتشان و پیغمبر را بکمی عدد و پیروان معرّفی مینمودند. پس خداوند سبحان بیان کرد که امر به زودی منعکس خواهد شد بر

ایشان.

(قُلْ) بگو ای محمّد إِنْ أَدْرِی یعنی من نمیدانم أَ قَرِیبٌ ما تُوعَدُونَ آیا آنچه بآن وعده شده اید نزدیک است از عذاب أَمْ یَجْعَلُ لَهُ رَبِّی أَمَداً

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۹۵

یا پروردگار من برای او مدّت طولانی قرار داده یعنی مهلت و پایانی که به آن منتهی شود قرار داده. عطاء گوید: اراده کرده که جز خدا فقط کسی روز قیامت را نمیداند.

عالِمُ الْغَیْبِ یعنی اوست عالم که میداند وقت قیامت را فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً یعنی هیچکس از بندگانش را بر غیبش مطّلع نمیکند آن گاه استثناء نموده و فرمود:

إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ مگر آن کسی که از پیامبران پسندیده باشند یعنی پیامبران. بجهت اینکه خدا استدلال میکند بر نبوّت ایشان به اینکه خبر بغیب میدادند. برای اینکه نشانه ای از معجزه برای ایشان باشد. و مقصود اینست. البتّه کسی که خدا او را پسندیده و انتخاب برای نبوّت و رسالت نمود پس البتّه او را مطّلع میسازد بر آنچه میخواهد از غیبش بر حسب آنچه مصلحت اقتضاء کند. و آن قول خدا است.

فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً پس او را البتّه فرشتگان از جلو و پشت سر هستند و خبر میدهند و رصد طریق است. یعنی قرار میدهد برای او بعلم پیشین از پیامبرانی که قبل از او بودند و علم پسین و بعد از او راه و طریقی.

و بعضی گفته اند: یعنی حفظ میکند آنچه را که رسول را بر آن مطّلع میکند. پس قرار میدهد از جلو و عقب او کمینگاهی از فرشتگان که وحی را حفظ کند از اینکه

شیاطین آن را استراق کند و بدزدند و آن را بجادوگران بدهند.

و بعضی گفته اند: کمینگاهی از جلوی او قرار داده و کمینگاهی از پشت سرش از فرشتگان که حفظ کند او را از شرّ و مکر دشمنان پس شرّ آنها باو نرسد.

و بعضی گفته اند: مقصود بآن جبرئیل علیه السّلام است. یعنی قرار

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۹۶

میدهد از پیش و پشت او رصدی مانند حجاب جهت بزرگداشت او بر آنچه متحمّل شده است از بار رسالت چنانچه عادت پادشاهان بر این جاری شده که جماعتی از خواصّ خودش را منظم بسفیرش میکند برای تشریفات او و این چنانست که روایت شده که سوره مبارکه انعام که نازل شد هفتاد هزار فرشته با آن بودند.

(لِيَعْلَمَ) تا اینکه رسول بداند أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا اینکه فرشتگان ابلاغ کرده اند.

سعید بن جبیر گوید: جبرئیل علیه السّلام چیزی از وحی را نازل نکرد مگر اینکه چهار هزار نفر از فرشتگان نگهبان بودند تا پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله بداند که جبرئیل ابلاغ رسالت بر وجهی که مأمور بآن بود نموده است.

مجاهد گوید: تا بداند چه کسی تکذیب رسولان کند. البتّه پیامبران مسلّما ابلاغ کردند رسالات خدا را. و بعضی گفته اند: تا اینکه محمّد صلّی اللَّه علیه و آله بداند که رسولان و پیامبران پیش از او بتمامی ابلاغ نمودند.

رِسالاتِ رَبِّهِمْ قتاده گوید چنانچه او ابلاغ کرد. زیرا همگی آنها محفوظ بحفظ خدا بودند و بگفته زجاج. تا اینکه خدا بداند که آنها ابلاغ نمودند.

و بعضی گفته اند: تا اینکه معلوم و ظاهر شود بر آنچه خداوند سبحان عالم بوده و واقعا هم آن را میدانسته

چنانچه او میداند چیزی را که بزودی واقع میشود.

جبائی گوید: اراده کرده از لیعلم. لیبلغوا تا اینکه ابلاغ کنند پس قرار داد. ابلاغهم را بدل لیعلم از جهت توسعه در ابلاغ. و این چنانست که انسان

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۹۷

میگوید ما علم اللّه ذلک منّی. خدا نمیداند که این از من باشد یعنی اصلا این نبوده برای اینکه اگر بود. هر آینه خدا آن را میدانست. پس علم را جای بودن گذارده.

وَ أَحاطَ بِما لَدَيْهِمْ یعنی خدا احاطه علمی دارد بآنچه نزد پیامبران و تمام مخلوق است. ولی ایشان احاطه ندارند مگر آنچه را که خدا ایشان را از آنچه نزد خداست اطّلاع دهد.

وَ أَحْصى‌ كُلَّ شَيْ‌ءٍ عَدَداً ابن عبّاس گوید: یعنی حساب کند آنچه خلق کرده و بداند عدد آفریده ها را و از او چیزی فوت نشود حتّی مثقالهای ذرّه و خردل.

و بعضی گفته اند: یعنی بشما رد تمام معلومات موجوده و معدومه را شمردنی پس بداند کوچک آن و بزرگ آن و کم و زیاد آن و آنچه میشود و آنچه نمیشود و آنچه بوده و آنچه نبوده. و اگر موجود شود چگونه وجود یابد.

جبائی گوید: یعنی چیزی نیست که عالمی بداند یا ذاکری آن را یاد کند مگر اینه خدای تعالی عالم بآن است گوید احصاء فعل است و آن بمنزله علم نیست پس جایز نیست که گفته شود. احصاء و حساب نماید چیزی را که پایان ندارد. پس اگر بر (عد) و شمردن شود تنها موجودات را شامل میشود. «۱»

---

(۱) حاکم حسکانی سنّی از تفسیر فرات بن ابراهیم باسنادش روایت کرده است در ضمن آیه

۱۷ سوره جنّ وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ از ابن عبّاس كه گفت مقصود از اين ذكر ربّه. ولايت علىّ بن ابى طالب عليه و على اولاده- السّلام است.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۹۸

فهرست مطالب جلد بيست و پنجم ..... ص : ۳۹۸

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۳۹۹

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۵، ص: ۴۰۰

سوره جنّ آيات ۱۰- ۱ ۳۷۶- ۳۵۶ آيات ۲۰- ۱۱ ۳۸۹- ۳۷۷ آيات ۲۸- ۲۱ ۳۹۷- ۳۹۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹